

تذکره شاعران
۱۳۵۱
۱۳۵۲

بازدید شد
۱۳۸۵

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20

۱۰۶۹۴ - تن

کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۰۱۵۰
کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: موزه حسینی	شماره ثبت کتاب: ۸۷۱۳۳
مؤلف: سیاح احمد اردکانی (۱۹۱۱ هجری قمری)	
موضوع: تاریخ و جغرافیه	
دوران: سده ۱۳۰۰	
شماره قفسه: ۱۰۶۹۴	

خطی - فهرست شده
۱۳۷۸۲

۵
 ۵۴۴۴۴۴۴۴
 ۵۴۴۴۴۴۴۴
 ۵۴۴۴۴۴۴۴

۱۰۶۹۴ - جن

کتابخانه مرکزی اسناد مجلس شورای اسلامی
 ۱۰۱۵۰
 کتابخانه مرکزی اسناد مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب

۸۷۱۳۳

کتاب: مروج الذهب
 مؤلف: سیاح احمد لردکانی (۹۱ هجری قمری / ۱۵۱۱ میلادی)

موضوع: تاریخ
 شماره قفسه: ۱۰۷۸۲

بازدید شد
 ۱۳۸۵

خطی - فهرست شده
 ۱۲۷۸۲



باب دوم در ذکر خروج الهیست از کوه نبات ۱۵۷	باب یازدهم در بیان آنکه هر صفتی که مطلب صافیست در کتب طبیعیست و در این فصل طبیعیست و در این فصل	فصل اول در ذکر اخبار و لغات که در کتاب کتب در کتب بر غیر است	فصل دوم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب
فصل سیم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	فصل چهارم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	فصل پنجم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	فصل ششم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب
باب شانزدهم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب هجدهم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب نوزدهم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب بیستم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب
باب بیست و یکم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب بیست و دوم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب بیست و سوم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب بیست و چهارم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب
باب بیست و پنجم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب بیست و ششم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب بیست و هفتم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب بیست و هشتم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب
باب بیست و نهم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب بیست و دهم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب بیست و یازدهم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب	باب بیست و بیستم در ذکر کتب در ذکر کتب در ذکر کتب



این کتاب در حدیثی که اسم الله الرحمن الرحیم در حدیثین از راه معصوم لایحه صادر است
 محمد الله الذی تورق لب اولیائیه بولاءه المحبین و انما برمانه بشهادته اولیاء المحبین
 و درین سموات و کرسیه و حرش فیضیه المحبین و فیض الکرمین من ابلیس در سده علی کبیر من
 خلقه بکرشاه المحبین ثم خلق الخیر و جعلها روحه لاجل المحبین و غیره و در حدیثی
 و سبحنا لا عداء المحبین و الصلوة و السلام علی المستحین الکرامین من ابداً المحبین صلوة تصبر کربنا
 الیه و الی المعصومین من ابداً المحبین ثم الی الذین یکون فی خوار المحبین ثم الی الذین سدر کران
 انبیا المحبین الی یوم یقام فیروز خضاه المحبین اما بعد چنین گوید امیدوارم در حدیث
 یکنوار و در حدیثی که حضرت سید الشهدا احمد بن محمد حسینی عفی عنهما که چون در دیباچه کتاب
 سوره که کتاب الطالیه در مناقب علی بن ابراهیم طالت بزبان قلم خجسته قسم و دعه شده بود که اگر خدا
 و قاید تو نبین راه نانی نماید بعد از انجام تمام ده مجلدان کتاب که مجموع آن مقصود است بر ذکر مناقب
 و آثار امام متقیان و امیر مومنان علیه صلوات الله المکمل الرحمن تالیف و تصنیف چند کتاب است و از
 دور هر یک از آنها را بنام نامی و لقب گرامی یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم جمیعهم منسوخ

و الی کذا

و نیز پنج سازه و در طریق این تفصیل حالات و بعضی معجزات و کرامات و قدری از صادر احوال
 آن زکوار از قبیل وقت ولادت و زمان رحلت و خصوص بر امامت و امثال این شماره نماید
 بهیچیک که جامع باشد جمیع آنچه را که کتابهاست در کتب معتبره ایراد نموده اند و بجهت و صدق این حج
 و خواهد افاده فرموده اند تا اینکه مطالع کینه شکای را بدین مقاساه پنج و تعویذ سلطان احوال
 و از بعضی کلام حاصل کرد و از ثوابان این روشنا بر سر می و حدیث رسد و در این اوقاف
 که پنج مجلد از آن کتاب صورت قسمتم پذیرفته بسیاری قلم و زبان بیان فرزندان این امام همام بنمایا
 رسید یکی از دوستان صداقت بلیان که رابطه مودتش با این خواجه برون قرابت در حدیث
 مستحکم است یعنی عالیه بلذایک سعادت همراه معارف کاه و در حدیث معصومین و سید روح
 رضوی جامع اختلاف حسنه و جمعی سخن سخنه برادر اکرام عظیم الهی و بشیواد مقتدای
 و ایمان غلام با خلدن الی جوار هستی حضرت سید الشهدا و صلوات الله علیها جنت و زود
 از انکاه سریر ارای روضات جنان و صدر نشین تصویر بی تصور بدینت حادثان و ان
 فی کما روح الله ملک الکونین بر سر استظرف حسین الملقب بمیرزاخان طهر الله ذراه و جوار
 ادام الله عزه و سوده و در مقام خواستندی مذکور نموده که هرگاه پیش از ان تمام نام کتاب مذکور
 بتالیف کتابی التفات رود که شتمند باشد بر احوال امام سعادت و سید شهادت و اوست مجاز
 و یک سوار حرمه که بلا جملة الله علی سحافین ابو عبد الله المحبین صلوات الله علیه و علی ابائنا و ابائنا
 مشایخ از کذا اینکه شیعیان فرزادار و سرشته و لدن اشکبار که پیوسته در لباس فرزند
 نشسته و کبر اداری این بزرگوار بسته اند از آن منتفع شده فائده من بیش از حد نماید کرد

و ملائکه از این خواستندی نصیبی پس در آنجا که این سخن میزد از عقد و احبار و مجتهدین
 و مانند سایر کورهای ابدار که از هیچ خاطر ان بزرگوار بکنار میاید نهین بود زبان عذر کوتاه
 و در وقتی و لغزاه انعالیجاه شروع در تالیف کتابی شد که اگر خدا خواهد در این تقدیر صورت
 انجام ان عکس غیر شده باشد کتابی باشد که هر که بدو نظر و کفایت ظهور و بیان
 و شاید و نقد معجزات و فضایل و ذکر اخلاق و سیم و قصه مسافرت ان امام امم بجا
 که بلا و آنچه در راه و در انصهار بران سرور و سبک و شکر خسته اثر دارد و دید و جوی که از
 هیچک از اصحاب باین جامعیت تالیفی شنیده باشد و در زیر ان بهر سخن از نظم و دستها
 که از کرده اشرا نسبت بهر و کیا ای سرافق عزت و جلال اتفاق افتاد شاره خواهد رفت
 و بر خود لازم گردانند که در نظر این امور با سنج و دگر گشت تبره مذکور است اقتضای نماید و با سنج و دگر
 و معرکه از انان برای کرمی مسکنه خویش بهم یافته اند که انار که بفراتر از فوای ان لایح است
 و در کتب تواریخ عامه یافته اند که علامت نصرت و عبادت که از طایفی ان واضح است
 نماید و امید واری انجناب بران است که مرتبه درجه قبول یافته موجب تحفه و سیاحت این رسیده
 و رفع درجات انعالیجاه گردد و کتاب مذکور را بمناسبت نام نامی و اسمای انعالیجاه بروضه جوی
 موقوف گردانند و از ناظران ان کتاب مستطاب مستغنی است که روح والدین باعث جامع را بدعا
 خیر باد و بقا بخیر شد و نمایند و ما تقدیر و الا انکم من خیر عباده خداوند و شکر است بر همه آید
باب اول در ذکر ابتداء نور و کیفیت ظهور ان بر کینه خالق خفیه در عالم دور عالم نور
 ان پنج فصل است **فصل اول** در ذکر ابتداء نور و کفایت فراتر بران برهم پسند معتبر از نصبت

ب اول

از این

بر برید جعفری روایت کرده است که نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفتم و دوس بن ابی دوس و ابی
 عیسیان و قاسم سمیری و حضرت آنحضرت بودند چون سلام کردم و بستم عرض کردم که آمده ام که از شما
 مستفید شوم فرمود که پرسش سوال را طول بده عرض کردم که اگر بجا بود شما امامان غنی از انکه
 خلق نماید خدا اسمان و زمین و ملک و نور را فرمود که ای حبیبه برای چه سوال نمودی از این حد
 و چنین وقتی ایام غیبی که دوستی با یمنانی است و دشمنی با در میان مردم فاش است و میدان که ما را
 دشمنانی هستند از جن که بر سر اسناد احادیث ما را بسوی دشمنان افراس و غیباتی که دیوار
 کوش دارند چنانکه ادیان کوش دارند عرض کردم که خاتم از این سوال بایم فرمود که ای حبیب
 بودم با مصورت های نماییه از نور در در عرض که تسبیح میگویم خدا را پیش از انکه بیاورند آدم را
 بپانزده هزار سال پس چون آدم را آفرید قرار داد ما را در جلد و پیوسته فکر کرد ما را از مری
 ظاهر بر جمعی سطر تا اینکه بعوث گردانید محمد را صلی الله علیه و آله پس ثم عروه الوقی خدا کی
 که چنگ زد با نجات یافت و کسی که از نا دوری گردانید شد هر که داخل گردیم کسی از صفت
 و بیرون نیاریم کسی از هدایت و ما نم رعایت کنندگان اقتدار خدا و ما نم زبیر رسول خدا
 و ما نم انجمن خیره که غناهای ان در ارشیده شدند و فضاء ان بسیار وسیع است کسی با
 جسد نجات یافت و بیعت رفت و کسی که از نا دوری جنت طلاق شد و بسوی اقدس رفت
 راوی میگوید که من در این وقت خدا را شکر کردم **مضاف گوید** که بعضی از جهات با فقر و محنت
 شکر الله که ما را بر رعایت کنندگان اقیاب خدا تر جمعه نمودیم باین طریق معنی کرده است که با پیوسته
 در کین اخلاص برای حفظ اوقات و فریضها و نافعها و شایده از ان معنی دیگر توان فهمید که تمام

مقام مقتضی ذکر آن نیست و از جابر بن عبد الله نقل است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر کسی که در میان
افزاید چهارده نفر را از نو خطمت خویش از آنکه میافزیند آدم را بچهارده سال و آنها را وای
بود پس کسی عرض کرد که این از رسول خدا بشمار آن چهارده نفر را با سه همتی ایشان و گویانند
آن چهارده نفر فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و زید و ابی طالب و جعفر و محمد بن جعفر و علی بن ابی طالب
صلوات الله علیهم همین پس آنحضرت آن را از آن چهارده نفر با سه همتی فرمود بخدا قسم که ما اینها و شیعیان
و خلفا بعد از رسول خدا و ما اینها را که خدا از ما پیغمبر خود خطا فرمود و ما اینها را شجره نبوت و محل برکت
رحمت و معادن حکمت و چراغهای علم و موضع رسالت و محمد است که در آن مملکت و در صحن خدا
و در ویفه خدا در میان نبیگان و حرم اکبر خدا و عهد خدا که از آن خواها پسید پس کسی که و فنا
کنند بعد از او و نا کرده است بعد خدا و کسی که بشکند عهد ما را شکست است و در عهد خدا را بشکند
هر که ما را بشکند و نبیند هر که ما را بشکند ما اینها را که حجتی که قبول نمیکند خدا را
علی را که شهادتین ما و ما اینها را که حجتی که از آن بزرگوار خود گرفت و بر آن تکیه کرد
بدست کسی که خدا تعالی از پدر ما را و نیکو کرد و اینها را از پیش ما را و صورت بخشید ما را و نیکو کرد و اینها
صورتهای ما را و قرار داد ما را بمنزله چشم خود بر نبیگان و بمنزله زبان گویای خود در میان نبیگان
و بمنزله دست کشاده خود بر ایشان و برهانی و رحمت و بمنزله وجه خود آنچنان و جلی که از نظر
بسی آدمی مانند و بمنزله دری که از آنجا بسوی او راه میابند و خازنای علم خود و میان نبیگان
و جی خود و نشانهای دین خود و کردار اینها را عروه الوثقی و ولید روشن برای کسی که طالب هدایت
باشد و بسبب مایه میبندند در خفا و میبندند میوه و جاری میشوند نهد و فرو میبارد

از آن مسلمان و میروید گویا که از زمین و بوی طهارت عبادت کرده شد خدا و اگر ما میسر شدیم
نشد خدا و بخدا قسم که اگر ما صیفت شده بود و بر ما عهد گرفته شده بود و هرگز بکفتم سختی
که خلق اولین و آخرین از آن در تعجب افتند با بحال کردند و در بعضی از کتب اهل اسلام
خارجی روایت کرده است که داخل شدیم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و جوی نظر مبارک
آنحضرت بر من افتاد فرمود که ای مسلمان بدست کسی که خدا خود جل معونت نکرد اینها را هیچ
در سویی را که اگر بکنه قرار داده است برای او و او زده نقیب گفت یا رسول الله من اینها را در کتب
خدا دیده ام فرمود ای مسلمان آیا شناسی او زده نقیب را که خدا ایشان را برای امام علی از
من اختیار کرده است عرض کردم که خدا رسول داناترند باین فرمود ای مسلمان از پدر ما خدا را
از عاف نور خود پس خواند مراد من اطاعت کردم او را و از پدر از نور من علی را پس خواند
او را بسوی طاعت خود و علی اطاعت کرد او را و از پدر از نور من و نور علی فاطمه را پس خواند
او را فاطمه علیها السلام اطاعت نمود و از پدر از نور من و از علی و از فاطمه حجتی را پس خواند
ایشان را و اطاعت نمودند پس نام نهاد ما را پنج اسم که از اسمهای خودش زیرا که خدا محمود
و منم محمد و خدا علی است و اینک علی است و خدا فاطمه است و اینک فاطمه است و از برای خدا است
و اینک حسن است و خدا حسن است و اینک حسین است پس از پدر از نور حسین نام را و خواند
ایشان را و اطاعت نمودند پس از آنکه میافزیند اسمان نباشد و زبانی سترده ما را یا
یا مکنه انسان پس بودیم مادر علم خدا نوری چند که تسبیح میکردیم خدا را و میشنوید تسبیح
و زمان بر داری میکردیم مسلمان گفت یا رسول الله پدر و مادر من فاطمه و محمد و ابی طالب و علی

برای کسی که ایشان را بشناسد فرمود که ای مسلمان کسی که بشناسد ایشان را حق شناختن و پیرودن
 ایشان را در دوستی کند باز درستان ایشان و در درستی جوید از دشمنان پس بخدا قسم که آنکس با ما
 خواهد بود و در دینش و در هر مکان که ما دارد دینش و مسکن و بیکر در هر مکان که ما ساکن بگردیم
 عرض کردم که یا رسول الله میتوان گفت که کسی ایشان را با ما دوستی کند و ایشان را با ما دوستی
 نشناسد فرمود نه ای مسلمان عرض کردم که پس بیان فرما برای من ایشان را فرمود که تا
 شناخته و بعد از اوست سید عبادت کنندگان علی بن حسین و بعد از اوست فرزندان و حجتان
 که گناخته علوم اولین و آخرین از پیغمبران و رسولان را و بعد از اوست فرزندان و حجتان
 که زبان دانت کوی خداست و بعد از اوست موسی و حمزه که فرزند و خشمش برای صبر کردن
 در راه خدا و بعد از اوست علی بن موسی که راضی است با هر خدا و بعد از اوست محمد بن علی جوادی
 برگزیده است از خلق خدا و بعد از اوست علی بن محمد که هدایت کنند به سوی خدا و بعد از او
 حسن بن علی عسکری که خواستش این است و بعد از اوست فرزندان و حجتان پس بعد از اوست
 و سلام علیهم و بعد از آنکه ناطق و قائم است بحق خدا مسلمان بگوید که آنحضرت ساکر است و من حق را
 که یا رسول الله از خدا بخواه که من ایشان را در ایم فرمود که ای مسلمان بدیستی که تو و کسانی که
 شد تو اندک است که تو آتی بگویند ایشان از روی معرفت کامل درک خواهند کرد ایشان را
 مسلمان بگوید که من شکر کردم خدا را شکر بسیار عرض کردم که کی ایشان را درک خواهم کرد فرمود
 که بخوان این آیه را که فاذا جاهد و لیهما لینا علیکم عباد النما اولی ما یسجد فی سوا
 خلال الدیار و کان وعدا لافعلوا ثم زدناکم الکره علیهم و اهدناکم باموال و بنین و حیلناکم الکره

فرمود

یعنی چون که آمد و عدو اول از دو عدو را بکشد از اندیم بر شما بندگان خود را که بود صاحب
 با شکی نیست پس داخل شدند در میان خانه ها و بود این و عدو کرده شده پس برگردان
 برای شما باز گشت برایشان را و باری کردم شما را با الهما و فرزندان و کرده اندیم شما را بیشتر
 مسلمان بگوید که در این وقت که می شنیدید شد و شوق من بسیار کرد و عرض کردم که یا رسول
 این از روی همد و شرط است از جانب تو فرمود علی قسم با کسی که فرستاده است محمد را که این
 خودی است از جانب من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام دیگر صلوات الله علیهم و هر کس که از آن
 و هر کس که در میان است علی بخدا قسم ای مسلمان حاضر خواهند کرد و ایستاد و شکر او را و از
 ایمان او خالص است و هر که کفر او خالص است تا اینکه قصاص کرده شود و در خونها و باز یافت شود
 بر آنها و ظلم نمیکند بر تو و کسی و دائم تا وید تا وید پس این پرویزیدان نعمت علی الدین
 استضعفوا فی الارض و سجود ائمه و صلوات الله علیهم و کلان لهم فی الارض فری فرعون
 و دمان و جنود و ما منهم ما کانوا یحذرون یعنی بخواهیم ما که منت گذاریم بر آنکسانی که ضعیف
 بودند در زمین و بگردانیم ایشان را از ابرار برندگان و تسلط بخشم ایشان را در زمین
 فرعون و دمان و لشکرهای ایشان را از آن کرده آنچه را که میسر بیدند مسلمان بگوید که یا رسول
 از پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و اله در حالتی که باک نداشتیم که حرکت در ملاقات نماید و در
 که خواهد بایست او را ملاقات نمایم و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که رسول خدا
 فرمود که چون خدا دم و حواری ازین در داشت بجز اینند و آدم سجده گفت که بیا فریده خدا
 خلقی را که بگویند باشد از ما پس می گوید که خدا بجز این که بیا ایشان را بسوی کبرک من که در

پس بخواهی دیگر دانم ایشان را

که در فردوس اعلاست پس چون داخل فردوس شد نظر کردند بسوی آن کینه خدا که در غنچه
از غنچه های بهشت نشسته بود و بوسه او تاجی از نور بود و در دو گوش او دو گوشواره از نور بود
در پیش شده بود تمام بهشت از نور خشار و بوی گل از جبهه های رسید که این کینه که
روشن گردانیده است بهشت را بلیکونی خشار خود چید گفت که این دختر محمد است و او
بغیر این است از اولاد تو که در آخر الزمان خواهد بود ادم پرسید که این تاج چید که بر سر
نهادی گفت این نور او علی بن ابیطالب است پرسید که این دو گوشواره که در گوش دارد
چید گفت از ماد و فرزندان حسن و حسین اند ادم گفت که ای دوست مرا چه چیز با ایشان
پیش از من فریده شده اند چید جواب داد که ایشان فریده شده اند در عالم علم خدا
پیش از آنکه از کافری بشوی چهار هزار سال و در بعضی از کتب عامه از این بن ملک روایت
شده است که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را بجا آورد و در محراب
نشسته چهارده پس از آن حضرت سوال نمودم از تفسیر این آیه اولئك مع الذين انعم الله
علیهم من البینین و الصالحین و استمدارو الصالحین آن حضرت فرمود که اما بغیر این بنم
و صدیقان علی بن ابیطالب است و شهیدان عجم من حمزه است و صالحان دختر من فاطمه و
فرزند او حسن و حسین است پس از گوشه مسجد برخاست و آمد در پیش روی رسول خدا
نشست و عرض کرد که یا رسول الله ایامن و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک جبهه هستیم
فرمود که مقصود از این سوال چیست عرض کرد که مرا یاد فرمودی در این وقت که ایشان را
یا کردی و شرف نکردی و اینها که ایشان را شرف نمودی آن حضرت فرمود که ای مگر که گفتی

از علی

و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از یک جبهه ایم راست گفتی و لکن از خدا ما را در انوار که
نه آسمانی بود و نه زمینی و نه عرض و نه پشت و نه پیش و نبودیم که ما هیچ یک را در درستی
که تسبیح می نمود و تقدیس میکردیم او را در وقتی که تعلیمی نبود پس چون اراده نمود خدا که ما را
ایشیارا شکافت نور را و از آن فرید عرض را پس نور عرض از نور من است و نور من از نور خدا
و من با خدا شریکم از عرض پس شکافت نور بر او طالع را و از پدر از آن ملک که را پس نور طالع را نور
پسر او طالع است و نور پسر او طالع است از نور خداست و نور پسر او طالع است از نور طالع که
و شکافت نور دختر فاطمه را و از پدر از آن آسمانها و زمین را پس نور آسمانها و زمین از نور خدا
من فاطمه است و نور فاطمه از نور خداست و فاطمه افضل است از آسمانها و زمین پس شکافت نور علی را
و از پدر از آن آفتاب ماه را پس نور آفتاب ماه از نور علی است و نور حسن از نور خداست و حسن
افضل است از آفتاب و ماه پس شکافت نور حسین علیه السلام و از پدر از آن بهشت و حور العین را پس
نور بهشت و حور العین از نور حسین است و نور حسین از نور خداست و حسین افضل است از بهشت
و حور العین پس از فرید خدا ظلمت را بعذرت خود و فرستاد این را در میان ابروهای که میبوی
دیده را پس ملک فریاد برآوردند که سبحان قدوس ای پروردگار ما از نور توئی که ما این شایع را
دیدیم تا حال هرگز بدی ندیده ایم پس بجز این شایع که دور گردانی این را از ما پس از آن
آنکام از فرید خدا خود جل قذیله های حور را و او نیست آنها را بر دای عرض پس ملک گفت که ای
ای فاطمه ما و این نور را از لکیت خطاب است که این نور کینه که من فاطمه زهرا است صورا الله و الله
و رسول خدا فرمود که از این نیت نایمیده شد و قرص زهر ازیر که روشن شد آسمانها و زمین بنور او

و خطاب کند که این دختر بختیمن در وجه و حتی من و جگر من است بر خلق من و شاید بگویم که ما را ای
 ها که من که قرار دادم تو را به هیچ شایسته ما را برای این زن و شعیان او تا روز قیامت
 پس در آنوقت عباس برخواست و نزد علی علیه السلام آمد و میان دو چشمش انگشت را بوسید و گفت که
 ای علی تحقیق که گردانیده است خدا تو را چه کاره که بر شکم تان روز قیامت و از ابو حمزه ثمالی
 مروی است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که میفرمود بدرستی که حق بهانه و تقالی
 از پدر محمد و علی و ائمه طاهرين را صلوات الله عليهم از نور عظمت خود پس بر پا دارند از انوار
 در صورت مثالیه پیش از مخلوقات پس آنحضرت فرمود که ای کسان یکبند که خدا تعالی بنا کرده
 خلقی را خیر از شما شنیدم که از پدر بزرگوار دادم و هزار هزار عالم و جسد هم که نور از نور انوار
 و از هر انوار علی علیه السلام مروی است که خدا از پدر نور محمد و از علی علیه السلام پیش از هر مخلوقات
 خدا در دست و چهار هزار سال و از آن نور افروز پدر و دوازده جبار و برادر از این جهانها اما مانند
فصل دوم در ذکر حد و ولادت و رضاع آن تدوین سعادت قطب راوندی
 پسند معتبر از خدا بدین بود گندی روایت کرده است که رسول خدا بیرون رفت بطاعت حسین
 صلوات الله عليهم و در وقتی که آن بزرگوار با هم از خانه بیرون رفتند بودند و من در خدمت آنحضرت بودم
 پس ای بیرون می زمین دیدم و چون او از بای مبارک آنحضرت را شنید برخواست و نگاه کرد و بفرمود
 قاتلش از درخت خرما افرونی بود و از شتر کشته تر می نمود و از دامنش آتش بیرون می آمد
 از شتر هده این رسیدم پس چون رسول خدا آمدید که امید تا اینکه مانند شتر کشته گردید پس آنحضرت
 بر من انفات نمود و فرمود که میدانی چه میگویم عرض کردم که خدا و رسول بهتر میداند فرمود که بگو که حد

و شایسته

در حد

و شایسته شتر و از حد اندیست که غیر اندر ما آنکه چهره اسبان و فرزند رسول خدا که در اندک این
 ما را و این شد و در میان ریک در بای که رفت پس در آنجا درختی دیدم و پیش از آن هر که در آن موضع
 درخت نمیده بودم و بعد از آن نیز نهانی موضع رفتم و از آن درخت اثری ندیدم و اندرخت بر آن
 سایه انداخته بود پس حضرت رسالت آمد و در میان دو جگر گوشه خود نشست و اول آنحضرت امام
 حسین علیه السلام را برداشت و بر روی زانوی مبارک گذاشت و بعد از آن سر حضرت امام حسن علیه السلام
 برداشت و بر روی زانوی چپ گذاشت پس زبانی خود را در دمان امام حسین میکرد تا اینکه بگوید
 و گفت ای پدر و باز بخوابت پس امام حسن بیدار شد و گفت ای پدر و باز بخوابت
 من عرض کردم که که با حسین بزرگتر است آنحضرت فرمود که حسین را در دلهای نوزمان معرفت
 بهمانی است از مادر او احوال او را پرسس پس چون آنی برگزیده در باب از خوا
 بیدار شدند آنحضرت پیش از او و شمای خود سوار گردید پس من بدر خانه فاطمه علیها السلام
 رفتم و در آنجا ایستادم تا که حمامه آمد و گفت ای برادر کفنه گفت که قرا اعلام کرد که من
 در خانه ام گفت خاتون من فرمود که در خانه مروی از قبیل کفنه آمده است که از همه ای سبیل
 با کفنه گفتار تر است آمده است که از من بخواه که از منزلت نور دیده ام را بدهد و بگوید که این
 بر من بسیار عظیم نمود پس آنحضرت خود را بجانب گرم سجده کرد که کای که نزد رسول خدا میفرست
 ام سبیل چنان میگردد و عرض کردم که منزلت حسین چیست حضرت فاطمه فرمود که چون حسن متولد
 بر من مرا از نمود که نبوشم جامه که در آن لذت یابم تا اینکه او را از شیر باز کنم پس روزی
 بدیدن من آمد و حسن دیدم که پستان را بگوید فرمود که او را از شیر باز کنی گفت چنان است فرمود که

آنحضرت

علی علیه السلام اراده نماید و در این سخن نیز که من در روی تو نور وضیائی مشاهده میکنم و در این
 ایامی که در این نزدی از تو فرشتی متولد خواهد شد که حجت خدا باشد بر خلق پس چون یکماه
 از حرم گذشت در خود صراری و دردی یافتم و از آمدن شکایت کردم و پنجاب کوزه ابی طلبید
 و بر آن دهانی خواند و آب دهانی خود را در آن انداخت و فرمود که بیایم چون بنشینم چون
 آن حالت را از من رفع کرد و چون چهار روز از حرم گذشت در پشت خود حرکتی یافتم و حرکتی کرد
 که در میان پوست و جگر حرکت کند و بگویند این حالت را ستانیده بگویم تا اینکه ماه دوم برسد
 پس اضطراب و حرکتی بیایم و بگویم که حرکت میکرد و در خوردن و آشامیدن مانع و خدا نگاه
 داری بگردم که گویا نشسته ام و در ماه دوم تا اینکه سه ماه برسد و من زیادتی و غیره را فرمود
 بیایم پس چون داخل در راه چهارم شدم حق سبحانه و تعالی وحشت مرا بآن جدل کرد و باند و پسته
 لازم محله عمارت خود بودم و از آنجا دور نمیشدم مگر بجهت حاجت ضروری که اتفاق میافتاد و بپسته
 در زیادتی و سبک ظاهر و باطن بودم تا اینکه پنجاه گذشت و چون داخل آن شستم و در میان آن یک
 بجزایر محتاج نمیکردیم و هرگاه که بطنهای و در شکم من شستم صدای تسبیح و تهلل از باطن خود می
 پس چون شش ماه از آن گذشت قوت من ناپا شد و از آنجا که فکر کردم و خدا را یاد
 کرد و این پس چون ده روز دیگر بر این افتاد و در خواب دیدم که کسی بنزد من آمد و بآن خود را بر پشت من
 آید پس از خواب بیدار شدم و وضو ساختم و در رکعت نماز گذاردم و باز بخواب رفتم دیدم که کسی
 بنزد من آمد که جامهای سفید در داشت و نزد من نشست و در روی و در پیش من دیدم
 می ترسای از خواب برخاستم و وضو ساختم و چهار رکعت نماز گذاردم و باز بخواب رفتم دیدم که کسی

بنزد من آمد و مرا نشانید و دعا و تعویذ را بر من خواند پس صبح برخاستم و آن روز روزی بود
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود و جامه جامه را پوشیدم و بمنزل ام سلمه آمدم چون
 رسول خدا بر روی من نظر کرد و آنرا سرور در رخسار مبارکش مشاهده نمود و آنچه در خود
 بیایم از من رفع کرد پس خواب خود را با سخت عرض کردم فرمود بشارت با تو را اوست
 خلیل من جز این نیست بود که بگویند است بر همه ای زمان و دو خلیل من یکسانند بود که گویا
 بر همه ای اهل بیت من ایامی تو میدهند گفتن بی سختی است و مرا در گرفت و فرمود که چشم
 من بر من نیست بود که خدا او را خادم فرزندان تو گردانیده است پس سخنانی بر گفتم و چون شاه تمام شد
 امام علی علیه السلام متولد شد و در بعضی از کتب معتبره از بزرگان و خواص ائمه معصومین است که چون
 فاطمه زهرا صلوات الله علیها با امام حسن علیه السلام عالمیست و صاحب سالت و با سفری اتفاق افتاد
 و فاطمه فرمود که در این نزدی از تو پسری متولد خواهد شد و جبرئیل تعظیمت از برای من
 آورده است پس او را شیر مده نامی پسوی تو بگردم بره میگوید بعد از آنکه امام حسن متولد شد
 و سه روز گذشت من نزد فاطمه رفتم دیدم که هنوز او را شیر نداده است عرض کردم که مرا رخصت میدهند
 که او را شیر دهم فرموده و خود از آنکه محبت مادرش او را شیر داد و چون رسول خدا را حجت بود
 که چه کردی فاطمه گفت که شفقت مادرش مرا فرما گرفت و او را شیر داد و محبت فرمود که خدا نمیکند
 مگر آنچه را که خود بخوابد پس چون امام حسین عالمیست و بشارت فرمود که فاطمه زهرا باشد که از تو
 متولد شود و جبرئیل تعظیمت از برای من رسانیده پس او را شیر مده تا اینکه من نزد تو بیام اگر چه نگاه
 بگذرد فاطمه عرض کرد که چنین خواهم کرد و رسول خدا بفری رفت پس چون امام حسین متولد شد

فاطمه صلوات الله علیها اورا شیر خدا و نایب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرستید که چو کردی
 عرض کرد که اورا شیر خدا و پس را منور و مبارک که اگر نت و زبان بجز زبان خود را در دهان او گذار
 و حضرت امام حسین علیه السلام اورا بیکدیگر نایب رسول خدا فرمود که ای حسین پس فرمود که بکنید
 خدا که آنچه را که خود بخورید امانت در تو داد و لا تو خواهد بود **سوف کوف** که منقول از شیخ مفید است
 دارد بلا خیار و عادت دیگر که از این اصح و شریفتر است زیرا که از آنها معلوم میشود که در وقت
 ولادت با سعادت حسین چهار اقبال صلوات الله علیهم در دنیا تشریف داشتند و هر دو تولد
 بعد از ولادت یغافل و در وقت حضرت شربت شرف شدند و چون در کتب معتبره ابرار شده و بجز
 اینجا ابرار نمودیم و العلم عند الله تعالی و این را بوی و این شهر اثنوب و دیگران از حضرت امام حسین
 علیه السلام روایت کرده اند که مسایلی که امیر این بنو رسول خدا آمدند عرض کردند که امیر این
 از بسیاری که بر کردی نخواهید و بیست و شش است حضرت امیر با حلیه و چون حاضر شد فرمود
 که خدا دیده تو را بگشاید و سبب آن چه بود عرض کرد خواستم پدرم و در تمام شب با او بمانم
 فرمود که خواب برای رسول خدا افکند کن زیرا که خدا در آن داناتر از عرض کرد که شش ماه از آن
 از آن افکند فرمود که خواب بهمان نحو که دیده میشود نیست افکند کن از برای رسول خدا افکند
 در خواب دیدم که بعضی از اعضاء مبارک شما در خانه من افتاد بود فرمود که چشم تو در دست
 باد ای امیر حسین از فاطمه متولد خواهد شد و تو تربیت و پرستاری او خواهی کرد و این
 اعضاء من که در خانه تو افتاد بود پس چون امام حسین متولد شد و وقت روز گذشت رسول خدا فرمود
 که سر او را بشوید و بوزن موی مبارکش نقره تصدق کرد و او را عقیقه نمود و امیر این او را در

مسایلی که بر کردی
 نخواهید و بیست و شش
 است حضرت امیر با حلیه
 و چون حاضر شد فرمود
 که خدا دیده تو را بگشاید
 و سبب آن چه بود
 عرض کرد خواستم پدرم
 و در تمام شب با او بمانم

بسم الله الرحمن الرحیم

از حضرت مجید و بنو انجلیب آورد و هر روز فرمود که خوش آمد بر دارنده و بر خفته شده ای
 امیر این نیست تا دید خواب تو و این را بویست معتبر از حدیث حسن شعیب و این را که
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که فدای تو شوم زبانی او را و حسین را و لایق
 اسلام از حبیب و حال آنکه ایشان با هم مساوی بودند فرمود که چنین میدانم که شما از آن
 نمودم پس کسی که جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و منور امام حسین متولد شد
 و گفت که برای کسی متولد خواهد شد که بکشند او را است تو بعد از تو و حضرت فرمود
 احتیاج بچنان فرزندی نیست و سه مرتبه این مخاطبه اتفاق افتاد پس امیر المؤمنین علیه السلام
 طلبید و فرمود که جبرئیل فرمود که مرا از جانب رب عظیم که برای تو متولد خواهد شد
 که بکشند او را است من بعد از تو امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که مرا چنین فرزندی احتیاج
 و سه مرتبه این مخاطبه مکرر شد پس رسول خدا فرمود که در او و او را خواهد بود امانت و در
 و عزت و داری علوم پس نزد فاطمه علیه السلام در ستاد که فدای تعالی تو را باشد پس در این
 که خواهد گشت او را است من بعد از من حضرت فاطمه گفت که ای پدر مرا احتیاج بچنین فرزندی
 و سه مرتبه این مخاطبه مکرر شد پس حضرت فاطمه بیغام داد که ناچار باید که در او باشد
 و در آن وقت خانم علم فاطمه گفت را می شنیدم از خداوند جل پس میخواست با امام حسین و چون
 شش ماه از مجلس گذشت متولد شد و مع مولودی که شش ماه متولد شود زنده نماند پس هرگز
 امام حسین و عیسی بن مریم علیه السلام و چون از حضرت متولد شد ام سلمه متکلفی کرد و در روز
 هر روز نزد او میآمد و زبان خود را در دهان او میگذاشت و امام حسین زبان از حضرت میگذاشت

و خداوند جل کوهت بخت را از کوهت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و هرگز شریع زنی
 نخورد چه فاطمه و چه زهرا و خدا تعالی این اید را در شان او در ستاد که در صلوات علیه السلام
 شد و اعیان از این است و علی در بیان سینه خالی او در حق این است که لعلک المانی بخت علی و علی و الله
 و انی احد صلی تر ضیه و اصل علی فی ذریع یعنی حدت حدت و شیر باز رفتن اوستی بود تا آنکه
 چون بخت بدید بدن و حدت سید و چهار سال از عمر او گذشت گفت پروردگار الهام کن مرا
 و ده که شکر کنم نعمت تو را که انعام کرده بر من و بر پدر و مادر و منی مکن بعضی از ذریع را حضرت
 که اگر بگفت همه ذریع را بر این همه فرزندان او الهام بسوزند و لیکن مخصوص گردانید بعضی را و علی
 این ابرام روایت کرد است و در تعبیر این ایه کریمه و عینا الانسان ابو الیه حسنا حمله آمد
 که تا در وضعه که یعنی وحیلت کردم ما انسان را ابو الدین او نیکی حاصل شد مادر او با داری
 که است و وضع کرد او را از روی که است حضرت فرمود که مراد از حسانی در این ایه رسول خدا
 و مراد از ابو الدین حسین است و علیها السلام و آنکسی که حدت و وضع کردی که است بود حضرت امام حسین
 زیرا که حق جان و تعالی بشارت داد و پیغمبر خود را بولادت امام حسین پیش از حدت و بشارت داد
 باینکه امامت در اولاد او خواهد بود تا در قیامت پس خبر داد که خبر را با پیغمبر امام حسین رسید که
 شدن در حدت در خود در اولاد و بعضی داد خدا آنها را باینکه امامت را در اولاد او قرار بدهد
 که او گشته خواهد شد و بعد از آن بدینا بر خواهد گشت و باری که خواهد شد تا باینکه گشته و خدا را
 و ملک شود نام روی زمین را و اینست سخن قول خدا تعالی تریب ان من علی الدین استضعفوا فی
 الارض و جعلهم ائمه و جعلهم الابرار یعنی ارا و دایم گشت که در این بر کسان که ضعیف و مستضعفند

در زمین و بکر و انیم ایشان را بایشان این بکر و انیم ایشان را و ایشان و سخن این ایه کریمه و گفتنا
 فی الارض و جعلهم ائمه و جعلهم الابرار یعنی تعالی بختی که گشتیم با در پیوسته
 بعد از بکر که زمین را برایش بیکر بدهد کان ما که صالی اند حضرت فرمود که بشارت داد خدا
 پیغمبر خود را باینکه امامت او ملک خواهند شد زمین را در خواهند گشت بسوی زمین خواهند
 گشت و نشان خود را در خیر و در رسول خدا فاطمه را صلوات الله علیها پیغمبر امام حسین و شهدا را
 پس مایه شد با و اگر است پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که ایاده اید که گشت
 داده شود کسی به پسری و معاویه شود با و اگر است یعنی مقوم بود و گشت داشت از پیوسته
 بود از پیوسته گشت شدن از فرزندان و وضع کرد او را با گشت بهیچ سبب میان وضع حدت امام
 حسین حاصل شدن با امام حسین بیکر فاطمه بود و امام حسین شهادت شد که مادر بود و حدت
 خوار گشت و گشت و چهار ماه بود و همین است قول خدا تعالی که حدت و تعالی بشارت
 حدت حدت و شیر خوار کی اوستی است و این ایه باینکه ضعیف و مستضعف و در حدت و در حدت
 کرده است که چون حسین علیه السلام تولد میشد من توجیه فاطمه بودم و چون انور بود مبارک
 اند رسول خدا فرمود که ای عقیقه سیاه فرزند مرا بزرگ من عرض کردم که یا رسول الله منور او را باینکه
 نکرده ایم فرمود که ای عقیقه تو او را با بکر و بکر مانی بگشتی که خدا شاکر و تعالی او را با بکر و بکر
 گردانیده است و در حدت و بکر از ضعیف روایت کرده است که چون حسین تولد شد من او را بکر
 رسول خدا کردم و بخت زبان مبارک را در دانی انصا و سعادت نهاد و از زبان آنحضرت میگفت
 من چنان میدادم که شیر حاصل از زبان آنحضرت میشود پس بخت میان در دیده او را بکر

لقد

و او را بمن داد و مکتوبت و بفرمودت کند خدا کرد هر که تو را بکشند ایضا زنی و سر برهنه
 فرمودن عریض کردم که پدر ما دم فدای تو باد کی او را خواهد گشت فرمود باقی نماند از کرد و گفتم
 گشته از منی این خبر خدا گفت کند بهشت را در بعضی کتب منسوب کرده است که چون توفیق خداوند
 متولذ شد رسول خدا بر خوت و خود نیز او را شریف آورد و او را گرفت و در آن حالت فرستاد
 و نمید خدا میکرد و این خبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که این است حکایت
 که در آن باطل علیها السلام در وقت ولادت امام حسن علیه السلام چون امام حسن متولد شد بر سر
 قرطیف آورد و چنین و چنین شد و چون سال دیگر شد امام حسن متولد شد و رسول خدا آمد
 که ای ماه مبارک فرزندان من ایضا و در جاده بخندید و بچشم دزدی بفرمودم آنحضرت در
 گوشش بفرستاد آن گفت و در گوشش چپش افتاد و او را در این خود که نه نیست پس گفتم
 اسما و بگوید که من چو آن گفتم که پدر ما دم فدای تو باد این که این نصیب فرمود و فرمودم بگویم
 کردم که او را بر این ساعت متولد شد و فرمود و خواهد گشت او را که در چشم گشته بعد از آن
 شفاعت مرا بابت آن خرساند فرمود که ای پادشاه این خبر را بطاعت مگو زیرا که از ناله زانیده
 پس ای پادشاه علیه السلام فرمود که فرزندانم چه نام نهادم ایبراهیم و محمد و حسن کرد که من چو آن
 بر شام بخت نمیکردم و دوست میدادم که او را حرب نام نهادم چو حضرت سید الشهدا فرمود که من
 سبقت نمیکردم بر او کار خود پس چه نام نهادم زنی شد و گفت ای محمد خداوند علی اعدا تو را
 سلام رساند و بگوید که علی نسبت تو بزرگوار است نسبت من نام بگذار فرمود خورشید
 بر سر من رسول خدا بر سید که اسم بر من چه بود است و بگوید که من فرمود که زنی کن

موسی

بیعت عرض کرد که در احیای نام کن و در حضرت او را بسمی نام نهاد و چون روزی چشم شد
 که سفید این از برای حققت او گشت در گمان یک شهری نعلابو خطا نمود پس سر او را بر شمشیر
 رویش فقره تصدیق کرد و خلق بر سرش بالید و فرمود که ای اسما بالیدن خلق بقتضی زنده
 از فضل طهرت **نور** که این روایت از جمعی از علماء اجماعا بعبارة قریب میکند
 روایت کرده اند که تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها در میان ولادت حسین علیها السلام
 بخت عیس بود و آنچه از سیر و اخبار دیگر ظاهر میشود اینست که اسما بخت عیس و حاله چون
 این طالع بود و در حضرت آنجا پیش از رجوع رسول الله صلی الله علیه و آله کجا بخت
 نمود و در سال پنج که چهار سال از ولادت اند و سرور گشته بود مرا بخت نمود
 که بخت عیس که در میان ولادت و زفاف حضرت فاطمه در حضرت آنجا بود و گاهی بعضی خدا
 ان بزرگوار سرافرازی حاصل میشود و سلمی بخت عیس شد که زیرا که او نیز شد و این از روایات
 معاجران و در استان بخت و ولایت از جمله خدایان بود و شهادت از روای و نقل شده باشد
 و الله تعالی اعلم و این شهر شوب روایت که بخت از ابوالفضل علیه السلام چون حضرت امام حسین متولد
 فاطمه را بسمای عارض شد و پیش خشک و رسول خدا خوبت که دایره برای انفرق کرد ای پادشاه
 و چون دایره بر سید همه روزه خود بر او میباید و انکه اسما خود را در آن او میگذاشت
 و انوار سعادت خدا را میباید و خدا روزی او را در انکه مبارک آنحضرت قرار داده بود و بعضی
 گفته اند که حضرت رسول زانی خود را در آن میگذاشت و مانند اگر فغان جوهر خود را بر دانه میداد
 او را خدا میداد و چند شبانی روز برای زانی بود تا انکه گشت او را گشت رسول الله صلی الله علیه و آله

حدیث و روایات
 حدیث و روایات
 حدیث و روایات

روایت کرده است که خدا تعالی توفیق مهر و ولادت با سعادت امام حسین علیه السلام را بر او عطا فرمود
 و او را در آنوقت نیز گفت برای پیشبردن آن فرزندی که در آنوقت در آنجا متولد شود و چون آن فرزند متولد شد
 که آنرا بهر کسی پس این را نازل شد جمله آنکه اگر او وضعه کرد و محله و حاصله آنکه شهادت
 یعنی خاکش با او مادرش از روی کرامت و مدت مهر و شیر خوردن او سی ماه بود پس فرمود
 که هر زمان که ماه می باشد و هیچ فرزندی در دنیا متولد نشود است که زنده نماند مگر حقیقی
 و نجبی علیهما السلام و شیخ کلینی بسند رسول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
 که حضرت امام حسین از فاطمه صلوات الله علیها و از بیچ زلفه شیر خورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله
 بزرگوار می ماند و ابراهام خود را در دهن او میگذشت و او از آن یکمیکه بقدری که دو روز و سه روز
 او را کفایت میکرد و پس گوشت آن حضرت از گوشت و خون حضرت برآورد و در دهن او میگذشت
 شش ماه متولد نشد مگر علی بن ابراهیم و جعفر علیهم السلام و در روایت دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام
 روایت کرده که حضرت حسنین از آن خود را در دهن او میگذشت و او یکمیکه و از بیچ زلفه
 شیر خورد **فصل سیم در تاریخ ولادت و بیان اسم و لقب و کیفیت آن مولود با سعادت**
 شیخ طوسی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسین در روز
 پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت متولد شد و شیخ مفید نیز همین قول را آورده است و این
 شهر را شریف تر موافقت نموده است و گفته است که سیاه ولادت پس در ولادت حضرت امام حسین
 علیهما السلام شادمانیت روز فاصله بود و علی بن ابراهیم همین قول را از زین العابدین روایت کرده است
 نقل نموده است و این شیخ طوسی از کتاب صحیح روایت کرده است و بعضی از اصحاب صاحب کتاب

و زانند در از روی

فصل سیم

طالع

تقسیم بن حلال همانی رسید و در آنجا نوشت بود که مولای حسین بن علی علیهما السلام در روز
 پنجم شعبان سال چهارم از هجرت متولد شد پس از آن روز را روز میلاد و این دعا را بخوان و دعا کرد
 صحیح و گوید و در کتاب تهذیب فرموده است که در مدینه در آخر ربیع الاول متولد شد
 در سال سی از هجرت و شیخ مفید در روز همین قول را اختیار نموده است و یا بحث بر آنکه
 این موشیخ بر آنکه این قول را ترجیح داده اند باینکه که در اخبار صحیح در آورده شده است
 که فاطمه بیان ولادت آن امام مظلوم و ولادت حضرت امام حسن علیهما السلام شادمانه و در روز
 چهارم از هجرت و شیخ کلینی باین طریق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
 و ولادت حضرت امام حسن بنا بر شهر در مستصف ماه مبارک رمضان بوده است و چون
 ده روز از آن بگذرد او را ماه ربیع الاول خواهد شد نهایت با وجود و در و چهار روزی
 که آنحضرت در ماه شعبان متولد شد میتواند بود که آنچند در ولادت حضرت امام حسن متولد شد
 یعنی بر اصل شادمانه و اهل علم عند الله تعالی و شیخ مفید قول اینک که ولادت حضرت امام حسین در
 رمضان بوده نقل نموده و شیخ ابن نایم ماه جلد الاول نیز نقل کرده است و حضرت سید الشهدا
 ائمه و معصوم با مرتبه اصحاب نام نهاد و این شهر را شریف روایت کرده است که حضرت حسین در آن
 از آنهایی که در دنیا با این شهرها معصوم نموده است و از اخبار روایت کرده است
 که علی بن حسن در دهم ولادت و حسین از حسن برتری آورده شده است و این با اینست
 از هر دو روایت کرده است که چون امام حسن متولد شد فاطمه علیها السلام او را بزرگوار و رسول خدا
 آنحضرت او را حسن نام نهاد و چون امام حسین متولد شد او را تیر آورده و این که این حسن

و او از من بپرسید که هر که در دنیا قیامت هیچ کند کارهای نیکو که بگوید که من حسین از او بیشتر
 گشته حسین در قیامت داخل بهشت خواهد شد با آنکه آن که بگویند که خداوند عالم این را
 در پیش منشان فرستاده که حسین اگر کسی که فرمان برداری خدا کرده باشد یعنی پیش من می آید
 از بهشتان برین میاید که در این حد و اندک خداوند در دنیا از او پرسید که ای پیغمبر من در بهشت
 چه در آنجاست که ای ابا قیامت برای پدر و من را بپسندد و بهشت خود را بگویند که من بودی برای من
 سزاوار شده است و در دار دنیا و خدا و حق جل و علا فرستاده است که او را این بود و نصیب من گفتم
 گفت که ای پیغمبر قسم بیدم تو را حق آنکه ای که خداوند مرا از او بدست که به محبت محمد و آل محمد استیجانی
 و خضر را سپرد پس آنی و بگوئی که من آن بودم و خود را بگویند که خداوند خود را از آنی که از من آنکه
 در ایامی را بر من طاعت کرده و در صفهای ملائکه در مقام خود میاید و پس پیغمبر نازل شد و میاید
 خداوند بپسندد او را از فرموده بود و نصیب من و فرستید پس او را در رسول خدا فرمود که ای ابا
 قیامت که من پیغمبر است که علی فرمود که آنها است من میستند من از آنها بزرگوارم و خدا از ایشان
 بزرگوار است پیغمبر گفت ای قیامت من نیز از ایشان بزرگوارم پس حضرت رسول ترفیعاً علیه السلام
 رفت و او را تنهید و نصیب من گفت حضرت طاهر که است و گفت که من او را نیز ندیدم که گشته
 حسین در آنش خواهد بود رسول خدا فرمود که من شهادت میدهم که گشته حسین در پیش خواهد بود
 ایضا طاهر و گفت حسین گشته نخواهد شد تا اینکه بپرسد از او امامی که از آنی بپرسند امامان چه
 گشته بعد از او پس آنحضرت فرمود که امامان هدایت گشته و بعد از من ای است که علی است
 و بعد از آن که من است و نام من است که حسین است و نصیب من که علی است پس من و شما است که حق است

۱۰۰

و فلاح است که حضرت محمد است و این است که موسی حضرت در ضاقت که علی بن موسی
و فلاح است که محمد بن علی است و موسی است که علی بن محمد است و علام است که حسن بن علی
و کسی است که علی بن برهم علیه السلام در پشت سر او نماز خواهد کرد و پس حضرت فاطمه صلوات الله
از کربلا گریه می کرد و پس حضرت فاطمه صلوات الله علیه را در میان گریه می کرد
چنان می گوید که حضرت رسول خدا امام حسن را صلوات الله علیه بر او داشت و بعضی اهل
بلند کرد و در آنوقت انوار سعادت را در جامه بی جوده بود و گفت خداوند اعلی
مولود بود بلکه بخی تو بر این مولود و برادر او محمد و ابراهیم و بر سید و استی و یونس که اگر
حسین نزد علی و فاطمه را صلوات الله علیه نزد تو قدری است از دروید را می شود بالها
او را با بر گردان و او را در مقام خودش در صف عده پیاده پس خدا و علی آنحضرت را مستحق
که در آنکس از مرید و آنکس در آنکس با این شناخته شود که یکو بنیاد از کرده حسین بن علی
صلوات الله علیه و این را در فضل روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام فرمود که در شش بود از زوئال که او را صلوات الله علیه خداوند تعالی او را بکار
ماورز نمود و آنکس در اقدام بر آنکه اندکی تبانی وستی حرکت کرد خداوند قهار تمام بر
او را بر آید و بالها بشی است و او را در جزیره از جزیره ای دریا با آنکه در آنجا بود
تا آنکه ای که حضرت امام حسین شعله شد و ملاکه از خداوند جبار اذن طلبید که بنویسند رسول خدا
و ابراهیم و فاطمه صلوات الله علیه باینده چون اذن یافتند موج فوج از عرش خود
و از آسمان گذشتند و چون صلوات الله علیه گذشتند که در آن جزیره افتاد بود و او را دیدند در آنجا

ایستاد صلواتی گفت که ای ملائکه برود و کار من بجا میرود و برای چه از آسمان فرود آمده
 گفتند ای صاحب این تخت منجنیق که ستود شده است در این شب مولودی که گرامی تر همه مولودین است
 از جنش رسول خدا و پدرش علی و مادرش فاطمه و برادرش حسن صلوات الله علیهم و آن مولود
 گرامی حسین است علیه السلام و مادرش سمانه و نانی را از آن خواستیم که تنبلیت حبیب خدا محمد صلی الله علیه و آله
 بر دم برای انمولود و ما را ازین اوصاف این گفت که ای ملائکه خدا از شما سوال میکند سخن از خدا
 که برود کار ما در نماز و محبت و محبت و سخن این مولود که مرا بخود ببرید پس حسین را از او
 خواست نمایند و من نیز سوال میکنم که از خدا بخواهد سخن انمولودی که خدا با او کرامت فرموده است
 مرا بیاورد و شکسته بال را درست کند و مرا برگرداند بمقام خود با ملائکه متران پس ملائکه او را
 برداشتند و نزد رسول خدا آوردند و چون آنحضرت را تنبلیت گفتند حکایت آن ملائکه را بعضی رسانیدند
 و از آنجا که خواستند شنیدند که از خدا بخواهد خدا را بجزی چنین قسم دهد که کنا صلواتی را
 بیاورد و بال شکسته او را با صلح آورد و او را بمقام خودش با ملائکه متران برگرداند پس رسول خدا
 برخواست و نزد فاطمه رفت و فرمود که فرزندان را بیاور تا فاطمه از نزد سعادت مند را بنزد آنحضرت آورد
 در فداقی بجهده و در نهالت با جد خود رسول خدا انکس میکرد پس آنحضرت او را برگردانست نزد ملائکه
 آورد و او را بر روی دست خود نهاد و ملائکه بگفتند که ایان حمد و ثنای اله را بجا آورده اند
 متوجه فرمودند انفرزند را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند از تو میخواهد سخن فرزند حق
 که بیاوردی کنا صلواتی را شکسته بال او را درست کنی و او را برگردانی بمقام خودش با ملائکه
 متران پس خدا قبول کرد و کنا صلواتی را از نزد بال او را درست کرد و بمقام خودش برگردانید

و ایضا این باب در کتب

و ایضا این باب و دیگران سندهای مختصر آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
 که چون حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد مادر کرد خدا عزوجل بجهنم که فرود آید با هزار ملک
 و تنبلیت که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدا و از جانب خود پس چون بجهنم رسید
 بجهنم از هزار در بازگشت که در آنجا یکی بود که او را نظر میکردند و آن ملائکه از جمله عاقلان
 و خدا او را باری مأمور گردانید و او را از او بر عهد آورد و خدا بال او را شکست و او را در آن
 جزیره انداخت و آن ملائکه مخصصی بود که در آن جزیره عبادت میکرد تا آنوقت که امام حسین متولد
 و آن ملائکه از بجهنم رسید که بجا بروی بجهنم گفت که خدا عزوجل تعقیب محمد صلی الله علیه و آله را
 فرموده است و مرا بخواهد که او را از آنجا خدا و از جانب خود تنبلیت بگویم آن ملائکه گفت مرا بخود
 شاید بگردد در حق من عاقل که بجهنم او را با خود آورد و چون نزد آنحضرت رسید و از جانب خدا
 و از جانب خود تنبلیت را با تمام رسانید حکایت فطرس عرض نمود انتخاب فرمود که کور او را که تمام
 و خود را با این مولود مبارک بال و بجای خود برگرداند پس فطرس آمد و خود را با امام حسین علیه السلام
 رفت پس عرض کرد که بای رسول الله است تو او را خواستند گفت و او را بر من بگفتی است که هر که
 زیارت کند او را من زیارتش را برسانم و سلام بر او کند من بگشایم برسانم و هر که بر او
 رسد من صلواتش را برسانم پس بال رفت و این خبر را مشهور گردان چنین روایت کرده اند که
 حج خانه و نانی او را محمدره اندام میان عذاب دنیا و عذاب آخرت و او عذاب دنیا را اختیار کرد
 و بجهنم شش او بجهنم بود و جزیره در دریای مویانی بر او میگذاشت و بجهنم بود و بدو بجهنم
 او رفته بود و چون بافت که ملائکه نازل شده اند از آن ملائکه که از آنجا که است موال خود که سبب نزل

شهادت گرفته گفت که متولد شده است برای خیر اقی حاشا یعنی احمد علی الله و الله از فرزندی
 از قدر و جایش که از آن نزدیم خواهد رسید اما مال هدایت کننده مادر زیارت پس فطرس
 از آنکس خواست نمود که رسول خدا را از جانب او تنبیل بگوید و احوال او را بفریاد بگوید
 چون آنحضرت بر احوال فطرس مطلع گردید از خدا حکایت کرد و آنرا از مادر برای حسین علیه السلام
 و حسن جان و خاندان جهان که پیش فطرس خود بخدمت آنحضرت آمد و تنبیل گفت و بوسی مکان خود بالا
 و تنبیل کرد پس آنرا در ده حسین فرزند علی و فاطمه و جد او احمد حاشا صلوات الله علیهم
 و این را در پیش رسول آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که فطرس یکی بود که در روز
 عرش طواف میکرد و در امری از آنکه خدا فرموده بودستی خود و خداوند چهار مال آورد که او را
 در جزیره از جزیری دریا آنگاه چون امام حسین متولد شد و جزیره برای تنبیل انمولو مبارک
 بر رسول خدا نازل شد بر آن جزیره کنار که فطرس بخدمت بنده بود و بگریه گفت که من بدم بگریه
 که او را تنبیل بگویم برای مولودی که متولد شده است اگر خواهی تو را بر داشته یا خود بخور و بسپار
 فطرس گفت بجزایم و جزیره او را بر داشته بخدمت رسول خدا آورد و در پیش روی آنحضرت که زانو
 گذاشت خوراک حرکت میداد و با لبه از آنجا که سگ میگردد آنحضرت فرمود که بال خود را
 بال آنکس بال خود با آنحضرت باید و بسوی همان بالا رفت و بر عایت قلب را نهدی خود را بگوید
 حضرت امام حسین علیه السلام خداوند احد همان لحظه با لهای او را با خطا کرد و با خیرت بسوی همان بالا رفت
 فصل پنجم در ذکر علیه و شهادت و نقش خاتم ان بر کوار این شهر است و شهادت از بنده
 این را رافع روایت کرده است که روزی فاطمه زهرا و فرزندان خود و حسین را بر سر نهادند و صلوات الله

در جزیره

در جزیره

آورد و عرض کرد که این دو فرزند خود چیزی ملاحظه حضرت سادات فرمود که میت و سو و خود را
 بچشم بچشم دیدم و جزوات وجود خود را بحسین فاطمه سلام الله علیها گفت و امی شدند با رسول الله
 و انصار روایت کرده است که حضرت فاطمه فرزند خود حسین را بر صانید و بگفت شبیه اباک با حسن
 و اخیل من حتی الحسن و اجد الیها ذاقن و برای حسین علیه السلام بگفت انت شبیه ابی
 است شبیه ابی یعنی و انصار روایت کرده است که در آنوقت که سر حضرت امام حسین را بر سر زانو
 آوردند اهلون چون در دست داشت و بر لبی مبارک آنحضرت میگذاشت و میگفت که مرا کرسی
 این میگویی بخند ام و انس در آنجلس حاضر بود گفت که این شبیه زین فلق است رسول خدا
 و حسین از آنرا بسیار روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین در مکان تاریکی نشست انصار
 نور و سفیدی که در آن رخسار مبارکشان مردم در آن تاریکی میدیدند که آنحضرت در کجا بنشیند
 زیرا که رسول خدا کردن در رخسار ایشان را بسیار بوسیده بود و خاصه و عامه روایت کرده اند
 که حضرت امام حسین بسیار شبیه بود رسول خدا از سینه تا سر و حضرت امام حسین شبیه بود
 از سینه تا پا و این را بوسیدند بخدمت آنحضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام
 و او آنقدر داشت که نقش یکی لا اله الا الله محمد الله بود و نقش دیگری ان الله الحق
 بود و نقش خاتم علی بن حسین علیه السلام خرمی و شقی فاطمه و حسین بن علی بود و انصار از حدیث
 مسلم روایت کرده است که از حضرت صادق نوال کرد که آنکس حضرت امام حسین که از آنست
 چنین شنیده ام که چون آنحضرت را شنیدند که نه تا راج بر نهد فرمود که چنین نیست که مردم بگویند
 بلکه آنحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را و حق خود را ندید و آنکس خود را در آنکس آورد و در آنرا

بطریق متقدمه

علیه و شهادت

با تو قیام نمود چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام و امیر المؤمنین با امام حسن
 با امام حسین علیه السلام کرده و بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام آن اکثر بجزیه می سپرد و بعد از آن بجزیه
 مستحق شد و کمال نزد من است و من در هر جمعه از او انکه شکم و بان نماز میکردم و چون یکم
 که چون روز جمعه باشد بجزیه بجزیه رفته و در آن روز از مشغول نماز دیدم و چون از نماز فارغ شدم و در آن روز
 بسوی من در آن روز که در آن اکثری در دست بجزیه دیدم که بر آن نقش بود که لا اله الا الله عده لغا
 و فرمود که ایست اکثر مقدم ابو عبد الله که چون در شش کلمه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل
 کرده است نقش تمام امام حسن و امام حسین علیهما السلام هر دو حکم الله بود و از حضرت امام رضا علیه السلام
 روایت کرده است که نقش تمام امام حسن العزیز الله بود و نقش امام حسین آن الله بالغ امره **عده اول**
 در ذکر مناقب و فضایل و بیان بجزایات بجزایات و در آن و در فضیلت **عده اول** در ذکر مناقب
 و فضایل عارفه و فاضله بطریق مستند و بلکه متواتر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که حسین
 از من است و من از حسینم و خدا دوست میدارد کسی که دوست دارد حسین را و حسین علی است از ارباب
 از جمله این قولیه از علی عاری روایت کرده است که روزی رسول خدا جمعی از اصحاب بنامه کسی
 بنیافت بر سرند که ناما امام حسین را بیدار کند که با اطفال مشغول بازی بود رسول خدا پیش آمد
 و اراده کرد که او را بگیرد و امام حسین گاهی از این طرف و گاهی از آن طرف می رفت و رسول خدا بنحیه
 نا آید که او را گرفت و میگفت بسیار گرا در زیر دوش و دست و دیگر در پشت سر او گذاشت و دوش
 بسیار کشید و فرمود که حسین از من است و من از اویم و دوست میدارد خدا کسی را که دوست دارد حسین را
 حسین علی است از اصحاب و این حدیث را بهمان تعبیر این ماهر در حدیثی که از محمد بن عمار نقل کرده

الموسم

۱۱۱

و در بعضی از کتب اوصاف از امام که روایت شده است که دیدم رسول خدا را حق تعالی علیه السلام که در میان
 سبحان علیه السلام می نشست اندک که بجا می آمد و دنیا نیامدست عرض کردم که یا رسول الله این چه عجبیست
 که این عجبیست از جانب خدا که ز ستاره است نزد من و این چنین و چنان از برای رسول و یا
 چیز است و من می گفتم که ای خدا بر او بیخوش نم و او را با این بخت بکنم زیرا که امروز روز است
 و من را در اوست میدارم و این شهر است و این جاس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که
 در بخت قمری بدم از نیکو از مردار یک عقید که شکافی و وحشی در آن خود را بنمیزد پس بدم که این
 یک است از حسین فرزند زهرا نیست چون بزرگ است انی قمر رستم و در شب سی دیدم از نیکو است
 شکافتم در میان آن حوری بیرون اندک که مرا گمانی چنین شد چنانکه کس بود از آن حوری
 که تو از برای کسی گریست و گفت برای فرزند تو حسین و ابیضا حضرت امام رضا علیه السلام روایت
 کرده است که رسول خدا فرمود که هر که خواهد که نظر کند بسوی محبوب ترین اهل زمین نزد امامان
 پس نظر کند بسوی حسین و ابیضا از کتب عامه نظر کند و است که روزی حضرت امام حسین گفت بر خدا
 عرض جاس عبدالله گفت که هر که خواهد که نظر کند بسوی محبوب ترین اهل زمین نزد امامان
 نظر کند بسوی همان شخص که از آنجا گذشت و من از آنوقت که جنگ صفین اتفاق افتاد تا حال
 با دشمنی کشتم پس ابو سعید خدری او را بر دوش نهان نمیزد آنحضرت آورد و آنحضرت با دوش خود
 میدانی که می محبوب ترین اهل زمین بسوی اهل کسان و با من و پدرم و در روز صفین صفای خودی
 و بعد از آنکه که بدیدم از من بفرمود پس عبدالله در مقام خنده گویا گفت که من در آنوقت اطاعت
 میکردم زیرا که رسول خدا فرمود که پدر خود را اطاعت نماید حضرت امام حسین فرمود که ای انسید خدا

فاجروا انى بلى

وان جاهاک علی ان شرکت بی مالکیت بر علم غلطها یعنی اگر پدر و مادر با تو محاکمه کنند
که شرکت فرارده برای من چیز را که توان از انیدانی پس طاعت ایشان کن و ایائینده قبل خدا را
که توان بر داری در هر وقت و اینک فرمان بر داری مخلوق در عین خالق نباید کرد و ایضا از ان
عباس روایت کرده است که روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و حضرت ابراهیم فرزند خود را
بر ران چو پیشانید بود و امام حسین را بران راست و کاهی از ایزد یسوسید و کاهی از او که کاه چو
انالی شده و دوی از جانب چید و رسول خدا آرد محاکمه که در حال نزد دوی و حضرت عباس
چید بخود اندر خود که چو بیک از جانب بود و کاهی مرا سلام رسانید و گفت که خداوند تعالی
که ما این دو فرزند را برای تو باقی نخواهم گذاشت پس یکی از این دو را فدای دیگری کن پس گفت
سجده ابراهیم نظر کرد و گریست و بعد از ان جانب امام حسین گریست و گریست پس فرمود که مادر
ابراهیم گریست و اگر ابراهیم ببرد کسی غیر از من اندوختن نخواهند و مادر حسین فاطمه است
صلوات الله علیها و پدر او علی کسرم من است که بزرگ کونت و خون من است که بر من و در تنم
و بر سرم من مکن اندوختن خواهی شد و من باند خود را باند و ایشان چو بیکم ای بر من
ابراهیم را حق روح کشد کنی مادر فدای حسین کردم ابراهیم میکشد که بعد از من روز ابراهیم
و حضرت رسالت هرگاه که امام حسین را میدید ابراهیم یسوسید و بسند خود میسپارد و میفرود
که فدای کسی دهم که فرزند خود ابراهیم را فدای او کردم و عاتق و عاتق روایت کرده اند که روزی مردی
نزد جد الله و در علیها آید و از او حال کرد که گفتن است چو بیک یایه جد الله از او پرسید
از اهل کاه افروخت از اهل عراقی جد الله گفت ای کرده مردم نظر کن پس یسوسید و انبر که از ان

و بعد از انکه

لای

سوال میکند از خون پیش و حال اینکه ایکنه که فرزند رسول خدا را صلی الله علیه و آله کشند و من از
رسول خدا شنیدم که میفرمود که حسین علیها السلام و در سجده نشند و در دنیا و ان تا بوی
بسنده از خدیجه بن النعمان روایت کرده است که دیدم رسول خدا را که در حسین بن علی علیهما
در دست گرفته بود و میفرمود که ایکنه که فرودمان ابراهیم حسین بن علی است و سبید و رانیم کسی
که جان منی در دست است که حسین در بهشت و دوستان او در بهشت و دوستان او
در بهشت و بطریق متعدد از عاتق روایت شده است که روزی حضرت را در میان رسول خدا
که نشند و حضرت در میان بول کرد و چون بویسند که او را بر داند فرمود که ایداد او بول
شست و ساید و بعد از ان ابی طالب سید و بران موضع ریختند و در بعضی از ان روایت کرده است
که بعد از آنکه حضرت عرض کرد که عاتق را این دید که از ایشان فرمود که بول و خن را بپاشند
و بر بول ابراهیم بریزند و در بعضی از کتب مناقب مذکور است که رسول خدا ای امام حسین
ارام و در سبک و خفته او را یسوسید و ان بول بر سبید و عاتق را بوز عاتق روایت کرده است
که دیدم رسول خدا را که بیک حسین بن علی علیها السلام را و میفرمود که کسی که دود را در حق حسین
و ذریه ایشان از روی اخلاص هرگز نش روی او را نش نخواهد کرد و هر چند که انشاق
ریخت با انی نشند که ایکنه که کنای شده باشد که او را از ان جان بیرون برد و ان
انبر بر اسلامان روایت کرده است که دیدم حسین را که بر روی زانی رسول خدا نشسته بود
و بگفتند او را یسوسید و میفرمود که قوی سبید و بسید و بساعات و قوی امام حسین
دیده امامان و قوی حجت و پسر حجت و پدر حجت و نفع از صلب نفع خواهند بود که انم ایشان نام ایشان

وایضا بطریق عامه از این امران روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر بود
و خطبه خواند که امام حسین علیه صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و در راه رفتن جامه ای
پا این سجده افتاد و گریست تا گاه رسول خدا از سبزه نریزید و آن جگر گوشه خود را بر او بسته
خویشبانه و فرمود که خدا بکشد شیطان را از تنی که در نزد خدایت و بخدا قسم که من بعد از
سبزه نریزیدم و ایضا بطریق عامه روایت کرده است که رسول خدا از خانه عایشه علیه السلام بیرون
و بر در خانه فاطمه سلام الله علیها گذشت تا که صدای امام حسین شنید که میگفت لباطنه فرمود
که ای امیرانی که بر او با جوش و ازیت می پیوسته و ایضا بطریق عامه از این امران روایت
حضرت رسالت پناه روایت کرده است که من حاجت در آنوقت که گوشت بود بازی میکردم و چون
غلبه اتفاق می افتاد میگفتم که مرا بر پشت خود سوار کن می فرمود که سوار عیشی بر پشتی که رسول خدا
اورا بدوش خود بر نهفته است پس اورا می کشیدم و چون آنحضرت در بازی بر من غلبه میکرد میگفتم که ای
فرار بر پشت خود سوار می کنم چنانکه تو مرا سوار کردی می فرمود که ای امانی عیشی که بر داری یعنی
که رسول خدا از این بر نهفته است پس ای او را بر پشت خود سوار میکردم و در بعضی از کتب شایع مذکور است
که روزی رسول خدا با گروهی مشغول نماز جماعت بود جمعی در آنوقت که گوشت بود و در آنجا
داشت چون آنحضرت سبزه رفت آمد و بر پشت آنحضرت سوار شد و با پای خود را حرکت میداد و
خفتن و این عبادت است که حرب در وقت راندن قاعه میگوید و چون آنحضرت خواست که سوار
بردارد اورا گرفته و فرود آورد و در کنار خود نشاند و چون از سبزه رفت آمد و بر پشت آنحضرت
سوار شد و میگفت من را سوار می کنی تا رسول خدا از نماز فارغ شد پس بر او نشاند

الحمد لله

آنحضرت عرض کرد که با محمد صلی الله علیه و آله شایسته می بود که آن سوار می کند که امامان
آنحضرت فرمود که اگر شما ایمان بخدا در سوار می کنید بشاید بر کوه کمان هم سوار بود و چون این
ان حرکت را با زندگی خدا و آنحضرت مشاهده نمود عرض کرد که من هم ایمان بخدا و رسول می آورم
و سوار می شدم و این سوار شوب از این امران روایت کرده است که در جمعه نماز امام حسین علیه السلام
از آنکه در آنجای خود که بر کوه پیاده بود و در دست جبهه خود فریاد می کرد که
بیایید بوی بهشت خدا و حق و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که روزی حواری نزد رسول
آمد و عرض کرد که سبزه اهوئی صید کرده ام و از برای دو فرزند تو صحنه صحنه عطا الله لهم بیت
آورده ام آنحضرت بفرموده او را قبول فرموده او را دعا کرد و دوران امام حسین نزد آنحضرت
شد و بان سبزه اهوئی که در رسول خدا اهورا با و عطا فرمود و هنوز ساحتی نگذاشته بود که
امام حسین حاضر شد و دید که برادش با اهوئی می کند از او پرسید که این اهوئی کجا آورده
داد که بدم من عطا فرمود آنحضرت بفرموده او را دعا کرد عرض کرد که سبزه اهوئی صحنه
فرمودی و کلام این سخن را ذکر کرده و استخار سبکت بود و چیزی نمی فرمود و لکن در مقام سبزه خاطر آن
نور دیده حرفی در مقام ملاطفت و مهر باقی میزد تا اینکه امر بجای رسید که نزدیک شد که امام حسین
که بر سر او که تا گاه اواز از او سبزه بر نوبت داده اهوئی داخل مسجد شد که سبزه همراه است
و اگر کسی از عقب آن می آید و از این تابیر اند و خود را با او میزد تا اند و در پیش روی می آید تا آنکه
استاد و زبانی فصیح بعضی رسانید که دو سبزه کشته و یکی را صیاد گرفته نزد تو آورد و دیگری برای
من باقی ماند و باقی ماند و در این وقت او را خبر میدادیم که شنیدیم که گویند میگفت که ای اهوئی

۱۱

بهم خود را بر سر محمد صلی الله علیه و آله و زودی حضرت یحیی علیه السلام بدین
جده خود پستار داشت و دارد نموده است که بگوید تمام ملائکه از زمینهای صارت خود را بر او
آورده اند و اگر حیوانی بگوید در این عالمی ملائکه معجزان بگوید او را بی خوابیدند و شنیدم که گویند
بگفت ای ابو جعفر و پیش از آنکه است بر خوار امام حسین جان خود را بر سر آن
و اگر حسین کنی این کار را بر تو بگویم تو سلسله خواهم کرد که هر دو را بخورد و من اینک بچه خود را
آورده ام و نه دور و دراز طی کرده ام و گویند ازین روز برای من سجده کنید و من هم خدا را
خود را که بخدمت تو رسیدم پیش از آنکه است بر خوار امام حسین جان خود را بر سر آن
تکبیر و تهلل می کنند و رسول خدا برای آن ابو جعفر در کت و عاگرد امام حسین بجا آورده است
زود و در خود ظاهر اصول است علیها آوردن آن بزرگوار بسیار شادمان گردید و بفرموده
معبر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی رسول خدا نماز میکرد و حضرت
امام حسین در بیابان ایستاده بودند و چون رسول خدا تکبیر گفت امام حسین خروقت برافتند
و منور بانشان الله عز و جل شد که در دست او نماز رسول خدا را تکیه میکرد گفت و امام حسین
باز از ادای آن عاجز ماند و همچنین رسول خدا تکبیر را تکیه میکرد تا آنکه در یک چشم امام حسین تکبیر
گفت و حضرت امام جعفر صادق فرمود که از آن حضرت تکبیر را اول نماز نشدند و بعد از آن تکبیر
نموده است که روزی برین نماز نشد و دید که نماز را بر او خیره داشت و امام حسین تکبیر میکرد و رسول
او و زود امام حسین نشسته و او بر آن اطفال سخن میگفت و او را مشغول میداشت تا آنکه خود را
از خواب بیدار شد و صدای کسی را شنید که با طعنه سخن میگوید و چون گفتند کسی را نید

بوقلمون

و چون فیسرا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد و حضرت فرمود که این چند بود **تصدیق**
در کار بعضی از بزرگان آن سرور شیخ کنی و او نمیدی و دیگران از عاده و عادت عیارات و عادت
از جالبه و البیروایت کرده اند که گفت من بسیار دیدم امام حسین علیه السلام میفرمود و حق بدین
و چنین گفت سفیدی بفرسید و بهمان چشم بر من گران بود که بگفت بگفت شرف شما
و چند روز از این عادت محروم ماندم تا اینکه روزی آنحضرت از محراب خود احوال مرا پرسید
و فرموده بود که چنانچه کار شغلی است چون احوال مرا بگویند حضرت رسانیده بودند فرموده بود
که برخیز که بفرمودم پس ایجاب خود نزد من آمد و من در سجده خود شوم و چون داخل
شد فرمود که ای جالبه چه بسیار طول کشید نیامدن تو نزد ما عرض کردم که این رسول الله
چنین خوشی برای من بفرسیده است و منفر را از روی آن گفتم و در کرم و از آنجا حضرت نشان
دادم حضرت ابی بن مبارک را بر آن عرض آنحضرت فرمود که ای جالبه شکر کن خدا را که تو را آگاه
بخشید پس برایشان شکر خدا بسجده و رفع پس آنحضرت فرمود که ای جالبه سر بر او در
نگاه کن چون سر بر شوم و ملاحظه نمودم هیچ اثری از آن باقی نبود پس خدا را بسیار آوردم
روایت مذکور است که پس آنحضرت من نظر فرمود و فرمود که ای جالبه از آنجا نشان
بر نماز بر علیه السلام میبندد و دیگران از آنجا بزرگوار شیخ طوسی است بشیر حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی رفتی در درو که بطواف مشغول بود و مردی بیکانه
نزد مقب و او را یطواف میکرد که آگاه از آنجا خود را از جالبه میرود آورد و آنرا
بیدار و بیدار رسانید و غیرت خدای اندک را برای صاحبانید و بعد از طواف

قطع شد و آنها را بنزد امیر که بر نذر مردم جمع شد و امیر فقها را جمع کرده از اسرا که از آنها
چنین فتوی دادند که باید دست او را بریده زیرا که او خیانت کرده است امیر پرسید که کسی از اولاد
رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عهد نیست گفت حسین بن علی علیه السلام و شب گذشته و روز
پس امیر فرستاد و پیغمبر را طلبید و گفت که ملاحظه کن که چه باین تفرقه رسیده است پس حضرت دو جا
قبله کرد و دستها را برداشت و دعا کرد و راضی را طول داد پس نذر انداخت و فرمود دست او را از
اترین جدا کرد و امیر گفت که ای ابا این مرد را عذاب خواهم کرد بر این عملی که کرده است و فرمود و هیچ
و این شهر را شورش حضرت امام جعفر صادق روایت کرده اند که یکی از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام را
و توبه بسیار بدی او را گرفت و حضرت امام حسین بیعت این سوار خشن و جوان اخل جبر
شدند و بظرف شدت شمشیر کشت را ضعیف با سحر شمشیر عطا شده است از روی دوستی و شهنشانی
اینگونه از شما میگوید از حضرت فرمود که بنده قسم که خدا هیچ جز را جان ندهد بهت مگر اگر او را ببرد
نموده است فرمان برده ای را وادی میگوید که با صدانی میباشم اما کسی نمیگوید که میگوید که
فرمود که ای امیر المؤمنین تو را امر کرد که نزد یک صدی زدی مگر کسی یا کلاه کاری که کلاه کلاه او
پس با پیغمبر برای جبر انداخته و امیر علیه السلام را در این عهد بود و این عهد را امیر علیه السلام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در کس در زمان حضرت امام حسین با یکدیگر خصومت کردند و
زنی و فرزندی که آن زن داشت و حضرت برایشان گذشت و پرسید که این خصومت برای چیست گفت
که این زن بیست و دو بکر می گفت که این فرزندان من است حضرت بدش اذن فرمود که بقیه و اطفال
خوار و بولویس از آن را طلبید و فرمود که دست بگو پس از آنکه خدا برده و فرموده از آن گفت که این

والله

شور من است و این فرزندان او است و من این دیگر انیشتا سم حضرت باطن فرمود که این بکر
انطه نام خدا گو باشد و گفت من فرزندانم و فرزندان بکر بدین شایسته از نسل
پس حضرت امر نمود که از زنا سنگسار کرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که بکر از آن
طعن نمی نشیند و قطعه ای از سینه بن آدم طبعیت و است کرده است که روزی نزد حضرت
حسین علیه السلام نشستند و بوم که جوانی با بدی که بانی داخل شد حضرت از بس که او بر سر
گزار که ما در این مسافت نرسیده بودیم و حال آنکه ما را در است و مرا امر کرد که
او چنانچه گفتیم تا آنکه خبر او را بشناسیم پس حضرت فرمود که بر سر که بر سر آن
میگوید که بر سر هستیم و حضرت حضرت رقیه نامیده اطفالی که از آن در شمار بود و دیدیم که
از آن در آنجا آورده است و جان بر بالای او کشیده اند پس حضرت دعا کرد که خدا او را ببرد
که داغ و محبت کند با پیغمبر پس خدا دعای حضرت را مستجاب کرد و در میان اطفال از آن
داشت در حالتی که بکر شهادتین بختم میکرد و چون نظری بر حضرت افتاد عرض کرد که ای
من داغ خانه شود و مرا کن را با پیغمبر پس حضرت داخل اطفالی شده بر روی شایسته
و فرمود که دست کن خدا تو را رحمت کند از آن گفت که ای فرزند رسول خدا اطفالی خدا را دارم
در میان موضع است و گفت از ایشان و الله قسم که عرض و گشتان خود تانی و در وقت برای این
باشد اگر بدانی که از نوایان و درستان شامت و اگر اطفالی باشد همه را از آن بکر ببرد
که اطفالی را در اسوالی در میان حقیقت پس از حضرت انعام نمود که خود را از آن بکر ببرد
امر او کرد پس همان لفظ را و بانی حالت که بود بکر است و این شهادت را باین معنی می نامد و این

که حضرت حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد که ای سید من بخوام از شما چیزی بخواهم که بخواهم
 بگویم و بگویم که آن از شماست و آن سرور و زور شماست و منده است و منده است و منده است و منده است
 که بگویم که من از رسول خدا با ابوالفضل در روز شنبه خواجه عرض کردم که ای عباس مرا بخوانم و بگویم
 و در آنوقت در کوفه بودیم چون برخواستیم و دیدم که در کنار مسجد قیام پس حضرت بروی من میخوابید
 و فرمود که ای اصبح بیدارستی که با برادر اسلامان من داد و ده عطا نموده بودم که در مسجد کبابه را بگویم
 و در مسجد کبابه و در مسجد نموده اند و بیشتر از آنچه اسلامان عطا نموده بود عرض کردم بخندم که در آن
 ایفرزند رسول خدا پس فرمود که ما این کتابی که نزد ماست علم کتاب و بیان آنچه در کتاب است
 خداوندی از خلق آنچه نزد ماست زیرا که ما نمائیم از خدا پس بروی من میخوابید و فرمود
 که ما این الی الله و از آن رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم که حدیثیکم خدا را بیان پس فرمود
 که در اصل بیدار چون داخل شدم دیدم که رسول خدا در محراب مسجد نشسته است و در ای مبارک را فرمود
 چه بگویم دیدم که امیر المؤمنین علیه السلام در آنوقت در آنوقت در آنوقت در آنوقت در آنوقت در آنوقت
 میفرمود و میفرمود که بعد از آنکه بی کردید بر او و بهاب تو بر شما یاد گفت خدا و گفت من و گفت از آن
 پس بعد از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است که روزی حضرت امام حسن و امام
 حسین علیهما السلام برای نماز حاجت بسوی کشتان عین فرستاد و چون بانگشان میشدند
 بجا میآمدند که در کوفه نشسته و خدا را نوقت و دیوانی در میان ایشان افزوده بود که بگویند و بگویند
 و چون از قضا حاجت خارج شدند آن دیوان بر طرف شد و چشمه ای به دو ابروی او در میان آنها
 که در میان ایشان و شکوه مستند و طهارت نموده و بر کشته در آستان راه بر علی بن ابی طالب

بعد از آنکه

و چهارش نزد ایشان گفت که از شما خود نترسید و از کما میاید گفتند ما از قضا حاجت
 بر میآوریم و ملعون خدا و از ایشان که از کما میاید گفتند که کسی گفت که ای سلطان اراک
 کرده که در منی کنی با و فرزند محمد صلی الله علیه و آله و حال اینکه میبایستی که در روز چه کردی و با مادر
 ایشان دشمنی نمودی و در بین خدا بدینها انگیزی و از راه بیرون اخلاصی و حضرت امام حسین
 نیز با او دشمنی کرد و ملعون دست خود را زد و او را زد که بر رخساره امام حسین علیه السلام زد و کما
 و شش از آنرا خشکید پس فرمود که بدست چه برد از آنرا خدا تعالی مثل این فرستاده است
 از آن دو سرور التماس نمود و ایشان را سخن جد و جد بر ایشان قسم داد که دعا کنند که خدا
 دستهای او را بر کار اندازد پس امام حسین گفت خدا و خدا را از این سبکی بر تانی ده و بین
 برای او جبرتی گردان و بر او جحی ساز و خدای تعالی دستهای او را باز کرد و ملعون بی پیش
 روی ایشان حرف نماند و نیز امیر المؤمنین علیه السلام و با آنحضرت آغاز حضرت نموده گفت که
 اینها را کجا فرستاده بودی که برای تو خبر میارند و این دافعه بعد از روز سقیفه بود و با آنکه
 امیر المؤمنین فرمود که ایشان بغضای حاجت رفتند و بودند و روی از کسان ملعون امیر المؤمنین
 کشید و عرضی که در ای آنحضرت باره شد امام حسین فرمود که خدا ترا از دنیا بیرون نبرد و آنکه
 فرمائی کنی برای اهل و اولاد خود و اندر چنانی شد که دختر خود را بسپرد برای مردی اراک
 عراق پس چون اندک دور منزل خود فرستاد امام حسین با امام حسن علیهما السلام گفت که اگر چه
 خودم شنیدم که حال شما مثل حال ابونفس است در آنوقت که خدا او را در شکم ماسی بیرون آورد
 و بر روی زمین انگشت و درخت کردنی بر بالای او و باید و در زیر درخت چنانی جاری کرد

و از آنانی که میفرزد و از آن باب بسیار شنیدم از خودم که میفرمود که چندین بار
ظاهر خواهد شد و چون از کدو به نیاز نخواهد شد و محتاج به آن در باره یونس میفرماید
از سنه ۱۰۰۰ الی ۱۰۰۰ الف و زدن فاسد و فتنه ۱۰۰۰ الی ۱۰۰۰ یعنی هر سال یک بار یونس را
کسی بگوید بیشتر پس ایان او را زنده و بر خوردار کردیم ایشان را وقت تعیین و ما حاجت میفرمود
لکن خدا احتیاج ما را برسد و نیست و چندی را برای ظاهر کرد و زود باشد که ما را فرستند
بیشتر از حد از آن کس ایشان را فرستند و بر خوردار کرد و وقت تعیین ما را میفرمود
من نیز همین حدیث را از حدیث شنیدم و این شهر آشوب را است که بهت که در هیچ چیز حضرت
امام حسین آمدند و از حضرت میفرستند که فضا ببرد و بهت را برای ایشان تقدیر کند
آنحضرت فرمود که شما شنیدید آن غار بید از من و در شوق تا اینکه من رفتم از آن برای شما
فدا کنم اگر طاقت شنیدن آنرا آورد برای شما نیز تقدیر خواهم کرد و میگوید که هر از حضرت
و آنحضرت یکی از ایشان سخن گفت که ناگاه پیش من میفرستد و جواب کسی را میداد
یکی از نزد آنحضرت فرستند و قطب را و مدتی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روا کردند
که اعرابی بدین اید برای اینکه حضرت امام حسین را امتحان نماید زیرا که اعراب بسیار از آنحضرت
شنیده بودند و چون نزد یکی بدین رسید بابت استنکاف او داخل مدینه شد و هر از حضرت
آمد آنحضرت فرمود که ای اعرابی چنانکه میگوئی که با جنایت میفرزد امام خود بیانی و عادت شما کرده
این است که چون داخل شهری میشود بدین استنکاف میکند اعرابی گفت که بطلب خود میروم
و بیرون میروم و در آنحضرت برکت داد و آنچه در دل داشت از آن فرستاد و آنحضرت

صالح بن قیس

صالح بن قیس روایت کرد که در کربلا حضرت امام حسین علیه السلام غلامان خود را بسوی بستان
ایشان میفرمود که در غلطان روز بیرون روید و اگر مخالفت من نمائید تا طمان طریق بشما و جبار
خواهد شد تا اینکه بگریه مخالفت و نموده آنحضرت فرموده در غیر وقت مقرر بیرون فرستند و جمعی
از مردان با ایشان رسید و یکی را گفتند و اموال ایشان را بزدند و چون به غیر آنحضرت رسید
فرمود که من ایشان را زانم نمودم از من بپذیرند پس در همان لحظه بر خور و نزد والی رفت
والی آنحضرت را دید گفت که شنیده ام که غلامان تو را کشته اند خدا تو را مردود داد و آنحضرت فرمود
که من کشته ام آنهارا تو نشان میدهم تو آنهارا مواخذ کن و والی پرسید که آنهارا بهشت است
فرمودی چنانکه تو را ایشان سم پس شاره نمود بسوی مردی که در پیش روی والی ایستاده بود
و فرمود که این یکی از آنهارا است آنفر گفت که از کجا میگوئی و از کجا شنیدی که من از آنجا هستم
فرمود که اگر من تمام آنجا اتفاق افتاده است و اگر کنم تو تصدیق خواهی نمود آنفر گفت بی شک قسم
که تصدیق خواهم کرد حضرت فرمود که تو با غلطان و غلطان بیرون فرستند و چنین و چنین شدند و آن
چهار نفر از نوالبان مدینه بودند و باقی از لشکریان مدینه پس والی با آنفر گفت بر در دکان خود
قسم که اگر رات میگوئی تمام کوشته های بدن تو را بتازانم و میرزام آنفر گفت بخدا قسم
که همین دروغ گفت و گویا با ما بوده است پس در دستار و اسباب را گرفت و یکی از آنرا که در دکان
کردن زدند و اینها را روایت کرده است که مردی نزد حضرت امام حسین آمد و عرض کرد که اعدای
برای اینکه مشورت تمام در باره ترویج غلطان زن حضرت فرمود که این زیاد است پس بدین
و آن زن بود که مال بسیار داشت و از نزد بزرگواران و در پیش آنحضرت فرموده از آن

خود بخاکساز کرد و اندک زمانی از آن گذشت که آنرا فقیر و بیچاره یافتند و حضرت فرمود که من بنو کفتم
 قبول کردی اکنون این بزرگواران کن و خدا تعالی بهتر از این شو و حقن خواهد داد و فرمود که غلام
 زنا بجواه آنرا بپوشمال فرمان آنحضرت نمود و هنوز سال تمام نگذشته بود که مادرش پدید
 آمد و دختر و پسر را به سرسایند و روزگارش بخیر شد و خوبی رکعت و سید بن طاووس از حضرت امام
 جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در سال حضرت امام حسین علیه السلام پیاده بکافه
 برای کداری رفت و در انشای راه پادای مبارکش دیدم که یکی از مردان ایشان را دیدم
 که هرگاه مرا شود تا آنکه این دم بر طرف شود بهتر خواهد بود فرمود و نخواهم شد و چون بان
 منزل رسیدم مرد سیاهی با دجار خواهد شد و آنرا دروغی دارد آن را دروغی از او بشنخ
 و در حقیقت آن ضایقه کن چمن کرد که پدر و مادرم فدای تو باد در پیش روی منی ایستاده کسی
 در آنجا چنین روانی بفرستد حضرت فرمود که بمنزل فرستیده در میان نزدیک او را ملاقات
 خواهی کرد چون تقدیر بکشد را بفرستد آنرا سیاه پدید آید در حضرت امام حسین علیه السلام
 فرمود ایست آنرا در بر و نزد او دروغی را ادا خواهد کردی کن چون نزد او آمد و دروغی را فریاد
 و فریاد از داد آنرا سیاه پدید آمد این را دروغی را برای کی فریدی گفت برای حسین بن علی
 استقام آنرا گفت مرا ببر خیریت آنحضرت و چون حکایت آنحضرت رسید عرض کرد که من از دست
 شلیم و قیمت روغن را میخواهم اما میخواهم که عاقلی که خدا مرا پسر استوی آنحضرت را فرستد
 که بپوشد از شما این است باشد هر کسی که چون من از این خود جدا شدم زخم را در دوزخ
 گرفته بود حضرت فرمود که برگرد پسر من از خود و تحقیق که هیچ جایزه و تعالی خود را بر من فرستد که آنرا

فرمودی

فرمود چون آنرا نزد او دید خود برکت دید که بهمان نحو که حضرت فرموده بود خدا او را پسر
 گرامی کرده است پس حضرت آنحضرت برکت و برای آنحضرت دعای خیر کرد و امام حسین
 آن را در پیش پای خود مالید و در همان مکان و در همان بوطرف کردید سوال که پیش از
 این بجز او را از جمله معجزات حضرت امام حسین علیه السلام ذکر کرده اند و در نیت که برای هر دو
 اتفاق افتاده باشد جواب در ذکر محاسن او صاف و مکارم اخلاق آن زده
 صلوات الله و علیه در کتاب جامع الاخبار روایت کرده است که اعرابی بجهنم حضرت
 امام حسین آمد و عرض کرد که این رسول الله صانع در کمال شهادت و در ادای آن عاجز
 و باطله گفتم که حال یکم از کرم ترین مردم و آن حضرت رسول خدا صلوات الله علیه کرم تر
 فریدم آنحضرت فرمود که ای اعرابی من سه مسئله را تو بپرس اگر یکی را جوابی گفتی ثواب
 تو میدهم و اگر دو را جوابی گفتی دو ثواب میدهم و اگر سه را جوابی گفتی تمام ثواب را میدهم
 اعرابی گفت یا رسول الله ایامند تو کسی از من کسی مسئله پرسید و حال اینکه تو
 خود از این علم و شرفی حضرت امام حسین فرمود که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم
 که همان که در آن یکسایه با خدا زود سوف و دشمنی آنکس باشد اعرابی عرض کرد که پرسید
 از این بچه نمایی اگر میدام جواب بگویم و اگر نیدام یاد بگیرم و لا اله الا الله حضرت فرمود
 که کدام یک از حال بگو پرسید گفت ایمان بخدا فرمود که نبات از شما کس بجهنم فرستد
 عرض کرد بوفوق و دشمن بر خدا فرمود که چه چیز باعث زلفت مرد بیکر و اعرابی گفت که علی
 با آن بر داری باشد فرمود که اگر از این پرسید گفت فانی که با آن مروت قریب را در

در این

فرمود که اگر از این خدایه باشد گفت فتری که با صبر می شود فرمود که اگر از این خدایه باشد
گفت صاحب که از اسنان فرود آید و او را بپوشاند زیرا که او سزاوار همان است حضرت خدیجه
زوی که هزار شرفی در آن بود بنزد او انداخت و آنکه شتر خود را با و داد که گنجان بود
در هم میزد و فرمود این شتر خیمه در و در برده و این آنکه شتر را در غنچه خود خرج کن اخر
انها را بر دوش نه رفت و گفت که خدا بهتر میداند که رسالت خود را او بکار آید و در حضرت زین
از آنکه در روایت کرده است که در سالی با حرمی بیایا بیایا بیایا بیایا بیایا بیایا بیایا
بنزد حرم آمد و گفت که من حرم بودم و در احوال خود شتر مرغ در حرم آوردم و آنها را در شتر
و شکم خود را مال بر من چه لازم است و گفته این خدیجه است حرم را که من میدانم که
کن تا آنکه خدا کی از حجاب حق تعالی علیه السلام برسد که حجابی باشد فرود آید و این
ایرا ازین علیهم السلام پیدا شد که امام حسین علیه السلام میباید حرمیان امرای گفت که این
علی بن ابیطالب است برود نزد او و از او سوال کن احوال حضرت خدیجه را و سئوال خود را
حضرت سیمانه امام حسین را شنیده فرموده با حرمی فرمود که از این خدیجه سئوال کن که چرا
هر کسی را بدیگری حواله میکند مردم با و گفتند که سبک است و این فرزند علی است حضرت احوال
آنحضرت اندک مسئله خود را عرض کرد حضرت امام حسین فرمود که ای حواشی شتر داری گفتی
فرمود که بعد عده ای که تخم شتر مرغ ترا شکسته ایمان عدو نماند از شتر خود جدا کن و قدر آنها
بفکس هر چه از آن نماند متولد شود آنها را بپوشی لغزت لبوی نماند خدا حکمت که ای حواشی
بسا باشد که نماند پس نشود آنحضرت فرمود که بسا باشد که تخم حرمی را در شکم شتر

و نیکو کار می پس ایرا ازین علیهم السلام برخواست و آن فرودیده گران ایرا ازین خدایه
فرمود که در این بعضیها من بعضی و الله سبحانه و تعالی علم و سیدین طاهرین روایت کرده است که
بنزد حضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد که چه بسیار کشته فرزندان پدر خود را
فرمود که من در تقییم از این که متولد شده ام زیرا که پدرم در شبان روزی هزار گفت نماز میکرد
و در کتاب الاخبار مذکور است که چون حضرت امام حسین علیه السلام متوجه دوشو ساختن میشد
آنکه مبارکش میگردید و خاصش میگردید کسی سب از او از حضرت پرسید و فرمود
که سزاوار است برای منی که پدرش روی با پادشاه جبار میبایستند که گشت متغیر شود
و خاصش میزد و این خبر را مشوب روایت کرده است که کسی با آنحضرت گفت که چه بسیار
عظیم است خوف شما از بروردن کار فرمود که در قیامت این نخواهد بود که کسی که در دنیا از
خدا ترسان باشد و ایضا روایت کرده است که روزی آنحضرت بعد از نماز بیرون
رفت و دید که بیمار است و میگوید و اغواء آنحضرت فرمود که ای برادر من تو از جیب کینت
خون من نیست که شست فرار درم قرص دارم فرمود که قرص تو را من شستم عرض کرد که
بیمم حضرت فرمود که فضیلهای تو را داد ایسکیم پیش از آنکه میری و همه را پیش از مردن او
داد نمود و ایضا روایت کرده است فرزند شش آنحضرت آنحضرت اندک در حق که در آن
او را از دنیا بیرون کرده بود و حضرت چهار هزار شرفی با و طاعت نمود کسی آنحضرت عرض کرد
که این روی است شش او فاسق فرمود که چنین مال توانی است که با حق خود انکار دار
کنی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بن زبیر چنین کرد و در باره عباس بن مرداس فرمود

والله اعلم

樓

برای آنحضرت آورد حضرت از آنکه فرمود که تو را در راه خدا آزاد کردم پس عرض کردم که در
بازاء شما خدا برسان بخدای او را از آزادی فرمود که خدا بخواند که و از این
نحیة نقیض احسن منجا آورده و هائی برگاه نیست که در نزد حق تعالی
به نیکوترانان یاد کنید همان راه نیکوتر از همه برای ما بعد از او و ازادی او بود
در همان کتاب مذکور است که وقتی حضرت امام حسن علیه السلام با حضرت نوشت که چرا ایام
بشمارید ای آنحضرت در جواب نوشت که خود از من دانستی باینکه بهتر است ایام
که شخص این عرض خود را نگاه داری کند و علماء را بجماع کنند که من و حضرت امام حسن
از این عرض همین بود که عند حضرت بر مردم معلوم کرد و ایضا در این کتاب مذکور است
که آنحضرت میفرمود که هرگاه سالیان بعدی خود را بیزد و از تو سوال کند تو باری او را
و زوال او را رد کنی و این خبر اسنوب روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام
که من ملاحظه نمودم که شخصی قبل رسول الله از آن فرموده است که بگویند اعمال بعد از آنکه
ناز داخل کرد و هر چه در دل خویش میبینی که گناهی در آن نباشد زیرا که من درم فکرم
که با کسی طعام بخورم از سبب آن پرسیدم گفت باین رسول الله من را نکند و بخورم او را
که در آن شب بیدار شدم و این خبر شنیدم که مرا که صاحب دارم ایودی و بخورم از او طعام
شدم پس حضرت امام حسن و ولایت هشتی بر من نه فرمودی بلکه او را از خوداری نماید
عرض کرد که من طعام را قتلای خودهای مبارک نکند و انبندم و این است از این بخندم و این
بشارت کرد که حضرت فرمود که من را این بخندم انفر گفت قبول کردم و انبندم حضرت فرمود

من غلام را زاده کردم و همه را با خود بخشیدم پس زنی بودی گفت که من گمان می نمودم و همه را بخشیدم
 بخشیدم و نذر گفتم من نیز مسلمان شدم و این خانه را بزم بخشیدم و عیاشی روایت کرده است که
 حضرت امام حسین علیه السلام بر جمعی از ائمه کین گذشت که جابر خود را این کرده بودند و قدری
 بار بار روی آن رکنه بودند و میخوردند و سخن را تحریف نمودند و میخوردند و میخوردند و میخوردند
 نشست و با ایشان در خوردن شکر کشید و این اید را خواند که ان الله لا یحب المستکبرین
 پس ایشان فرمود که من دعوت شما را اجابت کردم شما نیز دعوت مرا اجابت کنید انما یجوز
 با شما بجز آنکه دعوت خود فرمود که یار و یاور را که فرمود که در روز قیامت
 مگر دوست که روی با من است حرفی که در تو افکند گری می بینم حضرت فرمود که کبر از برای خدا
 بر نهانی و در غیر خدا نیاست لکن خدا نیاید که غلبه الهی بر او رسد و در حق او هیچ انی
 خداست عزت و برای او برای موشان و این خبر را شنید حضرت امام جعفر صادق
 روایت کرده است که بیانه آنحضرت و همچنین استغنی جابری شد پس خدا با آنحضرت فرمود که
 ای برادر چهر من و پدر تو در دلی است نه قور بر من الله یکنه پدر زیادتی است و نه برادر تو
 غایب و غرض من از خداست صلوات الله علیه و اگر تمام روی زمین برانده باشد و مالی نماند
 در خلیفه باد تو نخواهی رسید پس جوانی نام را سبزیانی پیافری من و مرا راضی کرد آن که او
 نری از منی و احسان و اسلام ملک در حق الله و بر کشته چون نام را بجهت رسید و در
 شجره خانه او که دید و او را از خود راضی نمود و دیگر در میان ایشان که دورتی واقع شد و ایضا در
 کرده است که میان آنحضرت و ولید بن عقبه بر سر زو سنا و شد و ولید در آنوقت حاکم مدینه بود

مهر غلام

حضرت حماد ولید را از سرش کشید و بر گردنش پیچید و آن گفت که شما قسم که مرکز نیستیم
 که کسی را بر سر خود چنین جرات نماید ولید بر دوش گفت که تو این سخن را برای یاری من بگو
 بر سر جسد روی از اینک علم در زیدیم و امام حسین علیه السلام را است میگوید و مرزهر از او است
 پس آنحضرت فرمود که مرزهر را بنمودم و بر خوبت و ایضا از زهد آنحضرت حکایت کرده است
 که بیست و پنج حج پیاده بهجا آورد و حال اینک شتران با آنحضرت میگفتند و در جوی
 از آنسوی آنک روایت کرده که با آنحضرت رستم بسیر فرمود و آنحضرت در میان کربلا
 فرمود که برو من رستم و در گوشه پنهان شدم و دیدم که بنام زیاده و جوی نازش بعد از آنجا
 شنیدم که میگفتند یارب یارب انت مولاه فارحم جسد الیک طاه ای پروردگار من
 قوی مولای من رحم کن بنده را که بسوی تو هست بنام او یا ذا العالی علیک متدی طریقی
 گفت انت مولاه ای صاحب بزرگی بر تو هست اعتماد من خشت کسی که تو مولای اوئی
 لکن آن خادما را غافل شکوه الی ذی الجلال بلواه خشت کسی که مشغول حضرت باشد و شب
 بر بیداری گذراند و شکایت نماید بسوی حضرت ذوالجلال لای خود را و ما بر علیه و لا سلم
 اکثر من جبریل و لاه و فیت با و طلق و نه بیماری بیشتر از دوستی مولای خود او اشکی بر چهره
 اجاب الله ثم لباه هر گاه شکایت نماید از خود و غصه خود را جواب که خدا او را و او را
 که خدا را اذا اعلمی بالظلم منه لا اکره الله ثم اذناه هر گاه در تاریکی شب بفرغ نماید
 گری دارد او را خدا پس نزدیک که خدا او را راوی میگوید که شنیدم که کسی آنحضرت را
 جواب داد که لبیک عبیدی دانت کنی و فلان قلت قد علمناه یعنی لبیک را شنیدیم

و تو در پناه من و هر چه گفتی ما هستیم صحت نشانه ملائکتی خبر بک ائمت و صفاء مشاق
 او از تو اند ملائکتی و کس تو را که شنیدیم ما او را تو را و خاک خندی بچون فی جبهه خبر بک
الشر قد سخرناه دعای تو نزد من در حجابها جولان میکند و بس است تو را که ما پرده را برای تو برداشته
 و نسبت الی من جوایبه خبر صریحا لا نقشاه قوی بنده که اگر بادی بر او وزد میانه انداخته
 آنچه او را فرود گرفته است سستی بلا رحمت و لا راب و لا حساب ای انا الله سجوا و آنچه خدای
 نه از روی رحمت و نه از روی ترس و نه از روی انداز و نه بر کسی که من خداوند و در کتاب است
 مذکور است که یکی از غلامان آنحضرت ترکب جناحتی شد که تسبیح عقاب و عقاب گردید و آن
 بعزب انقلد امر فرمود چون حال را بدین خوال دید گفت که ای مولای من و العاقلین انقلد
 آنحضرت فرمود که دست از او بدارید غلام گفت ای مولای من العاقلین من الناس فرمود که از تو فرمود
 کردم گفت والله بحسب الحسنین فرمود تو را در راه رضاء خدا از او کردم و برای تو قرار دادم که تو
 عطا نام و دو برابر آنچه را که پیش از این بنویسد عطا میکنم باب جمل در ذکر نفس بر ملائکت
 و میان بعضی از اصحاب آنحضرت است و در آن در حضرت قصه اول در ذکر نفس بر ملائکت
 و امامت پس در جاکو عاتقه و خاتمه بطریق تکلفه متواتره روایت کرده اند که حضرت امام حسن
 در حکام و فوات خود آنحضرت را وصی و خلیفه خود گردانید و پس از نبوت و امامت را با دست سپرد
 در کتاب اعلام الوری از حضرت ابو جعفر الله علیه السلام روایت کرده است که چون وقت وفات
 حضرت امام حسن علیه السلام رسید بقبضه فرمود که ای امیرانی که منی از خیر ال محمد صلی الله علیه و آله
 بر در خانه حاضر باشد خبر عرفی کرد که خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که بر و من

سیدان

عجب

قصه اول

عالم

حاضر است و خبر میکند که من رستم بزرگ محمد و چون بر او داخل شدم گفت که ای اری عارض شد
 کتم ابا محمد یعنی امام حسن علیه السلام تو را بنمود چون اینرا شنید تعجیر از جا برخاست و رو اند
 بی آنکه بنده لیلین خود را به بند و باس برون اند و همه جا میدوید و چون بکوت آنحضرت رسید
 سلام کرد و آنحضرت او را امر به نشستن نمود و فرمود که شد کسی بیاید که غایب باشد
 کلامی که زنده میزند این مردگان و میزند بآن زندگان بگردانید خود را ظرفهای علوم و حقا
 تاریکی پس بدستی که روشنی روز بعضی از بعضی دیگر نیست است ای امیرانی که خداوند و در کتاب
 ابراهیم را امامانی گردانید و بعضی را بر بعضی زیادتی بخشید و بعد از تو بر عطا فرمود و بعضی
 که دانی با آنچه خدا بجهت عطا نموده او را با آن محمد صلی الله علیه و آله گردانید ای محمد صلی الله علیه و آله بدستی که
 غیرت بر تو حسد از آنکه خدا وصف کرده است بآن که کاروان را در فرود نه کفارا
حسد من عند الله من بعد ما بین لهم حق و قرار نداده است خدا برای شیطان بر تو
قسطی ای محمد صلی الله علیه و آله تو را با آنچه شنیدم از پدر تو و زانی تو عرض کرد که بی
 فرمود که شنیدم از پدر تو در روز الصبر که میفرمود که هر که خواهد که با من یکی گردد در دنیا و آخرت
 باید که یکی کند با محمد صلی الله علیه و آله ای اگر خواهم که خبر دهم تو را با آنچه دانسته است و در حق که
 نطقه نبوده و در پشت پدر خود قرار داشته و اینست ای محمد صلی الله علیه و آله ای امیرانی که حسین
 علی علیه السلام بعد از وفات من و خلافت روح من از جسد امامت بر من که بعد از من
 بود و تو خدا در لوح محفوظ چنین نوشته شده است و این نصیر از فرات بغیر کس
 و ما بر غیرت برده است و آنست خدا که شما بهترین خلق اوید پس بر گردانید این را محمد صلی الله علیه و آله

و اختیار نمود محمد علی را صلوات الله علیه و اختیار کرد علی را برای امامت و اختیار کرد من
 حسین علیه السلام را پس محمد بن علی گفت که قونی امام من و قونی سید من و خدا قسم که دوست
 بیشتم که روح من بخارقت نماید پس از آنکه بشنوم از تو این کلام را و بدستی که در سر من
 کلاهی است که گفتن بسیار از آنجا فرمیدند و گفتن آن مردی که در آن کلاه بود
 که هرگز نباشد و در کافه بگوشت نباشد هر وقت که قصد کنیم از آن اظهار نام ببریم که
 پیش از آن اظهار شده است زیرا که کتابت بران پیشی گرفته است و رسول از پیش از آن را می
 آورده اند و بدستی که آن کلاهی است که گفته میشود بان زبان کسی که در دست نویسد
 تو میرسد و این چنین فرامیدم خدا بگوید کاران را و حسین علیه السلام از همه دانا تر است
 از همه کاران تر است و قرابت او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه باز دیگر است و در نام امام
 پیش از آنکه خلق شود و وحی خدا را خواند پیش از آنکه بسجده و اگر خدا میداشت از حق
 بهتر کسی است بر این محمد را برای پیغمبری اختیار نمیکرد و چون خدا محمد را اختیار کرد و محمد علی را
 صلوات الله علیه بر این امامت برگزید و علی تو را بعد از خود امام کرد و تو حسین را بعد از خود
 اختیار کردی و با کسی تسلیم نمودم و در هر شش **سوال** که در نصی بر امامت محمد است
 و در آنکه گفته است که این مذکور است و ذکر آن در این کتاب که مقصود ذکر احوال است
 چندان مناسب ندارد با اینکه مخالفی در این مسئله موجود نیست و هر که با امامت حضرت امام
 از آن دارد با امامت نجاشی معرفت است لهذا ترک ابراء آنها را نمودن و بیان نکردن مقصود
 رساله کشیدن اولی و نسب خواهد بود **باب دوم** در ذکر بعضی از تعجیبات آنحضرت

و اینست

که بر کربان و مخالفان ملت و خاصه بان خلافت نمود در کتاب اصحاح در تعجیبات مذکور است که
 روزی عمر بن خطاب بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده بود و برای مردم خطبه میخواند
 و در آن خطبه گفت که ای سرور ما و ای سرور من و ای سرور من و ای سرور من و ای سرور من و ای سرور من
 مسجود او را و آید که از سر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو آید ای ای و روح کو این سر بر من است
 یعنی رسول خدا و سر بر تو نیست عمر جواب داد که چنین است و این سر بر تو نیست و سر بر من
 که تو تعلیم نمودی که این سخن را بگویی بدست علی بن ابیطالب علیه السلام تو تعلیم نمودی که از حضرت فرمود
 که اگر اطاعت کردم نایم و در پیجو مرا اگر بکشد مرا بکشد و هدایت کند و خواهد بود و من بدست
 یا تفرشته و برای او برگردن مردم بیعت است عمو جعفر مدعی که رسول خدا گفته است و جعفر بن
 از نزد خداوند علیه آورد است و انکاران ننمایند کسی که انکار نماید کتاب خدا را و تمام
 در دلها از امید اند و زبانها از انکار نموده اند و دای بر آنسانی که انکار حق با اهل
 نمایند ای چگونه ملاقات خواهند کرد و غضب عظیمی و عذاب شدیدی که محمد و اهل بیت
 خواهد آورد و هر علیه لعن گفت که ای حسین هر که حق پدر تو را انکار نماید لعنت خدا بر او باد
 بر خود امیر گردانند و ما هم قبول امامت کردیم و اگر پدر تو را امیر میگردد ما اطاعت کنیم
 امام حسین علیه السلام فرمود که ای سر خطاب که تو را بر خود امیر گردانید پیش از آنکه تو را بگویم
 بر خود امیر گردانیدی برای اینکه تو را بر مردم امیر گردانند و چون اینکه جمعی از عجم و حبشه
 و اهل بیت کهنه رفت را نمی باشند ای ارضاء شما رضاء محمد است و رضاء اهل بیت است که از آن
 اوست و خدا قسم که اگر مردم بر کشتار و در خود پای دار بودند تو نویسنده هستی که برای محمد

برتری جلی و برتر ایشان حکم کنی بکسانی که در بیان ایشان نازل شده است و تو را نایستی
 بشکری و نیکوای نایب ایشان که آنرا از دیگران شنیده باشی و حق را بطلان آنجا کشیده
 نزد تو سادگی پس خدا تو را جزا دهد بهمان چرا که تو سزاوارانی و پسر را از تو پرسیده
 شنیده راوی بگوید که هرگاه از منبر برآمد در حالتی که غضب بکند بود و روانه شد
 و جمعی از یاران او نیز راه را می آوردند تا اینکه آمدند در خانه امیر المومنین علیه السلام و از آنجا
 از وی و علی علیه السلام و چون باقی یافت داخل شد و گفت ای ابو الحسن چه خبر که که فرزند
 تو بر سر من آورد و در سر رسول خدا صدام را برافکنده و از قاتل و اهل بیت را برافکنده
 پس امام حسن علیه السلام بهر گفت که تو بر من حدیثی کسی که فرزند رسول خداست حمله بکنی و اهل
 دین او را از قاتل بخوانی بخدا قسم که تو این مرتبه را یافتی مگر بسیاری از قاتل را پیش از این کشته
 کسی که از قاتل را بر میا بکشد پس امیر المومنین با امام حسن فرمود که واکندارای او محمد بن
 که تو خود غضب نیامدی و در جسد من نبودی و در کی از سیاهان در تو نیست بشوخی
 و در سخن نمیدکن پس هر گفت که ای ابو الحسن ایشان در خاطر خود چیز را قرار داده
 خلافت عاصم بن خنيسه امیر المومنین فرمود که ایشان بر علی خدا تر یک ترند از غیر خودی
 به خطای ایشان از اراضی بدار از خود بدارای حق ایشان و چون ایشان از تو اراضی شدند
 اراضی خواهند شد از تو آنکسانی که بعد از ایشانند هر چه بید رضا ایشان به چه حال
 فرمود که رضا ایشان در بازگشت نمودن از خطی و بر سر کردن از نصیحت است تو بر من
 گفت ای ابو الحسن از این خبر خود بیا مود که در مجلس پادشاهان که صاحب حکمت در زمین

محمد بن

چنین گفتند امیر المومنین علیه السلام فرمود که من این معصیت را بر شما می نماند بکنم و کسی
 از شما می آید که بر سر کسی که از او نشستی و کتانی صادر کرد و واکانی که از رسول خدا ص
 علیه السلام رسیده است از او بماند و اهل حال نیست زیرا که خود با او حسنه رفتی خواهی
 کرد ای چه خطای ایشان از اراضی بدار راوی بگوید که هرگاه از منبر برخواست و بیرون رفت
 و در راه عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف علیه السلام با و در جوار شدند و عبدالرحمن از او
 پرسید که ای اباضی چه کردی و چه بسیار طول کشید محامد تو را ایشان عمر جواب داد
 که کسی بیاند که تواند با پسر ابوطالب و دشمن سجده و محامد نماید عثمان گفت ای خطای
 ایشان فرزند عبد منافند که فرزند دیگران لا فرزند عمر گفت که آنچه تو فرمودستی من
 نیدانم و تو فرمودی تو را من از امامی میدانم عثمان گریان او را گرفته کشید و گفت ای خطای
 گویا از کار عثمانی آنچه را که می بگویم پس عبدالرحمن ایشان را از یکدیگر جدا کرد و مردم شدند
 و شیخ طوسی و دیگران از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امام حسن
 بر سر عمر آمد و در روز عید در حالتی که انگشتر بر سر نو و خطی می خواند و فرمود که از منبر حدیثی
 ای عمر گریست و گفت رات می کنی ای فرزندان این منبر می توانست و منبر پدری نیست حضرت
 امیر المومنین فرمود که شما قسم که من او را بر این ندانم بودم هر گفت رات می کنی و بنمود
 که من تو را چنین نیدانم پس از منبر فرود آمد و حضرت امام حسین را گرفت و برد و بر بالای
 در بالای خود نشاند و خود نیز بر سر نشست و خطبه خواند پس گفت که ای کرمه مردمان از
 منبر شنیدم که میگفت که حفظ نمایند حرمت مرا در حق عزت و ذریه من کسی که حفظ حرمت مرا

الامام علی و اهل بیت
 و امام حسن و امام حسین
 و امام زین العابدین

در حق حضرت و ذریه من خدا و را نگاه داری خواهد کرد و سه مرتبه فرمود که لعنت خدا بر کسی
 که بی امانیت برساند و راجه ایشان شش طریقی و این شده است و روایت کرده اند که منی
 معاویه علیه السلام را الهام و راجه و گفتند که در چشمهای خود را بجهنم طایفه چنانچه در
 این عالمی که بنیر و در خطبه بخواند بخواند بود زیرا که بر سخن گفتن توارفت و در زمانی که
 و کالی من معاویه جواب داد که ما این کانی را بحسب علی السلام پسیم تا اینکه ما این خطبه را
 او در نظر مردم کردید و ما رسوا شدیم مردم امر را و الحاح نمودند معاویه از حضرت خواست
 که بر نیز بگوید و خطبه بخواند پس حضرت بر نیز با لاف و حمد ثنائی الهی را بجا آورد و درود
 و صلوات بر محمد و آله پس شنید کسی میگفت که کیت آنکه خطبه بخواند حضرت فرمود که ما
 کرده خدا که همیشه غالبند و ما این حضرت رسول خدا که از هر کسی حضرت نزدیک ترند و ما این
 آن حضرت که با کمال کاندوکی از آن و معجزه که رسول خدا را نالی کتاب خدا قرار داده است
 که تعقیب و بیان هر چیز در آن مذکور است و هر که باطنی بسوی آن راه نمیدارد و بازگشت نفس
 بسوی آن بلکه بیروی بنمایم حقایق از این فرمای بر داری نمایند و ابراستی که
 ما واجبست زیرا که خدا خود جل از اباطعت خود و پیغمبر خود منم گردانیده است و راجه
 که میفرماید اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم فان سار حتمی شیئی فرود
الان الله و اولی الامر یعنی فرمای بر داری نمایند خدا را و فرمان بر داری نمایند رسول
 و انکس از آن صاحبان حکم و امرند و هرگاه در چیزی سازه و خلافت نمایند از بسوی خدا
 و رسول بر گردانند و میفرماید و نور و اولی الامر منکم لعنة الله علی من تبطل

منهم و اولی الامر الله علیکم و رحمة الله تعالی علی من اتبع الهدی یعنی اگر باز گردانند بنهر که
 این اختلاف کرده اند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و انکسانی که صاحبان امرند بر این
 بدانند از انکسانی که نمیدانند از ایشان و اگر بنویسد خدا و رحمت او بر شما را بر این
 میگردانند و انکسانی که میگردانند بر شما را از انکسانی که میگردانند بر شما را از انکسانی که
 شیطان بر سرستی که دشمن میگردانند و خواص بود و شد و اولی الامر انکسانی که با ایشان
 که امروز کسی از مردم بر شما غالب نخواهد بود و من باور دینا و شایم و چون و کرده و بجا
 شد و برکت و گفت که من از شما نیز آمدم و انکس را در قیامت شمشیر با و نیز با و نمود و نیز با
 که شست و از این قبول نشد ایمان هیچک از انکس که پیش از این یا آورده بودند و در
 داری چیزی حاصل نموده بودند پس معاویه گفت که بیست امی ابو جبر الله تحقیق که با عرض
 و این شهر است و روایت کرده است که روزی حضرت امام حسین علیه السلام بنزد معاویه علیه السلام
 رفت و وقتی که اعرابی نزد او بود و از او حاجتی میطلبید و معاویه از او رد آن حاجت میخواست
 دهنش و عورت العجبت حضرت مشغول گردانید آن اعرابی از کسی پرسید که این کسی داخل
 کیت گفتند حسین بن علی است علیها السلام اعرابی از حضرت التماس نمود که درباره او حاجتی
 بفرماید چون آنحضرت فرمود و نیز مرده آنحضرت معاویه حاجت او را و نمود اعرابی مشغول چند
 در مع آنحضرت اندک که نشاند بر اینکه از معاویه حاجت خواستم داد و در و کرد آن
 گردانید که فرزند پیغمبر گردیده او را بحدت آورد و در آن شمارش داشتیم و بر این نیز
 برای معاویه آن شمارش داشتیم گفت میخواستم و تو او را میبخشی اعرابی گفت که حق او را

بهر کار که می‌کنند او حاجت مرا آورده و ایضا این شهر آشوب روایت کرده است که در روزی
 عمر بن خطاب با شخصیت گفت که سبب چیست که اولاد ما از اولاد شما بیشترند آنحضرت در جواب
 شغری خواند مشتمل بر آنکه بر نرکان ضعیف فرومایه بچه بسیار می‌آوردند و مرغان قری چشم
 شکاری کم بچه بسیار باز پرسید که بچه بسیار در بهای ما از شما در بهای شما در بهای شما در بهای شما
 فروم که بوی زبان زان باشد و متعین است و چون شما نزدیک ایشان می‌روید نفسها ایشان
 بشمار بهای شما می‌رسد و این سبب آنها را در سفید می‌نمود باز پرسید که بچه بسیار بهای شما
 انبوه و بسیار است و در شهرهای کم آنحضرت این ایراد جواب تلاوت فرمود و الحمد للہ علیہ
 نبأه اذن من بعد الذی خبث لا یخجج الا کلاما یعنی هر زمینی که پاکیزه و پاکیزه است کیانی از آن
 می‌روید باذن پروردگار و هر زمینی که نجس و دیر است از آن گیاه می‌روید و هر گیاه که معاویه
 عامی را قسم داد بجهنم خود را بر او که مساکت شود و گفت که او بپس علی بن ابی طالب پس
 حضرت شغری خواندند بر این سخن که اگر عقرب ز یکم رود و ما نیز یکمیدیم برای کشتن عقرب
 کشتن می‌نماید و ما نیز عقرب می‌نماید و عقین دارد که او را در دنیا و آخرت هیچ عزت نیست
 و هیچ طبری و این شهر آشوب روایت کرده اند که روزی مردانی بر حکم حضرت امام حسین
 گفت که اگر بجهنم فاطمه علیها السلام می‌روید و شما را بر ما فرود زایدتی بود آنحضرت بر خورشید طلوع
 او را گرفت و فرمود او را در آنحضرت بسیار با قدرت و شدت و القبه بودند و عمارت بی برکتش
 پیچید و چنان تابید که مردان بی‌شوش افتاد و او را در آنحال که نشسته بودی جماعتی از قریش رو
 آوردند و فرمود که شما را چه می‌رسد که اگر کسی را متکبر می‌بینید یعنی من نماند ایامی که در دنیا

او در روزی

دو دوستی داشت که از من و برادر من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب بودند و با هم
 روی زمین فرزند دختر بنی نضیر از من و برادر من پیشانید هر کسند نه پس فرمود که من
 پیشانم در روی زمین ملعون بن ملعون غیر از این و پدرش را نداده رسول خدا استخوانم
 در میان جابرس و جابلن که یکی در پیش من و دیگری در پیش مغرب است و در روی نیست
 که اسلام بر خود عقیده و دشمن تو باشند سجده و رسول و اهل بیت آنحضرت از تو و پدر تو قوی
 که زنده بود و علالت رستی کشاورزی در تو اینست که چون غضب بر تو می‌شود در آواز
 می‌آید و آدمی می‌گوید که مردان منور از مجلس بر تو نیست بود که غضب را دوستی است و از زنده
 در آرزوی خود افتاد و ایضا این شهر آشوب روایت کرده است که حضرت امام حسن علیه السلام
 عایشه دختر عثمان را برای خود خطبه نمود مردان گفت که او را بعد از این بر سر می‌دهم پس بعد
 از چندی معاویه علیه القمه بمردان نوشت در وقتی که عمارت مجاز بود که ام کلثوم دختر عبد الله
 بن عمر را برای پیش زید علیه القمه و اعذار بشده خطبه نماید چون مردان نزد عبد الله
 و اظهار نمودند عبد الله جواب داد که خستار او با من نیست بلکه خستار او را رسیده و برکت آنحضرت
 امام حسن علیه السلام که خالی از اوت دارد پس نزد آنحضرت رفت و اظهار مطلب نمود حضرت امام
 حسین فرمود که از خدا طلب خیرت میکنم پس فرمود خداوند ایسر کردنی برای این دختر کسی
 که پسندیده تو هست از آل محمد صلی الله علیه و آله پس چون رسیدند مردان آنحضرت
 آنحضرت نشست و وقتی که جمعی از پیران و بزرگان در حضرت آنحضرت بودند و گفت که امیر المؤمنین
 یعنی معاویه علیه القمه را معاویه را بچنین کاری امر نموده است و فرموده است که معاویه را در هر کسی

این شهر آشوب
 روایت کرده است

مردان جواب داد که تو مسرور گردیدی و خبر غریبی را در پی میگردی که حضرت امام حسین علیه السلام را
 که بخوای تو را خبر دهم با سحر در نو و آسمان تو در پیشانی علی علیه السلام نازل شده است و درستی
 حق جان و نفعی میسر نماید که انی الذین امنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدست
 که انسانی که با یان او در دند و علم صالح که کرده زود باشد که قرار دهد برای ایشان حضرت
 رحمن دوستی را و این آیه در پیشانی علی و شید او است و میفرماید فاما نایسته راه بسا که نشتر
 به تحقیق یعنی ماجاری که در اندیم قرآن را بر زبان تو برای انکشتار است پس بانی بر سر کارانی ما معتبر
 عربی بشارت داد علی بن ابیطالب باین روایت کرد است که چون مردان بن حکم حاکم مدینه شد
 از جانب علی علیه السلام سرگردید که برای حمان قریش میروم و عید فرار و در حضرت علی بن ابیطالب
 میفرماید که من بزرگوارم از من پرسید که چه اسم داری گفتم علی گفتم برادرت چه اسم دارد گفتم
 علی گفتم علی و علی بدست را می نهد که بجهت از پس رفتن را بغیر علی میگویم که را مذکور است
 مسوئی قرار داد و چون نزد پدرم بر گشتم و آنچه گذشته بود عرض کردم و گوی که دای بر سر زبان
 که بدست را با غنی میکرد و اگر برای من صد پسر بهرسد و بدست میدارم که بجهت را بغیر علی
 که نام و شمع گشتی روایت کرد است که مردان بن حکم در آنوقت که حامد غریب بود معاویه کو
 که مرد بن عثمان میگوید که من از اهل عراق در زکاتان مجاور حسین بن علی آمدند و سکند و سکند
 که من از حرج کردن ایامین هستیم و من شریک بنحس و نفیس بجا آوردم و چنین فهمیدم که بحال
 مخالفت ندارد اما برای کسی که بعد از تو علی علیه السلام میستیم پس نبیست من آنچه را را
 تو اقصا کند معاویه در جواب گفت که نامه تو رسید و آنچه در آن نوشته بودی از آن خبر دهم

البت باید

البت باید مسیح و بنحس حسین علیه السلام نشوی و ما دام که او نبود کار فرار تو با کار آمد
 زیرا که تا غیر اینهم که به سحر و جادو و شوم و در حالتی که او در بیعت با ما باشد و در سلطنت ما
 نزع کند پس باید که تو به سحر و جادو و معارضه تنائی ما دام که او با تو معارضه کرده است و نامه
 بختر امام حسین نوشت که اموری چند از تو بمن رسیده است پس اگر آنها را برت نیست
 کن اگر چه کان کن ایست تو آنها را از روی خفت و خواهش ترک نموده و بخدمت کسی
 که چند پیمان کرد نام خدا سزاواران است که بان وفا نماید و اگر آنچه بمن رسیده است در رخ
 و باطل است پس چنان کن که مردم این کان خیر نند و خود بپند و نصیحت کن و بعد خود و ما
 بدستی که در ملکاتی که تو انکار کن غانی من هم انکار تو خواهم نمود و وقتی که تو باین کیانی
 من خبر با تو بگو خواهم کرد پس چه سزاواران که جمعیت این است را بفرقه بدل سازی و خدا
 آنها را بدست تو در قفسه اندازد و تحقیق که تو همیشه از شناخته و از موده بدست
 کن خیرت خود و دین خود و خیریت است محمد را صلی الله علیه و اله و باید که کسانی که
 سحر نور از جای خود نیارند پس چون نامه معاویه با خنجر رسید در جواب نوشت
 که نامه تو رسید و در آن مذکور بود که اموری چند از من تو رسیده است که تو را از آنها
 خوش نیامده است و من نزد تو بغیر از سزاوارم پس بدستی که راه نمایند و کسانی که
 برای بگو با نیست مگر خدا و آنچه مذکور نموده بودی که تو رسیده است از من آنها تو سزاوار
 کرد و من غلبی کنندگان و درم زمانی دین اراد بجهت کردن با تو ندادم و مخالفت تو را
 نیست و بخدمت که از خدا ترسام از آنکه این امر را ترک نموده ام و چنین کان کنیم که خدا را

راضی نیست و قبول نخواهد کرد و عذر را بدو دل انگیز بنماید تا در این باب توبه انگیزی که از
 دین بیرون رفته اند و با خدا و اخلاص انداز کرده عالمیان و دوستان ایشان را توبه ای که
 کند می راکستی با گردی از نماز گذارند کانی عبادت کنند کانی که انکار می نمودند و ظلم را و عظیم
 می نمودند و بدعتها را و غیره بیدار در راه خدا از ظلمت معطلات کنند و بی غش از
 بظلم و عدوان بعد از آنکه با ایمان غلظت و سواتش محکم باشد از ایمان داده بودی و کانی
 بسبب جرمی که از ایشان صادر شده باشد و بجهت کینه ایشان در دل داشته باشد یا بیستی
 تو کنند و عروجن که صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بنده صالح خدا بود و گفته که بود او را
 و لا هر که دانیده بود جسم او را و زرد کرده بود رنگ او را بعد از آنکه او را این کرد و ایندی بیدار
 و میشا قهانه که اگر آنها را با مرغی در میان میارید مرغی را سر کوه خود میاید و بر تو ظاهر
 پس از راکستی از روی حرارت بر پر و در کار خود و از در کف سبک شردن آن عهد و ایا تو
 نیستی که ز یاد پسر سیمه را و در پیش عید قنقی شمر گذارده بود و بعد خودت وادی و چنان
 کانی کردی که فرزند پدر تو هست و حال اینکه رسول خدا فرموده است که فرزندان صاحب فراخ را
 و برای زنا کنند و سگ نیست پس ترک نموده ای است رسول خدا را از روی عهد و بیروی
 کردی خواهش خود را به حجت و دلیل از جانب خدا پس او را تسلط کردی بر عرافین که
 قطع نماید دستها و پاهای مسلمانان را و بیرونی را و دیدی ای ایشان از او پیش از
 بر در خان فرمایا و بر زکوة از این است نیستی و ایشان از کرده تو نیستند یا با تو ای
 که پسر نبوت زشت که در میان بر دین علی علیه السلام نیستند و تو با و خوشی که یکس بر کردی

که برین خط

که بر دین علی علیه السلام پس کشت آنها و کوشش و مینوی و مضار ایشان را برید با تو و سجد
 قسم که دین علی همان دین است که شمر زود برای آن دین بر روی پدر تو و تو و بهائی این
 تو در این مجلس شسته یعنی بجا کشت و سطلت رسید و اگر آن دین نمیداد شرف تو و شرف
 تو و این بود که سالی دو مرتبه سطر کنند و گفته بودی که ضربت خود و دین خود و ضربت
 محمد را صلی الله علیه و آله را اختیار کنم و جمعیت این است را متفرق نشاند و گفته در بیانی ایشان
 بنده ام بدستی که من خشنه برای است از این عظیم تر نمیدانم که تو بر ایشان دالی با شنی و مع
 ضیق برای خود و دین خود و برای است محمد از این بهتر نمیدانم که با تو جهاد نمایم پس اگر
 از از کجایم از روی تو رجعت بخدا خواهد بود و اگر از ترک کنم از خدا عیب بر من
 میکنم بجهت گناه خود و از او سوال میکنم که توفیق بخشد مرا بهترین امور و گفته بودی که اگر تو را
 انکار نمایم انکار من خواهی نمود و اگر با تو کید کنم با من کید خواهی کرد پس من هر چه میخواهم
 زیرا که من امید دارم که هیچ ضرر از کید تو بمن عائد نشود و ضرر آن بخودت بیشتر از دیگران بر کرد
 زیرا که تو بر عهد و پادانی خو ثابت مانده و بر کشتن چند مرتبه کرب و بدو و کمان خودم قسم که تو
 بشرط وفا کرده و بجهت قسم که چند است کشتی در افوت که شما حاکم راکتی بعد از آنکه صلح نمودی
 و سهوا عهد و پادشاهان در میان ما و در دین پس کشتی ایشان را بدون آنکه با تو قتال نمایند
 ایشان را که برای اینکه فضیلت ما را ذکر میکردند و حق ما را مراعات می نمودند و کشتی ایشان را
 اینکه ترسیدی از امری که میبویست شد که تو میری پیش از آنکه ایشان را از بعد از او زده
 غیر پیش از آنکه با من برسد و پیش از آنکه او را ای عباد و انصاف و یقین بدان که ما

خواهد بود و بدانکه از برای خدا کتابی است که هر کس که بکشد و بزرگ نیست مگر آنکه در آنجا ثبت و منقح
و خداوند عالم فراموشی کار نیست و سوا خذ خواهد نمود و تو را با آن کتابها که بدوستان خدا بر روی
بهتر گشتی و از خانه های خود اداره نمودی و از مرد بهجت گفتی برای بهرت که کم سال و در آنجا
و با کسانی از بیگانه و نمی فهمی تو را که زبان کار و نفس خود و درین از دست داده و با رحمت خود
خیانت کرده و خراب گشته و ضایع نمایند و هیچ امانت در دست تو نیست و شنیده و سخن بپایان
و خستاده و بر سر کاران و تقیای بسیار است و چه می خوری و میانی نام را خدایت که گنایا
در دل داشته و اظهار نموده پس بزرگ گفت که در جواب او نویسی چیزی را که او را کوچک گرداند
و در اینجا ذکر کن بدینش را میدی که در او راوی بگوید که در آنوقت جدا شد پس هر دو را با حق
شد مساوی علیه الله با و گفت که ایادیده آنچه را که حسین علیه السلام فرموده است گفت آن کدام است
چون نامر شنید گفت چه چیز تو را منع است از اینکه در جواب او نویسی چیزی را که او را کوچک
گرداند و این سخن را برای رضا جوانی و خوشش مساوی بزرگ گفت که میدی که او نیز در این
باسم خوانی است مساوی بخندید و بعد الله گفت که بزرگ علیه الله نیز شنید سخن تو را گفت خدا
گفت بزرگ در دست بگوید مساوی بزرگ گفت که هر دو خطا کرده اند من اگر خوام که چه صاحب عدالت بودم
و اگر کم و در آن دروغ نگویم هیچ نمیتوانم گفت و برای خدایت شنیدی سزاوار نیست که در هیچ وجه
بگویم و اگر کسی را عیب گوید یا بچهره مردم از آنجا خداند و بنزد مردم را کسی هیچ نقص و عیبت
و مرد با حق سخن را چه نمیدانند و او را نکند بپایانند و من نمیتوانم که هیچ عیبی در بار حسین مذکور
نمایم و بگویم که هیچ عیبی در او نمی بینم و خود حسین را داده که کم نامر با و نویسم و او را نهاده و نه

تمام و بعد از آن را بر آن گرفت که از آن خبر نویسم و با او حاجت فرمودم و در مرکز القادسیه
از او ایمن رفت و در آن وقت که حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که بخوانید سوره و هر
روز نمازهای فریضه و نافله بپوشی که این روز حسین بن علی است علیها السلام پس بخوان آن
نماز خدا رحمت کند شما را راوی بگوید که ایو ساسد از حاضران بود و عرض نمود چگونه است
با حضرت خنساء بن ابریه فرمود که ایانشیده که سخن بماند و تعالی سید مایه که با اینها نفس
الطافه تا آخر این قصه و از آن حسین بن علی است علیها السلام و او است صاحب نفسی در این
رضیه و اصحاب بدیند از آن محمد بن علی علیه السلام که ایشان از خدا را خندید و در روز قیامت
از ایشان را رضی است و این بزرگ و در شانی حسین بن علی و شنیده او و شنیده او و شنیده او و شنیده او
علیه السلام کسی که عداوت نماید بر خواندن و لغیر یا حسین بن علی خواهد بود و در وجه حضرت در
بزرگستی که خدا عز و جلیم است **حجیم** در ذکر خبر دادن خداوند علی اعلی بعبیران و او
مرد را بشهادت آن سرور در زمین که بعد در آن شهر نصرت است **فصل اول** در ذکر
خبر دادن عبیران علیه السلام علی بن ابی طالب و علیه السلام صلوات الله علیهم و بعضی از کتب اصحاب مذکور است
که چون آدم بر زمین آمد حواریانند و در طلب او به طرف میکروید تا زمین که بگذرید و بید
و هتاهند و هم بسیار بر او دست افتد سیندر او را تنگ گردانید و در میان موضع که حضرت امام
حسین علیه السلام شهادت میداد با پیش بستی برآمد و از آن خون جاری گردید پس سر را بسوی
اسکان اندک کرد و گفت خداوند از زمین دیگر گنای صادر کرد که بسبب آن را عقیاب سحرانی
که من تمام مدتی زمین را که دیدم و با آنچه در این زمین میسوزد در هیچ زمینی که فکر نکردم و می

رسیده که از تو گناهی صادر نشده است و لیکن گشته خواهد شد در این زمین فرزند تو صلی الله علیه و آله
از روی ظلم و ستم و خون از بدن تو بفرقت خون او جاری شد ادم عرض کرد که ای پروردگار
من بپایان پیغمبری خواهم بود از پیغمبران خطاب آمد که نه و لیکن فرزند زاده محمد است صلی الله علیه و آله
که پیغمبر است ادم سوال کرد که گشته او کیست خطاب رسید که گشته او زید است که اهل کافران
در این ادرا لغت میکنند ادم از پیغمبر پرسید که من چه کنم پیغمبر گفت که تو نیز از ادرا لغت
کنی ادم چهار مرتبه زید را لغت کرد و چند کام رفت و کوه عرفات رسید و حواری را دید و می
که چون نوح بر کشتی سوار شد در تمام روی زمین طواف کرد چون زمین را رسید زمین از
گرفت و نوح از غرق شدن نرسیده و توبه کرد کار داد استغاثه نمود و گفت خداوند
تمام روی زمین را گردیدم و در هیچ کانی چنین صیبتی بمن نرسیده که در این زمین رسید بر من
نازل شد که ای نوح در این مکان گشته خواهد شد حیث فرزند زاده پیغمبر اضر الزمانی و فرزند
آخر او صیبا پیغمبران نوح از پیغمبر پرسید که گشته او کیست پیغمبر گفت که گشته او زید است
که لغت کرده شده اهل لغت آسمان و لغت زمین پس نوح چهار مرتبه ادرا لغت کرد
و کشتی از بخار واداشته بر جوی قرار گرفت و مردی است که روزی ابریم علیه السلام بر سبیل
بود و کفارش را بصحرای بلخ افکند و چون از زمین رسید آب از سر درآمده و آنحضرت از آنجا
و بر سبیل کشتی و حلق از آن جاری شد آنحضرت استغاثه نمود و گفت خداوند از من چه
گناه صادر کردید در این حال پیغمبر از نازل شد و گفت ای ابریم از تو گناهی صادر نگردد
بلکه این زمینی است که فرزند زاده پیغمبر از زمان و فرزند آخر او صیبا پیغمبران در آنجا گشته خواهد

و جاری شدن خون از بدن تو برای موافقت با جریان خون ای بزرگوار بود حضرت ابریم
از آنجا آمد و پرسید پیغمبر گفت که لغت کرده شده اهل لغت آسمان و لغت زمین و ظلم بر من
جاری کردید بلغت او بغیر از من پروردگار پس وحی کرد خدا بدی ظلم که تو سختی و سزاوار
ستایش شدی بسبب اینکه برای ابریم اقدام نمودی پس ابریم علیه السلام دستها را برداشت
و زید را لغت بسیار کرد و آب زمین فصیح امین گفت پس آنحضرت از آب رسید که تورا
چیز بر این داشت که بر غیر من کردن من امین گفتی آب عرض کرد که من خرمیکم باینکه تو بر من
پیشوی و چون بر سر درآمده و تورا پشت من بر زمین افتادی خجالت بسیار بمن برکت
این خجالت زید علیه السلام و اللعاب شد و بود و مردی است که کوفته اند حضرت سید علیه السلام
در کنار فرات میچرا میزدند شبان آمد و آنحضرت عرض نمود که از غلانی روز تا حال کوفته اند
مشهد اب بخورده و آنحضرت سید را از سر در کار حلیه سید از اسوال نمود پیغمبر نازل شد
و گفت ای سید از کوفته اند سبب از اسوال کن که آنها تورا خراب خواهند داد چون از آنها پرسید
برایان فصیح جواب دادند که ما رسیده است که فرزند تو صلی الله علیه و آله که فرزند زاده محمد است
صلی الله علیه و آله و را اینجا گشته خواهد شد و حالقی که گشته باشد و از این شهر انبیا است
برایان آمده بر آنحضرت پس آنحضرت از گشته اند آن بزرگوار سوال نمود جواب دادند که خواهد
ادرا لغت کرده شده اهل آسمانها و زمینها و تمام خلق پس سید گفت خداوند لغت
کن گشته من را و مردی است که حضرت بر سبیل علیه السلام با یوشع بن نون در صحرا قیام کردند
زمین را بلر سید از غلین آنحضرت پاره شده و بدای کسوف و خابریای مبارکش فرود

و خون از آن جاری شد موسی گفت خداوند چه گناه از من میپوشد و میباید که در
کشته خواهد شد حسین علیه السلام در همین مکان خون مبارک او در زمین حجت و جریانی خون
از پای تو بکشد موافقت با خون آن بزرگوار بود موسی عرض کرد که حسین کیت جوار که فرزند
زاده محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و فرزند علی مرتضی است صلوات الله و سلامه علیه از کشته او
سوال کرد خطابی شنید که کیت که ما همان در باب او جانوران صحرادر فانی بود او را لعنت
بسی کسی دهنما بسوی آسمان بلند کرد و برزید لعنت کرد او را لعن نمود و در پیش بن فغان
آنحضرت ای کیت و از آنجا ردا شدند مروی است که سلیمان علی بنیاد الله و علیه السلام
بر بساط خود نشسته بود و در هوا سیمرغی بود که ناکه گذارش صحرای کرد افاد و او را
ال بساط در آن زمین کرد و ایند بعضی که نزدیک بود از آنجا بفرستد پس با کسی شد
بر زمین آمد و در زمین که با قرار گرفت سلیمان از یاد پرسید که بچه سبکی شنیدی
پرسید که در این زمین کشته خواهد شد حسین سلیمانی پرسید که حسین کیت باو کیت
زاده پیغمبر خماره فرزند جبرئیل را پرسید که کشته او کی خواهد بود گفت بزرگوار که
او را آسمانها و زمین پس سلیمان دستها را بلند کرد و در آن طعن لعنت و لعن نمود و تمام
و حق این گفتند بعد از آن باو بساط را حرکت داده از آنجا رفتند و مروی است که حضرت
علی با حواریان در صحرایا میگشت که گذار ایشان بگرد افاد و در آنجا نشسته بودند که
برایشان گرفته بود آنحضرت خود نیز نشسته بود از یاد پرسید که برای چه راه بر ما شده نموده
جواب داد که نخواهم که رست که از این بیابان بگذرد که بعد از آنکه کشته شد برزید کشته حسین

بر کوفه

علی گفت که حسین علیه السلام کیت نشیرو جاب داد که فرزند زاده پیغمبر است و فرزند علی علیه السلام
از کشته او سوال نمود و جواب شد که کسی که در جوش صحرا و گریان و در زندگان صحنه او را
میکنند خصوصاً در ایام عاشورا پس علی دستها را بلند کرد و برزید لعنت و لعن کرد و حواریان
این کشته شدند و شیراز راه برخواستند روانه مقصد شدند و در بعضی از کتب آمده که از کشته شدن
مقتول است و خیریه قلعی آدم من ربه کلمات که حضرت آدم علیه السلام اسما کرد ام پیغمبر و آنکه نام
علیه السلام را دید که برسان خوش نوشته بود و بتلقین جبرئیل در وقتی که تو میره گفت احمد
بجی محمد و با عالی سخن علی و با فاطمه سخن فاطمه و با محسن سخن محسن و حسین و کیت که
و چون اسم مبارک حضرت امام حسین رسید اب از دیده اش جاری گردید و در دانش خویش
از جبرئیل پرسید که سبب چیست که در یاد کن این اسم پیغمبر دل من میکند و شکست از یاد او
جاری کرد و جبرئیل گفت که این فرزند تو بمحضی بستند خواهد شد که تمام حبیبها در پیش
بسیار که مک و پیغمبر باید آدم سوال کرد که آن کدام حبیب است گفت کشته خواهد شد در حالتی
که نشسته باشد در خیمه و تنهایی و یکسره و صورتی که هیچ یار و یارین نداشته باشد و ای
اگر تو در این چنین در حالتی که فریاد میکند که و عطا و و اعطای ناصر در آنوقت غلبه شکست
عالم را در نظر او ناریک نموده باشد بعضی که گویا در در میان او و آسمانی فاصله شده است
و کسی او را اجابت نماید که بشنید پس او را از قفا سر برید و در ششمان ایهاب او را
قارچ نماید و سر او را باور آن او را در ششمان بکشد و داند باز آن آید این چنین در عظم خداوند و
منان که در قفسه پس آدم و جبرئیل که رستند که ریزی که بچه اش مرده باشد و شیخ میگوید

چنانکه کوفه اندام بریده

بطریق عامه از آنست که دایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون من بمکه
 اراده نمودم که قوم نوح علیه السلام را بملک کند نوح و من فرمود که شما را کشتی قطع نماید و چون
 بران مقرر گشت نمودند که دیگر چه کاره را می نماید چنانکه نازل شد و ساقان کشتی را با دو
 اموات و با خود تا بوقت از آسمان آورده بود که در آن تابوت یکصد و بیست و نه هزار تن
 بود و نوح تمام آن بیوه ها بکشتی نصب نمود تا اینکه چنانچه منجی باقی ماند چون یکی از آن چنان
 برگرفت و در دست او روشن و درخشید که در میانند که کبر نورانی که در آسمان درخشید نوح
 از آن شجیرا نزد خدا و مقادیر احد آن منج را گوید که باین زبان فصیح گفت که منم باسم
 بنبرایان محمد بن محمد الله در این حال چنانکه نازل شد نوح گفت ای جبرئیل این چه منج است
 که من بشناسم آن را که نزد من است ام جبرئیل جواب داد که این منج باسم بنبرایان محمد بن محمد الله
 و از او را اول کشتی در طرف راست آن کعبه و چون منج دیگر بر پشت آن نیز درخشید
 که داند نوح از جبرئیل حقیقت آنرا پرسید جبرئیل گفت که این منج باسم برادر پسر من است
 سید و صیاد علی بن اخطا برست علیها السلام از او را اول کشتی در طرف چپ کعبه و چون منج
 سیم را بر پشت آن نیز درخشید آغاز کرد و عالم را نورانی گردانید جبرئیل گفت که این
 منج باسم غاطر علیها السلام است و از او را بطوری منج پیش کعبه و چون منج چهارم را بر پشت
 آن نیز درخشید و در کشتی بنشیند جبرئیل گفت که این منج باسم بنبرایان محمد بن محمد الله
 منج پیش کعبه و چون منج پنجم در آن نیز درخشید و از او را نذر
 و تری ظاهر گردید جبرئیل گفت که این منج باسم بنبرایان محمد بن محمد الله است و از او را نذر کعبه و چون منج

گفت که ای

گفت که ای جبرئیل این رطوبت چه بود که از این منج ظاهر گردید جبرئیل گفت که این منج
 و قصه شهادت آنحضرت و آنچه این است باور گردند برای نوح گفت که دو خدا برکشند و عظم
 کشند و در گذارند آنحضرت امن کرد و این بود برست بنبرایان حضرت امام رضا علیه السلام
 روایت کرده است که چون حضرت ابراهیم علیه السلام مامور گردید با اینکه کشتی که در میان خود
 انداخته بود و چون رسید به نوح نوح را از او فرمود که کاشن سپید را بدست خود برنج بکنم
 و در کشتی مامور بکنم تا اینکه بدل من برسد ان دردی که بدل ان بدی رسید
 که عزیزترین اولاد خود را بدست خود نوح ناید و این منج سخی بلندترین جبرئیل را
 از او را بدست من بماند و تعالی با آنحضرت و منی نمود که محبوب ترین خلق من نزد خود
 عینی کرد که ای برادر کار من تو خلقی را نیا فریدی که محبوب تر باشد نزد من از جبرئیل
 خورت محمد صلی الله علیه و آله الحق تعالی مباد و منی کرد که ای ایا و محبت تر است بسوی تو
 خورت گفت بلکه او نزد من از جانی خرم محبوب تر است حق تعالی فرمود که خورت ای
 نزد تو محبوب تر ند یا خورت خورت عینی کرد که بلکه خورت از خطاب آمد که کشته شد
 او از روی ظلم و ستم بر دست دشمنانش پیشتر دل نور ابرو میاورد و با من نمودن خورت
 خورت بدست خود در راه فرمان برداری من ابرو هم گفت بلکه کشته شدن خورت از او بدست
 دشمنانش پیشتر دل مراد میاورد پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای ابرو هم که در راه
 خواند که که از آن محمد آمد و خورت او را بعد از او ظلم و ستم خواهند کرد چنانکه گفتند
 بکشند و با آن ستم و ستم خفت من خواهند کرد پس ابرو هم حرج کرد و در کشتی

و که با شش پس حق تعالی بوی او و وحی فرستاد که ای ابراهیم در عرض چرخ کردن تو بر زمین
اسمعیل را نگاه دار و پنج سیکره می قبول نمودم چرخ کردت را بر زمین علیه السلام و گشتن شش
او و برای تو واجب گردانیدم بلندترین درجه انسانی که بر صایب ثواب داده میشوند پس
حضرت امام رضا فرمود که این سخن از شیخ حسن مجتبی علیه السلام نقل شده که در دنیا به هیچ عظیم
و شایسته برسی از حد بن عبد الله روایت کرده است که از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
سوال کردم از تائید کعبه کعبه فرمود که این حرف از چهار غیر است که خدا تعالی
گردانید بر آن حضرت ذکر یا ابراهیم که است که از برای پیغمبر و آن چنان بود که ذکر یا ابراهیم
سجده و تعالی سوال نمود که اسماء مبارکه که هیچ ال عبارات صلوات الله علیه با و تعلیم نماید و در آن
نازل شد و آن اسماء مطهرات با و تعلیم نمود پس چون ذکر یا محمد علیه و آله و آله را با و
بگردانند و در کرب او بر طرف باشند و چون اسم حسین را بگردانند که بر کلویش را میگردانند
و غشش مبارک میافا و روزی شهادت کرد و گفت خداوند سبحان سبب است که چون آن چهار
نام بزرگوار را بیاورم اندوه من تسلی میابد و چون نام حسین را ببرم شکست از دنیا دارم
میریزد و اندوه من بهیچان میاید حق سبحانه و تعالی قصه شهادت آن بزرگوار را برای او
حکایت نمود و فرمود کعبه کعبه و کاف هم که بلاست و اما اشاره به هلاکت حضرت طاهره
و اشاره به بزرگوار است که بر آن حضرت ظلم کرد و عین طعن آن حضرت و صادر است و چون
تذکره این قصه را شنیدم دستم در از نسیم خود عقارت نکرد کسی از خود را ندانم و غول
که در ازای بود و در ریشه آن حضرت بگفت خداوند ایا بدرد خواهی آورد دل بهترین خلق خود را

بجمله حق

بجست فرزندان خداوند ایا بلای چنین مصیبتی را باست او نازل خواهی فرمود خداوند
ایا بر علی و فاطمه صلوات الله علیهما جاهد این مصیبت را خواهی پوش نید خداوند ایا نذر
و کربت این مصیبت را بر ایشان فرود خواهی آورد پس گفت خداوند امر از زندگی روزی
کسی که در این سیری چشم من با و درخش شود و چون چنین فرزندی کردت فرمودی
را بدستی او فریفته گردان پس بدرد آورد دل مرا بسبب آن فرزندی چنانکه بدرد خوار
دل محمد صلیب خود صلی الله علیه و آله بسبب فرزندان پس خدا بجهت را با و نشاند دل
او را بسبب سببی بدرد آورد و زمان مصلحت سببی نشنا بود و مصلحت امام حسین
نیز نشنا بود و در کتاب کامل الزیاده از برید علی روایت کرده است که از حضرت امام
امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردم که یا بن رسول الله خبر ده مرا از اسباب صادق
که خدا در قرآن او را یاد نموده و در آنجا که فرموده است که و اذکری الکتاب اسمعید الله کان
صادق الوعد و کافی رسول الله ایا ان ما ان اسمعید سبب ابراهیم علیه السلام بود یا دیگری
و کان مردم این است که همان اسمعید بود حضرت فرمود که اسمعید پیش از حضرت ابراهیم
بجوار رحمت ایزدی تقدیر نمود و ابراهیم حجت خدا بود و صاحب شریعت و بر پا بود و وجود
این چگونه میتوان داشت که اسمعید بر کسی معیشت باشد عرض کردم که خدای تعالی آن
که بود فرمود اسمعید سبب عزیمت پیغمبر و حق تعالی او را بعثت کرد و ایند بر قوم خود
و قوم تکذب او نمودند و او را کشتند و بویست صورت او را کنند و خدا بر ایشان غضب
و سخطا نماید ملک عذاب را بریزد او را و فرستاد و چون نزد او آمد و گفت ای اسمعید

عاطا نیک ملک عذاب و حضرت رب العزة مرا فرستاده است که قوم تو را خدا نیکام با انواع
عذابها اگر تو خوشتر باشی سید گفت مرا عذاب اینان بد نیست و می رسید که ای
خویش تو جیت سید گفت ای پروردگار من تو عهد و پاشاقی که قبی برای خودت برتوب
و برای محمد صلی الله علیه و آله بنویست و برای او صیاد او ولایت و خبر دادی بهترین خلقت
است او با حسین بن علی علیهما السلام خواهد کرد بعد از پیغمبر و جیق و عهد فرمودی که او را بد
برگردانی تا خود از پیغمبر با او کرده اند انتقام بکش پس خویش من این است که مرا خبر دهی
و یا برگردانی تا خود از پیغمبر با من کرده اند انتقام بکشم چنانکه حسین را بر خولی گردانند
حق تعالی سید بن خدیجه را وعده داده که او را با حضرت امام حسین علیه السلام برگرداند
با بوی از کلبه الاخبار روایت کرده است که میگفت که مادر کتابهای خود دیده ام که در این است
خواهد شد مردی از آل محمد صلوات الله علیه که هنوز عرق پشه های اصحابش خشک نشده
که ایشان داخل بهشت شوند و با حواریان مخالف نمایند رادی بگوید که در آنوقت امام حسین
براکت از کتب الاخبار پرسیدم که آنرا روایت کنند بعد از آن حضرت امام حسین علیه
گذاشت گفتیم او روایت گفت بی و ایضا روایت کرده است که جمعی از مسلمانان بجهاد رفته بودند
بلا در روم در کلبه دیدند که بر دیوار نوشته است ای برادر من قتلوا احسینا انتفاع
یوم حساب یعنی آید بیدارند اینجا معنی که کنند حقیق را انتفاع جد او در روز قیامت
از این کلبه رسیدند که چند سال است که شعر در اینجا نوشته شده است که گفتند
از آنکه پیغمبر شامعوت شود بسبب سال و در پیغمبر از کتب عذو که است که عهد الله بن العفان

که از آن

که با بقوه رقیم و جمعی را سیر کردیم و در میان آنها پیروی بود از عقلا نصاری او را خبر
میدادیم و همان میگردیدیم آنرا گفت که مرا بدیدم خبر داد از پدر اسق که در بلاد روم بنشیند
پیغمبر شامعوت شود بسبب سال جانی میکند سکه بیرون آمد که بر آن سکه لغت اول
شیت همین شعر نوشته بود **در ذکر خبر داول پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه**
علیه و آله بان صحبت جانستان این قولی رسید بعد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که جعفر بن حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت ای محمد پروردگار
تو را اسلام برساند و شارت میدهد تو را بغیر زندی که از فاطمه علیها السلام متولد خواهد
داشت تو بعد از تو او را خواهند گفت پیغمبر در جواب گفت که ای پیغمبر من بعد از کاد من
سلام مرا حاجتی نیست بغیر زندی که از فاطمه متولد شود و بعد از من است مرا بعد از شمس
پس چنین است با سنان لا رفت و باز مراجعت نموده مای پیام را آورد و رسول خدا همان چرا
اول را اعاده نمود و جعفر با سنان لا رفت و در رزمه شیم که زعل نموده سلام خدا را با همه
رسانید و گفت که پروردگار تو را شارت میدهد یا اینکه امامت و ولایت و جیت را در زنده
او قرار خواهد داد رسول خدا فرمود که مرا می شنیدم پس جعفر فاطمه را فرستاد و با و پیام داد که
بسم الله تعالی مرا شارت داده است بغیر زندی که از تو متولد خواهد شد و بعد از من است
او را خواهند گفت فاطمه زهرا جواب داد که مرا بچنین فرزندی که از من متولد شود و است
او را بعد از تو بکشند حاجتی نیست مرا بعد از پیغمبر فرستاد که خدا خدا امامت و ولایت
و وصیت را در زنده او قرار خواهد داد فاطمه گفت که مرا می شنیدم پس جعفر فاطمه را فرستاد

پیغمبر

از روی که است و از ایندا و از روی که است و عدت مله شیر خوار کی است حضرت سی ماه بود
بجهد سالی بسید مناجات کرد و گفت ای پروردگار من را بوی که که بدارم منکر فرما
که بر من بدید و مادر من طاهر بودی و میا آورم عهد صالحی که خوشنودی تو در این است و با خدا
او بر برای من در میان در تیر من حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که اگر بخت بگفت
که با صلح او برای من در تیر مرا بدار تمام در تیر حضرت امام سید و حضرت امام
علیه السلام شیر ج زنی بخور و نماز فاطمه علیها السلام و نماز خیر فاطمه و رسول خدا ص
علیه السلام از آن بزرگوار بیاورد و گفت مبارک برادر و گمان که بیکند و از آن یکند بفری
که در روز رسته روز کفایت او بیکد پس گوشت حضرت از گوشت رسول خدا و نیکد و همچنان
خون او را خون حضرت بود و هیچ مولودی نبود که شش ماه نتولد شود مگر علی بن ابی طالب
امام حسین علیهما السلام و شیخ این نماز در کتاب شیر الاحزان از امام احمد بن محمد بن حنفی
روایت کرده است که پیش از آنکه حضرت امام حسین متولد شود در خواب دیدم باره اگر کوفتی
مبارک حضرت رسول خدا را در داس من که استند چون خواب خود را با حضرت عرض کردم
فرمود که خواب سخی دیده در این نزدیکی از فاطمه پسری متولد خواهد شد و او را شیخ خواهم
سپرد که او را شیر دهم ام الفضل بگوید که بهین وضع اتفاق افتاد و روزی افتاد که بزرگوار
بزرگ حضرت او در داس من است و در آن است از آن است که فاطمه از آن است
مبارک سرور عالمیان رسید و من آن طفل را در آغوش گرفتم و از داس من بگرفت و فرمود
طاهر که بر افتاد تا که رسول خدا مانند کسی که غنیمت است باشد پس فرمود که ای ام الفضل اگر

ادرا را

ادرا را که جابر را سواش است و قول فرزند را بدو آوردی پس ان قره العین خیار را
بر آن حال گذارستم و زخم و طرف ابی حاضر کردم چون بخت حضرت امدد دیدم که بیکد کرد
که بر حال نمودم فرمود که در این وقت جبرئیل نازل شد و خبر داد مرا که این فرزند را بعد از من است
من خواهم گذارم و جمعی از جهاب حدیث روایت کرده اند که جوی حضرت امام حسین علیه السلام
یکسال شد و دوازده مکت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شدند بر صورتها می تلف کردی
از آنها بصورت بنی آدم بود و حضرت را تفریه کنند و عرض نمودند که زود باشد بر فرزند تو
پس فاطمه علیها السلام دارد شود آنچه بر بیاورد و در شد از زنت فاطمه و عطا کرده خواهد شد
با و شد ثواب بیاورد و بگشند او قرار خواهد گرفت مشک کلاه فایست پس باقی فاطمه علی
مکمل آنکه بر حضرت نازل شد و حضرت را تفریه گفت و حضرت میفرمود که خداوند اکتفا و اکتفا
او را و بگش کند او را و او را بار نودی خود برسان و از پس بن ابی سلیم متقی است
که از رسول خدا شنیدم که میفرمود که این فرزند من در زمین عراق گشته خواهد شد پس هر که
از شما او را در آنجا ببیند باید که باری از فاطمه و این انس حضرت امام حسین در کربلا حاضر
و در حضرت حضرت در چشمها و یافت و بطریق عامه از جایته مروی است که روزی حضرت
حسین بزرگوار را در داس من که هنوز طفل بود و تازه بزنا را بدو پس حضرت فرمود
که ای فاطمه در این وقت کلی بر من نازل شد که پیش از آن هرگز بر من نازل نشده بود و گوشت
که این فرزند تو گشته خواهد شد مگر سحر ای سحر بنام ان خاکی را که در خاک گشته خواهد شد
و خشتی از خاک سحر بر گرفت و او را در آن خاک را ام سحر گرفته و در شیشه ضبط نمود و در آن روز

که امام حسین علیه السلام شهید شد از ابروی او درد و خون شده بود و از خداوند سبحان بگویند
 که با علی بن ابیطالب علیه السلام بعضی بر قسم چون مجازی بنویسیدیم شنیدیم که آنحضرت فرمود
 که صبرایا با خدا شایسته فرمود که روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که از شما
 مبارک آنحضرت شد برای این که سر خود حریف کردم که پدر و مادر من فدای تو باشم پس این کتب
 ایامی که شما را بفرستاده است فرمود که چنانچه در آنوقت نزد من بود و مرا خبر داد که حسین
 در کربلا شهادت گشته خواهد شد و گفت ای یحیی که خاک از زمین را میروی بستم بی دراز
 کرد و شستی از خاک برداشتی و از این راه پس هیچ اختیار نکردی و تمام دهم این زمین را
 و چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون خبر را در رفت پسندیدم
 ان الله وانا الیراجعون بر زبان رانده و از چشمهای مبارکش اشک روان کرد و چون
 ان رسیدند فرمود که اینک چنانچه حاضر است و خبر میدهند از زمین که در کربلا شهادت
 که از آنجا که میگذشتند و در آن زمین فرزند من حسین و کوفای بی بی و زین را
 افتاد آن او را و موضع دفن او را در آن زمین و کوفای و نظر منند پس آن که سوارند بر سوار
 و بعد از آن رسیده اند است سر فرزند من حسین بسوی زید بن الحنفیه پس خدا قسم که نظر من
 کرد بر سر حسین کسی از روی شادی که آنکه خدا مخالفت میبازد میان دل و زبان او و خدا
 میکند او را بعد از در میان پس آنحضرت از سفر مراجعت نمود با آن زده و دل کرد و چون
 به کربلا رفت و امام حسین علیه السلام را با خود برد و در آنجا فرمود که در آنجا
 فرمود و چون از کربلا فارغ شد و ترات را بر سر امام حسین علیه السلام نهاد

و گفت خداوند

و گفت خداوند محمد بنده و رسول تو هست و این دو پاکیزه ترین حضرت هستند و برگزیده از قبلی
 و انقدر در نزد منند و ایشان را در میان امت خود میگردانم و بهر چه مرا خبر داده است که این فرزندان
 از کشته خواهند شد و این یک شهادت کرده در خون خود خواهد غلبه خداوند مبارک کرد آن
 کشته شدن برای او و برادران او را سینه میداد و خداوند مبارک کرد آن برای کسی که او را
 بکشد و او را و آنگاه و پس از آن او را با شش خودت جای ده او را در باغی که در کربلا
 راوی میگوید که مردم او را با کبریه بکشد و خدا آنحضرت فرمود که بر او کبریه بکشند و او را بکشند
 پس گفت خداوند تو را و او را با شش پس فرمود که اگر مردم من در میان شما خواهند شد
 و در جبهه بزرگ را کتاب خدا و حضرت و میوه دل و جان خودم و این دو را بکشد خداوند آنحضرت
 تا روزی که حق کوثر بر من دارد و نود و اگاه باشد که من از شما مرزی میخواهم مگر همان که خدا
 قرار داده است که از شما سخوام و آن دوستی با خویشان من است و بهر چه میسر شد از آنکه فری
 قیامت مرا طاعت نمایند بر سر حق کوثر در حالتی که بعزت من لذت رساننده باشند
 و اهل بیت مرا کشته باشند و برایشان ظلم کرده باشند و اگاه باشند که در روز قیامت
 رایت بر من دارد و میشود از این امت و رایت اول رایتی است سیاه و ثانی یک و ثانی از
 آن میگردند و چون نزد من میسرند از ایشان پیوستم که شما یک تنه ایشان را بکشید
 میکنند و میگویند ما نیم از ما تو جدا کرده حرب میکنیم امام احمد بن حنبله و غیره
 ما امت تو ایم از ایشان پیوستم که بعد از من چه کرد با آن دو جبهه بزرگ که در میان شما
 کتاب خدا و حضرت خود را جواب میدهند که کتاب را صلی الله علیه و آله شنید و عزت را خواستیم که از روی

و بن برانجام چون من از ایشان این کلام را استماع نمایم و در از ایشان بگویم و از روزی
بریکر گذشته بار و پاهای سیاه بعد از آن برایت بگویم و در وقت که از رایت اولی بنا
نویسم و من از ایشان بگویم که چگونه رفتار نمودید بعد از من با دو چیز بزرگ که در میان
کد چشم کتاب خدا و حضرت من جواب میدهند که مخالفت بزرگتر نمودیم و کوچکتر تر است و اینها
بگویم و در شود از من به ایشان نیز فرمود من بر یکر گذشته و بار و پاهای سیاه بنام روزی
بر من رایت بگویم که روپاهای ایشان از روز میگذشت پس از ایشان بگویم که ما که گنبد
میکنند تا این امر که تو بعد و تقوی از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آیم و بعد از من
که احکام کتاب خدا را بر پا داشته و حلال از احکام شمریم و حرام از احکام شمریم و در روزی
خود محمد را دوست داشته و بار و پاهای ایشان نمودیم بهمان سخن که باری خود کردیم و با دشمنان ایشان
جنگ کردیم پس من ایشان بگویم که بشارت با دشمنان ما من بگویم شما محمد و بعد از من که شما
در دار دنیا چنین بودید پس ایشان را از حق خودم براب بگویم و من بگویم و در دار دنیا که شما
بایشارت و داخل بهشت میشوید و در بعضی از کتب اصحاب مذکور است که ام شمس گفت که روزی
رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل خانه شد و از عقب حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
داخل شدند و در دو طرف حضرت نشستند ای سرور ما حسن علی بر خسته بران رایت خود
نشانید و ما حسین را بران چپ خود نشانید و گاهی از این بگوید گاهی از آن بگوید
نازل شد و گفت یا رسول الله ای حق چه برادر است میداری رسول خدا فرمود که چگونه در دنیا
ایشان را و حال آنکه در سیاه مستند در دنیا و در قرة العین مستند میگرد گفت یا نبی الله صلی

کتاب

که حق نباید و حقانی حکم کرده است برای ایشان اگر بگوید باید بران میسر شود رسول خدا صلی الله علیه و آله
که ای برادران چهار است بریکر گفت که حق غالی حکم کرده است برای من علیهم السلام که بریکر
گفته شود و برای من علیهم السلام که او را هیچ نماند و برای هر یقینی و دعای استجایی است اگر غرض
دعای خود را برای دو فرزند حسن و حسین علیهما السلام قرار ده و از خدا بخواه که از هر چه بد
و گشته شدن را از ایشان دور گرداند و اگر میخواهی این بیت را بخوانی و خود را از آن حفاظ کنی
کنایه کار آن است در روز قیامت استخفاف فرمود که ای بریکر حکم برورد کار خود را رضای
و غیر آنچه خواسته است بخوام و دوست میدارم که آن دعای استجایی بخوانی و خبری باشد برای
شفاعت کنایه کار آن است و حکم کند خدا در فرمودی من هر چه خود خواهد و در همان کتاب
مذکور است که حق حسین علیهما السلام در روز عیدتی داخل محراب طهره شد و رسول خدا آمدند
و گفتند یا قباد امروز روز عیدت و اولاد حرب شما همای رنگین زینت نموده اند و اندامی
لباس نو پوشیده اند و ما را جانه نوبت و نیز دشمنان برای این آمده ایم رسول خدا از آن
ایشان تشکر شد و بگوید در آمد زیرا که جانه که لایق ایشان باشد در خانه خواند
خاطر دانا میدی ایشان دل نگران بود پس از خدا طلبید و گفت خداوند ادلهای ایشان
دل مادر ایشان را بدست آورد پس بریکر نازل شد و در حلقه خید از آنها نازل شد
و رسول خدا از آن شادمان شدند با آن امر و قرة العین خود گفت که ای دوستید چرا آن
اندیشه است که بر شما مانعی را که خیاط قدر با اندازه قامت شما و حضرت ایشان چون
که آن چاهها سفید است گفتند یا قباد ما چگونه این چاههای سفید میبینیم دعای آنکه جمیع

۲۰

عرب جاها را می بینم بر شیده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله ساقی از روی لعل سرور و شین
 انگیزه حیرانی بود جزینست من نمود که با رسول الله خراطه خود را خوش دارم بدی که رنگ از گشت
 صیغه الله ابرام را درست خواهد کرد و دلهای ایشان را شاد و گردانید هر یکی که ایشان
 بغرامی چند که طشت و ابیرینی حاضر سازند چون حاضر شد بهر یک گفت که با رسول الله
 من آب بران بریزم و نودست بران بیا لی و هر یک که ایشان را خواهد یکم خواهد شد پس
 جناب رسول خدا حله امام حسن علیه السلام را در میان طشت گذاشت و خیر آب بران ریخت پس
 دورا بجهان امام حسن کرد و فرمود که ای نور دیده جامه خود را بپوش و رنگ بخوابی منی که در کس
 و حضرت بدست خود آن حله را در آن آب لید و بعد از آن حله را بر سر نهادند و بر سر نهادند و از آن
 بیرون آورده امام حسن و شین پند پس حله امام حسین را در میان طشت گذاشت و جبریل
 آب بران ریخت و حضرت با شین امام حسین علیه السلام آن حله را نمود و در آنوقت امام حسن علیه السلام
 پنجساله بود و فرمود که ای نور دیده جامه خود را بپوش و رنگ بخوابی منی که در کس رسول خدا
 است و با در آن آب لید و شین با قوت سرخ کرد و از آن امام حسین علیه السلام نوشیدند
 از این شادمان شدند و ایشان با شادی و خوشحالی زاده خود فرستادند چون این حال
 بشیر کردید که بایان شد رسول خدا فرمود که ای برادر و چنین روزی که فرزندان من شادند
 که باین نوعیست و چرا اندوهناکی و غم را بخت قسم بدم که بسیار از این کوفی خیر است
 که با رسول الله بدان که از اعتبار کردن فرزندان تو این رنگها را اگر ای شدم از آنکه البته حسن
 زهر بخوراند و رنگ خسار از آن بشیر بخورد و پس حسین را خواهد گشت و برادر او خواهد

و پیش از خوش خضاب خواهند پس خبر بزرگ است و بدان بسیار فوده است و حضرت
 و زارت بن ابراهیم از خدیجه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در آن شب که
 معراج رفت خبر شد دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و من سرور نمودم با کاه و بر من
 رسیدم که نور بران احاطه کرده بود و در زیران درخت دو مکت بود که در نور و جلال
 تا بیک روز نماند و فریاد است و چون از آنجا که ششم بسیجی چند رسیدم و یکی از آنجا
 بروگشته شکاف از میان آن سپیدی بیرون آمد که مرا گمانی بود اما ندانم که کس بود
 از آن حد رسیدم که نور برای کی افزوده اندان حوری اگر بر در آمد و گفت برای خزان
 تو که بگم گفته میشود یعنی حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام چون قدری دیگر رفتم و رسیدم
 که از سر که نرم تر و اصل شیرین تر بود قدری از آن دست خودم دانی در طلب من
 و چون برین اطمینان با خدیجه موافقه نمودم و خدیجه فاطمه علیها السلام حاضر شد و فاطمه
 حور انیسیت و من بدقت که بری بهشت نشان میشود فاطمه را بسویم و از آنجا که گشت
 مذکور است که چون وفات حضرت امام حسن علیه السلام نزدیک رسید و از آنجا که در بدن
 مبارکش ظاهر گردید و رنگ مبارکش شربت حضرت امام حسین گفت که چرا الحوائج است
 بشیر شد است گفت ای برادر حدیث جد ما را راست شد در شان من و تو پس امام حسین
 در فکر گرفت و بسیار گریست و معلقه را طول داد امام حسین از آن حدیث سوال نمود
 فرمود خبر را بر اجدتم که در شب معراج چون داخل با فاطمه بهشت شدم و من از آن اهل
 ایمان را مشاهده نمودم و دو نفر بسیار عالی دیدم که در پهلوی ام بود و هیچ تفاوت در میان

حسین بن علی علیه السلام

از این مائیس روایت کرده است که یکی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرستاد خبر داد که
 امام حسین علیه السلام کشته خواهد شد و خبر رسید در آنوقت که برای رسانیدن این خبر نزد آن
 امد با اهلای خود را گزیده بود و با و از بلند کرد و ناله میکرد و قدری از تربت مطهر را با خود آورد
 بود و به حضرت بول فرمود که ای راستکار خواهی شد ان انی که فرزند مرا میکشند یا اینکه
 فرمود که فرزند مرا میکشند چه بگویم گفت که خدا در میان دلهای ایشان قرار داده است
 و ایضا از سلمانی روایت کرده است که هیچ کس در میان نبود مگر اینکه نزد حضرت رسول الله
 و در سخن تراد باره فرزندش حسین علیه السلام توبه گفت و در سخن تراشوا اهلای که خدا قرار داده بود
 اعلام نمود و قدری از آن تربت که آنحضرت برای کشته شدنش برای آنحضرت آورد و در حضور
 میفرمود اللهم اغفر لی غفلة و اقل من فکرة و ارجع من ذنبه و لا تقعه باطنی فی النار خدا را
 و اگر از او گذارنده او را و بکشتن کشته او را و هیچ کس نیکو نکرده او را و او را از او گذارنده
 رسان راوی میگوید که بعد از آنکه که برید طعن بعد از آن که هیچ تنگ از او نباشد و نزدی
 گرفتار شد چنانکه شبست خوابید و صبح او را مرده و متغیر شده یافتند که گویا قیر تمام
 بدن او مالیده بودند و هیچ یک از تابعان و یاوران او در کشتن امام حسین نبودند از
 کسانی که اعانت کردند یا در انظار حاضر بودند مگر اینکه و بواز شدند یا خورده و شیخی
 ایشان رسید و این با خوشبها را میراث در میان او داد و خود که آنستند هیچ طریقی از آنست
 یکی گفت روایت کرده است که روزی یکی از بزرگان طایفه از حضرت عزت از آنست که یکبار
 حضرت سالت اید و چون حضرت آنحضرت آمد و مشغول صحبت کرد حضرت امام حسین و برایشان

در لعل خاوند

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای راوی رسیده در دامن خود نشاندن ملک شد
 که ایادوست میداری او را فرمود بی بسیار دوست میدارم او را زیرا که او فرزند من است آنکست
 عرض کرد که است تو او را خواهند کشت آنحضرت فرمود که است من فرزند مرا میکشند گفت
 و قدری خاک سرخ خوشبو با آنحضرت داد و گفت هرگاه این خاک خور شود فرزند تو کشته
 راوی میگوید که شنیدم که آنکست میکشید بود و ایضا از زینب بنت جحش روایت کرده است
 که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجره من خوابیده بود و حسین علیه السلام آمد و خوا
 که نزد آنحضرت رود من او را مشغول میکرد و ندیدم که میباید از رسول خدا را بیدار سازد پس
 فافکشتیم او را داخل حوض آنحضرت او اعدام دیدم که بر روی شکم رسول خدا نشسته است
 و بر ناف مبارک آنحضرت بول میکشید و حسرت او را بر دارم رسول خدا فرمود که ای زینب
 فرزند مرا بگذار تا از بول کردن فارغ شود و چون فارغ شد آنحضرت رجعت وضو
 و نماز فرستاد و چون سجده رفت امام حسین آمد و بر پشت آنحضرت سوار شد و آنجا
 سجده را طول داد تا امام حسین فرود آمد و چون رکعت دیگر رجعت امام حسین کرد
 و در رکعت تا اینکه از نماز فارغ شد پس دست خود را گشود و در مرتبه فرمود که چنان
 ای حسین پس من عرض کردم که یا رسول الله امر در از شماست که مرا امور را که کردید
 بودم فرمود بی حسین نزد من آمد و مرا فرمود که گفت در باره فرزندم حسین و خبر داد که است
 او را خواهند کشت و خاک سرخی برای من آورد و ایضا از عایشه روایت کرده است که
 رسول خدا حضرت امام حسین را بر روی زانوی خود نشاند و او را میگوید که

پرسید که اورا دوست میداری فرمود بلی چنانکه گفت که است تو اورا خواهم که بعد از
تو پس آنکه از دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد چیزی عرض کرد که اگر
بنویسم استغاثی را که بران کشته خواهد شد فرمود بلی پس چیزی را خاک این رسی که چنین
بران کشته خواهد شد با بخت نمود و گفت این زمین را طفت میکنند و اینها را
روایت کرده است که ملک که موکل است بر اربابان از خداوند عالمیان اذن حرکت که برادر
حضرت رسالت نباه بیاید و چون آمد و خوابت رسول خدا بام سلمه چو زانو
که گذار کسی نبرد با بایده پس امام حسین علیه السلام آمد و خوابت که داخل شود ام سلمه او را
نمود و او بان منع منع شده داخل شد و آمد و بر دو کتبی مبارکت حضرت ابوالفضل
و بران سوار شدند آنکس پرسید که اورا دوست میداری فرمود بلی ملک گفت که است تو
خواهم که اگر خواهی بنویسم استغاثی را که در اینجا کشته خواهد شد و دست دراز کرده
خاک سسج بزد آنحضرت حاضر کرد و ام سلمه آن خاک را بر پشته در کوفه سر که خود بپس
منقیده روایت کرده است که ام سلمه در حضرت زهرا عباس علیهما السلام را دید
آمد و حرفی کرد که در شب کشته خواب بریشانی دیده ام آنحضرت پرسید که چه خواب دیده
گفت بسیار غمناکم آن خواب من فرمود که چیست گفت در خواب دیدم که بازه ازین
سفر مبارک شما را قطع نموده و در این من کشته شد رسول خدا فرمود که بسیار خرابی
دیده خاطر بسری خواهد زد و از او کناره تو خواهم که کشته بشی حضرت امام حسین علیه السلام
از آن طایفه متولد شد ام سلمه گفت که رسول خدا از آن فرزند گرامی را بمن سپرد پس روزی

اورا بزر

اورا بزر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دم و در دامن آنحضرت که ششم چون لوط شد و بپای
که از چشمتانهای رسول خدا است جاری کرد و من گفتم پدر و مادر و فرزندهای تو با رسول الله
تو را چه روی داد فرمود که چیزی نیست من آمد و بر ابرو او که است من این فرزند را خوا
گفت و قدری از خاک سسج برای من آورد و اینها از ام سلمه روایت کرده است که در آن
شب از ما غایب شد و غیبت آنحضرت بطول انجامید و چون مراجعت نمود و خبر الود
پدریشان بود و چیزی در رشت گرفته بود من گفتم یا رسول الله چه میشود شما را که چنین غایب
و بریشان شده اید فرمود که مرا در این وقت شب بردند یعنی در عراق که از آنجا که
در آنجا مشاهده نمودم و آنرا فادان فرزندم حسین را با جماعتی از اولاد و اهل بیت خود
و شوقل خونهای ایشان بود و آنیک در دست من است و دست خود را کشود
که اینرا بگیر و نگه داری کن ام سلمه میگوید که از آنرا گفتم چیزی بود مانند خاک سسج در
صیقل نمودم و سر از ابرویم در رفاقت آن میگویند من چون حضرت امام حسین علیه السلام
از آنکه بیرونی رفت و بجان عراق متوجه شد هر روزه آن شبته را بر روی من میارزدم
و بران نظر میکردم و برای صیبت آنحضرت میکردم چون روز عاشورا شد ما نزد آنحضرت
مشهد شد و اول روز آن شبته را بر روی او ردم و از آنجا که خود دیدم و چون در آخر روز
مشاهده نمودم دیدم که خون تازه بود پس در خانه خود او را زلف کشیدم و در آن شب که گویی
گفتم از من اینک مبارک است و من مطلع شدم و شهادت نمایند و از روز احضار نمودم تا اینکه خبر
شهادت آنحضرت رسید و من دیدم بودم محض شد و این را بویبر آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام

در سینه ام سلمه

روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل خانه ام سلمه شد و فرمود که من از کس
 بزرگتر نیستم تا آنکه امام حسین علیه السلام آمد و حضرت خدیجه بود و ام سلمه میخواست که او را ملاقات
 نماید آنکه نزد رسول خدا رفت و ام سلمه نیز از عقب آنحضرت رفت و دید که پنج امام حسین علیه السلام
 بسیارند و میگردیدند و میروند و در وقت آنحضرت و از آنرا ملاحظه نمیداد پس فرمود که ای ام سلمه
 چه میگوئی و اینجا حاضر هست و میگوید که این نزد من کسی نیست نخواهد شد این را که در کنار من
 و در فتنی که بخون مبتلای کرد و بدان که حسین بن علی است و من است و ام سلمه میگوید که کس است
 رسول الله از خدا بخبر که این حسین را از او دفع نماید فرمود که خاتم ریحی خدای من و منی
 که برای او در جوار خود بود که بپاکت از مخلوقات با او میسر میسرند و برای ایشان خواهد بود
 که ایشان را شفاعت نماید و شفاعت او قبول میشود و مهدی از اولاد او خواهد بود و منی
 حال کسی که از دوستان حسین بن علی است و او با شد و بعد از قسم که ایشان را شکار کنند در روز
 قیامت و شیخ طوسی در این قول خود و دیگران قیامات نزدیک است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده اند که روزی حضرت زین العابدین علیه السلام در فتنی که حضرت امام حسین در مدینه بود
 آنحضرت مشغول بازی گردان بود و عرض نمود که امیر او خواهند شد آنحضرت که شنیدند
 جعفر نمود و جعفر گفت که میخواهی بنویسم آن خاکی را که بران کشته خواهند شد پس بیای و آن را
 مجلسی از اولاد او وضع کرد و بود در جمیع جاه که آن در قعر بهم میخورد و در قدر از
 خاک را بر داشت و در یک چشم بفرزنی زمین را پس رسول خدا بیرون آمد و فرمود که
 حال تو ای خاک و خورشید حال کسی که بر روی تو کشته شود پس حضرت امام جعفر فرمود که صحبت

این امام حسین است که برای او در جوار خود بود

برقی

نیز چنین کرده و آنوقت که با اسم عظیم حکم نمود زمین را از پیش تخت سلمان تا پیش تخت
 بچید چنانکه اند و قطعه بهم میخوردند و تخت بر روی این زمین قرار گرفت و سلمان
 چنان بیداشت که تحت طغیاس از زیر تخت آنحضرت بیرون آمد و در کنار یک چشم امام
 زین را زمین پهن شد و این قول خود از آنحضرت روایت کرده است که خبر کشته شدن حضرت
 امام حسین علیه السلام را در خانه ام سلمه خبر آنحضرت رسانید و آن چنان بود که
 حضرت نزد آنحضرت بود و امام حسین داخل شد و جعفر گفت که در امانت تو خواهند شد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آن خاکی که خون او بران ریخته میشود پس بنام جعفر
 یک قطعه از آن خاک برداشته بحضرت داد و آن خاک سرفی بود و پخته و در نزد ام سلمه
 تا وفات نمود و ایضا از آنحضرت روایت کرده که چون حضرت امام حسین از فاطمه علیها السلام
 منو شد جعفر نزد رسول خدا آمد و گفت که این تو حسین را بعد از تو خواهند کشت پس
 گفت که میخواهی بنویسم آن خاکی را که بران کشته خواهند شد و بیای خود قدری از خاک را
 بگرفت و بر رسول خدا نمود و گفت که این امام حسین است که بران کشته خواهند شد و من
 از ام سلمه روایت کرده است که روزی رسول خدا نشسته بود و حضرت امام حسین در راس
 بود و دیدم از او دیده آنحضرت هنگامی که در رخت از سبب آن سوال نمودم فرمود که جعفر است
 و مرا بفرمده حسین تعزیه گفت و خبر داد که فاطمه از امت من او را خواهند کشت خدا را
 شفاعت مرا باینان برساند و این قول خود بسیار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده است که روزی رسول خدا در منزل فاطمه بود و امام حسین را در دامش نشاند

ناکام بگریه و سجد و رفت و بعد از آن فرمود که ای فاطمه ای دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 کبریا حضرت علی اعلی در میان ساعت در میان جاری می جلوه کرد و در بهترین صورتی
 و خوشترین بختی و فرمود که ای محمد ایابا حسین را دوست میداری که من بی او تیره ای و در میان
 و تیره دل و غمزه چشم من نیست پس است خدا را بر حسین نهاد و فرمود ای محمد مبارک فرست
 بر او باد برکات و صلوات در جهنم و رضوان من لعنت و سخط و غضب و خزن و عذاب من
 بر کسی که او را بکشد و یا او دشمنی نماید و ضار نه کند بدان که اوست سید میدان از اول
 و آخرین در دنیا و آخرت و سید جوانان ابد نیست از تمام خلق من و پدر او از اول و فاضل
 و بهترین سلام را باد برسان و بشارت ده او را که اوست رایت هدایت و هدایت ناکام
 او و یار من و اوست نیکوایان و شاهد من بر خلق من و خازن علم من و اوست محبت من
 اندک سالها و نیز نهاد من و پس و ابصار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آن کرد
 که چون جبرئیل خبر گرفته شد از حضرت امام حسین را بر رسول خدا رسانید حضرت دست او را
 گرفته با هم بگرفتند و فرستادند که حق تعالی طول کشید و در آن خلوت کبر بر او افتاد
 غالب شد و هنوز متفرق نشده بودند که رسول حضرت رسالتی برای ایشان نازل شد
 و گفت که چه در کار شما شما را سلام میرساند و میفرماید که گویند سیدم شما را که در این
 صبر نمایند ایشان آتشال نموده صبر را شعار خود ساختند و در بعضی از کتب اصحاب آمده که
 که روزی رسول خدا با جمعی از اصحاب بر او میفرستاد و بعضی از کوفه گان رسیدند که در کوفه میفرستادند
 رسول خدا آمد و نزد یکی از آن کوفه گان نشست و میباید و چشم او را بپوشید و با او ملاقات

که از آن کوفه گان



و در باقی میفرمود پس آنکه که را در دامن خود نشاند و بسیار بوسید و چون سبیلش
 و مهرانی را از بخت سؤالی نمود فرمود که روزی این کودک را دیدم که با حسین علیه السلام بازی
 میکرد و از زیر قدم او خاک بر میداشت و بر رخساره و دیده خود میمالید و من او را دوست داشتم
 بسیار بلکه او فرزند من حسین را دوست میداد و بپوشیدم که جبرئیل را خبر داد که این کودک
 از او را و آن او خواهد بود و در واقع کرد **و در ذکر اخباری که از رسول خدا**
علیه السلام و علی رضی و باقی اصحاب با صلوات الله علیهم در بیان واقعه کربلا و در بیان
این امور و این قول و کرد و کرد آن بطریق مختص از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق
و این جمعی و دیگران روایت کرده اند بسیار آن که میگوید که نزدیک است که رسول خدا فرمود که هر که
 شهادت شود با یکدیگر نیکوگانی نماید شهادت گانی من و میر و مندرستی من و داخل بهشت
 شود همان بهشت که من سیمانه تعالی از ابدیت خود عریس نموده است باید که علی بن ابی طالب
 و من خود و اند و فضیلت او را بشناسد و با وصایا بعد از او تولا نماید و تبری جوید از کفر
 ایشان و ایشان حضرت منند و از طاعت من از بد بد شده اند و کوفت ایشان از کوفت
 من است و خون ایشان از خون من و بسوی خدا شکایت میکنم از دشمنان ایشان را که
 که انکار فضیلت ایشان نموده و صلوات را در باره ایشان قطع کردند و محمد هم که خود
 کشت بعد از من فرزند من حسین را و هر که شفاعت من ایشان خواهد رسید و این ما
 از این جمعی روایت کرده است که چون رسول خدا شد بدینده همان من که کوفه گان
 از وی گفتند فرمود امام حسین را بسپار خود چنانکه در حق از وی مبارک را و بر حق

خبر از واقعه کربلا

باد ای ایشان در محضر خیرای ایشان خاطر علیهم السلام گفت ای پدر این اقدار کدام موضع
 خواهد بود فرمود که در زمینی که از کار با سبکوند و آن محضر که شد خواهد بود بر باد و امانان
 خواهند آمد بر ایشان شهر آرامت من اگر هر که را برای یکی ایشان تمام اهل اسبانه و چنانها
 شفاعت کنند شفاعت ایشان قبول نخواهد شد و باره او را کرده غلظت خواهند بود در این
 تا که گفت ای پدر حسین علیه السلام گفته خواهد شد فرمود بی ای دختر که ای چنان گشتی
 که کسی پیش از آن چنان گشته باشد خواهد شد که بر او اسبانه و سبانه و ملاکه
 و در چشم و کلاه و در باد و اما میان در پا و کوه و اما اگر آنها اذن میشد هیچ شفاعتی
 زمین باقی نماند و خواهند آمد بر او که در هر دوستان که در روی زمین نخواهد بود کسی
 از ایشان و انا تر باشد سبانه و کسی از ایشان بهتر بخوفی ماقام نماید و بر روی زمین
 کسی نخواهد بود که با او القات نماید مگر اگر در ایشانند چنانهای تاریکی جور و ایشانند
 شفاعت کنندگان و بر من وارد خواهند شد و فرمود من ایشان را در اوقات که
 بر من وارد میشوند خواهم شناخت بسیار و خسارای ایشان و در اهرامی طلب میکنند
 پیوسته ایان خود را و ایشان را را طلب میکنند و غیر ما را نمیچینند و ایشانند که زمین را
 بر پا میدارند و هر که ایشان را با این بسیار فاعله زهر گفت انا الله و انا الیه راجعون و گویان
 شدند بگفت فرمود که اید من بهترین اهل بیت شهادتند در دنیا که جانها را با الهام خود را
 در راه خدا داده اند و در حق این بهشت که فرزند ما کرده که در راه خدا جهاد میکنند و میکنند
 و گشته میشوند و عده خدا حق است و بجز تر خداست از دنیا و آنچه در دنیا است بهتر است و گشته

از این سخن

از این سخن از بهشت و هر که مقدس است که گشته شود البته خواهد رفت بهشتی شدن
 و هر که گشته شود خواهد مرد ای فاعله و هر چه صلوات الله علیها ایادوت نیداری که فرما
 قیامت این گشته باشد و داور تو را در باره این خلق اطاعت نمایند و در حق حسابی
 نیستی که فرزند تو از اعلان حشر باشد ای اراضی نیستی که مردم بزرگ تو میباید و از اول
 شفاعت نمایند ای اراضی نیستی که شوهر تو دور کند مردم را در روز نشکی از حوض کور نیستی
 بیانش از آن دوستان خود را دور کرده اند و دشمنان خود را ای اراضی نیستی که شوهر تو
 کنند و در حق باشد و هر چه پیش را فرمان دهد اطاعت نماید و هر که را خواهد از آن
 آورد و هر که را خواهد در میان بگذارد ای اراضی نیستی که شوهر تو گشت کند و در حق نیست
 پیش را فرمان دهد اطاعت نماید و هر که را خواهد از آن بیرون آورد و هر که را خواهد در میان بگذارد
 ای اراضی نیستی که نظر کنی بسوی ملاکه که در اطراف آسمان بجانب تو نظر میکنند و آنچه امر تمام
 گوش میدارند و بسوی شوهر تو نظر میکنند و تمام خلق حاضرند و او را ایشان نزد خدا می
 بینمایند پس چه خواهی دید که خدا با گشتند و فرزندان تو و گشتند تو گشتند و شوهر تو خواهد کرد
 در وقتی که حجت خدا بر تمام خلق ظاهر گردد و پیش نامور گردد که او را فرمان برداری نماید
 ای اراضی نیستی که ملاکه بر فرزند تو که گشتند و هر چیزی بر او تاسف خورد ای اراضی نیستی که هر که
 بر اوست او اید چنان باشد که هیچ و عمره بها آورده باشد و بچشم بر من ندی از رحمت خدا
 نباشد و هر که میرد و شهید شده باشد اگر زنده بماند همیشه ملاکه حافظان برای او دعا
 نمایند و همیشه در خط خدا باشد تا از دنیا مفارقت نماید حضرت فاعله علیهم السلام گفت ای

در حال حاضر از این سخن
 بیارت او را

تسلیم نمودم و راضی شدم در خدا تو که کم بودم پس بخت دست مبارک را بر دل چشموهای او نهادند
که من و شوهر تو در دیر تو در مکانی خواهم بود که دیده تو ان روشن و دل تو بانی فرخ
که در دایه چند انوار از این جاس و دوات کرده است که ممد از عایشه علیها السلام التماس کرد
که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال نماید که از خواهی که ان عجز دیده بود رسول خدا
که او را بگو که خواب خود را نقد گفته ممد گفت که در خواب دیدم که افغانی در بالای سر من
و با او از من جدا گردید و در کب سیاهی از ان تیره و قیامه در آفتاب که کل که از ان افغانی بزرگ
بیرون آمده بود جمله نمود و او را فرود برد و اطراف عالم بسبب ان تاریک شد پس دیدم که ستاره
از آسمان ظاهر شد و ستاره سیاه در زمین پدید و ان ستاره سیاه تمام اطراف زمین را
فرد گرفت رسول خدا چون این خواب را شنید که باین شد و دور تر بهند فرمود که بیرون
ای دشمن خدا خصم که اندوه مرا نکرده کردی و خبر مرکب کهستان بر این سیاهی و چون هند
بیرون رفت فرمود که خدا لعنت کند او را و نسل او را و چون از تعبیر خواب او سوال نمودند
که ان افغانی که اول طالع شده بود علی بن ابیطالب علیه السلام و انامه سیاه و طالع
که خدا را نکرست و ان ستاره سیاه که از ان ماه سیاه بیرون آمده و در ان افغانی که
که از آفتاب بزرگ بیرون آمده بود جمله نمود و انرا فرود برد و عالم تاریک شد پس از من
خواهد گشت پیر ما و در ان سیاه افغانی سیاه و عالم تاریک خواهد شد و ان ستاره سیاه که
دور زمین اعطای کرده بودند از هر جا انما بی ایستاده و ان بود پسند معتز از ان جاس و دوات
کرده است که در اوق که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بصفین رفت من در حضرت بخت بودم و علی

خود را که

نیوی که در کنار طرافات رسیدیم سخت بود از بلند فرمود که ای عباس این صفا
بنیاسی انکم غفاسم فرمود که بنیاسی جاس جاس و او را بنیاسم از ان بیکشتی که
که ان بنیاسی جاس که من که ان بنیاسم بسیار گریست جاس که در پیش مبارکش نشد و بیکشت
بر خسان بنی جاسی شد و انرا بنیاسم سخت گریست و بخت میفرمود اده امرا جاس بال
ابو جاس بال حرب که شکرهای شیطان را دایه که در صبر کن ای ابو جاس جاس
که بیدار شود و بنیاسم خواهد رسید پس ابی طاهر و وضو ساخت و نماز بسیار کرد و پس
امثال این کلمات را میفرمود تا آنکه لحظه خواب رفت و چون از خواب بیدار شد فرمود که
ای عباس کلانی عرض کردم که در اینها حاضر فرمود و بخواهی تو را خبر دهم با آنچه در این ساعت در خواب
دیدم عرض کرد که همیشه دیده تو در ستر است باد و آنچه بینی برای تو خبر و عادت فرمود که
دیدم مردانی چند که از آسمان نیرامند و با این ان بود و طلهای خند شیر و حامله کرد
بودند و شمشیرهای ایشان از سفیدی میخیزید و در در این زمین خلی کشید پس دیدم
که ستاره ای این در خسان سر را بر زمین آوردند و خون تازه در این صحرای مجز و جبین
فرزند بگو که خود را دیدم که در ان میان خشن شده بود و استغاثه میکرد کسی نغزاید او شنید
دان را و انی که در آسمان نیرامده بود و او را از میدان و گفت که سر بسد را آل
رسول جبرستی که گشته خواهد گشت بد و بدترین مردم و انیک بهشت بودی و شکان
ای ابو جاس جاس انما حق را تو فرموده دادند و گفت که ای ابو جاس جاس انما حق را تو فرموده
که کل جاس و تعالی روشن بگرداند و دیدای تو را در روزی که مردم محشر شوند پس از خواب بیدار

شدم قسم با کسی که جان من در دست اوست که خبر داور امارت کوئی نصیب منی که در دست او چیزی
 ابراهیم که من خواهم دیدان زمین را در دوشی که بر من ارم بسوی با بر منی که بر من خروج کرده
 باشند و این زمین کرب و بلاست و دوش خواهد شد در این زمین چنین و مانند لغز
 از اولاد من و اولاد فاطمه علیهم السلام و این زمین در سالها معروف است و از این زمین که در
 بنامند چنانکه هر که در حرم مدینه و بقعه عیسی علیه السلام میرسد پس فرمود که ای پسر جان
 طلب کن در در این چهره این شکلهای امور را بنده قسم که هر که در این کف نام و از رسول الله
 در یک این شکلهای زرد خواهند بود مانند خضران این عباس میگوید که من طلب اینها را
 و شکلهای را در جانی جمع یافتم و فرمود که ای پسر جان اینها را بیا که جمع که فرمودی
 آنحضرت فرمود که راست گفتند خدا و رسول پس بر خیز و بجزت این شکلهای را
 بروئت و بویند و فرمود که این همان است و غیر از این نیست ای پسر عباس ای ایدانی که این
 و شکلهای حدیث اینها را حضرت عیسی بن مریم بویند و بهت و قصه ان جنانی که در این
 صحرا میگردد و حواریان در حضرت آنحضرت بودند و در اینجا اموی چند دیده که جمع شده اند
 و شغل کردند این اند پس حضرت عیسی شست و حواریان نیز شستند و آنحضرت بگریه آمد
 و حواریان نیز گریان شدند و میبختند که شستند و در این آنحضرت حدیث
 پس از آنحضرت سوال کردند که یا رسول الله سبب گریه این شاه چیست فرمود که ای ایدانی
 که این چهره من است گفتند عید اینم فرمود که این زمین است که گشته خواهد شد در این فرزند احمده
 که رسول خداست و فرزند طاهر و رسول که شبیه من بنامد من و در این زمین مضر خواهد شد و خاک

ای ایدانی

این زمین از شک خورشید و زهره که طیف آنفرزند مبارک شهادت و طیف پسران
 و اولاد پسران چنین میباشد و این اموال منی سخن میگویند و خبر میدهند که در این
 زمین چرا میگویند بخت استیانی بزرگ آنفرزند مبارک و چنین میداند که تا در این زمین
 ایستد پس حضرت عیسی این شکلهای را برداشت و بویند و گفت که این شکلهای از این
 اموال است و خوشبختی آنها سبب است که از گیاه این زمین خورده اند پس گفت خداوند
 اینها را باقی بدار تا پدر آنفرزند را ببویید و برای او ارام قس باشد پس ای پسر جان
 فرمود که اینها را محال باقی مانده است و بجهت طول زمانی زرد شده است و این زمین که در
 پس با و از غنچه فرمود که ای پسر و کار عیسی بن مریم مبارک کرد ان برای کشندگان او و
 که آنها را یاری کرده اند و آنکه که او را و آنکه شسته اند پس بگریه درآمد و بسیار گریه
 و ما نیز گریستیم تا اینکه بر رو افتاد و میخواستند و مدتی بیوش بود و چون بجا آمد
 از ان این شکلهای را برداشت و از او در گوشه را و خودیست و مرا فرمود که قدری از ان
 بردارم و در کنار دای خود بنم پس فرمود که ای پسر عباس هرگاه ببینی که این شکلهای
 تازه شده است و از انها خون جاری شده است یقین بدان که در اوقات و عهد الله عیسی
 شستند و اینست و در این زمین مدفون گردیده است این عباس میگوید که بعد از آنکه من
 نگاهاری میکردم اشتدادها گفت بر بعضی از آنها که خدا بر من واجب گردانیده است و هر که
 از ان گزیند پسین خود باز نمیکردم تا اینکه روزی در خانه خود خوابیده بودم و چون از خواب
 شدم دیدم که ان شکلهای خون تازه شده است و پسین من از خون ملوکه گردیده است پس من

برخیزم و بگویم و بگویم بخدا قسم که حسین علیه السلام کشته شده است و نه اقامه که
 مرکز از علی علیه السلام دروغ شنیده ام در آنچه را خبر داده است و هرگز مرا خبری نداده که دروغ باشد
 زیرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم پس خطب کردم و از خانه بیرون آمدم و بگویم
 که عذر را دیدم بوضع که گویند تمام میس که کشته بود که هیچ خبر پیدا نبود پس ای قاتل لعنت شدت و کویا
 بر دیوارهای مدینه خون تازه ریخته بودند و من شنیدم و گریان بودم و میگفتم که بخدا قسم که چنین شنیده
 و شنیدم که از کثرت خانه صدای سیاه که حکایت بدای ال رسول که تحقیق شنیده فرزند رسول
 و فرود آمد روح الامین که بر دانه سیاهی بلند کردیت و من بگریستم و نارنج از در زاری
 نمودم و آن روز عاشورا یعنی روز دهم ماه محرم بود و چون خبر رسید معلوم شد که ما نزد
 کشته شده است و انکسائی که با آنحضرت بودند گفتند که وند که آنچه را که تو شنیدی با من بگو
 که شنیدیم و ندانستیم که کی بود و چنان بگویم که خبر بود و این قول بود و این روایت
 که روزی امیر المؤمنین علیه السلام خطبه خواند و میفرمود که از من بپرسید آنچه را که شنیده اند
 از آنکه مرا نیاید و بخدا قسم که از من بپرسید خبرهای گذشته و آیند و اگر اینکه شما را احاطه
 خبر داد بانی پس حد قاص بر جودت و کفایت امیر المؤمنین خبر ده مرا از آنکه در سر و دین من
 چند مونس فرمود که بخدا قسم که نوزانی نمودی از مسئله که حبیب بن رسول خدا را خبر داده بود
 که تو چنین خواهی گویی که در دین سر تو هیچ مونی نیست مگر آنکه در هیچ آن شیطانی نیست
 و در خانه تو کوهی است که حبیب فرزند مرا خواهد کشت و عمر سعد علیه السلام در آن وقت تازه
 بر خوار آمد بود و در پیش روی پدرش راه میرفت و ابیصالح بن ابی بکر از فرقه بنی ابی سلمه را از

خبر از کربلا

که در آن روز

خبر از کربلا

که در آن روز امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ محقق حاضر بودم و چون از آنجا مراجعت کردم
 که باز فرود آمدم آنحضرت نماز صبح را و این مکان گذارد و بعد از نماز هدی از خاک از زمین را
 برداشت و بویید و فرمود که خوشحال تو ای خاک بر ایند از تو محصور خواهند شد فومی
 بحسب اخیل بخت شوند و چون هر غم منزه و توبه خود اند و از آن از شعیبان بود باو گفت
 که بخوابی روایت کنم برای تو آنچه را که از نولای تو شنیدم و حکایت نزول در کربلا و آنکه از آن
 و خاک بویید تا آخر برای از آن نفس که در آن زن گفت که امیر المؤمنین بمیکوید و بگویند
 راست است پس چون امام حسین علیه السلام بصرای کربلا وارد شد هر غم در میان آن شکو بود
 که جسد اقصی بن زیاد علیه السلام از راه فرستاده بود هر غم میکوید که چون افتاد و آن
 دیدم آن حدیث سناظم اند و برشته خودم سوار شدم و نیز امام حسین ادم و سلام کردم و آنچه
 از پدر بزرگوار شنیده بودم عرض نمودم فرمود که تو با خواهی بود یا بر عرض کردم که
 چه بگفت خواهی بود بلکه جمعی اطفال در کوفه که شنیدم و از جسد الله برایشان بپرسیدم آنحضرت
 که پس برو بجائی که ما را نه یعنی و صدای ما را شنیدی فبگویی که جان حسین در دست اوست که
 و بگویی که در این روز صدای ما را شنید و ما را یاری نماید مگر آنکه خدا او را برورد
 چشم خواهد انداخت و شیخ میگوید و بگو آن از سیدین فضل روایت کرده اند که در روز دهم از کربلا
 بودم که مرای دارو شد و عرض کرد که از دای القری بسیار و مخالفین هر قطعه مرد و بخت فرمود
 که اندر دهنم اندر منید و بگویند سخن را که اگر کرد آنحضرت فرمود که نه دهنم فبگویی که
 جان من در دست اوست که خواهد اندر در تبسم همان سخن را گفت و گفت سبحان الله من میکوید

مرد و میفرمائی که نزد است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نزد است و قسمی که که میان
در دست است که خواهد بود تا اینکه پیشوایان و سران و کرام عالم این شکر را حبس و حجاز را
و چون این حکایت بحسب بن چهارم بدید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در میان این جمعیان توام و مرا
بامری نسبت داده که من در خود هیچ وجه از انعامیام و برای حق قسم یاد نمودم حضرت فرمود
که اگر تو حبیب بن عمار را بشناسی خواهی کرد راوی میگوید که حدیثی که در کتابت و با خود میگویند که اگر
تو حدیثی از امیر المؤمنین را بشناسی خواهی کرد راوی میگوید که حدیثی که در کتابت و با خود میگویند که اگر
بحکمت حضرت امام حسین دست از دست و پیشروان لشکر خالد بن ولید بود و حبیب بن عمار عالم را
از باب و در این قول از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که امام حسین علیه السلام در بعلوی آنحضرت نشست و آنحضرت دست مبارک را بر دوش امام حسین
گذاشت و فرمود که این گشته خواهد شد و بحسب بن عمار میگوید که در حق میگویم که با امیر المؤمنین
بسم الله قسم که آن را فدای خود و کار می خواهم بود فرمود ای حبیب بن عمار خواهی شد و من هیچ مندر است
کرده است که در نزد امیر المؤمنین جبر او را غایت فرمود که ای حبیب بن عمار گشته خواهی شد و تو فرموده
خواهی بود و او را باری تو را می نمود چون حضرت امام حسین شهادت کردند بر او را در سکنه
قسم که راست گفت علی بن ابی طالب حبیب بن عمار گشته شد و من باری او نکردم و عیثه را خدا مرست
و غایت میگوید و من هیچ مندر است که در آن از عبد الله بن شریک عالمی روایت کرد که گفت که این
امام علی بن ابی طالب علیه السلام که چون مرگد از دست و داخل میشد میگوید که این است که حضرت
و این پیش از گشته شدن آنحضرت بود بر آن طرانی و بعضی از آنکه میفرماید عبد الله بن شریک

که در حدیث

که من در حدیثی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و ابو ایوب را عذر از جانب معاویه
الافقه و العاویه داد و اگر اکت و مردم را از بر دشمنی با باغ شد مردم بجهت آنحضرت از
شکایت نمودند آنحضرت جمعی از مردمان را داشتند و آنها شکایت خود را کردند و ایشان
آنحضرت را شکایت کردند حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد که ای پدر رضای منی که
من بدم آنحضرت فرمود حضرت از آنی داشتند آن خیر بجهت شجاعت با جمعی از مردمان
فرستاد و ابو ایوب را منهدم ساخته و از آنها گرفتند و چون امام حسین فرمود پدر را که
خود در گشت و آنچه گشته بود عرض رسانید آنحضرت گریان شد کسی عرض کرد که ای امیر المؤمنین
سب که بشما حبیب و این اول تو حاتم بود که برکت امام حسین حاصل کرد و پدر و سر که
من احدی که او در زمین که با ابی طالب است ستمیده و اید و اب او هم بر او تهنیت داد و جری
داد و خود را گفت که داد از آن کسی که فرزند و خضر جعفر خود را گشتند و این قول را در حق بن
روایت کرده است که امیر المؤمنین فرمود که گشته خواهد شد و من پیش از این چنین
که در دنیا گشته و نیز در نزدیک و دور و میری از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما
السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین با دو نفر از اصحاب خود که با او بودند و چون
بان زمین رسیدند شکایت از جنابهای آنحضرت جاری شد و فرمود که این موضع خرابیدن
است از ایشان و این جمعه فرموده و در این ایستای و در این موضع رنج خواهد شد
خونهای ایشان عرش عالم توای زب که رنج خواهد شد بر تو و خونهای ستمانی خدا و این
قول را حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین با امام حسین فرمود که

با اصحاب خود از نماز خارج شدند فرمود که شما هاتم میدم که از زین العزیز اذن گرفته شدن شما حاصل
پس تقوی پیشه کنید و صبر نمایند و در کتاب مراج مذکور است که چون حضرت امام حسین علیه السلام
اراده فرمایند که از مدینه بروند که بموی عراق رود زیرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدیم که میفرمود که فرزندان حسین و زین العزیز خواهند آمد و نزد من قادی از خاک است که اگر
از این دو بیت و آن در شنبه است اما حسین فرمود که بخدا قسم که من نمیروم و اگر بروم
فرمود که گشته بشوید و اگر خواهی بخواهم که من گشته بشوم خود و اصحاب خود را پس دست مبارک را بر صورت
آدم علیه و سلم بجا آورد و فغانی حجاب را از پیش آفتاب سلب برداشت تا اینکه همه آنها را دیدند
قدری از آن خاک را بر پشت بام سید داد و فرمود که این را نیز در شنبه دیگر نگاه دار و هر وقت که از
شنبه خونی بچشید بدان که من گشته شدم اما سید میگوید که چون روز عاشورا شد بانی نهاد
نظر کرد و بعد از ظهر آن روز دیدیم که از مردم و خون چوشت پس فریاد بردارم و در آن روز
سید که مکنی از جای خود بر نرفته باشد مگر آنکه خونی تازه در زیر آن بود باب ششم در ذکر
بر کثرت دارد و اندر آن وقت که مردم با برید علی بیت کردند تا وقتی که از کربلا عراق کن بدوران
سید فصل اول در ذکر معنی که این بود در کتابی است تفسیر از جلاله من
روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که حکایت تفسیر از حضرت امام حسین
بود که فرمود خبر دار ما را بگویم که چون وقت مردی منادی رسید برید علی بیت را
و از آن خود نشانید و گفت ای فرزندان از برای تو فرمود که ما ندیم که نهایی کردی نشان و سبب
شده و او گفت با و نشان را شنیدیم که ما ندیم و از سبب بر تو میترسم که مخالفت تو نماید و از آن

در کربلا

در کربلا

و آنکه کس عبد الله بن عمر بن الخطاب علیه السلام و عبد الله بن زبیر و حسین بن علی علیه السلام
اما عبد الله بن عمر بن الخطاب علیه السلام پس با او مدارا کن و او را اذیت مکن و عبد الله بن زبیر را
و از باقی نیزه کن زیرا که او همیشه بر تو حمله میکند چنانکه شمر بن ذکوان خود حمله نماید و بگوید
تو بهمان طبعی که در راه از سبب پنهان میگرد و اما حسین تو میدانستی که سبب را بر رسول خدا
و اینکه او از کشتن و خون نهند پرورش یافته است و من یقین میدارم که اگر عراق را و کربلا
نمود خواهد خواند و او را یاری نخواهند نمود و ضایع خواهند گشت پس اگر براد طفره شانی
است اسرار و منزلت او را نسبت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان و او را با سبب از او صادر شود
نمود و با وجود اینها هر مارا با او مخالفت و خویشی است و بپست از این صراحتی که بدی از تو بود
رسد از تو مگو و می شناسد نماید پس چون منادی علیه السلام ندا داد که بگریه و زاری
هم خود حسین ای غیاب را بگویم مدینه فرستاد و در آن وقت مردان از جانب مدینه بودند
و چون سید داشت و او را از سبب حکومت بر جزیانید و خود در جای او نشست برای اینکه امر
برید و بجای کرد و اندر مردان که سخت و سبب بر او مسلط شد پس سید بر حضرت امام حسین علیه السلام
فرستاد و پیغام داد که برید تو را امر نموده است باینکه با او جهت نهایی امام حسین فرمود که ای
تو میدانستی که ما نمیشدیم که امت و مدعی رسالت و اعلام حق خدا حق را در دلهای ما سپرده
و از با نهای ما را بان کو با گردانیده است و باذن خدا از با نهای ما بان کو با شده است و سبب
شنیدیم از قده خود رسول خدا که میفرمود که خلافت حرام است بر او لا اله الا حسین و بگویم
با کرد که رسول خدا حسین سختی در باره ایشان فرموده است چون از حضرت حسین جوابی شنید

خود را طایفه نام بریدید و نوشت این مضمون که حسین علیه السلام تو را سزاوار خلافت خداوند با تو
بهت نمیکند پس آنچه برای تو قضا کند امر نما و در نوشتن جواب عید کن و چون آن را بریدید
بقیة نوشت که نامه تو من رسید باید بروی نامه دیگر تو من رسید که در ای نوشته باشی که که
اطاعت من نمود و کی از رحمت من بری رفت و باید که با آن که حسین بن علی علیه السلام را
من بخیرستی چون این خبر بحضرت امام حسین رسید اراده کرد که از زمین حجاز بروی خیمه سکا
خواب رود و چون نشست عید رسول خدا رفت برای آنکه نماز حضرت را و ادای نماید چون نزدیک
قبر رسید نوری از قبر ساطع گردید و حضرت بمثل خود برکشید و چون نزدیک شد برای بیان
طلب نیز دیکت قبر مظهر فخر و شهادت و شوقی نماز شد بسیار طول میداد و در سجده بجا
رفت و در خواب رسول خدا را علی علیه السلام دید که نهاده او آمد و در راه گفت بستی خود
چشمهای مبارک او را بوسید و فرمود که پدر ما دم فدای تو باد که با منی بنم تو را که سخن خود
اشته باشی در میان گروهی از این است که امیدوارند شفاعت من و برای ایشان نزد خدا
چیزی است ای فرزندان بدستی که تو را در خواست بر پدر و مادر و برادر خود ایشان
نوشته اند و برای تو در بهشت در جنة چندست که با آنها خواهی رسید کوشش هادت رسول
حسین که بان از خواب بیدار شد و بزرگوار است خود آمد و ایشان را با خود خوابید
اعلام فرمود همه را و ادای نمود و خواب را از او بچهار سوار کرد و در فرزند او خود قاف
بن حسن را با خود برد پس با بستی و بکفر از جهاب اهل بیت خود روانه گردید و از حمله کسانی که
در حضرت آنحضرت بودند ابو بکر بن علی و محمد بن علی و عثمان بن علی و عباس بن علی و جعفر بن علی

علی بن

و علی بن ابی طالب که بر علی بن حسین علیه السلام بود و چون رسول الله بن جبرئیل که است
از قیامت برشته شود سوار شد و بخت از عقب آنحضرت روانه گردید و بعضی از منازل بخت
رسید و وحی کرد که اراده کنی واری ای فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اراده کنی
گفت البته بگرد بسوی حم جد خودت آنحضرت را بخشنده و چون دید که حضرت را صلی الله علیه و آله
کرد که ای ابا جعفر الله همان موضع از زمین مبارک را که رسول خدا بسیار بوسید بخت برای من
مسکشف کرد آن که از آن بوسه حضرت امام حسین تا فیه مبارک خود را کشید و بعد از آن موضع را
سره توبه بوسید و گریست و گفت تو را بچند افسوسم ای ابا جعفر الله بدستی که تو گریه کنی
شد و این خبر بحضرت امام حسین با اصحاب و اندیشه شد و بمنزل ثقیف فرود آمد و شخصی
آنحضرت آمد که او را بشیر بن غالب میگفتند و از حضرت سوال نمود از ثقیف قبل حج خانه و قال
معدو که نام من امام حسین یعنی روزی که میوانم هر کس را با امام خود نشی حضرت امام حسین فرمود که
غرض مرا امام حسین است که مردم را بسوی هدایت و لالت نماید و او را اجابت کردند و امام حسین
که بسوی خلافت بخواند و پیروی او نمایند و بارگشت کرده اول بسوی مدینه رفت و کرده و بزم
در نشاند و مدینه است که منی بنامه و قال بفرمود که فریق فی اجمعه و فریق فی اجمعه پس از آنجا
شدند و چون در منزل مدینه نزول نمودند آنحضرت در آنجا قیلوله فرمود و در میان از خواب
بیدار شد و فرزند گرامیش را بکمر بستید که فرمود که ای فرزندان این ساحی که هر که خواب
دیدن دعای دروغ نباشد و کسی در خواب بفرمود که شما بخت میرود و حرکت
شما را بسوی مدینه میرسد پس از آنجا روانه شدند و چون بمنزل رجب رسیدند مردی از اهل

گویند بزرگوار حضرت اند که او را ابوهریرم میگویند و عرض کرد که ای بزرگوار خدایا برای چه این بزرگوار را
 از غنیمت برون آیدی فرمود که منکست حرمت من نمودی و من را بر دهنده صبر نمودم و اکنون
 که من هستم که خرمم بزرگوار که بگویم و بخدا قسم که مرا خواهد کشت و چون مرا کشت خداوند تعالی بر
 دارد و خواهد آورد که هرگز از دینش بر نهد و در میان ایشان خواهد آمد و خست کسی
 برایشان صلوات خواهد کرد که ایشان را از دینش ببرد و بعد از آن زیاد خبر رسید که حضرت
 حسین علیه السلام در راه بود و همه نزول نمودند و گفتند که این بزرگوار را با هزار سوار روانه نمودند و میگویند
 که چون از خانه برون آمدیم که روانه شویم شنیدیم که کسی مرتبه گفت که ای حرمت است با تو را
 بهشت و چون گفتند که کسی را ندیدیم و با خود گفتیم که مادر حریر این شنیدیم که فرزند
 رسول خدا صلی الله علیه و آله میرود و بشارت بهشت میشود پس وقت نماز ظهر بود که با حضرت
 رسید و حضرت بفرزند خود فرمود که از آن واقعه نماز بگو و بدو مناجات فرمود و هر دو کرد
 با حضرت نماز کردند و چون سلام نماز داد حریر بخت و بخت حضرت آمد و گفت السلام علیک
 یا بن رسول الله و رحمه الله و برکاته حضرت جواب داد فرمود که تو گفتی ای بنده خدا عرض کرد
 که منم حریر بزرگوار فرمود که بگو نماز یا بیاری ما حر گفت که یا بن رسول الله بخدا قسم که مرا
 بقتال نفرستاده اند و من بنام سیرم بخدا اگر از کفر شوم از قبر و موافقتی ام به یا
 بسته باشند و دستهایم در گداز خدشده باشد و مرا برود در آتش اندازند ای بزرگوار
 که با سیری بر گرد بسوی حرم جنت است زیرا که گشته خواهی شد حضرت در جواب دعوی حضرت
 شدند و آنکه هر که برای جوان مرد عاقل و منکست نیست هرگاه نیست حق در گشته باشد و با سلام

وایمان

وایمان و ایمان است و ایمان را نماند و از کناه کاران و بدان دوری و چو کسی اگر گشته باشد
 نخواهد بود و اگر زنده بماند و اگر زنده بماند کسی را بر من ملائمتی نیست پس از اینجا روایت شد
 و چون بنزد فلان طایفه فرود آمدند خیمه بزرگ مبارک حضرت را دیدند که در آنجا بر پا بود
 که این خیمه از کتب گشته از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما حضرت بزرگوار فرستاد و بیام داد که تو
 مرد کناه کاری هستی و اگر در این ساعت توبه کنی خدا از تو مواخذة خواهد نمود و آنچه کرده باشی
 من بکن تا اینکه حدش شفع تو باشد نزد خدا عزوجل ان فی عبادت جواب داد که من اگر تو را
 یاری نمایم اول کسی که در پیش روی تو گشته خواهد شد من خواهم بود و بکن این سب را بر دار
 و خدا قسم که هرگز بران سوار نشود و ام برای آنکه بطلب کسی بروم مگر آنکه با کسی سید نام دنیا
 آنکه از کسی بگریزم مگر آنکه از چنگ او بدر زده ام حضرت امام جعفر در آنجا فرمود که این بزرگوار
 که مرا توبه واجب توبه حاجت نیست و من که از آن را یا در خود بگیرم و بکن از بیابان
 رو که نه با ما باشی و نه بر ما بدی کسی که هر که فریاد واد خواهی ما را بشنود و ما را بکشد خدا
 او را برود و در پیش خواهد گذاشت پس از آنجا روانه شدند تا آنکه بگرید و رسید و پرسید که این
 موضع چه اسم دارد کسی عرض کرد که این موضع کربلاست فرمود بخدا قسم که امر بزرگوار کرد
 و بکشد و این موضع است که در آن رستگاری شود و خونهای او با بسیاری میافتد حرم ما و عیبه
 بن زیاد علیه السلام با لشکر موضع خیمه آمد و عیبه علیه السلام را با چهار هزار سوار روانه نمود
 و عبد الله حصین نجفی را با هزار سوار و نشان سر کردی را با اسم عیبه و در وقت و امر کرد که تمام
 لشکر او را در این شوند و اطاعت او نمایند پس بعد از آن زیاد خبر رسید که عیبه با حضرت

امام حسین علیه السلام خلوت میگشاید و هرگز کسی را نمیکند و از تمام نمودن با حضرت کرامت دارد
 و نمیرد و فرستادن با چهار هزار سوار روانه نمود و بعد از آنکه حضرت که چون آمدن بنورسید
 که حسین بن علی علیهما السلام راجع به ملت مدعی بود و تنگ گیری و میانه او با بایع شوی
 چنانچه میانه همان جلد الله و التبران و اب بایع شدند در روز که در خانه بود پس چون آن
 نامه به بن سحر رسیدند ای را فرمود که اندک که امر روز و یک جمیع جهاب و اهل اسلام الله
 مهلت داده ام و این خبر را امام حسین و جهاب حضرت شایق در کران بود و حضرت بر این اصرار
 خود ایستاد و خطبه خواند پس فرمود که خداوند منم نیستانم هیچ امری که بگویم کار تو را بگو
 باشند از این پیش من و هیچ اصحابی که بهتر باشند از جهاب من و تحقیق که بر من وارد شده است
 آنچه که خود میبیند و من شمار از جهت خود را نمودم و همال بهمن من در گردن شایق
 و اینک تا یکی شب شمار افرد گرفت است از این باده خود گردانید و در تاریکی متفرق نمود بدستی
 این قوم را میجویند و چون بر ایافتند بطریق دیگری میزدند پس عبد الله بن مسلم معتبر بود
 و عرض کرد که یارب من الله مردم بعد از این ما چه خواهیم گفت اگر ما و اهل دارم پیش او بزرگ
 رسید و پسر سید امام و پسر و دختر بنهر خود را با او شمشیر زنیم و نیزه بکار نبریم نه بخدا قسم
 هر جا که تو بروی ما نیز میایم و جانهای خود را در پیش جان تو و خونهای خود را در پیش خون
 تو فدا میسازیم و چون چنین کردیم از حمله آنچه بر ما واجب بود بر اده خواهم بود پس بر منی که
 که او را ز مبر من قین کفایت برخواست و عرض کرد که یارب من الله من و دست میدارم که
 مرتبه در راه تو و انکسانی که با تو انداخته شوم و دیگر ندانم و دیگر گشته شوم و خدا با من است

این را با وضع نماید پس حضرت ایشان را دعای خیر فرمود و فرمود که در روزی که با حضرت شریف
 کردی گفتند که از آن جهت بر خود و مدعی فرزند خود را با سستی و در ویت بیاده درست که اب
 بیادند و ایشان را ترس بسیار شد و حضرت شعری چند بخواند که ای روزگار ای بر تو باد
 که با هیچ دوستی و فاکندی و چه بسیار کسانی که در صبح و شام طالب صاحب تو بودند و ایشان را
 گشته و از ایشان بدل را غنی شدند و باز گشت امور پس ای خداوند علیدست و هر زنده را
 این راه من در پیش است پس اصحاب خود فرمود که برخیزید و از این آب بنوشید که این آخر نوشته
 شما خواهد بود و وضو سازید و غسل کنید و جاهای خود را بشوئید که انما کف شایسته
 پس از صبح را با اصحاب سجا آورد و گفته بسیار جنگ را فراهم آورد و فرمود که پیش من و همما
 که در خدمت بود و در راهی اینکه جنگ از یک طرف باشند پس مردی از لشکر که عمر بن سعد بود
 بیرون آمد و او پسر ابو جریه مرنی بود و چون ^{ان} پیش او رفته دید دست بردت زد و فریاد
 برآورد که ای حسین و اصحاب حسین شارت با دشمنان با تشنه و تحقیق که تمییز نموده و در آن در
 دارد و میا حضرت امام علیه السلام پرسید که این کیست گفتند پسر ابی جریه مرنی است فرمود که خدا
 عذابش را در این دنیا با دیگران نگاه ایستادند و دم کرد و او را در آتش افکند و دست
 پس مردی دیگر از آن لشکر شهادت از بیرون آمد که او را تمیم بن حصین از آنی میگفتند
 برآورد که ای حسین و ای اصحاب حسین ایامی پسند است از آنکه مثل شما کار جدیست و بخدا
 که شما از آنی که با او میبندید تا اینکه شربت ناکوار مرگ را بنشینید حضرت امام حسین پرسید
 که این کیست گفتند تمیم بن حصین فرمود که او و پدرش هر دو از اهل مدینه هستند و فرمود که خدا

اورا در جهان روزی از شکلی که بشود که چنان شکلی بران طبعی که کرد که از آن آید
و در زیر سیم جهان یا مال شد و به هم واحد کرد و مردی که از آن شکلی آید از هر طبعی
بیرون آمد که او را محمد بن نبوت بن قیس که می گفتند و گفت ای جبرئیل این را بر من بگو خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و حرمت است که در آن را نیست بخت این یا به را ملامت نمود
صطفی آدم و نوح و آل ابریم و آل عمران علی العالمین تا آخر آید و فرمود که بگویم که حق تعالی
از آل ابریم است و حضرت نوح و آل محمد بن قیس فرمود که این مرد که است گفتند محمد بن قیس
گفتی است پس بر مبارک را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند از ما در جهان خلقی محمد بن نبوت
برسان که بعد از این که برای او حق نباشد بدعای بخت ما خوشی ما حق این است و در آن
نصاء حاجت از سالش شکر بیرون رفت و خدا عظمی را بر او مسلط کرد و آید و او را کرد و گفت
العورة به هم واحد شد و در آن وقت نشکست بر حضرت و حاجت کرام خالک کرد و بدو شکی نیست
که او را یزید بن عباس مدعی می گفتند بخت حضرت آمد و از آن وقت که نزد کرد و گفتار و در
ایشان سخن بگوید و چون از آنجا باز آمدند نزد آنکه مرد و در رفت و گفت ای کرد
مردمان خدا عزوجل محمد را صلی الله علیه و آله و سلم می بخت کرد و آید و عالمی که بشارت دهنده
بود و بسوی خدا و حوت نمود و بمنزله جبرئیل نور رسیده بود و این اب فوات حوک و سنگ از آن
میاست مانند شما میان اب و فرزند حضرت مانع شده و آید و آنکه و بغاوت از جواب آید که
بر زمین طول دادی بسیار گفتی و بگو که من بگویم که جبرئیل علیه السلام است و در آنجا
الکسی که پیش از این بود شده و مدعی عثمان علیه السلام است و این را جبرئیل است و این را

الکلی

میدانم

از آنکه است فرمود و خود بر خود است بر شمشیر که کرد و با او از آنکه که شمارا قسم میدهم که اگر ایا بر شمشیر
گفتندی تویی فرزند رسولی خدا صلی الله علیه و آله و سلم است حضرت فرمود که شمارا این را قسم میدهم که اگر
میدانید که جبرئیل است خدایت گفتندی تویی فرمود که شمارا این را قسم میدهم که میدانید که او را بر من بگو خدا
صلوات الله علیه و آله و سلم گفتندی تویی فرمود که شمارا این را قسم میدهم که میدانید که جبرئیل است علی بن ابی طالب علیه السلام
گفتندی تویی فرمود که شمارا این را قسم میدهم که میدانید که جبرئیل است حضرت فرمود که این را
است قبول اسلام نمود گفتندی تویی فرمود که شمارا این را قسم میدهم که میدانید که جبرئیل است
بر من است گفتندی تویی فرمود که شمارا این را قسم میدهم که میدانید که جبرئیل است حضرت فرمود که این را
گفتندی تویی فرمود که شمارا این را قسم میدهم که میدانید که جبرئیل است حضرت فرمود که این را
فرمود که شمارا این را قسم میدهم که میدانید که این همان رسولی است که من پیشیده ام گفتندی تویی
که شمارا این را قسم میدهم که میدانید که اسلام علی بن ابی طالب است و علم او از هر کس پیشتر و علمش از
هر کس با او بود و اوست و علی بن ابی طالب گفتندی تویی فرمود پس بگو سبب حق را اصلاح است
و حال آنکه در من خدایتی نیست جمعی را از حق کفر خواهد را ند چنانکه شریکانه را از آنجا
دلو احمد در آن روز در دست جبرئیل خواهد بود گفتندی تویی فرمود که این را از تو بر میدارم
تا با این شمشیر شهادت بخشی پس آن حضرت بدت مبارک ریش خود را گرفت و در آن وقت
در آن وقت بیجا و حق سال بود و فرمود که بشدت غضب خدا بر او بود و در آن وقت که گفتندی تویی
پس خدایت و شد بدت غضب خدا بر او نصاری در آن وقت که گفتندی تویی پس بدت و شد بدت
بر جبرئیل آن وقت که تپش را رسیدند و شد بدت غضب خدا بر تو که پیغمبر خود را کشته و شد بدت

فرزند بختی که کسی که شبیه ترین مردم است به صورت و هیأت بختی و چون ده نفر از آنکه در
 بیع ابدار و دانه دار البوار نمود و جزو خود و کفایت این بیخوشی برین زود آورد و است
 فرمود که ای فرزند کرامی بختی کن و زود باشد که بدست جده خود سیراب نویی بختی بختی
 نمود و غفلت نمائید که بد تا اینکه چه و چهار نفر از آن طایفه را باقیش در بیخ و سبزه پس لغز
 تاشای روفات چنان روان کرد و بعد از او فاسم بن حسن بن علی علیهما السلام روی بیکر
 نهاد و در خبر خوانان است نفر از آن طایفه را از غرض شیدا ایدار چنانید و بعد از آن خود را بختی
 و بختی تمام بختی در طرف راست و چپ نظر کرد و کسی را ندید پس را ایوی آمان بلند کرد و
 که خداوند اعیانی بی که با فرزند بختی تو چه میکند و لولاد کلابیان آنحضرت را جایز شد
 تا که تیری آمد و بر حلقوم مبارک آنحضرت خورد و آنحضرت از بوی فاد و آن تیری از حلقوم
 کشید و آنخونی را که بر سر و پیش خود مالیده بود و در کلمات خواند و خداوند عزوجل را
 در حالتی که مظلوم و بختی خود خشنه باشم پس بر بطوری چه بر زبان افتاد و در شرف آسانی
 ایادی و شمری و بی شمری جاری با گردی از اهل شام بر سر آنحضرت رسیدند و ایستادند و بعضی
 با بعضی میخواستند که چرا اظهار میکنند این مرد را راحت اندازید و بیستانی بی انسانی علی علیه السلام
 و العذاب از اسب پیاده شدند و پیش مبارک آنحضرت را گرفت و در مبارکش را با شمشیر برید
 و در آن اثنا یکسخت که بختی که سرور اجد اسکندر و میداد که فرزند رسول خدا و از همه مردم تیری
 از جنت پیاده مادر و اجد آنحضرت آمد و کمال و مال خود را در خون آنحضرت مالیده و میدید و بختی
 و چون در قرآن رسول خدا شنیدند از حیدر بیرون و بعد از جوی این را بدو آورد

و شنیدند که از آن

و شنیدند که آنحضرت شنیدند است و ام کلثوم دختر امام حسین علیه السلام از بختی بیرون و مدتی
 که در ستمهای خود را بر سر کشیده بودند و فوج بیکر و یکسخت و انچه از جنتی قوت که در این
 میدان افتاده است در حالتی که حاضر و در او آورده اند و سنان بن افسر مبارک آنحضرت را
 بر داشته نزد جده اند و با و علیها السلام رفت و وقتی که بران طغیون و انچه شد و بختی بختی
 میخواند که بر کن را بر سر از فقر و غله زیرا که گفتم فرزند پادشاه بزرگی را که گفتم کسی را
 که بختی بر مردم بود و بختی پدر و مادر و خود و لب از بختی شریف تر بود جوی این زیاده
 این همان از انخونی شنیده اقس غنصی زبانه کشید و گفت اگر بختی که بختی مردم بود
 چرا او را بختی بر این مردم که در آن اورا زنده و روح پیدایش را بر روی باقیش و در بیخ
 و این زیاده بختی ام کلثوم دختر امام حسین علیه السلام و ستم و بیخام داد که حد بختی خداوند را که مراد آن
 گشت و چگونه می شنید آنچه را که گفتا کرد ام کلثوم جواب داد که اگر چشم تو کشتن جنتی بختی
 بسیار بود و بختی که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله با و در شرف شده است و او را بر سید بختی
 خود موار کرده است و بختی را او را بر سید است ای پسر زیاده بختی کن برای خدا و جانی که آنحضرت
 نزدانی قیامت خشم تو خواهد بود **فصل دوم** در ذکر بیرونی و خلق آنحضرت از بختی و شرف
 بسوی که معتقد بر روایات ثقات اصحاب سیر و اخبار شیخ عیسی علیه السلام و علی بن ابی طالب و دیگران
 از علماء علم تواریخ و سیر روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام از ایام غازی عالم احادیث
 انتقال فرمود و شیعیان که در عراق بودند بگوشت آمدند و بختی امام حسین را بختی شدند و شرف
 آنکه عبادیه را خلق نموده آنحضرت بیعت نمایند آنحضرت بان را نمی نشد و جواب فرست که سبائی

و شنیدند که از آن

گفت که بخدا قسم که هرگز باز نبینم شما را که در حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که من جزو
 مردم و تنه حکایت قریب یا بجز مذکور شد ابراد فرمود است شیخ سفید گفت که بعد از آنکه حضرت امام
 حسین از خانه دلیله بیرون آمد و روانی گفت که در مجلس نمودن حسین مخالفت رای من کردی و دیگر
 دست نخواهی یافت و یک گفت دای بر تو ای مردان تو برای من جبر را می پسندی که ملک من
 و دنیا من در آن است بخدا قسم که در دست نمیدارم که تمام آنچه آفتاب بران طلوع میکند و از آن
 دنیا یا مال و ملک دنیا برای من باشد و من حسین را کنم سبحان الله یا حسین را خواهم
 بکشد آنکه بگوید که بازید بجهت میکنم و بخدا قسم که چنین میدارم که هر کس که داخل در حق آنحضرت
 در قامت نزد خدای تعالی ترازی اعمال را و بسبک خواهد بود مردان گفت هرگاه دای تو این است
 آنچه کردی درست بود و مردان از ظاهر این گفت اما بگوید و لید راضی نبوده و سبک گفته که تو
 صبح نشینند حضرت امام حسین از خانه بیرون آمد برای آنکه تحقیق چهار نای مردان را
 رسید گفت ای ابو عبد الله من خیر خواه توام و با آنچه تو را نصیب میکنم هرگاه گشتی و تو خوا
 بود آنحضرت فرمود که ای کدام است بگو تا بشنوم مردان گفت تو را از میکنم ایکبار بیزید بجهت کنی
 برای دین و دنیا تو مرد و بهر نسبت آنحضرت فرمود که اِنَّ اللهَ دانا الیه را چون اسلام را در
 باید فرمود و وقتی که امت بیست گشته باشند صاحب کاری شمرند و بخدا قسم که اگر تمام
 رسول خدا شنیدم که میفرمود که خلافت بر آل ابوسفیان حرام است و سخنان بسیار در میان
 و مردان مذکور شد و مردان گفتند که از آنحضرت جدا شد و چون در نزد پدر شد حضرت امام
 روانه که کردید و آن روز ششم شبان سال ششم از هجرت بود و باقی ماه شعبان و چنانکه در آن روز

در آن روز

در آن روز که از آن فرمود و شیخ سفید گفت که در آن شب حضرت امام حسین علیه السلام در منزل خود فرمود
 و آن شب شنبه بود و دست روز از ماه رجب باقی بود و ولید شغول نامه نوشتن با من زبر رخساری
 بیست بازید کردید و آن زبر در میان شب از دین بیرون رفته متوجه مکه شد و چون صبح شد
 ولید مستأد سوار باکی با زنی با بیره عقب او فرستاد و او را نیاستد و برگشتند و چون آخر روز
 جمعی که حضرت امام حسین فرستاد که آنحضرت حاضر نمایند برای بیعت کردن با بیره علیه السلام
 و انشاء شد آنحضرت فرمود که هر کس بیعت با من و شما دای خود را بپذیرد و این بیعت را بپذیرد
 دست برداشته در آن شب الحاح و اصرار کردند و حضرت در میان شب که بکشتن بود و هنوز روز
 از ماه رجب باقی بود روانه که کردید و پسران خود و پسران برادر و برادران و بیشتر از این است
 خود را همراه برد که همه قفسه را چون محمد نصیب که آنحضرت اراده بیرون رفتن دارد و بنده است
 که کدام است خواهد رفت بجهت آنحضرت عرض کرد که ای برادر تو محبوب ترین مردی نزد من
 ترین خلقی بر من دین نصیبت خود را برای تو ذخیره و مهیا کرده ام و تو ای سزاوارترین
 از بیعت بیزید کناره نمانی و ما توانی داخل و بیعت نشوی پس بولانی ای مردم بفرست
 بخود دعوت کن اگر بانه بیعت کردند خدا را حمد کن و اگر بر دیگری جمع شدند وین
 و دردت و فصد تو را نقصانی نمیرسد و من ترسم که اگر داخل شهری شوی مردم قتل
 شوند و طایفه با تو باشند و طایفه بر تو و با یکدیگر قتال نمایند و در میان کشته شوی
 و از وقت کسی که اندام این است از آنکه در پدر ما در بیعت خویش ضایع شود و این بیعت
 شوند امام حسین فرمود که ای برادر سال کجا بروم عرض کرد که بگوید و اگر در میان طایفانی

در آن

حاصل شود خوب اگر کشید میانها و کوهها بود و پیوسته از این شهر شهر دیگر حرکت کن تا
ایکده به بلندی که گزوم یکجا بایستد درای تو از همه کس بهتر است تا آنکه آمد درست شود حضرت زین العابدین
که ای برادر نصیحت کردی و شفقت خود را ظاهر نمودی و امید دادم که این رای تو سدید و ملکوتی
و محمد بن ابی طالب که شهادت کرد چون نامه زد که شهادت بود بر امام حسین علیهم السلام و گویند
بسیار برادران آمده و گفت بخدا قسم که هرگز خدا را نخواهد دید که هرگز شهادت کنی فرزند
پیغمبر او را و اگر چه بزرگوار و نیا را با آنچه دران است بمن و ده بیست حضرت امام حسین در شب
منزل خود ببردن رفت بسوی قبر جد بزرگوارش و گفت اسلام علیکم یا رسول الله منم صاحب
فاطمه فرزند و فرزند زاده تو و منم افریده ای که برادر میان است که شهادت کنی بر این که
باشی ای پیغمبر خدا که ایشان باری من نکردند و مرا ضایع نگذاشتند و محافظت من ننمودند
و اینک شکوه ایشان را نیز تو آورده ام تا اینکه تو را ملاقات نمایم پس برخواست و نماز ایستاد
و پیوسته در سر کعبه سجود بود و گویند کس بمنزل آنحضرت نرسید برای اینکه به بلند که آنحضرت
از زمین بر روی زمین نهفت یازد و چون آنحضرت از منزل خود نیافت گفت محمد بنم خدا را که از کعبه
رفت و من بخون او بستاندم و در وقت صبح آنحضرت بمنزل خود مراجعت فرمود و چون نزدیک
شد باز نزد قبر آمد و چند گفت نماز کند و چون فارغ شد گفت خداوند این قبر پیغمبر تو
محمد است و منم فرزند و خستر پیغمبر تو و مرا چنین امری اتفاق افتاده است که تو خود میدان خداوند را
من بکنی را دوست میدارم و بدی را انکار دارم و از تو سوال میکنم ای صاحب جلال و اکرام جی این
و کسی که در این قبر است که اختیار غالی برای من آنچه را که خوشنودی تو و خوشنودی پیغمبر تو را می آید

بلی

پس گریه افتاد تا وقتی که صبح نزدیک شد پس سر خود را بر روی قبر مطهر نهاد و بجا افتاد و دید که
رسول خدا صلی الله علیه و آله میاید و گوی از خاک در طرف راست آنحضرت و گوی در طرف چپ
و گوی در پیش روی آنحضرت اند و آمد تا اینکه حضرت امام را بینه خود جاساند و فرمود که ای
من ای حسین گویا می بینم تو را در این سجده بخون خود نشسته و سر بریده و در زمین که کلاه در میان
گویی از امت من و تو در محال نشسته و کسی تو را ببیند بد و اگر بد ما این حدیث شریف را
می دارند خداوند اشفاق مرا با ایشان در روز قیامت ای حبیب من ای حسین
و مادر و برادر تو زخمی اند و ایشان بسوی تو مشتاقند و برای تو درایت در جهنت
که با آنها نمانی رسید که شهادت و حضرت امام حسین سجد خود نظر میکرد و گفت ای
بزرگوار مرا حاجتی بیکش بسوی دنیا نیست مرا با خود ببر و با خود داخل و قبر کن
رسالت بنام فرمود که ای حسین باید بسوی دنیا بروی تا اینکه شهادت روزی تو کرد
با آنچه خدا برای تو داده است از تو ابا بزرگستی که تو پدر تو برادر تو و هم تو و هم پدر تو
محشور خواهد شد در روز قیامت با یکدیگر که با او اصل نیست تو بدی پس آنحضرت بر سنان از خاک
بیدار شد و خواب خود را برای امام حسین خود و فرزندانی جدا المصلح نقل کرد و در
در مشرق و مغرب عالم گردید و فرمود که غم ایشان شد بدتر و گریه ایشان بیشتر از اصل
رسول خدا باشد پس آنحضرت همایا بیرون رفتن اندیشه شد و در شب بر قبر مادر
خود برای وداع رفت و داد بنام سر برادر خود رفت و وداع کرد و رفت صبح منزل
مراجعت فرمود پس محمد بن حنفیه بگفت آنحضرت آمد و منی کرد که ای برادر تو حور بنی

طریق بر من و از کس قری و بکس که من آنچه را غیر و صلح و امان حق تمام و آنها را برای تو خبر
 کرده ام و دیگر میگویم و تو بانی سر آمدن قری از آن که تو را در و نما جان من و در حق من چشم نهفته
 بر کس با هریت و اطاعت تو من را چه نسبت زیرا که خدا تو را بر من شرف داده است و تو را از سادات
 اهل بیت که دارند است و بطریق که در روایت سابقی مذکور شد سنی را با نام رسانید و گفت
 اگر در کوه امر صورت گیر و از اینجا برو میلازم زیرا که این بلاد را در آن جد و پدر تو انداخته
 هر دو آن برین طایفه و دلهای ایشان رسم است و بلاد ایشان مسج است و اگر در میان تو
 گرفت بسوی ما با آنها که ما برو و از شرفی شهر دیگر تا ما ایستد یعنی که اگر در دم کجا برسد
 و خدا حکم کند میان طایفه حضرت امام حسین و من و کدای را و بعد از آن قسم که اگر هیچ طایفه نباشد
 البته باز من معاد و طایفه اهل بیت نخواهم کرد پس محمد بن حنفیه سخن را قطع نمود و گریست
 و حضرت امام حسین نیز گریان شد و ساعی گریست پس آنحضرت فرمود که ای برادر خدا تو را
 جزای خبر داد تحقیق که نصیحت کردی و برادر دلت راه مانی نمودی و من تمام بیرون فرستم و
 که و بسیار از آنها کرده ام و برادران و پسرانی برادر و شیعیان خود را با خود میبرم و اگر تو خواهی
 در مدینه بمان و جان من را پیش بر این کرده و از امر ایشان چیزی را بر من مخفی مدار و پس از کمالی
 علیید و وحیت نامه محمد بن حنفیه نوشت این سخن که بسم الله الرحمن الرحیم این و بعد از آن
 از حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام بسوی برادرش محمد بن حنفیه بدستی که حسین
 شهادت میداد که غیبت خداوند مکرر الله بکدام است کسی را یاری دیت و محمد بن علی علیه السلام
 بنده و رسولی است و بر استی از جانب او صورت شده است و شهادت میداد که این و در حق

حق است و قیامت خواهد آمد و هیچ کس در آن نیست و خدا هر کس را که در قیامت محسوس خواهد کرد
 و هر کس که من بیرون فرستم از روی غضبان و عداوت و فساد و ظلم که بیرون فرستم برای انتقام
 از امت جد خود و از راه دارم که به کسی از تمام و از بدی نمی گفتم و بسیرت جد و پدر خود علی بن
 علیها السلام در میان رفتار تمام پس هر که قبول کند مرا سخی پس خدا سزاوارست که سخی او
 در هر که بر من بد نماید صبر میکنم تا اینکه خدا حکم کند میان من و این گروه سخی و او و بر من حکم کند
 و این وحیت من است بنوای برادر و غیبت تو حق مکرر خدا و برادر تو ملک تمام و بسوی که
 بازگشت من پس این نامه را بچند و بنام مبارک خود مهر فرمود و برادر خود محمد بن حنفیه
 و او را داد و او کرد و در میان این نامه روانه کرد و بعد از آن طایفه که گریست که کلمی در کلماتی
 از حمزه بن محمد بن ابی تراب روایت کرده است که روزی در حضرت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سخن
 بیرون رفتن حضرت امام حسین و شریف نمودن محمد بن حنفیه مذکور کرد و بعد از آن حضرت فرمود که ای
 حمزه تو را خبر دهم سخیی که بعد از این از این سکه سوال تمامی چون حضرت امام حسین بیرون
 کاغذی علیید و نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه است از حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام
 بسوی بنی اشیم ابی عبد الله پس بدستی که هر که از شما من ملحق بشو و شهادت خواهد شد
 و هر که خلف بنما بدو که نفع و ظفر باو خواهد رسید و السلام و شیخ بعد از حضرت امام جعفر
 صادق روایت کرده است که چون حضرت امام حسین از مدینه روانه شد افراسیاب را از
 بار و دایه ای پسند و سلاجه در دست و بر سپاهان بهشت سواره حضرت آنحضرت آمدند و سلام کردند
 و گفتند ای محبت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر بدستی که حق جایزه تعالی یاری داد

جد تو را با در موافق بسیار و ما را با یاری تو فرستاده است فرمود که در عده کاه ما ان موی است
 که من در اینجا شهادت خواهم شد و مدفن خواهم کردید و ان که جلدت و چون من در اوان کمال
 شدم بزرگ من بپایند ملاک گفتند ای محبت خدا هر مکی که خدای عز و جل فرستاده و فرمود
 و اگر از دشمنی برتری با تو باشم فرمود که پیش از این من هیچ تسلیم نیست و هیچ ناخوشی من
 رسانید تا اینکه با یگانگی برسم و اخراج بسیار از مسلمانان من سخت است بخت آمدن و عرض
 کردند که ای سید ما از شیبان و یاوران تو ایم بهر خواهی ما را اگر کن و اگر از رفتن تمام
 دشمنان تو را مملکت میکنیم در هیچ ساحه که تو در این مکانی باشی و شتر این را از تو منقطع
 میسازم بخت پیش از ادعای خبر کرده فرمود که ای کتاب خدا اگر بر جد من ازل شده
 شخو انداید ایبر اینها مکتوب بود که الموت و لو کنت فی بروج مشیت یعنی در هر جا که باشی
 مرگ شمارا در سیاه در چند در قطعه های حکم باشی و ایبر لیز الذین کتب علیهم الاصل
 یعنی ایست بر روی میباید انکسانی که برایشان نوشته شده است که کشته شدن میبوی
 محک کشته شدن و اگر من در مکان خود توقف نمایم بچه چیز بسته خواهند کرد و این سخن
 و بچه چیز استخوان کرده خواهند شد و کی در قبر من در هر ملاسکس خواهد کرد و در حالی اینکه خدا
 از او ای من بر کرده است در روزی که زمین را این کرده است و از انبیا و شیعان که از آنند
 و از برای ایشان امان در دنیا و آخرت قرار داده است شما بفرمود من حاضر بود در روز شنبه
 عاشورا امان روز که من در افران روز کشته خواهم شد و باقی نخواهد ماند بعد از کشته شدن
 من و خویشان و برادران و اهل بیت که او را برای کشته شدن طلبند و سر را برای

از هر دو عالم

بر علیه الله خواهد بود پس چنانکه گفتند که ای سید خدا و فرزند حبیب خدا اگر نه این بود که در
 بر داری تو و اوست و ما را با یاریت که مخالفت تو نامم هر اینه میکنیم هیچ دشمنان تو را
 پیش از اینکه بنور رسد پس بخت فرمود که بخدا قسم که من را ان توانم از شما و کلن نخواهم
 که محبت خدا بر خلق تمام کنم و در بعضی از کتاب مذکور است که چون آنحضرت اراده نمود که از مدینه
 بیرون آید ام سلمه رضی الله عنها بخت آنحضرت آمد و عرض کرد که ایفرزند کرامی مرا محزون کردی
 باینکه بگوی حزان روی بدستی که من از جد تو شنیدم که میفرمود که کشته خواهم شد و فرمود من
 در حراق در زنی که از آنکه بگویند آنحضرت فرمود که ای مادر بخدا قسم که من این را میدانم من
 ایست که کشته خواهم شد و مرا از ان چاره نیست و خدایم که در کدام روز در این شهر
 خواهم شد و میبایست ان بقدره که ان مدفن خواهم کردید و میدانم که از اهل بیت من
 من و شیبان من کشته خواهند شد و اگر بخواهی من بکازا بنو بنیام پس شیاره بکازا که ملا خود
 و زمینها مکی است شدند و کشته شدند و مدفن کردند و مدفن شدند و مدفن شدند و مدفن شدند
 و شنیدند که خرد را نام سلمه بنو پس ام سلمه بسیار گریست و ام آنحضرت از آنجا که گذشت
 آنحضرت فرمود که ای مادر حق سبحانه و تعالی بخت منست که در اکشته و سر بریده از روی غلام و
 بر بلند و خسته است اهل حم و زنان مرا در بدر و تنگ و طفالی مرا کشته شده و بظلم
 و سیر در در بخت شده و مدافه و حال که ایشان استغاثه نمایند کسی با ایشان نکند
 و اعانت نماید و موافق روایت دیگر ام سلمه گفت که نزد من غدیری از خاک است که جد تو را
 بمن داده است و ان در شنیدم حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که بخدا قسم که من کشته خواهم شد

بهمان نحو که اگر سبحان عراق نزد من بر آید که من بپوشم از خاک که اگر گرفت و در
 کرد و بپوشد و در فرمود که این را بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید
 گشته شده ام و شیخ مفید گفته است که چون آنحضرت روانه مکه شد در حالتی که این ابرار را ملاقات نمود
 که فرج شما خاتم النبیین و زب نجی من المومنین و از راه راست روانه شد و بعضی از اهل
 بیت آنحضرت عرض کردند که از غیر شما راه بزرگ برود چنانکه این نیز بر رفت شاید بهتر باشد
 تا اینکه کسی که بعد شما میاید شما را نبیند حضرت فرمود بنحوی که من از این جاده میروم و شما را
 کرد تا اینکه جایی کرد و پیچید که خدا حکم کرده است و چون آنحضرت داخل مکه شد و از در حرم
 میفرمود سبحان الله و در وقت دخول این ابرار ملاقات نمودند و گفتند یا محمد بن عبد الله
 و بعد از آن فرمود اندامی که کسی که برای حرم آمده بودند و میخواستند با من بیرون بروند
 و نشاند یکدیگر و این نیز برود و انوقت در مکه بود و پیوسته در کنار خانه کعبه میشدند و مشغول نماز
 میبود و با مردم صحبت آنحضرت میآمد و گاهی هر روز و گاهی هر دو روز یکبار آنحضرت آنحضرت
 و بود و آنحضرت امام حسین علیه السلام در مکه را این نیز بسیار گران بود زیرا که میدانست که این کار
 با او بعیت نخواهند کرد و ما و ام که آنحضرت در آن شهرت در مردم اطفال آنحضرت را بیشتر میدانستند
 و آنحضرت را جدید فرمودند و چون خبر هلاک معاذ بن جبل و بعیت مردم و اینکه حضرت امام
 حسین از بعیت ابا و استماع فرموده اند و با این نیز یکدیگر را ندانند با هر کوزه رسیدن میان
 کوفه در خانه سلمان بن صرد جمع شدند و بر هلاک معاذ بن جبل و قتای الهی را آوردند و بسیار
 گفتند که معاذ بن هلاک شد و حضرت امام حسین بیعت خود را بر مردم نکرده اند و است و بیوی

یکا

کوفه

کوفه رفت و شما سیدان و شیعیان بدر آمدید پس اگر میدانید که یاری او خواهید نمود و شما را
 او بگفت خواهی کرد پس او بپوشید و اگر خواهی ترسید و سستی خواهی نمود او با فریب میدهد
 و میگفت که با دشمنان او جنگ نخواهم کرد و خود را کشتن خواهم و او پس نامه با آنحضرت نوشت که
 بسم الله الرحمن الرحیم این نامه است بسوی حسین بن علی علیه السلام از سلمان بن صرد
 بنحیره و عاف بن شداد ساجی و حبیب بن مظاهر و شیعیان او از مؤمنان و مسلمانان اهل کوفه
 سلام بر تو باد و چه بگویم ما خداوند بخشنده را که نیست خطی مگر او آگاه بعد پس محسن را در
 که ملاک کرد و شیعیان را چنانچه تو را ملاک کسی که بر این است برتری است و امر ایشان را بر خود فرمود
 و غضب کرد و بر ایشان ابریش بدون غدار ایشان پس بنگار ایشان ترا گشت و ملاک ایشان را
 باقی که است و مال خدا را بر این حیاران و مالداران نعمت نمود پس بیعت بر او باد چنانکه
 نمود و در بیعتی که ما را امانی نیست پس سبحان الله و تعالی ما را از این کار مبرا گردان
 حق جمع نماید و فلان بن بشیر در قصر دار الاماره نشسته و ما بجهت او حاضر نمیشیم و در روز
 جدید با او بیرون نمیریم و چون خبر ما رسید که سبحان الله و تعالی ما را از این کار مبرا گردان
 که با شماست ملحق گردانست الله تعالی پس نامه را با جداده مسیح معافی و جدا قهر بن
 و ال روانه نمودند و ایشان را اگر کردند که در رختن قحطی نمایند و ان دوری با آنها بیعت
 و از بیعت آنحضرت شدند و در راه مبارک و رضای در مکه بنحویت آنحضرت رسیدند و اهل کوفه
 بعد از دوری از روانه نمودن ان و نفر قیس بن سهرمیدانی و عبد الله بن شداد از حنی
 و عماره بن عبد الله سلولی را روانه حضرت آنحضرت نمودند با یکصد پیاده نامه که در بسیاری از ان

۲۰

نامها و نفر چهار نفر شریک بودند و سید روح الله که شریک و حواری ایشان است که بود
 و هیچ نمیفرمود تا اینکه در یک روز ششصد نفر با هم جمع شدند و در آن روز هزار نفر بودند
 جمع شدند و هیچ نمیفرمودند که این کوفه در روز بعد از روانه نمودن ایشان در قحطانی سببی
 و بعد از آن حضرت را روانه فرستادند و حضرت نموده نوشتند که بسم الله الرحمن الرحیم این
 بسوی حسین بن علی علیه السلام از جانب شیعیان و از مؤمنان و مسلمانان اما بعد البته بزوما میا
 که مردم اظهار میکنند و بغیر تو میارند و البته شریک و سید و پیشکش بن علی
 و حجاج بن ابیجر و یزید بن حرث بن روم و حرویه بن عیس و عمرو بن حجاج و یزیدی و محمد بن عمر
 و شراکت نامها با حضرت نوشتند که صحرای سبز شد و میو بارید و گیاه از زمین رویند و درختها
 برکت برادر دهند پس اگر باین طرز قیامت میاوری است را برای تو مهیاست و سلام و تمام این
 نزد آنحضرت جمع شدند و آنحضرت نامها را خواند و از فرستادن احوال مردم را سوال نمود پس
 در جواب ایشان بهر احوالی بنی ثانی و بعد از آن حضرت نوشت و این دو نفر آخرین رسولانی
 که خبرت آنحضرت آمدند و مضمون نامه اینک بسم الله الرحمن الرحیم این است از حسین بن علی علیه
 السلام بسوی گروه مؤمنان و مسلمانان از آن کوفه اما بعد برستی که ثانی و بعد دارند
 و نامهای شما را بمن رسانید و ایشان آخر رسولی بودند که دارد و دیدند و آنچه شایسته بود
 و ذکر کرده بودند همه را فیدم و در بیشتر نامها نوشته بودند که ما امام و پیغمبری نداریم و تو نیز
 ما بیایید خدا ما را بر کس تو حق و هدایت جمع نماید و من بختم بسوی شما برآوردهم
 خود و محمد و امام از آن است خودم مسلم و خیر را پس اگر او من نوشت که جمیع شده

عقد در آن

عقد در آن کان و صاحبان حضرت شرف از شما بر سر نهان خبر آورده و در نامها نوشته
 بودند پس نزدی بسوی شما خواندند بسم الله تعالی و بیان خودم قسم که امام عتیق اند
 مگر کسی که کتاب خدا حکم کند و قیام نماید بعد ازت و بدین حق متدین باشد و از آنچه مذکور شد
 خودم بر آن نگذازد و فصل سوم در ذکر فرستادن سید علی بن مسلم بن خیر را
 بجانب کوفه و شهادت آن بزرگوار بر او است شیخ بغداد چون حضرت امام حسین علیه السلام را
 ثانی و بعد از آن حضرت را روانه فرمود مسلم بن خیر را طلبید و او را باقی پس سید و مایه
 این عبد الله سلمی و عبد الرحمن بن عبد الله از وی روانه فرمود و او را از نمودن حق و بی گداری
 و وفاداری خود که امر خود را پوشیده دارد و مدارا نماید پس اگر مردم را بدید که گفتند بر سبیت
 آنحضرت نزدی عرض نماید پس مسلم از کوفه بیرون آمده بعد از مدتی رسید و رسول خدا صلی الله علیه
 نماز کرد و در دوستان و اهل طریقه را و ادعای کرد و در نفر دلیار آتش فیس گرفت و روانه کرد
 و چون قدری راه فرستند راه را که کردند و لشکری بر ایشان غالب شد و چون علامات را ظاهر
 اند و دلیار طلبه لشکری از قافله اجرت شد و مسلم است را نمودند که راه در نجاست و مسلم
 از آنجا روانه کرد و بدوان دو نفر از لشکری بودند و بسوی مسلم موضعی رسید که از آن مضیق
 عریضه حکمت امام حسین نوشت باین مضمون که از مدینه با دو دلیار بیرون رفتی و راه را که
 کردم و لشکری شد برافنده نمود و دلیارها رفتند و ما قیام تا بانی رسیدیم و هم جانی از آن
 بیرون برویم و آن اب و موضعی است که از آن مضیق بگویند و من این خوار اعال بدوتم پس
 اگر ای مبارک قضا نماید مرا از این خضر عاف دارند و بکبر را فرستند و آن را مرا فیس

سند دارد و آن حضرت آنحضرت گردانید آنحضرت در جواب نوشت که کان من انیت که خوف
و ترس تو را بر این داشته که از رفتن این سفر استغنائی البته با آنچه ما مرشد عمل کن در راه
شو چون سلم نامه آنحضرت را خواند گفت من بر جان خود ترسیده ام و روانه گردید و چون نزد
او رسید در بار خیمه ای در آنجا زد و اندوختن از آنجا روانه گردید مری و دیگر که تری کان
میدید آنحضرت و چون سلم نظر کرد و دید که آن صید او بود و از آن بر زمین افتاد و سلم گفت ای
مانیز و من خود را خواهم گشت و چون داخل کوچه گردید و در خانه همانا ^{سید} ^{سید} و رفت
و آن همان خانه است که مردم از آن خانه سلم بن سید بنیامند و شیعیان بنا گذاشته اند
بزرگوار اند و شد بگرد و چون جمعی نزد او حاضر میشدند آنحضرت را بر ایشان میخواندند
بگریستند و بیعت میکردند تا اینکه همه هزار نفر با سلم بیعت کردند پس نامه آنحضرت را با حق
نوشتند و تا آنکه همه هزار نفر با او بیعت کرده اند و در آن نامه نوشت که آنحضرت خود
کوچه گردید و چون آمد و شد شیعیان بزرگسلم بسیار و مردم مکان آن بزرگوار را دانستند
بنام آن بنی شمر خبر رسید و در آنوقت از جاس معادیه علیه السلام و ابی کوفه بود و نزد او
برقرار گذاشته بود پس بنی لاریت و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و گفت ای نبی که خدا از شما
بزرگوار و بوی فتنه و افتراق امت مساحت شما بیدارستی که موعظه نشدن مردان
در سجنه ثنای حق و در غارت اموال خواهد گردید و من بخاک نمیکشم با کسی که با من خیال کند و بر
کسی نیز که بر سر من نیاید و فتنه خواهد را بیدار نیسانم و کسی را بفرستد غیابم و مکان
و نهفت نمیکشم اما اگر شما بر روی من در آمدید و بیعت خود را شکستید و مخالفت خلیفه خود

خاتم

بخوانم که نامه آنحضرت در دست من است با شما جگت میکنم اگر هیچ باوری نداشته باشم
و امید دارم که شما ساسی حق در میان شما بیشتر باشد از کسی که باطل را بداند پس بعد از سلم
بن ربه بر پشت او دوام گدایی از علیهم السلام بود و گفت که آنچه تو گفتی فتنه را میگوید و این
کسی که ضعیف باشد همان جواب داد که اگر من ضعیف باشم و در طاعت خدا باشم و دست
میدارم از آنیکه غالب باشم و در معصیت باشم و از من فرود آمد و بعد از سلم بیرون رفت و نزد
نامه نوشت که سلم بر عقیده خود آمده است و شیعیان حارث علیه السلام با او بیعت میکنند و اگر تو کوفه
استیاج داری مردی را بعزت که قوی باشد و امر تو را جاری گرداند و با من چنان کند که تو خود
بیکو نیز اگر همان بنی شمر مردی ضعیف است یا ضعیف را دانسته بر خود مرید و عمر بن سعد بن
مصر بن نامه نیز بد نوشت علیه السلام و جواب آن نامه را نیز بد رسید و سلم بن علی
علیه السلام را از او پرسید که رای تو در امر حسین چیست و تحقیق که سلم بن عقیده را کوفه فرستاده
که از مردم برای او بیعت بگیرد و من خبر رسیده است که همان مردی ضعیف است پس کسی را مصلحت است
که بر کوفه دانی گردانم و در آنوقت نزد ابی سعید علیه السلام بن زیاد علیه السلام رجش و کوفه دانی و آن
سروان گفت که اگر معاویه علیه السلام بداند و بداند و تو را باری بشاید بکند از اقرار بکری
گفت ای سروان رقم ایالت کوفه را که معاویه با سلم بن علی علیه السلام نوشته بود
آورد و گفت که رای معاویه این بود و این رقم را نوشت و کوفه را برود و در آنوقت که ابی سعید
و دیگران بر پشت و گفت همین را برای ابی سعید بنیامند و فتنه را بیدار نماید و فتنه را بیدار نماید
من از اهل کوفه من نوشته اند که بر عقیده در کوفه مردم جمع میکنند و خواهد که در میان مسلمانان

گفتند که ای ابو خاله تو با ما هیچ خبری نیستی و از مخالفت و خروج از رای تو نیست و تحقیق که خبری
 نیست مگر اینکه قال در روز جمعه آمد نمود و با ما بیگانه بود پس بدید و عزت و در میان
 باقی ماند و ما در این خصوص کسی نبود و مشورت میکنیم و با پیغمبر را می افتضا نماید اعلام بیاوریم و بی
 حاضرین میگویند که ای ابو خاله ما پس از آن بدو توایم و با تو میگوئیم و ما را میخواستیم بود با پیغمبر
 و میخواستی تو را میخواست و در صورتی که تو حرکت کنی ما در جای خود ارام نمیکشیم و بهر چه ما را از زمانی فرما
 بر داریم و امر ما در دست تو نیست پس بی سعه گفت که خدا قسم که اگر شما مرا وقت نمایند که خدا
 شکیفر از شما بر نخواهد داشت و بعد از شکیفر ای شما بیکدیگر کشید و خواهد بود پس فرمود که
 امام حسن علیه السلام نوشت و در آن فرایضه فرمود که و اندک بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد ما را که
 رسید و آنچه در آن قلم شده بود تو فهم کردی و از آنکه مرا بطاعت و لغت خود و موت و زود
 و اینکه هرگز خدا ز جان را خالی نمیکند و اگر کسی که بخیر و نیکی عمل نماید و در لیل را و نجات باشد
 و شایسته رحمت خدا و بعد خدا در زمین و شهر و مبارکه شما از زینت و احدیه است و بخت و پادشاه
 شجری است و شایسته ان پس سعادت و برکت با من صد و هفتصد کذا و بعد کسی که میخواست که اندام
 که در نهانی نمی راند پیش از او وضعی که دانند و ام که نشسته زنده بنیافت و فرمان برداری از پسر
 نشسته بسوی پسر روز در و در نهانی بی حد و انتزاع و لیل و خاصه که دانند و ام که گنهای
 سینهای ایشان را بیارای نصیحت و موعظه نشسته و شود و ام که در نهایت صفات پس
 و بعد از آن بزرگوار بخت امام حسین رسید فرمود خدا او را ایمن کرد و اندر روز خوف و روز
 و در روز شش سیراب کرد و اندو چون بر زمین بود و پیغمبرش را خوش نمود و حوائت که پسر حضرت

امام حسن از

خبر و حق از شهادت باور رسید و بسیار محزون گردید و مندرجین جبار و نامور و بزرگ را باز
 عید الله بر بیاید و برادر که می رسید که مبارک ان جلیله باشد از عید الله و بخت و بخت مندر
 نیز در جلال عید الله بود و عید الله بر محل را گرفت و برادر زد و خود بخیر و لالت و خطبه خواند
 و اید و بعد از آن عید و عید بسیار بر مخالفت نمود و یکیش و بکر و بعد و ما غر و چون صبح روز
 دیگر شد برادر خود خنای علیها الله را مالیک کرد و اندک خود دست دارد و کودکی بدو پیچ افکند
 بن نام و روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام چون نام را با خود ببرد و بیرون یافت
 قیس و قیس بن الحسین و مندرجین جبار و دو پیشی خود نامور و ان نامها با نزاع سده سی
 با سلیمان بن کنی با یارین از سال فرمود و در آن نامه مذکور بود که بدستی که من خواهم مارا
 بسوی خدا و پیغمبر خدا و اگر استنها بر طرف شده است پس اگر اجابت نمی نماید و در آخر
 برادر شود شما را بر راه و لالت میکنم و خفت و در جواب بخت همین قدر نوشت که کما
 ان و بعد الله حق و لای حقک الذین لای یوفون یعنی هر کس بدستی که وعده خدا حق
 و باید که تو را بسبب کرده اند آسمانی که یقین ندارند و بر زمین خود و مندرجین جبار و در
 برمانی وضع که رسید قدر نموده است او نیز ذکر کرده است و گفته است که چون عید الله خبر کرد
 رسید در بیرون شهر توقف نمود تا شش و در شب اهل کوفه شد و اهل کوفه کمان سگ
 که حضرت امام حسین علیه السلام و از طرف بخت و داخل شد و رفتی فریاد برادر و که الله اکبر بر کعبه قسم
 که فرزند رسول خدایت و مردم صدا را بلند کردند و میگفتند که ما با توایم زبانه از جبار و از نفر
 و بر سر او چشند و وضعی که دم پس او را گرفتند و کمان ایشان بجان بود که حضرت امام حسین

پس این زیاد علیه الله تعالی از خسار برداشت و گفت منم عید الله پس مردم که بخت بودند
 یکدیگر افتادند و قدم بر روی یکدیگر نهادند و عید الله آمد و داخل دارالاماره شد و عمارت بسیار
 برپا شد بود و چون هیچ خطبه خواند و اهل کوفه را عتاب کرد و بزرگان ایشان را سرشها
 نمود و بر اطاعت و فرمان برداری و عده حسان داد و بر نافرمانی و خروج از کجاست و عید
 نمود پس گفت که ای اهل کوفه بسم الله الرحمن الرحيم بدو امانی ولایت شما کردانید
 و بر شما ماعلم نمود و الله اعلم که عید شما را در میان شما نیست تا به و عداوت
 رسم و حق ضیقان را از اقوابا بکیرم و فرمان بردار احسان کنم و اگر کسی که خلاف کند سخت
 کبر پس باینکه دماشی ای ستم سخن را برساند تا از غضب من برگیرد و شمشیر من بر او
 کفایت که چون این زیاد در دانه کوفه کرد و بکسر بن جرم و باطنی و شریک است و جانی را با
 و چشم و اهل خود همراه برد و چون داخل کوفه کرد و عمارت بسیار برپا شد بود و نقابان
 آنگاه و بر مردم رسیده بود که حضرت امام حسین علیه السلام متوجه شد ایشان است و اظهار ترحم
 میکنند و چون عید الله را دیدند کان کردند که حضرت امام حسین است و بر سر کرده که
 بیکدشت اظهارشادی میکردند و یکصد مرجا ایفرزند رسول خدا خوش آمدی و اهل کوفه
 از آن در غضب میشد و چون اظهارشانت مردم بسیار شد مسلم بن عمر گفت که در شریک
 که این عید الله پس زیاد علیه الله است و چون بدر دارالاماره رسید متوجه بود و چون
 او احاطه کرده بودند و چنان میدهند که حضرت امام حسین است و نقابان را بشیر در قصر را
 بست و یکی از آنجا که به راه او آمده بودند و از داد که در آنجا نقابان بر امام قصر آمد

و حق بر اینست

و چنین میداشت که حضرت امام حسین علیه السلام است و گفت که قراستند قسم بیدم که در شریک
 و بعد از آنکه که بنو تسلیم نخواهم نمود و آنچه را که بر سر ده اند و با تو مخالفت نخواهم کرد و این زیاد
 ملعون هیچ سخن نمیکفت تا اینکه بزرگ قصر رسید و نقابان از سر دیوار سراف کرد و گفت که در
 یکشاد و مردمی در عقب سر او بودند چون او را از او را شنود بسوی آنکوه که او را امام حسین علیه السلام
 بیکدشت طعنه شد و گفت ای قوم قسم با خدا که اگر خیر از خدا نیفت که این پسر جاننا
 و نقابان در آن کوفه و اهل کوفه و در بار استند مردمی و حق شد و چون صبح شد
 نمود که مسادی ندا کند که مردم هر چه میخوانند و چون جمع شدند بیرون آمد خطبه خواند و گفت
 که زیاد علیه الله مراد امانی شده شما کردانید است و سر حد شما را بر سر ده است و اگر در این پسر که
 از برای ظلمتانها انصاف نیستم و محرومان را عطا بدم و حسان نمایم کسانی که فرمان بردار
 شدند در میان و تا زیاده بشیر مرا مسند کردانیده است بر کسانی که ترک فرمان برداری می
 کنند و مخالفت مید نمایند پس باید هر کس بر خود ترسان باشد و آنچه میگویم بعد خواهم آورد
 و محروم عید تنها نیست پس از بنبر نیز آمد و بزرگان و شناسایان او قوم و هر محله را طلبید
 و بر ایشان سخت گرفت و گفت که باید بنویسید اسامی آنکوهی که بایزید در مقام دوستی اند
 و اگر هر که در مقام خلاف و تخلف و نقاقد و هر که مخالفان را با نشان دهد و تیرا بری شده است
 و هر که کسی را نشان نمیدهد باید که خامش شود که اگر کسی در قوم و محله اظهار کرد که مخالف است
 در مقام فرمان برداری نباشد و او نشان نداده باشد از تیرا بری است و خون دمالی است
 حلال است و هر کسی که در میان قوم او کشتی شود که مخالفت نیک کند و این را بنویسند و اگر

او را بر در خانه نشین برادر خواهم زد و انظار ایده را از عطا محرم خواهم کرد و ایند و چون سلم بن صغیر خبر
 آمد که حیدر الله را کشید و آنچه مردم گفته اند که در بدو و نسیه دار خانه مختار بیرون آمد و بجای نانی خورد
 رفت و به میان پنهان و پوشید و از حیدر الله بزد او زد و دیگرند و یکدیگر گنگان و صیت جعفر و نه
 و این زیاد غلامی داشت که او را شقیق میگفتند او را علی و دست هر دو در هم باور داد و گفت که سلم
 عقیده را میدانی و چون کسی از شما با او دیدی این را بگو که باین حال استناده خبر بفرست
 و نشان خود و بنای ایشان را بمان که نوار ایشان و چون مالی را بایشان دادی بنویسند و بگویند
 و در قری بهم میرسانند و چیزی از امر خود را از تو بمانان بفرستند پس بر هیچ وجه خبر بفرست
 برو تا اینکه بر منزل سلم مسلط کردی و بزد او روی معارف با آنچه ما مژ بود و در هر روز
 جامع در کنار سلم بن موسی مسجدی نشست و آن بزرگوار مغول فارغوشیده بود و که جمعی میگفتند
 که این مرد برای امام حسین علیه السلام بیعت میکرد و چون در بطوری او نشست بگریه و تا از نماز خارج
 گفت ای بنده خدا من مردی از اهل شام و خدا دوستی امیر است و در کسان ایشان را بطن
 نموده است و در حال خود را بگریه داشت و گفت که دست هر دو در هم با خود دارم و خواهم که یکی از
 ایشان را ملاقات نمایم و خبر بزنم رسیده است که کسی بگریه آمده است و برای تو زنده و زنده است
 علیه السلام بیعت میکند و من بخواهم که اکمل ملاقات نمایم و کسی را بغضتاسم که مرا با او ملاقات کند
 و مکان او را بیدانم و امروز در مسجد نشسته بودم شنیدم که جمعی از شما نشان میگفتند که این مرد با
 بیعت شناسانی دارد و حال بزد تواند آمد که این مال را از من بگیری و در اینتر صاحب خودی
 زیرا که این را برادر این نام و اگر خواهی بانی از من بیعت بگو و بعد از آن مرا بزد او بفرست و بگویند

۲۰۵

که در این

که حکایت خدا را که ملاقات تو را نصیب من گردانند و از این شایسته شدم که تو بطل خود خواهی شد
 و بتواری خواهد داد و خدا تعالی این بیعت بفرستد و علیه السلام و مرا از این خوشنمایند
 که مردم را با این امر شناسند پس از آنکه ای صورت بگرد بکشد و پس از این زیاد غلامی و سکو
 این غلامی معتقد گفت که امر بر خیز و خونی گذران است و از من بیعت بگیری سلم بن موسی از او
 گرفت و بگویند ای دودمانی حکم از او بفرست که در مقام خبر خواهی شد و پیش از این
 نماید و انعمون بعد از آنرا قبول نمود پس آن گفت که حالی چند روز بماند من بمانا آنکه من از
 برای تو از صاحب خود از آن حاضر کنم و آن غلامی چند روز بماند آن بزرگوار آمد و بفرست کرد تا
 اینکه سلم بن صغیر را در آن روز داد و بفرست آن بزرگوار رسید و بیعت کرد و بفرست بماند
 صابندی فرمود که انما را بفرست بفرست و با نام مردی بود که در شام عاقل و بصیر و عالم عالم
 و اموال را مسلم باو میداد که برای شکر سلاح و ما بخواج خریداری نماید و بفرست بفرست
 مسلم میاد و از هر کسی که در بفرست بفرست بفرست و بعد از همه مردن بفرست و در این
 عالم بود مسلط میگردد و هر روز آن غلامی را اعلام میکرد و این شهر را بفرست که چون سلم
 دارد که کوفه گردد در خانه سالم این بفرست بفرست و در از ده هزار کس باو بیعت کردند و چون
 این زیاد و در کوفه شد و در میان شب از خانه سالم بفرست بفرست و در از ده هزار کس باو بیعت کردند
 و مردم در آنجا بفرست بفرست کردند تا اینکه عدد ایشان بیست و چهار کس رسید مسلم را داد
 که خرج نماید بانی گفت که تو بفرست بفرست بفرست بفرست بفرست بفرست بفرست بفرست بفرست
 بود و در آنوقت بیمار شد و در خانه بانی فرود آمد و مسلم گفت که حیدر الله بعبادت من خواهد

و من این سخن شغلی بیازم و تو با ششبر میاد و از بعد سنان و چون عید الله بیاورد
او بر سخن شغلی کرد و بسیار طول داد و از مسلم انتری بطور رسیده شریک شغلی خواند شعری را که
چرا طول میدهد این یاد از آن منویم شده بر صورت و بیرون رفت و چون داخل قصر شد
این بر ویع غیبی نبرد او آمد و نامه از دست عید الله برین بفرست که از آن نامه نوشته بودیم
اما حسین علیه السلام که ظنان قدر از او هر که در سبوت نموند و نیست تغییر در آن این سامانی بود
که نام مردم با تو اندر هیچکس از سبزی نیست و این زیاد علیه السلام اگر که عید الله را بفرست
و این ناکه است که چون این زیاد از مجلس شریک بیرون رفت مسلم با ششبر کشیده داخل شد
و شریک از او سوال نمود که چه خبر تو را از این امر مانع کرد مسلم گفت که چون اراده کردم که بیرون
ایم زنی بمن چسبیده و گفت تو را بچشم میدم که این زیاد را در خانه با عید الله سانی و در کلبی
ششبر را که شش و ششم ثانی گفت دای بر از من مراد خود را بکنش داد و او را دیگر بفرست
افنام و ابو الفرج در کتاب صفات کعبه است که ثانی مسلم گفت که مرا خوش نیاید که این زیاد
در خانه می کشد شود و چون مسلم بیرون آمد شریک از او پرسید که چه خبر تو را از کشتن او مانع
مسلم گفت و چیزی که ای که ثانی این را ضعیف نبود و دیگر بسبب حدیثی که از رسول خدا امرومی است که
ایمان مرد را از اینکه از روی مکر و غدر فغانی بر کسی اید منع کرده است و من چون کار می کشید
انکی گفت بخدا قسم که اگر او را کشته بودی کافر فاسق قاجری را کشته بودی و ششبر بعد گفت که
ثانی از این زیاد منم که بدو بهمانه بیماری مجلس حاضر نمیشد این زیاد با مسلم شغلی گفت که چرا
ثانی نیز مانعاید که ششبر بیاورد گفت من اگر بیماری او مطلع میشدم او را حیات میدادم پس ششبر

و ایام

و اسبابی خارج و مردی را عید الله در دیکه و قصر خود در جالبه ثانی بود و بان که گفت
چه چیز مانع است ثانی را از اینکه نزد ما مدینه نماید پیشان گفتند میادیم و ششبر ایم که بیاورد
گفت ششبر ایم که بیماری او رفع شده است و بر در خانه ششبر نشاند و او را ملاقات نماید و با
بگویند که حق ما را منظور دارد و مرا خوش نیاید که با مسلم او کسی از طرف عید الله در میان کرد
باشند پس آنها نیز ثانی آمدند و در وقت عصر او و بر در خانه خود نشسته بود و گفت که چرا
ملاقات میکنی بدی کسی که او امروز تو را یاد کرد و گفت که اگر میشستم که بیمار است او را حیات میدادم
ثانی جواب داد که بیماری مرا از ملاقات او مانع است گفتند خبر یاد رسیده است که تو هر روز در خانه
خود نشستی و سلطان مشغول امثال این مورد میشود و تو را قسم میدم که بعضی از او را شوی و با
بیانی ثانی جاز طلبید و پوشید و بر سر خود سوار شد و با آنها روانه کرد و چون نزد کسار
الاماره رسید در خود حالتی دید که بعضی امور را از آن نهید و بحسان بن اسبابی خارج گفت که
باین ارجح نمیشم که من از این مرد میترسم تو چه می بینی حسان جواب داد که ای هم نمیشم که
من از این مرد ترسم و ترسان نیستم هیچ وجه و تو نیز این خیالات را بخوراده و حسان نیز
که عید الله برای چه بهم ثانی را طلبیده است و چون ثانی داخل مجلس شد صبی در آن حاضر
بود و چون نظر عید الله بطول بر او افتاد گفت که بیای خود ادعای و چون نزد کسار
رسید ششبر صبح تا صبحی را دید که در آنجا حاضر است و این زیاد گفت او شده شغلی خواند ششبر
را ای که من زندگانی او را میخواهم و در ک مرا میخواهد و در اول دخول او را اگر امده تخط نمود
ثانی از شرب خندان این شرمسار نمود گفت ای ثانی من عروه این به امور است که در خانه تو

۲۷
بسیار

برای است به برای غریزید علیه الفی و العذاب شدید و مسلمانان مسلم بن عبد الله آورده و
در خانه خود جاداده و سلاح و لشکر برای او جمع میکنی در خانه های در خانه خود و چنان میدانی
این امر بر من پنهان است فانی گفت که بچک از این امور که گشت و اوم و مسلم نزد من نیست
سخن در میان ایشان بسیار مذکور شد و فانی بچو جبر اقرار نمود بلکه بر انکار افزود و پس
زیاد معتد را طلبید و در پیش روی فانی ایستاد و این را گفت ای زناشویی فانی گفت
بلی و ده است که املون جاسوس بوده است و خبر از این را باین زیاد رسانیده است
خوابش و چون آرام و قرار به حال خود برگشت گفت از من شود بجهت قسم که دروغ نگویم
و نمیدانم قسم که من او را سخنان خود بخاردم و بچو جبر او اطلاع میدهم تا اینکه خود منزل من آمد
و از من خواست نمود که در خانه من منزل کند و مرا حیاط کند و در آنجا بگوید که من و او را برگردان
و از این چهارم را بر من لازم کرد و در او را حیاط نمود و جاداد و بنو خیر رسید و پس که امر او
کجا انجامیده است و اگر بخوانی با تو خود و میثاق میکنم که با تو خود و خیانت تمام و در مقام مکر و فتنه
نباشم و اگر خواهی کردی بنویسم بسیار که نزد تو باشد تا من برگردم و خود نیز مسلم روم و او را
مکرم که از خانه من بیرون رود و هر کجا خواهد رفت و در جوارش از او بر طرف شود این را گفت و بعد
که از من جدا نخواهند شد تا او را بر من حاضر کردانی فانی گفت بجهت قسم که او را هرگز نزد تو نخواهم
آورد و ای من همان خود را نزد تو میآورم که او را اقله سانی این زیاد گفت بجهت قسم که خوا
آورد و گفت بجهت قسم که نخواهم آورد و چون این سخن در میان ایشان بسیار شد مسلم بن عمرو
بر خست و در آنوقت در کوفه بغیر از او از این شام و خبر کسی نبود و گفت ای امیر بکند تا من

سختی

سختی که پس برخواستند و بکناری رفتند و بجای که از این و طعن ایشان را میدید و چون
صدای ایشان بلند شد و شنیدند مسلم گفت ای فانی تو را بجهت قسم میدهم که خود را بکنش نهی
رفتند و بلا برای مشیره و قبیله خود بر پاکن و من بخوام که تو گشته نشوی و مسلم بن عمرو این را
و او را نخواهد گشت و باو کسی نخواهند رسانند او را بایشان بده و برای تو عار و تعقی
نخواهد بود زیرا که او را بسلطای سلطه داده فانی گفت بجهت قسم که برای من لغو و عار خواهد بود
که همان خود را بدست دشمن ام در حالتی که صحیح و سالم باشم و بر غنیم و بشوم و باورد نصایر بسیار
و انچه بشم و نمیدانم که اگر چه باور نمیدانم بشم او را نخواهم داد تا گشته شوم و مسلم بن عمرو او را
قسم میداد و میگفت که والله که هر که بخوام داد و چون این زیاد سخنان ایشان را شنید
گفت او را نزدیک من آورید و چون نزد او آمد گفت بجهت قسم که با او را میآوری بکورتی
میزنم فانی گفت که در آنوقت شمشیر او خشنود و در در خانه تو بسیار خواهند این را گفت
و ای بر تو ای امیر بشمشیر با من سانی و فانی چنان میداشت که قبیله مشیره او این را باور
گشتن او منع خواهند نمود و این زیاد گفت که او را نزدیک من آرید پس چینی بود و دست و سر
و صورت و بینی و خواره فانی زیاد تا اینکه در پشت بطنی او شکست شد و خون بر رخسار جاری
گردید و کشته های صورتش بر روی رئیس افتاد و فانی دست زد و شمشیر کی از غلظت و مایه های
کشد و اندر منافعت نموده نگذاشت که شمشیر او را بگیرد این زیاد گفت که تو امر را از خواجی
و خون تو را معلق شد و مگر کرد که او را کشتند و در خانه انداختند و در استانه بستند
با سبانی استانه کرد و اندر جیس همان بن استار برخواست و گفت که ما را بگذرد و مکر خستاده بودی ام

نمودی که این مرد را حاضر نمایم و چون او را حاضر کردیم صورت او را شکست و خون
ریشش جاری کرد بعدی او را در کشتن او داری جسد الله گفت که تو را با اینها چه کار است و اگر کرد
که بر سینه او زدند و او را را انداختند و بستند و در گوشه انباشتند محمد بن شعیب گفت که با این
امیر بکنند و انصاف خواه برای نفع ما باشد یا ضرر ما زیرا که ما را با این ادب بیاموزند و ضرر برون
مخرج رسیده که باقی گشته شد باقیله مخرج اندزد و در قصر اعطای کرده و گفت منم مردمی مخرج
و ایکه سواران قبیله مخرج در کمالی است و انداخته و میگویند که از طاعت مردن بفرمانم از
جامه مسلمانان جدا شده ایم و ایشان خبر رسیده است که صاحب ایشان را کشته اند و بر ایشان
کران است و چون جسد الله گفت که قبیله مخرج در خانه مخرج شده اند شعیب قاضی که بود
صاحب ایشان را و این مرد و این را خبر ده که باقی زنده است و چون شعیب بزرگوار
باقی گفت ای ملک شد قبیله و مشیره من بگناید امیر من بگناید امیر من و در کمال خون
ریش او جاری بود و شنید که از در قصر او را زایل بود گفت چنین میدانم که اینها صدای قبیله
مخرج و دوستان من از مسلمانان باشد و اگر در قصر ایشان داخل شوند مرا احاطه خواهند نمود و چون
شعیب سخن او را شنید بیرون آمد و بزرگوار کرده رفت و گفت که چون پیغام شما را رسید مرا از
که بزرگوار شما مردم را و در این بین من بزرگوارتم و او را ملاقات نمودم و مرا کرد که شما بفرمان
که او زنده است و بزرگوار شما رسیده است که گشته شده است باطل و بی اصل است مردمی مخرج و امیر
گفت که حد از برای شما برای آنکه او زنده است و سخنانهای خود بر کشته جسد الله زنده با این
و سپاهیان و خادمان بیرون آمد و بزرگوار رفت و گفت که اگر مردمانی شوم بفرمان بردار

دانی ندارد

فرمان برداری امامان خود و متفرق شوند که ملک خواهد شد و گشته جسد الله بزرگوار
و بزرگوار شما خواهد رفت و محرم خواهد ماند بدستی که در دست انگشت است که در دست کسی که
رسانید جسد خود را تمام کرده است و هنوز از قبر فرو نیامده بود که جسد داخل شد از آن
که کتابت بازار خرم از نشان بود و میدویدند و فریاد میکردند که ایکه بفرمودند و جسد الله
تغییر و انداخته شد و در راه است و جسد الله بن حاتم روایت کرد است که مسلم بن عقیل را
فرستاد و بقصر این زیاده که به بینم باقی چه سلوک کرد است و چون این زیاده را جسد زد
نمود من بر سپه خود حاکم و بزرگوار مسلم ادم و اول کسی بودم که خبر باقی را مسلم رسانیدم
تاگاه دیدم که جسد از زمانی قبیله مخرج شدند و فریاد یا حبر یا یا حبر یا یا حبر را و در دند چون
جسد مسلم رسانیدم مرا از نمود که در میان اصحاب ندا کنم و آنها در خانه های دور او جمع بودند و بنا
چاره از امر او میشدند و منادی را فرمود که ندا کند که با من و راست می بینم او را بلند کردم و
گفتم بیکدیگر را خبر کردند و اجتماع نمودند و مسلم برای قبیله از کند و مخرج و نیم و سپه و خبر
علی بقیه داد و مردم یکدیگر را از نمودند و جمع شدند و در آنک زمانه سحر از مردم شد
و بر این حال جمع شدند تا وقت صبح و امر جسد الله ملعون بسیار گشت شد و محمد غنی
و همت او این بود که در راهی قصر را نگاه داری کند و با او سعی نفر از سپاهیان و بیست نفر
از شراف و کسان خودش بیشتر نبود و بعضی از بزرگان شنیده اند که از روی که بیست و چهار
رویان بود با او ملحق شدند و کسانیکه در قصر بودند با این زیاده بر بام انداختند و مردم شربت
و گناه میکردند و مردم بر ایشان سنگ میزدند و دشنام میدادند و این زیاده و مادرش را علیها

تمام خانها بفرست و در تمام خانها بگو و بگویش کن تا آنکه این دو بزرگوار در میان من و حسین بن علی
 سرکرده مسلمانان جلادان او بود و او از خیل نبی نیم بود پس این را و طعونی داخل فرستد و بر
 محمد بن حریف علی بر پا کرد و او را بر مردم سرگردانی داد و چون صبح شد آمد در مجلس و مردم را
 رخصت و خول داد و چون محمد بن اشعث آمد او را در پهلوی خود نشاند و چون صبح شد بران
 بزرگوار آمد و حکایت بود که مسلم را با عبد الرحمن بن محمد بن اشعث گفت و عبد الرحمن بن محمد
 در وقتیکه نزد این را یافتند بود و بطریق سرکوشی آن خبر را بیدر خود گفت و این را که سخن
 ایشانرا شنید و بسیار حیرت و شگفتی گفت که بجز در میان ما و حسین بن علی و محمد بن علی
 خود را با همراهِ کرده بزرگوار میداند که هیچ که بی را نمی بیند و اینکه مسلم بن محمد بن علی
 ایشان را فرستاد کرد و عبد الرحمن بن علی را با اعتبار و تعزازی قیس همراه آورد و چون بزرگوار
 آگاه رسیدند که مسلم در اینجا بود و مسلم صدای مسلم را بان داد و از مردان شنید و این که طلب
 آمد اندر بر خوست و شمشیر بر دست برد و چون آمد و ایشان داخل ایوان شدند و مسلم بر ایشان
 حمله کرد و بجز شمشیر ایشان را از آستانه بیرون کرد و در شمشیر که هم آورده داخل و او بر ایشان
 کرده میان آنحضرت و کبریا حمران احمري و حضرت واقع شد و کبر شمشیری بر روی مسلم زد و
 بالای آن بزرگوار را قطع نمود و شمشیر طلب بانی رسید و در دندان آنحضرت افتاد و مسلم فریاد
 افعلی داد و ضربتی دیگر بر پیشانی زد که نزدیک بود که بکشتن رسد و چون آنکه در آنجا
 نمودند پیام بالا فرستند و بکنکبانبان بزرگوار میانه افتاد و دستهای در آتش زده بجا
 او می افتادند و چون مسلم حال را بر آن نال مشاهده نمود با شمشیر کشید و از خانه بیرون آمد و در آنجا

در تمام فرستاد

و محمد بن اشعث گفت که از برای تو امان است خود را بکشتن مده و آنحضرت ایشان را شکافه نمود و در جری
 بخواند شد و این را که قسم خورد و آنکه کشته شد و بزرگوار وی را فرمودی اگر چه هر یک چیزی است و بزرگوار
 و کس نیست روزی از اوقات خواهد نمود و در قسم که دروغ نمی گوید و بانی خود نامشده است
 گفت که کسی نبود و دروغ نمی گوید و با تو عهد میکند و کسی که نبی آید بسیار هم تواند و تو را نخواهد
 و ضرری نباشد و خواهد ساختند و در وقت بدن آن بزرگوار از سنگهای بسیار خسته و مجروح شدند
 و از خانه و محاربه خشکی و مانعی نداشتند و بود فرمود که ای من در امان محمد بن اشعث گفت که ای من
 که با هم بود که گفت که ای من در امان که گفتند بی که عبد الرحمن بن علی که جواب داد که ای من
 نیست و بکناری رفت مسلم گفت که ای من در امان نمیدانم دست خود را بر دست منانیدم پس بگری
 آوردند و آنحضرت را بران سوار کردند و در او را گرفتند و شمشیر را از آستانه انداختند و در وقت
 آن بزرگوار از خود نا امید شده است از دیدن این روان شدند و فرمود که این اولی مرا
 محمد بن اشعث گفت که امیدوارم که نا خوشی برای تو نباشد مسلم گفت که نیست چیزی که امید
 چگونه شد اما این شایسته گفت اما الله و انا الیه را چون در کسیت عبد الله قاسم گفت که کسی
 که طلب نماید شد و آنکه که تو طلب میکردی و باور شد و شد و بنور رسید باید که که کند مسلم
 که بعد از قسم که بخود نمیکرد و از کشته شدن رقت نمیکند و اگر چه مردن را نخواهم و کس سکون
 اند خودم که با جانب بر و آورده اند و برای حسین بن علی السلام بگویم پس در آنجا
 محمد بن اشعث و فرمود که ای بنده خدا حسین بن علی که تو از امانی که من اوده از وفایان عاجز
 ای ایشوای که بکت بکنی غایبی و مردی از زبان من بفرستی بزرگوار حسین بن علی که در آنجا

پس

بر دین آمده است یا فراموشی و یا جهل است خود را ندانید که در پیشگاه خداوند
 در حالی که کسی بود در دست قوم و غمید است که ایستاده باشد یا نه و یا که در میان
 که همیشه بر کرده بود و مردم خدای تو بود و او را که تو را فریب نمیداد که ایشان را که تو را
 از روی دین بایست که بشناسی بیکدیگر که از آنها خدای را بد و بدستی که او را که تو را در دست خود
 محمد بن سنان گفت که من قسم که این حد را خواهم کرد و بانی زیاد خواهم گفت که من خود را از او داده
 و محمد بن سنان را شوی بر او است که در وقت که مسجد اقصی در مدینه بود و محمد بن سنان را
 با عتقا و فراری او در یک مسلم فرستاد و او را در مدینه بود و او را احاطه نمودند و مسلم بر ایشان
 در جز می ماند و گفت ایست که بر کشتن یکی از پیغمبرانی در تو همیشه شربت مرگ را خواهی چشید
 و بر خدا صبر نما و حکم خدا در خلق همیشه جاری خواهد شد و از آنکه در چهار و یک نفر از اهل بیت
 و محمد بن ابی طالب را دایت کرد و است که چون مسلم حاجت بسیاری از آنکه در اراکت و این خبر
 زیاد رسید کس فرستاد و محمد بن سنان را گفت بنام داد که من تو را بسوی کعبه فرستادم و او در میان
 تو در خانه بنام افکند پس چگونه خواهد بود حال تو اگر بفرستم تو را بسوی بکران این شغل بنام
 داد که ای پسر ایامان کمان کرد که مرا فرستاده بجانب تعالی از اقبالان کوفه یازم زکریا
 بر بکران میر و یا عتدای که فرستاده مرا بسوی شیر بهلوان و شیر بران در دست شما بی عام
 از آن بهرین انام پس این زیاد کس فرستاد که او را امان ده که بخوی دیگر بر او تسلط نکند
 و در بعضی از آنکه شایسته بود که خوت مسلم بر تبه بود که مرور در دست بریدند و بر او تسلط
 بر کشتن بنده شایسته بود که خوت مسلم بر تبه بود که مرور در دست بریدند و بر او تسلط

دین

و چون اذن دخول یافت داخل شد خبر مسلم علیه السلام را باین راه و طبعی قدر و شرف نه که بر او
 نیز که گوید و گفت که اگر او را امان داده بود تو را در دم مسجد اقصی گفت تو را امان و اذن
 پس کار بود ما تو را فرستاده بودیم که او را امان دهی بلکه فرستاده بودیم که او را بجزا و ادبی است
 ساکن انداخته هیچ گفت و چون مسلم بر تبه رسید سنانی را بخوار داشت و بود و در دست کردی
 نشسته بود و در ظاهر آن یک شصت و چهاره این غنیمت را به محبت و محروم بر حریست مسلم و محرو
 و کثیر شهاب از جمله آنها بودند که بر تبه نشسته بودند و در آنجا سوطه بر او بسته که در او بود
 مسلم گفت قدری از این را بسوی من بفرست و مرا داد که می بینی که چه قدر در پیش این
 و بعد مسلم که تو را از آن خواهی سپید تا همه چشم را بچشمی مسلم چنانچه فرمود که دای تو که کسی تو
 گفت من آن کسی که حق را شهادت در دینی که تو شکر حق شستی و با نام خود اخصی و در تو هم در آن وقت
 که تو شهادت کردی و اطاعت او نمودم در دینی که تو نامو مانی او کردی من مسلم محمد بن ابی سلمی
 فرمود بر ما تو را و خدادادی چنانچه کار و سخت دل و بد شرم بود تو ای پسر با کمال
 نری بچشم و محمد بودن در نارحم از من پس در شهادت و بیاد داد و محروم بر حریست
 عفو خود را فرستاد و بسوی ابی که سنانی را بکشت بودند با ندی آورد و با سنانی را بکشت
 قلع ریخت و مسلم گفت که یا شام و چون مسلم اراده نمود که از آن بیاید انداخته و سنانی
 در آن قلع ریخت و نتوانست که بفرستد و چون در مرتبه باین موضع اتفاق افتاد در مرتبه سیم
 و خان بکشتن در قلع افتاد پس فرمود مسجدی که اگر این باب روزی می سپرد از آن مسجد
 فرستید پس فرستاده این باب و بیرون آمد و امر نمود که مسلم را داخل قصر کنند و چون داخل

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

مسلم که ملازمان انوار الاسلام گفتند که چرا بر این مسلم گفتی جواب داد که اگر او را بگویند
 مسلم من را و سواد و اگر نخواهد که بسیار بر او سلام فراموش کرد و اعلیون گفت البته تو را خوانم
 مسلم فرمود که هرگاه چنین است ملا فقه امامان و دیگر یکی از اقام خود و صیحت کنم گفت بکن مسلم
 و بعد مجلس نظر کرد و در میان ایشان هر یک حدیثی و خاص علوم اللغه را دید گفت ای حرمیان من
 خوشی و قرار است در این دو ماهی است که باید از راهی و آن سترگی است که باید با تو بنهانی
 هر یک از این ششیدن انی متلغ نمود این را و گفت که چرا مضایقه داری از اینکه در امر غیرت
 نانی پس هر روزت و احد و مسلم در کناری فرستاد و نشسته و روضی که این زیاد ایشان را میبرد
 پس مسلم بفرمود که مرا در که در قرضی است که از از و که آمده ام قرض گرفت و در آن مخفی درستم
 زره و شمر بر اعز و در از آمده و چون مرا بکشند جسته را از این زیاد بخوار و در حق کسی
 بنزد امام حیدر علیه السلام بفرست که بر گرد و زور که من را سخت گویند که مردم با تو اند و چنان
 که در انداخته باشد پس حرمیان زیاد علیه السلام گفت که ای امیر با من چنین و چنین گفت
 گفت کسیکه این است هرگز خیانت نمیکند اما کاهی خائن را این میدهد اند اما مال او برای
 خودش باشد و ما تو را منع نمیکیم به حرف که خواهی برسان و چون آوردیم سخن او کاری
 نداریم و اگر چنین با کاری نمیشد باید کاری نداریم پس این زیاد بگفت که من میدانم
 که اعدای جمعیت مردم را متفرق گردانیدی و پیش از این ساحتی و بعضی را بعضی
 خلاصه او در مسلم جواب داد که چنین بود و من برای این بایدم بلکه مردم این چنین میدانند
 که در تو نیکان ایشان را گفت و خورهای ایشان را بخت و در میان ایشان اهل بوی که فرمود که

و اما بعد

و اما بعد که بعد از امر تمام و بعد از کتاب خدا و موت کنیم این زیاد ملعون گفت که تو را این کار
 چرا کارشای فاسق و چرا با اینها حد میکنی و در وقت که در دین بودی و خراب بودی و
 که ایامی را بجز درم خفتم که خود میدانی که در این چهار روز میگذرد و آخر آن وقت
 و در شراب غار اینم و تو از شراب خوار کی سزاوارتری و سزاوار تر با کسی است که خونی است
 بخورد و میکند که خدا گفتن این از احرام کرده اند و در حق برین اعدام میباشد
 بمحض خفگی و خونی و بد کلانی و حال اینکه در حال اشتغال بودی و نیست که کوباج علی از او صادر شده
 این را گفت که ای فاسق تو نمایی امری خوشی که خدا از این بنده و تو را سزاوار این عذاب است
 که سزاواران امر که اگر ما را سزاواران باشند این زیاد گفت که سزاوار تر است بعد از الله
 باشد که امیر مومنان است مسلم گفت مسجدی علی بن ابی طالب را ضمیمه ما میکند خدا حاکم ما است
 و شما پس این زیاد و دل از آن گفت که خدا گفت مرا اگر تو را بگویند چنان کنی که هر کسی در اسلام
 با تو حرکت نکرده باشد مسلم فرمود که تو سزاواری با یکسان خدا کنی و در اسلام علی را که در حق
 و بعضی که تو را بگویند هیچ از گفتن قبیح و شک کردن رشت و از حیانت باطن و غلبه ایمان
 و چنان با او بود از تو سزاوار تر نیست پس این زیاد به غیاء و دل از آن را با کسی که در اسلام
 نسبت میداد امام امام دولی ملک عظام و ضعیف صلوات الله علیه و سلم کند و مسلم ساکت بود
 ملعون گفت که این جز به مظلوم را بیام قهر بر نه کردن زنده و حیدر را بر زنده اند مسلم فرمود
 که اگر بایان من و تو قرات و خویشی سپرد مرا نمیکشی انی و دل از آن گفت که است کسی که بر حق
 او را فرست زده است پس کبر من چو انی امری را غلبید و گفت که پیام بالا رو و تو مسلم را گردانی

پس انعمون سلم را بر دست پیام بالا رفت و می شنید که آن خادمتان دیگر به استغفار و جملات
 دینی خدا شغول بودند و خبر نموده که خداوند حکم کن میان ما و این گروه که ما را فریاد اند و روح
 و مارا و کشته اند پس این بزرگوار را بر دوشها می گذاشتند و بر موضع پاسبانان را گردان زد
 مبارک و سرسبز و خضر را بر انداخت و سید علی را که گفته است که چون سلم جیگر کرده را بفصل
 محمد بن شمس فریاد کرد که ای سلم تو را امان دادیم فرمود که کرده خدا را بخار که ما را نجات
 و همچنان ایشان خالی نمیداد و در جزیره اند و با ما این اتفاق افتاد و در جزیره اند که هر احوال
 نادر رسیده بود اگر دین مبارک را و جیت و مردی از غیب سر او در آمده و نیزه بر دست مبارک
 زد که بر در افتاد پس او را اسیر کرده بودند و چون برای زیاد داخل شد سلام کرد و با بسا
 با او گفتند که چرا بر اسیر سلام کرده ای گفت دای بر شما تسبیح است که او اسیر نیست این زیاد ملعون
 که بر تو سلام کرد سلام کنی و اگر کنی که گفته خواهی است سلم گفت اگر مرا بکشند پس چنین که
 گفته است کسی که از تو مدتر بوده است کسیر که از من خبر نموده است پس این زیاد ملعون که ای
 عاق دای شاق بر امام خود خرجه کردی و در میان مسلمانان تفرقه افکنده ای و فتنه برافروزی
 سلم گفت دروغ نمیزنی ای پسر زیاد تفرقه در میان مسلمانان معادید و پیش ازین علیه السلام
 استید و افکنده و فتنه را تو و پدر تو زیاد و پسید علیه السلام فتنه بنی امیه از قبیل تفرقه باز کرد
 دین اسید دارم که خدا شما را ترا بر دوزی من کرد اندر بدست بدترین خلق خود و بهیچان کینه است
 که چون آن شخص که سلم را بقتل آورد از نام بزرگوار بسیار ترسان و لرزان بود این زیاد و از
 این پرسید گفت در ای ساعت که او را کشته می روید و بسیار بد صورتی دیدم که در پیش روی من می افتاد

کثیر از آن

و الله اعلم

و انکست اب خود را بدندان گرفته بود و من از آن ترسیدم چنان ترسیدم که هرگز با من
 ترسیده بودم این زیاد ملعون گفت که شاید دوست بر تو فال شده باشد و مسعودی گفت
 که این باد کسیر بن جمران را که تا من سلم بود عیب و از او پرسیدم سلم را انکی گفت بی خبر
 که در این وقت که او را بام بالا میبرد و چه میگفت گفت کسیر و نسیم و نهید میگفت و استغفار میکرد
 و چون خوشنیم کردی او را بر منم گفت خداوند حکم کن میان این گروه که ما را فریاد
 و بنا دروغ گفته پس با ما و کشته اند و اگر بکشند من بگویم که خدا را برای خدا نی که انصاف مرا
 از تو گرفت و او را کیم عزت زدم کار کشید پس سخن گفت که ای کافی نیست خرنش از من و چون
 توانی بنده این باد گفت که در وقت مردن من خبر میکرد است انعمون گفت که پس جرت میکرد
 زدم و او را کشته و تسبیح میفکند گفته است که محمد بن شمس بر خوست و در باره ای بن جمعه با میسند
 علیه السلام گفته سخن گفت و گفت که تو میدانی منزلت و بزرگی دانی را در این شهر و در میان قبیله
 و عشیره خود من و قوم او میداند که من در میان من او را بر تو آورده ایم و تو را بکشد
 که او را بر من بخش زیرا که من دشمنی امیر شهر را با خویش دارم این زیاد ملعون کرده او را در خانه
 و در همان لحظه پیش منحرف شده است نموده که ای را بر منی برده بر سر بازار گردان کردند
 پس او را بر دوش با بمان که در اینجا کوفته میگویند در حالتی که دستهای او بسته بودند
 و اندامهای او را در کس از منج یا در من نیست بکایند بیخ و چون دید که کسی باری او نمیکند
 و دستهای خود را بکشد و با خود و گفت کاش عسائی با کاردی با سکه یا شمشیر بدست من
 که این دفع دشمنان از خود بگردم پس اگر دهم او را بکشند و حکم بسته و گفته که گردن خود را

بگفتن گفت من آن جو بیکم و از شماست بیکم پس غلبی از علایان حیدر الله که او را بیکم
و ترک بود و ضربتی بر آن جا و نمزد و دگر گشت ثانی گفت ای الله المعاد اللهم ای رحمت
و رضا که بیکم حضرت دیگر ای خداوند را بر تیر شهادت رسانید و چون سلم و ثانی خدای
علیهما السلام بیکم بد این زیاد طعن بیکم ای ایشا زبانی این ابی حیدر و ادعی در برین
اربع تیمی نیز برید علیها السلام الله را بشد و دستا و دگر خود را از نمود که اگر سلم و
بیزید بنوبس و همون باغ کاتب او بود و در فوسان بسیار طول داد و او ادلی کسی بود که
نوشته ها را طول میداد و چون این زیاد در آن فکر کرد گفت این همه فضول و زیاده ای که در این
نوشته بنویس اما بعد محمد سزاوار خداوندی است که حق ابرار را از حق ابرار گرفت و سر دشمن او را
کفایت نمود بدستی که مستقیم و عقیق بنیاد و بکانه ثانی بن حیدر و مرادی و من بر ایشان
و نگاهبان کاشتم و حیدر و تدبیر کردم تا اینکه ایشان بیرون او دم و خدا را بر ایشان مستط
کردانند و هر دو را کردن زدم و سرای ایشان را به راهی ثانی بن ابی حیدر و ادعی در برین
تیمی نیز تو خستادم و این دو نفر فرمان بردار و نیک خواهند و هر خواهی از ایشان سوال
کن از امر مسلم و ثانی بیکم ای که این دو خستاده از امر مسلم و روح در است که ناری اند و استقام
و برید طعن از جواب نوشت که اما بعد بیکم ای که تو بهای سخن کرده که من خواهم بشنم و بطریق این
چشمات حمل نموده و مانند شیام بر دل حمل کرده و ما را به نیاز گردانیده و کتابت نموده و کلان
من در حق تو بر است و برای من در باره تو در دست گردیده و خستاده و قوراجی و از ایشان
سوال نمود و خلوت کردم و ایشان را در رای و فضل چنان باقم که تو نشنیدی پس تو را حیدر بیکم

بگفتن ای ایشا

که ایشان بیکم ای که من خبر رسیدم است که حسین علیه السلام متوجه عراق است پس دیدم باقی بیکم
قرار ده و باس ماری کن و بر خطه و کان مردم را جنتی و بخت تقدیر و من بنویس آنچه در
میشود و این کافران بیکم ای که بزرگواران علیها السلام نوشت که من خبر رسیدم است که حسین بیکم آمده
باب هشتم در ذکر روایت شدن سید الشهدا از مکه معظمه بکربلا عراق لغیر مقامه باعدا
شیخ حیدر که گفت که خروج نمودی سلم که در روز نهم ماه و پنجمه ششم از کربلا عتبات بود و در
روز نهم انگاه بدرجه شهادت رسید و توجه حضرت امام حسین از مکه بکربلا عتبات عراق در همان روز
خروج سلم بود یعنی در روز توبه بعد از آنکه در مکه تمامه شعبان در رمضان و ثوال و در بغداد و کربلا
از مکه بکربلا عتبات و نموده بود و در آن وقت چند نفر از اهله و حواریان از مکه بکربلا عتبات
شدند و چون اراده نمود که روانه عراق گردد و طواف خانه کعبه نموده سعی صفا و مرویه بجا آورد
و از احرام محبت شمره حج را بعهده مبدل گردانید زیرا که نمیخواست که حج را با تمامه رساند از کربلا
ایکبار مبارک حضرت را در مکه بگذراند و بنزد بزرگواران بیکم ای که بزرگواران با اهل و اولاد
و کسانی که با حضرت علمی شده بودند از شیعیان و منور خبر خروج مسلم با حضرت رسانیده بود
و رسید از واقعه و زرار بن صالح روایت کرده است که گفت که ما بنزد حضرت امام حسین
بیش از آنکه بکربلا عتبات در دست روز و بخت خبر دادیم با یکدیگر خواستند از حضرت بپرسند
و راههای ایشان با حضرت است و شش بای ایشان بر حضرت پس برست خود بسوی کربلا عتبات اشاره کرد
و در راهی کربلا عتبات و طاک که بسیار فرود آمدند که خدا آنها را بفرخند کسی میگوید که
که اگر بعضی امور را نمیدانست و باعث کی ابر و ثواب نمیشد مرا بیکم ای که بگفتن با ایشان

کسی که نیست او حق و سرسریت او بر کارهای حق مردم که علی چنین است خدا تو را بر سر
 با سحر و دینداری و کفایت نماید آنچه را که از آن بی خبری مسئله چند است و خبر از
 آنحضرت سوال نمودم همه را جواب داد پس را حلقه خود را بجزا آورد و مراد را که در دانه گردید
 و ایضا سنج مفید گفت که چون حضرت امام حسین علیه السلام از کربلا آمدن بعد از آنکه
 با جمعی دیگر نزد آنحضرت آمدند و آنها را عرض نمودند که آنحضرت را خبر کرد اند و چون
 گفتند که بر کرد قبول نفرمود و میان ایشان و مقام آنحضرت ابر و محابله انجامید و کار به شغال
 تا از این رسید و آنحضرت و مقام کرامت ابا و استیلا نمودند از راجعت و از اینها روایت شد
 و چون موضع تعظیم رسیدند فائده دیدند که از زمین سیاه از آنها شتران بگریه کردند و آنحضرت
 با هر الفاظی فرمود که هر که خواهد که با ما بیاید تا عراق ما را بیاورد و در راه با او شو
 نگویند و هر که نخواهد که عراقی بیاید بر قدر که با ما بیاید گریه همان قدر را با و میداد
 و از هر جا که خواهد از ما جدا شود بعضی با آنحضرت فرستاد و بعضی از آنها جدا شدند و بعضی
 بر حق خود و بر خود و محمد را و از حضرت آنحضرت نمود و بعضی از آنها نامه نوشت و در آن
 درج کرد که از تو ای الیکم سخن خدا که از این راه بگری و بماند عراق نزدی دقتی که نامه من
 برسد زیرا که من میترسم که در این خورشید شوی و اهل بیت تو مستعد شوند و بکشته شوند
 نور زین خطبه میشود زیرا که تو ای راه نمائنده راه یا شکاف و امید داری شومان و البته در غایت
 فعیب نما که من هر خود از عقب نامه خواهم آمد پس جز مردمی جدا از او خواهم نمود که امان
 نامه برای آنحضرت نویسد که آنحضرت را جعت نماید و مردمی جدا نامه آنحضرت نوشتند و آنکه

در امان است و باو بگوئی و ممانی خواهد کرد و از آنجایی که جدا داده با عبد الله بن جعفر و
 حضرت اسیر شدند و چون آنحضرت آنجا رسیدند و نامه را رسانیدند و در میان از آن سخن
 سبانه نمودند فرمود که من بول خدا صلی الله علیه و آله را در جواب دیدم و در آنجا ای از تو
 و من ایتر خواهم رفت پرسیدند که آنحضرت چه فرمود که از این هیچ کس نگفتم و نخواهم
 گفت تا اینکه خدا را ملاقات نمایم و چون از بازگشتن آنحضرت مایوس شدند عبد الله بن جعفر
 خود را بر نمود که در حضرت آنحضرت باشند و همه را همراهی نمایند و در پیش روی آنحضرت جهاد
 کنند و خود با یکی بن عبد الله بگریخت و آنحضرت روانه عراق کردید و در حای نیارید
 تا بمیزان دات عرق رسید و رسید بن عباس که گفت که حضرت امام حسین علیه السلام در سیم و پنجم
 سال شصت از هجرت از کربلا بیرون آمد و هنوز خبر کشته شدن مسلم با آنحضرت نرسیده بود
 زیرا که در همان روز که مسلم در کربلا کشته شد آنحضرت از کربلا بیرون آمد و در راه رسید
 که چون آنحضرت اراده بیرون آمدن از کربلا نمود خطبه خواند و در آن خطبه فرمود الحمد لله
 و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسولک و سلم و فرمود که هر که در کربلا
 فرزند آدم او بجز کشته ماند قتلده که در کربلا کشته شد و چه بسیار ازین و مسند و شهادت
 بیوی و زنان خود شدند شهادت یعقوب بیوی یوسف علی بنیاد الله و علیها السلام و
 شده است برای من ملک نشسته شدی که من ایستاده باشم و خواهم رسید و کو باقی غنیمت که نمیداد
 مراجع آنرا صحرا از یکدیگر جدا میکنند و در زمین کربلا و میکشد از زمین گهای کرسنه را
 و از آنچه تلخ بران جاری شده است بیهوده ببلد از آن مکن نیست در ضایع اهل بیت مقرر

برضا و خدمت و میسر کنیم بر بلا خدا و ما بپرسند ثواب میسر کنندگان و پستی از امانی که
 باده حق رسول خدا باشد تا میرد کم نغشود بلکه خدا بجزد از او آنحضرت و جعفر و عقیس جمع میکنند
 و دیده آنحضرت را بانی ندانند و میگردانند و بگویند که بایشان نموده است و خاک بیکدیگر که با آن
 که از جان خود گذشت نیست و طاعت خدا را بر خود قرار داده است با ما و اندر خود و پستی که می
 در صیاح روانه خواهم شد ایشان و آنرا **مؤلف گوید** که معنی از غلامان و اوصاف علیهم السلام
 این تمام چنین بیان نموده است که شاید این امور بنا بیکان مردم چنین است یعنی مردم چنین
 بنده اند که جسد مطهر آنحضرت را جانوران صحرا خوردند و شاید مرغی آنحضرت را از پهنه خود بپزند
 داده است مقصود اصحاب ایشان است نه خودشان و در نظر جبرج از این و دومی تمام غلامان و پست
 که جگس این گمان در باره جسد مطهر آنحضرت بجا نماند که از ایند بلکه با اتفاق تمام است آنجست
 در این زمین مظهر حق گردید و اصحاب آنحضرت از کلمه میمانان بودند و جسد مومن را نباید
 بسیار بسیار خافران بعضی نمیشودند رسانید و شاید که چون این خطبه در مقام ذکر شد
 ابتلا و تراکم جمع و طبع سحر کر بلا از آن سر و شهادت صادر کردید و است مراد از آن ذکر انوار
 باشد که بجهاد و دنیا بر گشته شدن در محراب و صوفی که کسی نیست که محمدری نماید
 در مقام حفظ و ضبط جسد گشته براید و از او حق نماید پس اغلب متفرع میگردد و هر چند
 این باره بجهاد و اتفاق بنفاد و باشد چنانکه کسی احوال غایبی را از کسی پرسد که
 غلام رفته است یا نه او در جواب میگوید که خاک نم شده است و هنوز غایت که اشخص خاک
 شده باشد بلکه ممکن است که اشخص نمون باشد و خاک نشود و غرض اشخص آن است که بجهاد

غالبی

غالبی از مردان اشخص تا حال باید خاک شده است و الله تعالی بعلوم برادر اولیانه و سیدین
 علیهم السلام این خاک گفته اند که حضرت امام حسین علیه السلام چون بمنزل تنعم رسید در شبها قافله زدند
 که بار ایشان متاعها بود که انبارا بحیران و بانی صبری غامضی برای رزید علیه السلام
 و رسانده بودند و آن متاعها در سب و جاهای پستی بود آنحضرت ببطاینها امر فرمود زیرا که
 حکم امیر مسلمانان آنحضرت مقرر بود و بعضا صاحبان شتر را فرمود که هر که خواهد با متاعان باید
 تا که بر او را غلام و کمال خواهم داد و در راه با او بکونی و حسانی خواهم کرد و هر که خواهد از متاعها
 مفارقت نماید که ابراهیم گفته اند است با و میدهم پس جمع از شتر داران در میان جا شدند
 جمعی دیگر در خدمت آنحضرت ماندند و چون بمنزل ذات حق رسید بشری غالب سیدی را غلام
 فرمود که از عذاب عراق بیاید احوال اهل عراق را از او پرسید گفت و اهلای ایشان را قوا
 و شمشیرهای ایشان با منی است الله تعالی بعلوم فرمودات میگوید و بعد از سیدی دیگری که خدا
 آنچه میخواست و حکم بر آنید که خود که اراده کرده است پس از آنجا روانه کرد و در وقت ظهر غلبه
 و لحظه در بنما خواهند و چون بیدار شد فرمود که شنیدم که با منی خدا میگوید که شما بر سر
 و در کهای شما شمارا بر سر است برساند پس علی فرزند آنحضرت عرض کرد که ای پدر ما
 بر حق هستیم آنحضرت فرمود که بعضی استخوانی که با زکات بنده کال بسوی دولت که با رخصت بود
 که هرگاه ما بر حق باشیم باکی و پروانی از سرک نداریم آنحضرت او را دعای خبر فرمود و شتر را
 در منزل گذارند و چون میخواست مردی از آنها بگوید که او را ابو هریره از منی بگفته اند و در گذشت
 آنحضرت بفرموده سلام کرد و گفت ای عزیز رسول خدا سید چه از منم بنده از منم حدیث

پس من این کار را بگویم و مستحق بی ایستادگیم اللهم شوق حضرت قبول فرمود و بعد از آن
تمام راه را سپرده بود که کسی بیرون نماند و رفت و داخل غیبت شد و حضرت از جایگاه
شده و خبر از کوفه نداشت تا اینکه جمعی از اعراب طایفه فرموده از ایشان احوال پرسیدند
که ما هیچ خبر نداریم اینقدر است که راه دخول و خروج بر ما بسته اند و جمعی از قبیله خزاعه و بخیله
روایت کرده اند که باز هم برین قیوم همراه بودیم و از آنکه میادیم و در راه چنین اتفاقات افتاد
که با حضرت امام حسین علیه السلام همراه شدیم و در راه مشکوک بودیم که در جایی که حضرت منزل
منزل میمانیم تاگاه بمنزل رسیدیم که بغیر از ما هیچکس که حضرت منزل کرده بود جانی دیگر نبود ناچار
در کناری فرود آمدیم و نسبت به شغل طعام خوردن شدیم تاگاه شخصی آمد و سلام کرد و در راه داخل
و بر زمین قیوم گفت که حضرت اباجده حسین علیه السلام مرا برزخ فرستاده است و تو را همراه
فرموده است از دهنش این طعام لقمه از دستهای افتاد و تمام سبک و حیران ماندم پس روزه
زهر که دلم و خضر عمر بود گفت سبحان الله فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیروی از حق
باش و دیگر که پس زهر بر چوخته حضرت حضرت رفت و ما لحظه برگشت با ایشان و خونی
و خسار دانی داشتند و امر کرد که خیمه و سیاه را در آنجا گذارند و لقمه را حضرت
حضرت امام حسین علیه السلام فرمود و بر وجهش خطاب نمود که تو از جایی که بیرون می آیی در آنجا
تورا بسبب من ای بسا و روایت رسید گفت که من حرم کرده ام که با حضرت همراهی کنم و جان
خود را فدای حضرت کنم پس الی آخر این را شنیدم و عرض نمود و او را یکی از بنی امیاس سید بود
خودش پرسید پس این سخن بر چوخته برزخ رفت و او را واداع کرد که گریست و گفت که از تو

بگویند

4
حضرت فرستاد کسی را که ایشان را بکشد و ذلیل گرداند تا اینکه ذلیل گردید و از قوم کثیر و این
از قبیل بنی سحان روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام از کوفه بیرون رفت و در راه
عمر بن عبد بن العاص سپهر کرد که یکی از سببی بنی سبید بنزد حضرت فرستاد که او را برگرداند و حضرت
نموده امر باستعمال بازمانده بنجر کرد و در آنکه و گفته که او حسین ایام را خدا میسر می کرد
بر روی که جمیعت است را مستغرق سازی حضرت فرمود که حاکم بن برای بنی سبید شنا
برای شهادت من از حضرت شهادت می آید و شما از حد من بری خواهید بود و از طریق حاکم بن سبید
که گفت من خسته بودم که برای عیال خود اذوقه میادیم و در راه امام حسین را طایعات خودم عرض کردم
که ببادا که در کوفه را فریب دهند و بخت قسم که اگر داخل کوفه شوی تو را میکشند و میبایست که کوفه
نزدی از آن خوف ندارم و هرگاه حرم بر شکست کردن نموده فرود ای زیرا که ای کوفی
مکمل در چنین میدان که خنجر و قیله من تو را یاری نمایند و تا در میان ایشان از دشمنان
مداری کنی پس گاه فرمود میان من و قوم و عده است که از خلف نمودن ای که است دارم پس اگر
خداوند کند از ما جبار ای پس باینکه برانفت فرستاده است و اگر آنچه ناچار است البته بعد از
پس رشکاری و شهادت خواهد بود ای شهادت و قتال را دوی میگوید که من ای اذوقه دارا
باز کرده بنزد اهل دهم و آنها با این می رسانند و ایشان را وصیت کردم و بیرون ایام که
حضرت دوم در راه سعادتمند بنزید را طایعات کردم و او مرا خبر داد که حضرت کشته شد
و من بر گشتم و شمع میفکد که نه که چون خبر توجیه امام حسین از آنکه بجا میسر ای یارایان و طایعات
حسین بن علی را بقادسیه فرستاد و از قادیسیه تا قطیف طایفه را از سواران برگرد و مردم تا

که حسین علیه السلام در آن روز عروسی شده است و چون امام حسین بن علی علیه السلام رسید پیش منی رسید و ایستاد
بگوید فرستاد و بعضی گفت اندک برادر رضای خود عبد الله بن قحطاف را فرستاد و نامی دیگر که فرستاد و فرستاد
خبرگشته شد که مسلم با حضرت رسید و بود و در آن نامه بود که این نامه است از حسین بن علی علیه السلام
به سوی شراف برادران بنویس و مسلم و بعد از حمد الهی نوشت که نامه مسلم بن حسین رسید و در آن نامه نوشت
که در این نامه شما را خبر میکنم که قرار گرفته است و برای ماری و طلب حق و اجتماع نموده ایم و بعد از این خدا خواهد که شما را
که نام را بر ما و مرد و ده شما را بر این حد منزه بزرگ و من در روز شنبه ششم و پنجم که روزی بود
بود از کبر و انعام و اینک فرستاده من نزد شما بسیار پیش آمد و بعد از آنکه رسید و بعضی گفت که
که من در این روز با شما دارم و خواهم شد و سلام علیکم و رحمة الله و بركاته و مسلم بن حسین از آنکه گشته بود
بیت و هفت روز نامه با حضرت نوشته بود و نامی که فرستاده بود که در اینجا حد را بر شما
تو میبایستی نزد بیا و چون پیش من رسید نامه حضرت لعاب میر رسید حسین بن علی را و در آن روز
عبد الله بن قحطاف را و مسلم بن قحطاف را و بعد از آنکه رسید و گفت که من را از آنکه در آن روز حسین بن علی
علیهما السلام و لعنة الله علی اعدائهما و دشنام ده و رسید بنی هاشم که چندی بنزد یک کوفه رسید
حسین بن علی را و در چهار شد و انعام و تمند نامه را بر من آورد و در بد و چون او را نزد این نامه
بردند گفت که تو کینه ای جوابی که مردی از شیعیان را از من بنویس علی بن ابی طالب و فرزند او علی
علیهما السلام گفت نامه را چرا دریدی جوابی که برای آنی در یکم که تو بنویس و آنی صلی الله علیه و آله و سلم
آن نامه را که بود و برای آنی نوشته بود و گفت از حسین بن علی علیه السلام بود و بعضی گفت که این نامه را
که من نامهای ایشان را نمیدانم غضب بر این را چه مسئولی شده گفت خدا قسم که تو از دست من جویم

مکمل

گفته اند که در آن روز که بعد از آنکه خواهد بود و ما هستیم که حضرت بر عزم خود باقی نیست پس آنحضرت را
و راجع نموده و رفیق و صاحب آنحضرت حضرت عرض کردند که اگر شما مسلم کیسان نیست و چون
دارد کوفه میشوی مردم را بر اندازد و آنحضرت حج جواب فرمود و رسید بنی هاشم که حضرت
مسلم در زباله بعین آنحضرت رسید و در اشتهار راه فرزند قیام حضرت آنحضرت آمد سلام کرد
و گفت ای فرزند رسول خدا چگونه بر این کوفه اعتماد میکنی و حال اینکه حضرت مسلم و بنی هاشم را
گفته اند آنحضرت که بایستی شده فرمود که خدا رحمت کند مسلم را به تحقیق که دارد شد و روح در آن
و رحمت و رضوان خداوند رحمت آنچیز بر او بود بجا آورد و آنچیز باقی مانده است پس آنحضرت
شعری چند خواند که معنوی آن شهادت است که اگر دنیا را جانی خوش و ملک و کیش دارند
هر اینها آنکافی که تو ایمانی خدا در آنجا شخص رسید از آن بسیار بهتر و خوش تر خواهد بود و اگر
بدنهای از برای مرکب او زنده شده است هر اینها گشته شدن مرد نبی در راه خدا فایده نیست
و اگر روزی بماند و مقدس شد است پس کی حرص مرد در روزی حید تر است و اگر جمع نمودن
مالی برای که دشمن است پس مرد از او را چه میشود که سجد میکند یا آنچه باید ترک نمود و هیچ
گفته است که چون حضرت امام حسین علیه السلام فطامان و ضعیفان را فرمود که اینها را
و بسیار برادرند و از شما جدا شده چون بمنزل زباله رسید خبر عبد الله بن قحطاف را
و بر او است رسید چون آن خبر و هفت از آنحضرت رسید که بایستی شده گفت خداوند را فرموده
ما و شیعیان را منزل یکوفی و جمع کن میان ما و ایشان روزی که رحمت خودت برستی که تو
بر همه چیز توانائی هیچ رسیده گفت که بعد از آن نامه بیرون آورد و بر مردم خواند و حضور

بیرون رفت و آنحضرت در آنجا ایستاد و ما چنان پیش رفتیم که آنحضرت بفرمود که بفرمودم
 آنحضرت او را ترک نموده روانه گردید یکی از بزرگواران گفت که ما نیز اینچنین کردیم و از او خبر نگرفتیم
 سخن گفتیم چون نزد او رسیدیم و سلام کردیم جواب سلام داد و از او پرسیدیم که از کدام قبیله گفت
 قبیله سید گفتیم که ما نیز از همان قبیله ایم نوگویی گفت فلان سید فلان و ما نیز خود را باینسان
 پس گفتیم از کوه چرخداری گفت از کوه بیرون نیامده تا اینکه مسلم و ثانی و محمد علیه السلام گفته
 و دیدم که با ثانی ایشان را گرفته در بازار میکشیدند پس آنحضرت امام علی شریف را با آنحضرت احیم تا
 اینکه در غلبه فرود آمد و چون فرود آمد نزد آنحضرت رفیق و سلام کردیم چون جواب سلام را فرمود
 عرض کردیم که خبری نزد ما هست اگر در حق میفرمائی عتابی گوئیم و اگر نه نهان میسازیم پس
 آنحضرت بجهان اصحاب خود نظر کرد و فرمود که در پیش این گروه بوشید و نهانی ننمایم گفتیم که
 ای سوار که در روز گرفت بنظر مبارک رسید فرمود علی و خویشم که از او سوال نایم عرض کردیم که
 ما خبر او را بعین میسازیم او مردی بود از قبیله ما و صاحب عقل و ادب گفت از دست و مارا خبر داد
 که از کوه بیرون نیامده است تا اینکه دیده است که مسلم و ثانی کشیده بودند و ایشان را از بازار
 میکشیدند حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که اِنَّ اللهَ دانا الیرا چون خدا رحمت کند ایشان را و اگر
 اینرا میفرمود ما عرض کردیم که خود را در باره خودت و اهل بیت قسم میدیم که اگر کسی از علی
 شکان زبانه زد که در کوفه برای نوآوری و شیعه است بلکه میترسیم که باور دشمنان توانستند پس آنحضرت
 بجهان اصحاب خود نظر نموده فرمود که رای شما در این امر چیست ایشان عرض کردند که بخدا
 قسم که بر میگردیم تا اینکه خون مسلم را بکیریم یا اینکه از آن شربت که اندوختد ما نیز بنوشیم پس آنحضرت فرمود

که اندوختد

نیز موافقت آنحضرت گفت اِنَّ اللهَ اکبر و از سید کبر گفتن پیشتر است و فرمود که بفرمودم
 که در میان شما را دیدم و بکیرکم جمعی از اصحاب آنحضرت گفتند که ما هرگز در اینجا درخت خرما نداشتیم
 و آنحضرت فرمود که کمال چه چیز میترسید گفتند سیدم سرای نیزه را و کوشن بسجای میبینیم
 آنحضرت فرمود که من نیز چنین میبینم پس فرمود که باده کالی در این میان نیست که از اینجا فرود
 ساخته در پشت سر قرار دهیم و از یکطرف رو بپوشیم او را میگوید که ما عرض کردیم که اینک
 ثانی است در طرف دست چپ پس آنحضرت با سخنان میسر نموده و ما در حضرت آنحضرت قیام کردیم
 لحظه دیدیم که مقدمه آن پسران نمودار شد و چون دیدند که ما از راه بیرون رفتیم ایشان نیز
 بسجای میسر نموده و ما پیشی گرفته نیز دست قیام و آنحضرت فرمود که خیمه را انصراف کرد
 و اگر در قریب پسران سوار بودند با حرس نیز میفرمود و خرباشه خود را در دست میبردند
 حسین علیه السلام ایستاد و رای کردی مواد حضرت امام حسین و حجاب آنحضرت یکی هماهنگ بود
 و شمشیر را طوایف کرده بودند پس بجهان استند شکاران خود فرمود که این گروه را ایستاد
 و ایشان را سیرا بکشد و پهلای ایشان را نیز سیرا بکشد پس حضرت کاران آنحضرت اندند
 و کاسه ها و طاسها را بر آب کرده نزد یک پهلای آنکرده میبردند و چون آب ستره بر
 آبها را ستره با پنج زنبه سر از آن بر میداشت از آن ستره آب که میبردند در این سوال نام
 ایشان در میان ایشان را سیراب کردند و علی بن طلحان حماری میگوید که من در آن روز در
 میان شکار بودم و آخر تر کسی بودم که وارد شدم و چون حضرت امام حسین نقشه کشید
 دید فرمود که او را بر اسبها بان و من نفیسم که آنحضرت به سیرا میبرد پس فرمود که این نیز اسبها

چون خوابانید فرمود که آب بنوش چون نوشتم که آب بنوشم آب از کنار ما مشک برنج
 فرمود که آب مشک را بر گردان من نهند که من بچشم خود بر خورم و مشک را بر گردان
 و من از آن شامید و آب خود را با دم و حین بریدار فاسد شده بود و چون این زیاد
 حصین نمیرا بفادرسید فرستاد او را امر کرد که چون بفادرسید حین بریدار با هر اسوار
 پیشتر روانه نماید که سر راه بر آنحضرت بگذرد و هر بمان طریق در مقابل آنحضرت بماند تا وقت
 نماز ظهر داخل شود آنحضرت هیچ سخن نداشت و فرمود که اذان بگوید و چون وقت نماز گشت
 آنحضرت بیرون آمد و از آری در دانی و غلبی پوشیده بود پس حمد شای الهی بخواند و فرمود
 که اگر مردمان بدیستی که من بوی نامیادم تا اینکه نامهای شامی رسید و فرستادگان شام
 بزرگ آمدند که نزد ما بیایند که ما امی نداریم و شایده خدا ما را دشوار بر حق در راه برست
 که مانند گریان برای باقی نیستید اینک من ایدم پس همه اهلستان خاطر من چند شای
 ناز نمایند اگر نخواهد کرد و اندی مرا خوش ندارد بدو میگردد همان گمانی که از شما آمده ام
 راوی بگوید که تمام آنکه و ساکت مانند و هیچکس جواب نداد پس آنحضرت بموضع فرمود که گفتا
 بگو و بنماز برخیز و سخن گفت که اگر خواهی با اصحاب خود نماز کن حرکت که ما نیز بنماز تو نماز
 خواهیم کرد پس آنحضرت نماز ظهر را بجا آورد و داخل خیمه خودش و اصحاب آنحضرت نیز در آن
 بزرگوار جمع شدند و در مکانی که برای او مینگارد بودند رفت و داخل خیمه کرد برای او برپا
 بودند و با صد نفر از جمایش با او نشستند و باقی اندوه در صف خود را گرفتند و در آن
 آب خود را در دست گرفته و سید سید میزد و چون وقت نماز عصر داخل شد حضرت اتمام آن

که ایما

که میبارا که کردی شوند و چون میباشند نشناور اگر کرد که ندا کند در میان مردم که نماز
 حاضر شوند و خودش پیستاده نماز را بجا آورد و چون سلام داد و بجا آمد مردم کرد و حمد
 الهی بجا آورد و فرمود که اگر مردمان اگر از خدا بترسید و حق را با ایشان بگذارند خدا
 از شما را خیر خواهد بخش و ما نیز اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نیز بولایت امانت
 بر شما از این گروه که او را میکند خیر را که برای ایشان نیست و بجز و عددان در میان شما
 رفتار میکند و اگر از نماز خوش دارید و بچین با جلد و برای شما در این وقت خیر از این راهی است
 که نامهای شامی رسید و فرستادگان شامی بزرگ آمدند پس من ایدم پس من بزرگم حین برید
 کسی از آنها و فرستادگان هیچ خبر نداشت حضرت امام حسین یکی از اصحاب خود که او را احضرت
 بن معان بگفتند فرمود بیاوران خرجین را در آن نامهای ایشان است پس بزرگ حین
 آورد که هر دوسران ملو بود از نامهای کوفیان و در پیش روی آنحضرت رخت حرکت
 که ما از آن گروه نیستیم که بوی تو نام نوشته اند و ما را از گروه اند که در هر جا که تو را اعانات
 نمایم از خدا انوار تا اینکه بگوید بزرگ عید اعراس زیاد علیه السلام روی آنحضرت فرمود که
 نزدیک است از این پس آنحضرت با اصحاب خود فرمود که بر خیزید و در آنوقت بچین بر خیزید
 و در آنوقت آنحضرت پیستاد تارنان نیز سوار شدند و با اصحاب فرمود که روانه شوید چون
 حرکت کردند روانه شدند و بر گردانند که ایشان از حرکت مانع شدند و آنحضرت بفرمود
 که ما در آن برای تو نشیند چه داده و در آنی حرجی است که اگر غیر از تو از خواب این سخن را
 بمن گفتند من در این حال من بزرگوار او را بزرگم بعد از آنی که بگویم بود و بشکلی

در این خیمه

بخوانم که بنواهد که مادر فرمایا که منم که بخواهم فرمود که چه بخواهی
میخواهم که با تو برویم نزد عید الله بنی با پدرها الله فرمود که بخوانم که منم که بخواهم
کرد که گفت که منم که بخواهم که دست از تو برنماید و دست بر این سخن در میان ایشان مگذارند
و چون در میان ایشان سخنان بسیار مگوشت و هر کس که را امر کرده اند که با تو مگوشت بلکه
منم که بروم که دست از تو بر نهد نام مادر که فرمود که بگوشت خواهی آمد پس با هر دو پیش که
بجانب کوفه رود و در سجده بر سر گرد تا اینکه بنی عید الله بنی زیاده بگوشت بد که خدا را
می که را در عاقبت از دست کشد و با تو پس از آنجا رود و بشود بطرف دست چپ بگوید و بگوید
برو و حضرت امام رواه شد هر نیز با اصحاب خود روانه گردید و در راه را میگفت که ای حسین که
قسم که اگر جنگ کنی گشته خواهی شد آنحضرت فرمود که ای مرا از بزرگ برسانی و ای از بزرگ
من از شما بگذرد و منم که بخواهم که گشته شد آنچنان اوستی میگفت با پدرش در آنوقت که از راه
داشت که یاری بفرماید با پدرش در آنوقت که از راه داشت که یاری بفرماید و پدرش
اورا میفرمود و میگفت بجا بروی مرو که گشته خواهی شد و میگفت میروم و در درون حج قاری
برای کسی که بیت اوست و مسلمانی باشد و جدا نماید با اصحابان بغیر خود و سواره
گند و از بدای دوری جوید پس اگر زنده ماندم ششمانی غلام و اگر مرگم برادر از غلامانی
بر من نیست و همین قدر مذلت برای تو نیست که زنده باشی با عدم حق و چون مرا می
از آنحضرت شنید از نزدیک آنحضرت دور شد و با اصحاب خود از یک کنار روانه گردید و حضرت
اما حسین! اصحاب خود روانه شدند و چون بقصر نخی خانه رسید در آنجا فرود آمد و بنشیند

که در آنجا بود

که در آنجا بود و رسید که این خبر از یک گشتند از عید الله بنی هر جمعی است فرمود که او را
خاطر کرد و آنید چون رسول آنحضرت نزد او آمد و گفت که حسین بن علی علیه السلام تو را عید الله گفت
اما الله و اما الله را چون آنحضرت قسم که منم که از کوفه بیروی میامم که بگوشت چنان که در کوفه
کاره بود پس این آنحضرت آنحضرت سلام کرد و نشست و آنحضرت او را بخرج با خود بگرفت و فرمود
اما این سخن را در جواب آنحضرت مگذار ساخت و قبول نکرد که آنحضرت را یاری نماید پس با و فرمود که اگر
یاری ما بکنی از خدا بر سر و یار انسان که با ما قاتل میکنند نیز میمانی منم که قسم که هر که او را
بشنود یاری کند الله شک خواهد شد عید الله گفت این هر که نخواهد شد این را بشنود
حضرت از نزد او برخاست و داخل خیمه خورد و چون آخر شد خدنگاری خود را فرمود
که اب برادران و بزرگواران که در آنحضرت حاضر بودند و عید الله بنی سلطان روایت کرد که آن
قدری راه رفتم آنحضرت را خواب بود و بهمان کوه که بر من سواره خواب رفت و اما لحظه بیدار
فرمود اما الله و اما الله را چون آنحضرت سلام کرد و نشست و آنحضرت او را بخرج با خود بگرفت و فرمود
پس فرزند زکریا که آنحضرت علی بن حسین علیه السلام بخدمت پدر زکریا آمده عرض کرد که بگوشت عید
عید الله را می که بخواهم که بروم که ای بزرگوار خواب دیدم که یاری بر می سواره بود و میگفت
کاین که در هر دو مرگم پیش از این بودم که این خبر مرگ ما را با یار رساند علی بن حسین
که ای پدر زکریا که مرگ خدا بدی بنویسد یا ما بر حق نیستیم فرمود که با بگوشت بکنان سوری
اوست که ما بر حقیم عرض کرد پس از این باکی ندارم که مرگ ما رسد و حالش که بر حق باشیم و حضرت
اما حسین! او را دعای میر نمود و چون صبح شد فرود آمد و با اصحاب خود نماز صبح بجا آورد

سوار شده بطرف چپ میروند و عرضی آنحضرت قرار از آن سر بود پس هر امد و بفرستاد
 بر گردانید و ایشان را بجانب کوفه روان نمود و ایشان قول نموده از آنجا بلند شدند و همچنان
 با یکدیگر میفرستند تا به غنوی رسیدند و دیدند که سوارای بر سبی سوار است و از جانب کوفه با
 یکی ایستادند و انتظار آن کشیدند چون نزدیک آمد بر حرم و محاسن و سلام کرد و بر حضرت امام
 علیه السلام تقدیم و محاسن سلام کرد و نام را رسید و تقدیس را با و علیها السلام بجز و او در آن نامه
 نوشته بود که هر جا که نامه من میبرد حسین را در آنجا نگاه دار و باید که او را در جانی فرستاد
 ادوی که اب و گیاه نباشد و بیابانی باشد و این رسول امر نموده ام که از تو جدا نشود تا آنکه
 تو امر را بسجا ادوی و من خبر رسانم چون مرا فی نامه بخنوم را مسئله نمود گفت اینک نامه
 امیر است و مرا امر نموده است که شما را نگاه دارم در هر مکانی که نامه من میسد و این فرستاده است
 و با او مرا کرده است که از من جدا نشود تا آنکه من امر او را در باره شما بگویم و در این بهادر گوی
 که از جواب امام بود و فرمود نامه او زنده را شناخت و با و گفت که ما در آنجا نیستیم و برای
 این نامه را ادوی گفت اطاعت امام خود کردم و به بیعت خود وفا نمودم و بریدین بهادر گفت
 تا زمانی بر در کار خود کروی و در اطاعت امام خود خود را محاکم نمودی و عاود در دنیا و نادر
 اخوت برای خود میباشی و بعد امامی است امام تو و حق سبحانه و تعالی میفرماید که در اندک
 ایشان امامانی که بخواهند ایشان را بسوی قیامت در روز قیامت باری کرده بخینند و امام تو
 از آن امامانی است پس هر چه از او را گمانی فرود آورده که نواب بودند و ابادانی حضرت امام
 فرمود که دای بر تو بگذارد که در یکی از اینجاست یعنی غنوی یا حاضر بر یا شغیفه فرود آمدیم گفت

کلام

بخدا قسم که اگر قدرت و عظمت ان نیست زیرا که این مرد را فرستاده اند که عاود را پس
 بر من پس زیر برین چنین بنحیت آنحضرت عرض کرد که من چنان میدانم که امر از این شد و
 خواهد شد و جنگ کردن این کرده در ایوقت بر ما اسان تر است از جنگ کردن با انکساف
 که بعد از این خواهند آمد که ما را طاقت مقاتله با آنها نباشد حضرت امام حسین علیه السلام فرمود
 که من این را بقبول ایشان نمیکنم پس در آنجا فرود آمد و آن روز خنجر دوم حرم سال نصبت کرد
 بهجرت و رسید بن طلاس که حضرت امام حسین در میان اصحاب خود بر ایستاد و خطبه
 خواند و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود که بدیدستی که امر ما رسید بکافی که خود میسر شد
 که دنیا تغییر کرده است و زشت شده است و بنکو نهایی آنی روگردانیده است و باقی مانده است
 از آن مکر انگلی ایامی میبند حق را که هیچ بان چهر کرده نمیشود و باطل را که هیچ از آن نمی
 کرده نمیشود و سزاوار است که در من نیست تا بدعالمات بود و کار خود پس بهیستی که من
 بنحیتم که را که سعادت و فزونی با طامانی را که در شت و هجرت پس زهر بر من و در
 و گفت که آنخبر فرمودی شنیدم ای فرزند رسول خدا و اگر دنیا بقیته برای ما بانی نبود و ما در آن
 محله میبودیم بر اینه خیار میکردیم بودی با تو را اما نمیدانستیم که در دنیا پس طلال این باغ
 برخواست و گفت بخدا قسم که ما که است نداریم طامان بر در کار خود را و ما بر قیامت خالص
 رو و دستیم با هر که با تو دوست است و دشمنیم با هر که با تو دشمنی است پس بر برین خبر برخواست
 و گفت ای فرزند رسول خدا بخدا قسم که خدا بر ما منت نهاده است بسبب تو که در پیش روی
 تو میبکشم و اعضا ما پاره پاره شود و فرزند قیامت بعد تو شقیع ما باشد و سید گفته است که

که از آن جهت خداوند بهت فرستیم و ملاقات برود که خود را گرامت داریم و بریت در نزد حضرت
ثابت قدیم و دوستیم با هر که با خود دوست است و دشمنیم با هر که با خود دشمن است پس برین خبر
عدانی برخواست و عرض کرد که بخدا قسم که خداوند بهت نهاده است بر ما از این که هیچکس در پیش
تو دستار ما پاره پاره خود و در روز قیامت بعد تو شمع ما باشد و هر که رسد کار خود
شد اگر کسی که واکند است فرزند و دختر خود را افت برایشان و ایا فرزند یا ایشان
خواهد رسید در آنوقت که بویختن خود فراموش خواهند کرد پس آنوقت اولاد و برادرانی
و اهل بیت خود را جمع نمود پس عرض ایشان نظر کرد و گریست و فرمود که ما این حضرت غیر
تو محمد صلی الله علیه و آله و ما را برین کرد و در اندازم از هر چه خود و در کرد و این قدر
اتمسیر بر آن قدری کردند خداوند حق ما را از ایشان بگرد و ما را نصرت دهد و بر کرد و ظالمانی
از آن موضع روانه شده و در روز چهارشنبه یا پنجشنبه دوم محرم که ملا و ارد شد و در سال
شصت و یکم از هجرت پس آمد که در میان صاحب خود فرمود که مردم بنده و بیایند و برین ایام
زمان جاری میسازند برای اینکه از معاش ایشان بگذرد و چون بدلی استخوانی کردند
وین دار بسیار کند پس فرمود که این زمین که بگذاشت عرض کرد بدلی باین رسول الله
فرمود که این موضع خواهد شد شترانی ما و فرود آمدن بار و اولاد گشته شدن مردانی و در محله
شدنی و خزنای است و در همان موضع خرد و اندید و چون نزد یاغی از سوار آمد و در مقابل
آنحضرت فرود آمد و نامزد این زیاده نوشت که حسین صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب در آن فرود
آمد و است و اولاد از آن نامزد آنحضرت نوشت که از جانب یزید که از آن حضرت است و این را رسیده

در این

که سر بالین نگذارم و از آنانی سیر نخورم تا اینکه تورا بقتل آورم با اینکه محکم می گوید علی علیه السلام
راخی نوی و اهل کلام و چون نامه پیشوم با حضرت رسید خواند و انداخت و فرمود که هر که در کنار
نخو استند که در بی که در خلاء مخلوق را بر خط خالق اعتبار کردند و چون رسولی اهل
جواب نامه را طلبید فرمود که نامه را جوابی ندارد زیرا که خدا را اولاد نام شده است و چون
بزرگ اهلون آمد و او را با آنچه گذشته بود اخبار نمود و حضرت شد بر اهلون سالی شد و بجا
عمر بن عبدالمطلب القنفذ القنات نموده او را انصاف حضرت امام حسین علیه السلام امر کرد و پیش از آن
او را حکومت ری داده بود و عرض کرد این زیاده گفت که هر گاه قول نیکی فتنای حکومت
ری ببارد کن اهلون بطلب طلبید و چون روز دیگر شد قبول کرد که سواد حکومت ری را از
کبر و شجاعت که در آن روز بگرفت و عمر بن عبدالمطلب با چهار هزار سوار وارد
نمودی شد و بعرو بن قیس اعظمی گفت که بر تو حین برو و از او پرس که برای چه این
آمده است و این عرو از کسائی بود که با حضرت نامه نوشته بودند و شرم میکرد که نزد آنحضرت
بیاید و در یکت از زو سائی لشکر نجف به این عهد نموده هیچکس قبول نکرد زیرا که
همگی با حضرت نامه نوشته بودند پس کثیر بن عبدالمطلب یعنی برنوبت داد و در آنجا و در آن
بود و گفت که من نیز حین میروم و بجهت هم که اگر خواهی او را بقتل رسانم عمر طعن گفت
بنیخوام که او را بقتل رسانی اما بر تو و او بر و از او پرس که برای چه این زیاده آمده است
و چون کثیر طعن گفت که اگر اسیر در سید ابوعامر صدای با حضرت گفت که شرب برین خلی
و کسی که جز آنش از کثیر و کثیر و کثیر است و این است و برنوبت و بر راه آمد

و گفت که شمشیر خود را در اینجا بگذارد و بعد از آن بجزایر اسلام بروی کثیر قول کرده گفت که
 چنین نخواهم کرد و من بولم بسوی شما اگر سخن مرا گوش میدید میگویم و اگر نه بر میگردم آنوقت
 گفت که من شمشیرم را میگیرم و تو سخن خود را بگو گفت خواهی که دست تو بماند
 گفت سخن خود را بمن بگو و من از آن حضرت پرسیدم و میگویم که تو نزد یک آنحضرت بروی
 زیرا که تو بد کردار و ناجری و کبر را خوش داند و انفعول به اینکه بجز آنحضرت رسیدن
 و بگوئی را بعد از آنکه در عمر فرقه بن عیسی خطی را علیه و با و بیام داده بجز آنحضرت
 و چون نظر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام بر قره افتاد فرمود که این را بشناسید و صاحب
 گفت که این مردی از خطایست و ما فرستیم او را و ایشان هم و صاحب عقد و رانی و منی
 چنین نیندیشتم که او را این محرم حاضر شود پس فرمود بدین جهت محرم کرده ایم و بعد از
 رسانید آنحضرت فرمود که این شمشیر را بمن نوشته که بزرگایا و اگر امکان را بدو بدهند
 بر میگردم و حسیب بن عطاء بن بقره گفت که ای فرزند کرده ظالمان چرا می رفتی بی کسی این را
 که خدا بسبب پدران او تو را محرم کرد این فرقه گفت که مردم و جواب بتمام را بر سران و با خود
 ظری میگویم و بزرگوار رسیده و گفته که ای پدر دارم که خدا مرا از جنگ
 کردی این مرد خدایی بخشد و نامر عبید الله بن ابی طالب علیه السلام نوشت که من حسیب بن عطاء
 در سبی بنزد او خستادم و از او سوال کردم که برای چه این دیار را ندیده گفت که این دیار
 بمن نامها نوشته اند و در ولای فرستاده اند و از من خواسته شد که بزرگان ایشان سلام و من
 اهدم و اگر حالاً که است دارند اندان مرا و از آنچه نوشته اند و در ولای فرستاده اند بگویم

بر میگردم و حسن بن فاطمه میگوید که من نزد این زیاد بودم که آمد و عرض کرد که ای پسر
 و چون از آن خواست گفت که اسما که چنانکهای ما با و میگذشت است میگوید دارد و مرا که بگوید
 و جواب بر سر آمد از آنست که نامه تو رسید و من معلوم کردم که در بر حسیب بن عقیل کن که خود
 ۴۴۱ اش را نزد علی علیه السلام و ابی طالب است و بهجت نمایند و چون چنین کرد بعد از آن ابی
 قرار کرد و خواهیم کرد و چون این نامه بفرستید گفت من از این بر سر میگویم که بزرگایا و باقی را قبول
 کنند و محمد بن عطاء گفت که من در حضور نامبر این زیاد را با آنحضرت عرض کرد و زیرا که میداد
 که آنحضرت قبول نکرد و خواهد کرد پس این زیاد مردم را در سر کوفت جمع کرد و بر سرش را دست
 و گفت ای کرده مردمان شما را ای عیسان علیه السلام اللعنه انما ان کرده اید و بش از شما
 که چنان رفتار میکنند که مخلوب و مغلوب شمامت و ایکت برید که ای پسر ابی طالب
 علیه السلام علی ابی طالب علیه السلام و خیر علی بن ابی طالب و با شما خداید که بگو سیرت حسن و عمار است
 و بار حسیب همان میکند و عطاء میگوید در عهد او را ایضا انصفت بهم رسانیده است و بعد از
 معاویه علیه السلام و ابی طالب و بزرگوار خود چنین بود و پس از او بزرگوار چنین است و بعد از آن
 میدارد و اموال بسیار ایشان را بیهوده بیکر داند و بیک بر عطاء بنی شام از دزدان است
 که بگوید که عطاء بنی شام را و از کردار و شکار ابی طالب و حسیب بن عطاء بنی شام و بزرگوار
 و عطاء بنی شام و از سر فرود و عطاء بنی شام بزرگوار داد و ایشان را امر کرد که بر روی
 بیکت امام حسیب و باور این حد باشد پس ادلی کسی که بر روی رفت شمری و بزرگوار علی علیه السلام
 با چهار هزار سوار و بود و او لشکر هر سده هزار نفر است و بزرگوار علی را از مغرب او

درستاد باد و هزار سوار و حسین بن علی کوفی را با چهار هزار نفر و شخصی قبیله ای از ربابان
نفر و کوفی را باد و هزار نفر پس ایکی دست هزار نفر جمع شدند پس نزد شیشین ربابی نشستاد
که بنزد مایا نیز که میخواستیم که تورا بجنگ حسین علیه السلام فرستیم و شب تار غرض نموده نیامد
و بنحوت که این زیاد و امعا و در پس بر کوفه رساند که در دل می برادر داد که تو تار غرض نمود
و من تیر بسیم که تار غرض منافقانی باشی که چون دشمنان را اطلاعات میکردند میگفتند که ایمان
آورده ایم و چون شیاطین خود در خلوت بودند میگفتند که با شما ایم و مومنان را استهزا میکنیم
و اگر اطاعت ارمغانی بنزد مایا شست بعد از تار شام بنزد انخلون آمد برای اینکه یک خضاب
اوران بنزد چون داخل شد این زیاد و او را کرم و تعظیم بسیار نمود و در یکت خود نشاند
و گفت که میخواهم که بجنگ این مرد روی و یاور این حدیثی شبت طعن قبول نمود و همچنین
پنهان کرد و سر فرستاد تا ایکی سی هزار نفر از ربابان و پیاده جمع شدند و بر سر خود نوشت که
غذای برای تو نگذاشتم در بسیاری لشکر میس در دست متوجه شود و پسین باید که خبر من
و حاضر تو بمن رسد و این زیاد و عمر سعد علیه السلام را در روز ششم محرم روانه نمود و حبیب بن ابراهیم
بنزد حضرت امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد که این رسول الله قبیله بنی هاشم در این نزدیکی است
و در امر من ناکه بنزد ایشان مردم و انهارا دعوت تمام مبادی فوساید که خدا است ایشان
این بلار غرض کند و چون غرض شد در تاریکی شب بیرون رفت بر صحنی که کسی مطلع نشد و چون
بنزد آن قبیله رسید او را شناختند که از بنی هاشم است و پرسیدند که حاجت تو چیست گفت بنزد
شما آمده ام بخاری که هرگز هیچکس بنزد تو نمی رفته است بخوبی و یکی آن آمده ام که شمارا دعوت تمام

حضرت فرزند دختر بنی هاشم استی که او با جماعتی از مومنان که بکثرت ایشان بهر تربت از هزار
مرد و هرگز او را شناختند گذاشت در این صحرانند و هر بنی چند علیها اللعنه بر ایشان احاطه
کرده است شما قوم و بنی هاشم و من آمده ام بنزد شما که شمارا نصیحت کنم که اگر روزا و رابری
که موجب شرف و زیادا عزت شما خواهد بود و بدینرسی که من قسم یاد میکنم شما که گفته نخواهید
کسی از شما در راه خدا با فرزند دختر رسول الله صلوات الله علیه که آنکه در طبع رقی محمد است
علیه السلام خواهد بود پس مردی که او را جدا الله بنی هاشم میگفتند برخواست و گفت که اولی کسیکه
این دعوت را اجابت میکند منم و شرح بر جز خواندن کرده و یکت از آن کرده و با طبعی
شد تا اینکه جمیع ایشان بنزد فرسید و خواستند که بجز حضرت امام حسین علیه السلام
ناگاه مردی از آن قبیله در راها فوق بیرون رفت و هر صد را سلع کرده اند و انخلون یکی از
اعراب خود را که او را از برق میکشند طلبید و با چهار صد سوار بجانب قبیله بنی هاشم فرستاد و وقتی
رسیدند که اگر مرد بیرون آمده بودند و اراده لشکرگاه حضرت امام حسین علیه السلام داشتند
تا یکی شب در کنار خرات لشکر سعد را اطلاعات کردند و هنوز سیان ایشان و لشکر امام حسین
فاصله بود و بر یکدیگر حمله نمودند و مقاتله شدیدی اتفاق افتاد و حبیب بن غازی از برق
با یکت زد و گفت وای تو چرا از ما میخواهی برگرد و ما را اذیت کن که این شجاعت از دیگران
بظهور رسد از برق طعن قبول کرد و قوم بنی هاشم و هستند که تاب مقاومت نیا آورده غارت
بسی قبیله خود کردند و در میان شب از خوف این جد از یکجا کوچ کردند که مبادا بران
زند و حبیب بن غازی بنزد حضرت کثرت آمد که از بنی هاشم رسیده بنزد حضرت زد و که لاولی لاف
نمود

راوی میگوید که آن از لشکر این عهد علیه السلام علیه السلام از شما برگشته در کنار فرات فرود آمدند
و میان چهاربخت و اب فرات جای نشاندند و لشکر بر چهاربخت غلبه کرد و چهاربخت
برآمده و عقب خیزد زان زمانه کام برداشت بجانب قبله درین راه که تا کاه چنان بشیرینی از زبان
چو شنید و چهاربخت نوشید و تمام چهاربخت از آن نوشیدند و شکمها را پر کردند و آنچه باید میشد
و این خبر را بنی زباده رسیدند و نزد محمد علیه السلام فرستاد که خبر این سید است که چنین عمل را علیه السلام و علیه السلام
چاه میکند و خود چهاربخت از آن آب میخورد باید که چون نماند من تو میبرد پس از آن که از آن
منع نمائی بهتر قدر که توانی و کار را بر ایشان شکست گیری و کزاری که این بخونند چنانکه ایشان
با عثمان علیه السلام از آن چنین کردند و چون این نامه بفر رسید بر ایشان شکست گرفت و چون
عشش بر چهاربخت غالب شد چهاربخت برادر خود را علیه السلام و سی و هار و بیت پیاده با او همراه کرد
و بیت شکست ایشان داد و چون ایشان بکنار فرات رسیدند و درین حجاج گفت که کیستند شما
طلال این نافع بجای جواب داد که منم پس فرموده ام که از این آب بیا شام و هر کوفت بیا شام
و کو را را با بر تو طلال گفت وای بر تو را میگوئی که آب بیا شام و حسین بن علی علیه السلام و
که با چهاربخت از فرشتگان میبرد و هر کوفت راست میگوئی اما ما امری فرموده اند که باید از این آب
پس اللیل با چهاربخت خود گفت که آب بردارد و هر دوین حجاج مردم خود را بر ممانعت داشت و
ایشان متاعه شدیدی اتفاق افتاد و گروهی از آن عمارت خوانستول بکشتند و گروهی دیگر
آب بر میکشیدند و جوی شکمها را پر کردند بر کشند و کسی از چهاربخت این حقیقت در آن میگفتند
و یکی بشکرگاه خود برگشته و چهاربخت از آن آب نوشیدند و چهاربخت و حسین بن علی علیه السلام

بنی امیه

پس این حضرت بنو عمر بن عبد الله بن مسعود که بنی امیه که با نوسنی گفتم پس مراد از بنی امیه
و در لشکر ملاقات کن و این عهد با بخت افراز شکمگاه خود جدا شده و چهاربخت
و چون بزرگ یکدیگر رسیدند و چهاربخت با چهاربخت فرمود که در نشوند و عباس بن
سلام الله علیه و حضرت بنو عمر بن مسعود نیز از چهاربخت خود را امر نمود که در نشوند و حضرت
خود را با یکدیگر علیه السلام بنو عمر بن مسعود نگاه داشت پس امام حسین علیه السلام فرمود که وای بر تو ای
سعد ایای سیدی از خدا کنی که بازگشت تو بسوی او خواهد بود و ایامی تا ملاقاتی نمود و حال
مرا بدینسان می دانند از این کرده را و یا من باشم بدینسخی که من نورانی خدای بزرگتر سیکر و این
گفت که بفرستم که خانه مرا خراب کند و چهاربخت فرمود که من خانه برای تو بنا میکنم گفت بفرستم که
مرا بگیرند فرمود که من مرز خود را از این بهتر در جارتو میدم گفت من حیالی دارم و میرانها میستا
و چهاربخت ساکت شده هیچ نفرمود و از اینجا برگشت و میفرمود که خدا تو را برودی در میان فرشت
خواهی یافت و تو را در روز قیامت زیاده امید دارم که از کفم عراق بخوری مگر اندکی
انقلوبی از روی استند گفت که جرم من گندم میشود و هیچ معبد گندم که بعد از آنکه محمد
بر کار رسید نامه از این زیاده بیاید ای ملعون رسید که میان حسین علیه السلام و چهاربخت
حاید نشو و باید که قطره از آب تو نشوند چنانکه با عثمان ملعون چنین کردند پس حسین
در ماموریت محمد بن حجاج را با پانصد سوار در کنار فرات فرستاد که اگر اسیر نمایند و این
بنی از شما است و چهاربخت بود و عهد الله بن حسین از وی با و از بلند فریاد کرد که ای حسین
می بینید این خنجر را که بجا کشان میماند و بفرستم که بقطره از آن سحر آید و شنید نامه از شما

میرید حضرت امام حسین علیه السلام گفت خداوند او را از شکست گنجی و هرگز او را مبارز جیدین
 مسلم میگوید که بنده قسم که او را حادیت کردم در وقتی که مبار بود بعد از واقعه کربلا و گفتانی که
 خدای خیر او که در دم که آب میاشامد بعد از شتر نشسته پس میگوید و خوب میگردد که لعنتی
 پس از واقعه را بیخود رفتی میگردد و از حرارت عطش پیوسته و بهین غدا که قرار بود بخورم
 واحد شد و چون حضرت امام حسین علیه السلام دید که لشکر بسیاری برای پدر میفرستند و در خطه
 ایشان را مددی پسندیدند و فرستاد که من بخورم و از اطاعت بنایم پس در شب یکدیگر را ملاقات
 کردند و گفتانی بسیار بطریق نحوی در میان ایشان گذشت پس هر یکان خود برگشت و نامه
 بجهاد الصبرین فرمود علامه الله نوشت که خدا میخواهد که این شتر را فرو نشاند و امر را
 با صلح آورد و ایشان را جمع گرداند و اینک حسین علیه السلام باین قرار داده است که برگردد
 مکان که او را بجا آمده است یا اینکه برود یکی از اقوام مسلمانان و او نیز برگردد و مسلمانان
 و برای او باشند آنچه برای دیگران است و بر او باشند آنچه بر دیگران است یا اینکه برود و نیز
 برید علیه الله دست خود را در دست او گذارد و با یکدیگر سازش نمایند پس رای خود را این
 جیت و در این رضای تو و صلح ائت بعد میاید و چون عید اصدان نامه را خواند گفت
 این نامه نامه کسی است که صلح قوم خود را مراعات نموده است و برایشان مهربانی است پس
 دلد از بنا بر خوبت و گفت که از او این را قبول خواهی کرد و صورتی که برین تو در آورده است
 و بر دیکت تو آمده است و بنده قسم که اگر از بلاد بروی رود خود را بدست تو نداده و تو
 و تو نیست مگر تو این را از او قبول کن زیرا که این یکدستی ضعف تو است و بدید که او را نخواهد

مستطابم تو شونید پس اگر مغرب ثانی تو سوار تری حضرت کردن و اگر مغرب تو مغرب کرد
 باشی این را بدو از انانیت که بی رای این است که تو میگوئی تو خود نامه را بگیر و بر و نیز
 سعد علیه السلام و باید که حسین و اصحابش علیه السلام پیوسته میمانند که یکم من را حسی و بجا کرد
 پس که قبول کردند و یکی را بر زدن برستند و اگر قبول کردند با ایشان جنگ کند پس اگر هر یک
 جنگ کرد تو نیز او را طاعت کن و سخن او را بشنود و اگر با ایشان جنگ میکند تو او را بر سرش
 گردانی و او را زدن و سرش را بر زمین فرست و نامه بعد نوشت که من تو را فرستادم و نزد حسین
 که دفع شتر از دغانی و نیز برای اینکه او را راکی و نه اینکه او را امید دارد بدست و بقا
 کردانی و نه اینکه از جانب او مدد نخواهی و نه اینکه شفع او را بنی نزد من حسین اگر حسین
 یکم من را بنی میفرستد و انقیاد میکند ایشان را بر زمین فرست و اگر را بنی میفرستد و لشکر بر سر
 ایشان کشی تا اینکه همه ایشان را بکشی و همه را منگونی زیرا که ایشان سوار دارند و اینست و در
 حسین علیه السلام را گشتی آب بر جسد او بنام زیر آ که او یا بنی و ظالم است و من چنین غلامم که
 عهد بعد از من و من بوجه انوار او خواهد بود و بکس این عهد بنام بر سخنی است که پیش از این
 که اگر او گشتم پس بر روی او خواهم آخت پس اگر امر ما را بجا آوردی ما نیز تو را جزای
 فرانی و در این خواهم داد و اگر قبولی نخواهی که از سر داری لشکر ما معزولی باشی و لشکر را
 بشهر من بفرستی که در دما با او نموده ایم که چه کند و بسلامت پس شتر و دلد از انانیت با
 از انانیت را زاده غلامم گرفته و نیز بر سرش اند و چون مرای نامه را مطالعه نمود گفت دای تو خدا
 تو را و در که داند و رفت کند این چه نامه است که آورده و بنده قسم که من حسین گمانی که چه در دست

صواب دید تو بوده است و تو امر را بر ما ناسد کردی و ما امیدوار بودیم که صلح بکند و بدو
 هرگز متقاعد امر او نخواهد شد و او همان مزاج پدر خود دارد و شمر ملعون گفت باین که تو چه خواست
 کرد ای امام امیر را فرمان برداری و با دشمنان او جنگ میکنی یا نه و اگر نخواهی کرد لشکر را بمن واکندار
 و من خود میدانم با حیدر چه گفت و چه گراشی برای تو نیست و من جنگ خواهم کرد و تو بر بیاید
 سر دار باش پس در همان صدد و خشم نهیم حرم محمد ملعون لعنم متعاند در حرکت آمد و شمر ملعون گفتی
 لشکر عادت اثر آن سرور آمد و فریاد کرد و گفت که ایند فرزندان خواهد با جعفر عباس و عید الله
 و عثمانی و لاکرام از میر المومنین علیه السلام بیرون فرستند و گفتند چه جوابی گفت شما فرزندان غلام
 منید شما را امامان دادم ایشان گفتند خدا تو را و امامان تو را لعنت کند ای امامان سیدنی
 و برای فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت کند ای امامانی نیست پس حرم محمد در میان لشکر خود فریاد کرد
 که ای گروه خدا سوار شو و بشارت باد شما را پس مردم سوار شدند و یکبار بران حرم عداوت
 شمر هجوم بردند و در آنوقت حضرت امام حسین با شمشیر در پیش خیمه حرم محترم نشسته بودند
 مبارکت را آنگاه لای را گو که نشسته بخواب رفت و خواهر آنحضرت چون عداوتی لشکر را شنیدند
 برادر آمد و گفت ای برادر این عداوت را میشنوی که بزرگ است آمده اند آنحضرت سر بر زمین
 که در این وقت روی خدا را صلی الله علیه و آله در غاب دیدم که بمن فرمود که بزرگمایا خواهی که
 طلبا بجز بر خدا زود فریاد کرد که وای لایله حضرت امام حسین فرمود که در این روزی تو یقیناً ای امام
 ساکت شو خدا تو را رحمت کند و برایت سید آنحضرت فرمود که دیدم حرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 و مادرش طاهره را برادر امام حسین را صلی الله علیه و آله و سلم که بمن فرمود که ای حسین خون روی بزرگ

فرمود

فرمانی آمد و موافق بعضی روایات فرمودند که فرزند ما خواهی آمد پس زینب عاتق جفا بچه
 بر خستار خود زود فریاد برادر آنحضرت فرمود که ساکت شو دشمنان ما را شاد و دلان و جفا
 کند که عباس بن علی علیه السلام بجزیت آنی سرود عرض کرد که ای برادر اینک این گروه بزرگ
 آمده اند آنحضرت برخواست و فرمود که ای برادر تو سوار شو و ایشان را طاعت نما و بر سر
 ایشان از پیشه شد و برای چهره آمده اند حضرت عباس با هیبت سوگند که هرگز چنین در حق
 منظر از آنها نبوده بر سر راه آن که آمده عباس از ایشان پرسید که برای شما چه آمده
 افتاده است و چه اراده دارند گفتند که امر امیر ما رسیده است که بزرگما عرض کنیم که اگر راضی
 او بشوید شما را بفرستد و بریم و اگر راضی نباشید با شما جنگ کنیم عباس گفت شما فوجید میکنید
 تا من برگردم فرمود ای عبدالله و سخن شما را بعضی آنحضرت رسانم پس آنشکر در میان ایشان
 و گفتند که برو و بفرستد و سخن را برسان و آنچه میفرماید با کعبه عباس پس خود را اند کرد
 بجزیت آن امام آمد و سخن ایشان را بعضی رسانیدند و آنکسان که بهر اهل عباس بر سر راه و دشمنان
 رفتند بودند در اینجا ایستادند و القوم را موعظه میکردند و ایشان را از جنگ کردن با فرزند
 رسول خدا منع مینمودند حضرت امام حسین عباس فرمود که برگرد و بزرگما ایشان را اگر توانی
 بخوار و عذوه و در و اشوب بگردان و بزرگما را که شنیده در این عداوت پروردگار خود
 بجا آوریم و عداوت بختار نایم و خدا میداند که من نماز کردن و تلاوت کتاب خدا و بسیاری
 و استغفار را دوست میدارم پس عباس بفرموده اند و چون بگفت رسولی از جانب امیر رسید
 با او بود و پیام آورد که ما بزرگما را بشارت دادیم پس اگر تسلیم نمائید شما را بفرستد و عید الله

پیغمبر اگر از غیبت خود بگویم شما را و انصاف کنیم و ان رسول بر کشت و حضرت امام حسین علیه السلام با
 خود را در همان وقت غروب جمع نمود و حضرت امام بن العباس علیه السلام و علی ابی طالب و انصار صلوات الله
 بر او و کس در آن وقت نزد بیکت حضرت رفتم که بشنوم که ایشان چه میفرمایند من در آن وقت بیاریدم
 شنیدم که میفرمود که ستایش میکنم خدا را بیکو تر ستایشی و حد میکنم او را در هر نماز است و سجد
 میکنم که حد میکنم تو را بیکو که اگر ای دوستی بنویسم و قرآن را با تعلیم نمودی و ما را در روزی و ما را کوفتی
 و کوفتهای چشمها و دهانها با علف فرمودی پس بگردان ما را از شکوه که از آن اتفاق بدست میآید
 که من بختیام اصحاب را و نادار تو بهتر از جواب خود و ما را بیکو که ما را وصله رحم بعد از زنده
 از اهل بیت خود پس چرا بدید شما خدا از جانب من چرا بیکت و من کانی میکنم که دیگر روزی
 برای او خواهد بود از این کرد و من شما را از این امام که بریدید هر جا که خواهید بر شما از جانب من
 نخواهد بود و بیکت ما را بیکت شما را فرود که تهمت از او قایم خود کرد و بیکت پس برادران و فرزندان
 و فرزندان برادران منم علیه السلام و فرزندان جدها بعد از هر کس که گفتند که ما چنین کاری کنیم برای اینکه
 بعد از تو زنده باشیم خدا هرگز از روزی ما نخواهد و اه کسی از ایشان که این سخن گفت همان سخن
 بود و دیگران بعد از آن حادثه شامال این سخن را بعرض ان امام شنیدند پس حضرت را
 عقیدت بود که گفتیم برای ما پس شما روید و من شما را از ان امام انصاف خدا ان گفتند که
 سبحان الله مردم چه خواهند گفت که ما که داریم برکت و سید خود را بانی امام خود و با ایشان
 نیندازیم و نیزه و شمشیر بکار نبریم و ندانیم که بر ایشان چه گذشت گفتیم که چنین کاری نخواهم کرد
 و جانها و مالها و اهل خود را فدای تو خواهیم کرد و با تو با دشمنان جنگ نخواهم کرد و تا بجز بر تو وارد
 نمیشود

بر من وارد شود و خدا قیامت کرد اندر من کافی بعد از تو را و مسلم بر من سجد و دست و عرض کرد
 که ای امام از تو جدا خواهم شد پس نزد خدا جبره عذر خواهم آورد در ادعای تو بجهنم این
 نخواهد شد تا اینکه نزد خود ابرسینهای با یکدیگر و فریاد و لیس از این غیبت و کافران در
 من است و بجهنم که اگر هیچ سلسله ندانستم با ایشان جنگ خواهم کرد با سنگ و بجهنم که
 از تو جدا نخواهم شد تا اینکه خدا بداند که حرم سجد کرد و از غیبت بجهنم درباره تو حفظ نمودم
 و بجهنم که اگر میدانم که گشتی بجهنم و بعد از تو بجهنم و بعد از تو بجهنم و باز زنده بجهنم پس
 داده بجهنم و خدا در مرتبه این امور اتفاق خواهد افتاد از تو جدا بجهنم تا اینکه جان خود را در
 تو فدا نمایم پس بگوید جان خود را فدا نمودم و حال اینکه بیکت گفتی شرفی من است و بعد از
 که انبیا است که در من متقی نخواهند و بر من قیاس بر تو بجهنم گفت و دست میدنم که هر از
 گشته تو بجهنم و باز زنده بجهنم و باز گشته نزد خدا گشته شد از تو و از این جوانان از اهل بیت تو
 دفع نماید و همچنین سایر مقام سعادت بجهنم و بر این جوانان ستمان عرض بجهنم رسانیدند و
 امام حسین علیه السلام ایشان را دعای خبر نموده بجهنم خورفت و سید گفت که در آن وقت کسی
 بجهنم خبر بجهنم گفت که پس تو در روی آب بکار شده است گفت که نزد او و خود را از خدا بجهنم
 و خوش خدام که او سیر شود و من بعد از او زنده بجهنم و این همان در جانی مذکور شد که بجهنم
 امام حسین بود و چون این سخن از ان صادر شد شنید و نمود خدا تو را رحمت کند تو را بجهنم
 انادی بود و در عقول بجهنم سخی ان انصاف خدا گفت که جان خود را فدا نمود اگر از تو جدا شوم
 فرود که این جاها که از بر دست بر دست بود که حرف خلا بر او درش نماید و پنج جاییه با علف

افسانه

که گفت آنها از شهری بودند در آن شب با جمعی در آن شهر رسیده بودند و
صدای کسی را شنیدند که میگوید و قیام و قعود بودند و در آن شب از آن شهر
سی و دو نفر بایشان ملحق شدند و چون جمع شدند آنحضرت حکم نمود که بنشینند و بر آن
نمودند که در آن شب در آن طرف بودند و فرمود که در آن طرف نوبه ساخته و خود را آن
زنده نوره کشید و روایت شده است که در آنوقت بر برین خیر بعدانی و بعد الرحمن و بعد
انصاری و در خیر استاده بودند و میخواستند که نوره بکشند و بر بر با بعد الرحمن و بعد
و بعد بعد الرحمن گفت که این ساعت چه وقت خنده و مزاح است بر یک گفت بعد از آن که
من میدانم که من در آنوقت که میار سال و جوان بودم هرگز مزاح و خنده را دوست نمیداشتم
و در این وقت این مجلس را از قریب مشاهده میکردم که من رسیدم آنسبب آنکه با جمعی از آن
بنشینم که هیچ نمیدانستم مگر اینکه این کرده را ملاقات مانع بشیرهای خود و ساجی با این
مقاله مانع و بعد از آن حور با زار بنفیس گفتم و هیچ نمیدانستم که حضرت امام زین العابدین
علیه السلام فرمود که من در آنوقت که در صبح آن شهر بیدار شدم و تمام رفیقان و یاران
در آن استادی میکرد و در آنوقت خود بود و از آن کرده ابو در خضاری در حضرت آنحضرت بود
و شمشیر آنحضرت را اصلاح فرمود و بعد از آن شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر
گفته است و در آنوقت که با من بودم از آنکه از خود و من از آن شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر
و که بگویم مرا گرفت و از آنکه مرا دیدم و من گفتم و گفتم که بگویم که بگویم که بگویم که بگویم
آنچه را که من شنیدم و چون از آن بود و من آن را در آن وقت و من آن را در آن وقت و من آن را در آن وقت

بی ادبانه

پس بر خیز و بای رسته جاسای خود را بر زمین میکشید و بجانب آنحضرت دوید و چون نزد آن
رسید فریاد و آنگاه بر آورد و گفت کاش من مردم امروز فاشه مادم و پدرم علی و برادر من
علیهم صلوات الله که با از دنیا بیرون رفته اند ای جانشین رفیقان و فریاد من ماندگان حضرت
اما حسین علیه السلام فرمود که ای خواهر با اینکه شیطان علم و برداری تو را باطنش را در آنوقت
ایستادید ای آنحضرت جاری شد و فرمود که اگر مرا و امیکد هستند است را اختیار میکردم
زیر گفت داد و بلاه ایا اختیار را از تو سلب کرده اند این بشیر دل را مجموع میکرد و در آنوقت
پس طبایع بر خیز خود زد و جامه را در بر خود درید و به پیش آنحضرت نام جمع علیهم
بر خیزت و اب بر سر آه خواهر گرامی خود زد و چون بهوش آمد باو فرمود که ای خواهر از خدا
و از آنچه خدا قرار داده است تجاوز نکن و بدان که تمام این زمین خواهند مرد و کسی از اهل زمین
باقی نخواهد ماند و هر چیزی غیر از خداوندی که خلق را بقدرت خود آفریده است فانی است خدا
همه را بسوخت و از آنکه در آید و باز گشت همه بسوی او است و او است فرد و یکانه و بعد من از من
بهر بود و پدر من از من بهتر بود و مادر من از من بهتر بود و برادر من از من بهتر بود و هر
یک از خدا در این راه جبر روی است پس او را با فضائل این خدای تعالی داد و فرمود که ای خواهر
قسم میدهم و میخواهم که قسم مرا بجا آوری که با من در عزای من چاک نهانی و در سار و سحرهای
و بگوید و شود زبان گشایی چون من گشته نمودم و او را آورد و نزد من نشاند و خود نزد آن
رفته ایشان را از آن فرمود که خیر ما را از یک یک بزنند و طبایعهای از آن زبان یکدیگر میکشند و خود
در میان آنها از یک طرف جنگ میکنند و خیمه را در پشت سر طرف است و جب خود را در دهند و می

که خیمه را ایشان احاطه کرده باشند و غیر از کثرت که درش از انظار میاید راجی دیگر نداشته
 باشند پس مکان خود برکت داشت تا صبح شغل نماز و استغفار و دعا و تضرع بود و چنانکه
 نیز شغل نماز و دعا و استغفار بودند و در کتاب شریف مذکور است که چون وقت سحر شد آنرا
 اندکی خواب برد و چون بیدار شد فرمود بیدارند که چه در خواب دیدیم و چون که چه دید
 ای عزیز رسول خدا فرمود که در خواب دیدم که کانی چند بر من حمل کردند و چون استند که برآید
 گفتند در میان آنها کسی سیاه خدی بود که از همه پیشتر شرف می نمود و چنین کانی میگویم
 کشنده من در میان این جماعت مرد پیشوای من است پس فرمود که بعد از آن مردم رسول خدا را بشمار
 با جاهی از جهاب کثرت و من میفرمود که ای عزیز تو شدیدی از محمد صلوات الله علیه داشته
 بلکه در او اندامها است و اندامها که از آنها بالانگشت و باید که چهار تو پیشتر
 من باشد پس تمیید میکنی و بنا خیر مینداز و اینست مکانی است که از آسمان فرود آمده است
 اینکه خونی نور آید و در این پیشتر بنمایند این بود آنچه من در خواب دیدم و این را بخیر کرده
 و وقت رحلت نزدیک شده است و هیچ خیر از شما که بنده الله روایت کرده است که در آن
 جمعی از لشکر عمر سعد علیه السلام را کشته شدند که با من میباشند و در آنوقت حضرت امام
 حسین قنات زان میفرمود و این ایوه خاند علی بن الحسین الذین اخرجوا انما علی لهم خیر لا هم
 انما علی لهم لیرادوا انما و لهم عذاب اربعین مکانی الله لیراد المؤمنین علی انتم علیه حق
 انجلیت من الطیبه یعنی باید که آن کانی کشته آید که کافر شده اند که اینک خداوند را
 ایشان را برای ایشان بهشت مهلت نداده است ایشان را اگر برای همین که زنده کرده اند

کتابخانه

که از او از برای ایشان به عذاب قرار گشته و وقت خدا که او را کشته اند و من را از این بچه شماران
 مستند تا آنکه جدا گشته اند از طیب و در میان آنها که موی بود که او را جدا کرد پس
 شکستند و آن موی را بوی خوشی و در دل و شمع و چون این را بر شنبه گفت هر دو که که میگویم
 طیب و ما را خدا از شاهد کرده است بر من حسیه گفت ای فاسق خدا تو را از طیبیان کرده اند
 جدا الله گفت تو که میگوئی من بر من حسیه پس بگو که را دشنام دادند و چون حج شد حضرت امام
 حسین علیه السلام اصحاب خود را بعد از نماز صبح بوسه نمود و در حضرت آنحضرت پس و در روز دوشنبه
 پیاده بودند و محمد بن ابیطالب گفت که در روایتی دیگر آمده است که شهادت و دو پیاده بودند و
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که هر دو پیاده بودند و پیاده بودند و پیاده
 گفتند که آنحضرت را بر من چون برادر نیمه اصحاب خود قرار داد و حسیه بن علی را برادر
 و رایت را بعد از این برادر خود داد و خیمه را در پشت سر قرار دادند و فرمود که همه را بنمایند
 که در پشت خیمه بود و در خدی که در اینجا خمر نموده بودند و گفتند و پیش از آنکه میباید از
 اینجا بگریزید این هجوم آورند و این روز در جمع بود و بعضی گفته اند در شنبه بود و عمر سعد
 علیه السلام با تمام لشکر شهادت از خود حرکت کرد و پیغمبر را بعد از این حجاج سپرد و خود رفت
 ملعون را بعد از او و در آنوقت پس را سر در سواران که دایند و پادگان را ایشان را
 و رایت را بر دوش غلام خود سپرد و محمد بن ابیطالب گفت که آنکند از نیست و دو نفر از کشتن
 بودند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که کسی هزار نفر بودند و پیغمبر که
 از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقل است که چون در آنجا که گروه شهادت از کشتن فرمودند

خیر البشر جز نموده حضرت و ستمار بر داشت و گفت اللقم انت تقی فی کل کرب و عافی
فی کل شقی و انت لی فی کل امیر نزل فی نعمة و عیاد کم من کرب یضعف عند الفواد
و یقل فی الخلد و یغفل فی الصدق و یثبت فی العفو و انزلت بک و شکرت
الیک و عبت من الیک من سواک ففرجت و کشفته فانت ولی کل نعمة و نصی
کل حسنة و منشی کل و خیر و کفر استمد کرد و در وجه حضرت حاضر کند و بداند که
کنده اند و انش و انی از در مرتبه شریفی فریاد کرده باواز بلند که ای حسین چرا در آخرت
افسوس بین از در قیامت بعد نمودی حضرت فرمود که ای کرب که با شرفی محض این
همای عرض کرد که ای فرمود که ای پسران کو سفند جران تو باشی سزاوارتری و سلم می
عوسج و کرب که انعمون را نیز زنده حضرت اورا منع نمود مسلم عرض کرد که بگذار که در این دنیا
زیر که این طاق از دشمنان خدا و بزرگ جباران است و بر سر تیراده است فرمود که او را بگذار زیرا
که نیواهم که من تعالی ایشان ابتدا نام میس فرمود که ایشان سخن گویند بر پیش روی
ای تو را خدا نیز سید بدرستی که کرده محمد صلی الله علیه و آله در میان شما افتاده اند و ایشان
زیر و حضرت و در خزان و حرم حضرتند گویند که چرا راده کرده اید که نسبت ایشان معذرت
انجامت جواب داد که میخواهم که این زیاد علیه السلام را بر ایشان مسلط گردانم که بجز رای او
بر آن کبر در باره ایشان لغفلت و بریر گفت که ایا از ایشان قوی تر امید کرد که برگردد
بهان کسان که از اینجا اند و اند دای شما ای اهل کوفه ایا فراموشی کردید ان تاها که
دران حدود و پناهگاه کرده و خدا را برایشان بد کردید و ای شما اهل بیت بجز خود را سید

برای

امید که در پیش روی ایشان گشته نموده چون بزرگوارانند اسما میفرماید که ایشان را
 بدست اس زیاد و طعن و بدید میان ایشان و با فرات میباشند اید بسیار در احوال
 نموده و مرتب معبر خود اورا حق ندیده او بعد از او سزاوارچند است خدا شهادت اورا در قیامت
 است هر دو قوی بوده اید تا پس می از ان جماعت بی شرم جاثی کند که ایمره ما نمیدیم که
 تو چه میکنی بر برکت که حکمران اول خداوندی است که در اور میان شما صاحب بصیرت گردانید
 خداوند اس من نهایی هجوم بسوی تو از کردار این کرده خدا ایشان را یکدیگر مشغول گردان
 تا اینکه چون تو را ملاقات برای ایشان غیبتا که باشی پس اگر و نیزای سعادت بمانان
 صاحب سعادت انداخته و او برگشت و حضرت امام حسین علیه السلام خود در مقابل آنکس و اید
 و همان صوفای ایشان نظر انداخت که مانند سید بود و نظر کرد بجهت عربی بعد که در
 اشراق که در ایستاده بود و فرمود که حکمران اول خداوندی است که دنیا را فرید و از اهل فنا
 و زوال گردانید که پیوسته احوال ان مغلوب میشود پس مغرور کسی که دنیا اورا پوشیده
 و شخی کسی که بانی رفیقه کرده پس باید که دنیا شما را فریب ندهد زیرا که او قطع میکند اید
 آنکس که بر او اعتماد نماید و با اید میگرداند طمع آنکس را که در او طمع میکند و من می نام
 شما را که صحت شده اید برای اری که خدا بر شما غضب خواهد کرد و دران روز شما را خواهد
 گردانید و انتقام غضب خود را بر شما نازل خواهد ساخت و از رحمت خود دور گردانید پس بگو
 کارایی بر دور کار ما و بدید که بایند شما اقرار بفرمان برداری خدا کرده اید و چنانچه او
 محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده اید و اسما جمعیت نموده اید بر سر ذریه و حضرت آنحضرت

دارا میگردیدست میان گشته شدن و خوار می به مات مرکز بخاری راضی نخواهم شد و خداوند
و صاحبان دامن پاکیزه و نفوس عالیله مرکز بشیوه لیلان راضی نمیشوند و بدانند که جهت برنام
کردم و شما را ترسانیدم و بکلی اعمار و وقت لشکر با شما جنگ خواهم کرد پس خبری خواندیم
که اگر فایز بشیم و ظفر باقیم پس همیشه مادر جنگ غالب بوده ایم و اگر بوضعی دیگرند عادت
ترسیدن نیست بلکه امری خواهد بود و خبر پس فرمود که بعد از آنکه زمانی قتها شما را فرود خواهد
گرفت و این سخن است که از عدم بواسطه بدرم من رسیده است پس هر چه توانید کنید و من توکل
نموده ام بر خداوندی که پروردگار من و شماست و هیچ جنبه نیست مگر اینکه با حسیله او در
قدرت الهی و پروردگار من برادر است پس فرمود خداوند اجل پس کن از پیشانی ما را زنا
و گرفتار کردن این از لطف و تکی وسط ساز بر ایشان غلام نشین اما اینکه چنانچه
ایشان را جام ناکوار مرک و اکتدار و احدی از ایشان را که اکتدار و اکتدار با صبر بر او نند
و انتقام مراد و کشتان و اهدیت و تابان مر از ایشان خواهد بود زیرا که ایشان با من که
کردند و دروغ گفتند و قوی پروردگار ما و بر تو توکل کرده ام و باز تا کسی نیست پس فرمود
که هر چند علیها اللعنه کلمات او را برای من حاضر گردانید و چون او را طاعت کردند که اگر
داشت که نزد آنحضرت بیاید و چون حاضر شد حضرت امام حسین علیه السلام با فرمود که ای
موا میباشی یا مید اینکه حرا مراده و دله حرا مراده نور ادالی ری و جرجان گردانید بعد قسم که هر
برای تو ای امر کوار را نخواهد پس یکن آنچه میخواستی که تو بعد از من در دنیا و آخر
شادی خواهی دید و کوبای بیستم که سر نور بر نبی انصاف کرده اند و در کوفه طحال از انشانه خود

فرار داد

فرار داد و اندوختن بان بر تند محسوس است سخن آنحضرت و حضرت شده و در اگر داند و با شما
خود گفت که چه انتظار میدید و او را بر او حمله کنید که او یک نفر پیش نیست و چون امام حسین
علیه السلام از بیعت خدا صلی الله علیه و آله را که هر چه میخواستند طلبید و بران وار شد و قتها شما
خود متوکل گردید و هیچ نمید گفت که چون حرمین بریدید که آنکس و بر مقامه حضرت امام حسین
مستم شد و بعد گفت که ای ابا ایمن و جنگ خوانی کرد گفت بی بجز هم چنان جنگی که پس
ان برید شد و بر سر او قطع شدن و کشته شدن حرکت که آنچه او را شما خواستید کرده است
بان راضی نخواهید شد هر طوری گفت که اگر ابرید من میسود و راضی میشدم لکن این نورانی بنشیند
پس حرامد و در میان مردم در جای خود ایستاد و مردی از خویشان او که او را قرقین میخواستند
انجا بود و او گفت که ای قره ایب خود را از سر زاب داده قره گفت نه برسد داده ای را ای
ان غاری قره میگوید که بجهت هم که من بید شوم که حرامد که کنایه ردد و در مقامه حاضر شما
و میخواهد که من بر این محله و سطح خود کفتم است نداده ام و کمال بروم و از اب سهم داران
مکان بجای دیگر رفتم و بجهت هم که اگر مرا داره خود سطح میگرد من خبر داده در حق من و امام حسین
هرای میخورد پس حرمین لشکر سعادت اثران سرور در حرکت آمد و دست راسته بر رفت
مهاجر ایس با و گفت چه اراده داری جوانی که بر شای عمل غانی حرمین حجاب شاد و لرزه
براضای او افتاده بود و مهاجر گفت که امر تو امروز مرا شک انداخته است و بجهت هم که من
برگز تو را در هیچ موه که شد از من بفرموده ام و اگر کسی از من بپرسد که شما عان کوفه کیستند
من بگویم از انما میفرم پس این حالت چیست که کمال در قوتش اید و میگویم حرکت بجهت هم که خود را

در میان خشت و دوزخ مخفی بودیم و هرگز بر نبشت جز را اختیار گواهم کرد که هرگز از بهر بخت
 و بسوزانند پس بسوزد او در حرکت لورده با خفت نمی شد و چون بخت کتاب سید حق
 که خدای تو تو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله منم کسی که تو را از بازگشتن منع نمودم و در
 با تو ایدم و تو را در این مکان فرود آوردم و چنین نیستیم که این کرده از تو قبول خواهند کرد
 آنچه را که تو خواهی و با تو کار را این صبر خواهند رسانید و اگر بپسندیم که از کار ما بخواه
 کشید مرکز مرکب ان می کشیم و اسما را از بهر که تمام تو بپسندیم ای تو برین قبول خواهد شد
 حضرت فرمود ای خدا تو بر قبول خواهد کرد اسما را بپسندم و در آخر خود بپسندم و ای
 لشکر تو بپسند از بهر که اسما را بپسندیم و ای اسما بپسندیم و در آخر خود بپسندیم و ای
 فرمود هر که خواهی کن خدا تو را رحمت کند پس مرا اندر در پیش روی حضرت استاده گفت ای
 اهل که تمام داری و مشک ریختن نصیب ما را نماند ای اهل طیب مداین بنده ما را و چون بپسند
 شما اید و او را که بپسند و چنین کان بیکه بد که در پیش روی او بپسند خواهد کرد پس بر او
 ظلم و تعدی نمودید برای اینکه بپسند او را و اسما را حرم بر ملک خود و اید و از اطراف بر او
 احاطه کرده اید و او را مانع میشوید از اینکه توبه نماید بجای از بلاد و سیر خدا و گویا در دست شما
 گیر شده است که قادر بر رسانیدن نفی بخود و دفع ضرری از خود نیست و مانع شده اید
 او و زنان و دختران و اهل او و اب فرات که از آن یهودی و نصاری و مجوسی بیانشند
 و خاک و گشت در آن خود میخورند و اینک ایشان را تشنگان و در کثرت بد مراعات نمودید حق
 محمد و صلی الله علیه و آله در باره فرمود پس بعد از او خدا شما را در روز نشانی اب ندید پس می

بر او حمله کردند و بر او ایستاد و آن عداوتند و در پیش روی حضرت امام حسین علیه السلام
 ایستاد و هر صد علیه ما اللغه علم و داشت سر خود را اندک کرد که علم را پیشین بیار و چون را آورد ای
 ملعون بد عاقبت تیری در کان که نبشت انداخت و بشکر خود گفت که شاید باشد که اول کسی
 که تیر بخواند ایشان انداخت من بودم و همچنین است طالب کعبه است که بعد از آن اصحاب ملعون
 یکبار تیر را از جل کمان کشاد دادند و کسی از اصحاب امام حسین علیه السلام نماند مگر آنکه از آن تیر بپسند
 ای کسی که در آن حال عداوت را از اصحاب عداوت است و حضرت بدر و شهادت رسیدند و رسیدند
 که حضرت اصحاب خود فرمود که خدا شما را رحمت کند مهیا شود مگر آنکه از آن جاری نیست در دست
 که این تیر از دست کان فرستد پس شما پس ساقی بر این منوال بران مثال استثنای بود تا اینکه
 جماعتی از اصحاب پنجاب شربت شهادت نوشیدند پس حضرت ریش مبارک خود را دست گرفته فرمود
 که من بپسندم حضرت را بود در اوقات که برای خدا فرزند را دادند و دست بپسند حضرت را
 در آن وقت که دست خدا نماند دست و دست بپسند حضرت را بود در اوقات که حضرت خدا نبی است
 و ما را بپسندند و غضب شد دست خدا کردی که محبت نمودند برای گفتن فرزند و حضرت
 خود و بپسندیم که اجابت نکرده که بپسند از خواسته های ایشان تا اینکه طاعت تمام خدا را
 بخوان خود خطاب کرده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مقول است که بپسندم و فرمود که چون
 حضرت امام حسین علیه السلام طاعت نمود و بپسند بر استغفار و حضرت فرمود و ما را
 سر حضرت بر دار یکبار و پس حضرت را بپسند میان حضرت با حق بر ایشان و خدای
 خداوند عالمیان حضرت لغا و خدا را بر حضرت بر اید و ایشان را که رسید کعبه است که بعد از آن

که نوازادی چنانکه قدرت تو را حرام نهاده است و تو ازادی در دنیا و آخرت و یکی از جهای امام
 حسین علیه السلام چند شعر در مرثیه او افش کرد که این دو شعر از این است لنعم المخرج و لنعم المخرج ^{صعود}
عند مختلف الطامع و لنعم المخرج انا دای خینا ^{فجاد بنفسه} عند الصلاح
 و بعضی این مرثیه علی بن موسی بن جعفر علیه السلام است داده اند و شیخ مفید گفته است که ایوب بن سحر و بری
 دیگر از شاعران کوفه مرثیه را گفته اند و این غزل و ابیات کرده است که هر حکمت است
 حق که در آن سید الطمأنی برادران خود را در قصر الطمأنی میرود و ایوب از پیشتر خود مدانی
 شنیدم که ای بر شارت بود تو را سحر و چون طمأنی شنیدم کسی اندکم با خود گفتم که این چه شایسته
 و این که حسین میرود و هرگز مناعت تو را با خود خیال نمیکردم آنحضرت فرمود که امالی خیر و اجر
 بهر سید و محمد بن اسحاق و دیگران گفته اند که برکت از جناب آنحضرت که اراده میدانی حق
 میکرد آنحضرت بر طمأنی و او را میباید و میگفت ای سید علی بن موسی آنحضرت در آنجا
 میفرمود علی بن مسلم ما نزلنا عقب روانه ایم و این ابیات را طمأنی میخواند و قسم میخورد که هرگز
 بنظر و ما بدو نماند و بعد از شهادت هر بر بر حسین علیه السلام مدانی با دیگر که نهاد و او از زندگان
 صالح خدا بود و چون روانه میدانی شد و بر جزی بخواند مثل برادر شجاعت و اینکه بر بعضی
 در آن راسخ و ثابت قدم و چون میان معرکه رسید و گفت که اگر دگر و میگفت بر دگر که من میباید
 ای شنگان یونانی بر دگر که من میباید ای شنگان ^{اگر} بر دگر که من میباید ای شنگان
 او را رسول پروردگار علیان و بر بر قاری ترین اهل طمأنی خود بود و با او کرده و عاقبت خود
 تا اینکه سبی نزار پیش از آنکه رسید پس بر روی نزد او آمد که او را بر جزی میخواند و گفت

ای کبر

ای بر شهادت میدم که تو از زمره مکه است و کانی بر رکعت بیاتاد عاکم که خدا گفت که
 برکت از مکه و دروغ گو باشم و گفته شود انکس از مکه بر اهل است برکت آنکه بر جزی بنی برکت
 حکم کرد و بر جزی بر بر زود کار کرد و بر جزی بر فرق الطمأنی زد که منفر او را شکسته
 بمنز نشی رسید و از سب طمأنی و جهنم و اصل که دید و آخر الامر بر روی از جناب این زیاد که او را
 بجهنم ای سید الطمأنی عاقبت خود را بر شهادت رسانید پس پس خود را بسجود و او را در
 شعری چند بخواند شهادت را ظاهر و لیری و شجاعت ستایش شمشیر خود و اینکه فرمان برداری میکنم امام
 خود و سید الطمأنی را و علیها اللعنه را و گفتم بر بر او چون از معرکه برگشت باو گفت که بر بر از زندگان
 صالح خدا بود و ان طمأنی بر سر داشت نزد او آمد و گفت دای بر توانی بجز کشتی بر برین خیر خود
 بجز در طمأنی خواهی که خدا را ان شی بد عاقبت از ان عاقبت میمانی شد و شعری چند شهادت
 ان کرد پس و بعضی سید الطمأنی روانه میدانی شد و در آن روز مادرش با او بود و او گفت
 که ای عزیز من بر خیز و یاری کنی فرزند من رسول خدا را صلوات الله علیه جواب داد که ای مادر یاری
 کرد و خود داری تو را نموده پس بر خیز و خانی روانه میدانی شد و بر آنکه در عمل خود جعفر را بقتل
 رسانید و بر مادر و زن خود آمد و بر بالای سرشان ایستاد و گفت ای مادر راضی شدی یا نه
 جواب داد که راضی می در آن است که تو در پیش روی حسین علیه السلام گشته شوی و در شش گفت
 که تو را بستم میدم که مرا بمحبت خود قرار کردانی مادرش گفت ای فرزند سخن ادا قبول کن
 و برگرد و بر این ندی فرزند رسول خدا را قتله کن تا اینکه فرمای قیامت نزد خدا شفع تو باشد
 پس آنجا رفتند بعضی میدانی آمد در حالتی که بر خیز و انذ و قتله نمود تا اینکه نوزده ساله بود

پیاده را بقتل رسانید پس دستهای او را قطع نمودند و زنی او همونی بر دستهای او رسانید که بر
 وی گفت پدرم و مادرم فدای تو باد و گفت که کن برای حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر چه را
 ایستاده و اگر بر گرداند پس ای بیچاره دست زد و دامن هر یک گرفت و گفت و نمیکند تا آنکه با گوشت
 خود پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که خدا شما را جزا دهد و هر که در نزد زنی خدا را زجر کند
 از زن برکت و مهر و عجب کرد تا آنکه گشته شد پس زنی آمد و بر سر او نشست و چون
 او بایست که در میان حال شمر لعین الله از ناراضی بران زن افتاد غلام خود را امر کرد که چو وی
 آن بیچاره زده و او را بشویش طحی کرد و باند و او دل زنی بود که در معرکه کشته شده و در آن
 دیگر و در معرکه میت و چهار سوار و دوازده پیاده را از لشکر هر بنابر تر فرستاد و اگر آنکه
 اسیر کرده بفرزد و هر قدر طعن او گفت که بر بسیار شد بهت صورت تو پس ای فرزند که در آن
 زنده و سوار و اسیری لشکر حضرت امام حسین را نداشتند و مادرش اسیر را برهنه پوشید و بپای
 لشکر خدا افتاد و بفرزد و بچشم واصل شد پس عود خیمه را بر گشته و با در میگردانست و در قعر
 آنرا کرده شقاوت اثر را در آن تر نمود و حضرت امام حسین فرمود که ای مادر و هر چه پیرت از غل
 صلی الله علیه و آله خواهی بود و چهار خدا از زنان برهنه است پس از زن برکت و بگفت خداوند
 امید را بنا امید بی بدل کن حضرت امام حسین فرمود که خدا امید تو را قطع نخواهد کرد ای مادر و
 پس بعد از آن مردی بنام ازادی رجز خوانان میبرد که در آمد و جنگ گمان را در آن داشت و مادران کردند
 و در میان منافق مذکور است که بعد از او خالد بن ولید پیروی در عداوت نمود و بعد از آنکه خود را
 رسانید و درایت محمد بن ابی طالب بعد از او سبب جنگ شد و زنی در جنگ گمان در میان آمد و بعد

از غل بسیار بدست مسلم سبایی و بعد از سبایی جبر و بندگان را کشت و بعد از او مسلم بن
 قیس سبایی میبرد که قتال با زهاد و دود مردی و مردی را که در او شمشیر میزد و صاحب سبایی که از غل
 از آن نفعی نداشت پس از آنکه از آن سباییان آمد و مردی از بنی قریظه میسازت او آمد و بر او نشست
 و بعد از آنکه از آن سباییان بر جنت بود و گفت من روی خاتم نافع گفت تو روی شمشیر و مرا غل و حله
 کرده و او را بجهنم فرستاد پس مردی حجاج با مردم گفت اگر دزدان یا میزدانند که باجه کشتن
 میکنند اینها و شمشیرهای و حار را میسر میزد و صاحبان میزدند و بیکدیگر از شمشیر میزدند
 بیرون نخواهد رفت مگر آنکه او را خواهند کشت با این کی حد فنیان و بفرستد که اگر شاهر میزد
 یکسکه بپندازند همه را با این سکهها میزدانند که هر طعن این سخن از آن میگوید که در آن
 همین است که تو بیکدیگر و کس فرستاد و در میان لشکر گذار که کسی بمیازت بیرون زده و اگر کشته
 میسازت ایشان بر وید و مکی گشته خواهد شد و مردی حجاج نزدیک لشکر سعادت از اسیر و راه
 و آنکه خود گفت که ای اهل کوفه رعایت امام و اجتماع خود با رعایت و یقین بدانید که هر که
 از این بیرون برود و امام مخالفت میکند گشته خواهد شد حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که ای
 حجاج مردم را بر من بشورانی یا ما نمیم که از این بیرون رفته ام و شما درین ثابت مانده اند و خدا
 که تو میدانی که کدام یک از این بیرون رفته است و کدام یک اسیر و در دست باقی پس مردی
 حجاج با لشکر بیرون از جانب فرات حمل نمود و ساقی جنگ در گرفت و مسلم بن حجاج در میان کشته
 و چون مردی حجاج با لشکر خود رفت و غبار فرود نشست مسلم را دیدند که در میدان افتاده و در
 بن ابی طالب که است که هنوز زنی با او بود و حضرت امام حسین با صاحب سبایی بر سر او افتاده و کشته

که نماز فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مقبول نیست و نماز تو مقبول است ای خاد بر مکه که
 حکم کرد و حبیب خیرتی بر روی آب حبیب زد و آب پسته را بر دوشته انخلونی را بر روی آب
 و جامه را دور و میان گرفته و او را از مهر که بر روی بر نهاده و حضرت امام حسین علیه السلام بر زمین
 و سیدم محمد باقر فرمود که در پیش روی آنحضرت بپایانده و نماز را با جامه خود بطریق نماز
 خوف بجا آور و در و ابی سعید بن محمد بن ابی سعید در پیش روی آنحضرت بپایانده و در تیر که آنحضرت
 جفای آن طایفه بکافران نهاده مؤمنین میباید جان خود را در حق آن تیر مگرد و کاه را بر آفتاب
 در آن دهکده از جانب چپ خود را در برابر تیرهای مخالفان که بقصد اتمام زمان از کافران نهاده
 بود میار و تا آنکه ای دم بر زمین افتاد و در آن حال میگفت که خداوند الفت کن ایشان را
 شد لعنت عا و نمود و بغیر خود از زمین سلام رسان و خبر ده او را از آنچه بر سرید از اتمام
 جراحها بدستی که من آنحضرت در تیر بنفر تو را در خاطر گرفته ام پس بخوار رحمت ایزدی دراصل
 و در بدن آن سیر زدم تیر طایفه نمود و سواي زخم شمشیر و نیزه و این نماز که کعبه است که آنحضرت
 و اصحاب تمامی نماز ابرقاری با شاره بجا آور و ند پس محمد بن ابی سعید بن محمد بن ابی سعید بن محمد بن ابی سعید
 بر روی رفت و مقام کرد که ماک نشد و بر وایت سید بعد از او محمد بن قسط العالی که در آن
 امد از آن حاصل کرد و با نهایت شوق باور میداد آن نهاد داد و دلاوری و مردانگی داد و هیچ
 و شمشیر گران تمام نمیداد که آنکه ای عا و نمود جان و من خود را سپردن میکرد و از آنحضرت فرمود
 و نا و صیوة بود که آنحضرت با آنحضرت رسد و چون زخم بسیار باور رسید بکافران شمشیر
 شد و عرض کرد که این رسول الله را باور خود و خاکم فرمود علی و قور و این روی می

و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسان و من نیز از حق تو خواهم سید و ای عا و نمود
 بعد از این شهادت قتال نمود تا بر جبهه شهادت رسید و بعد از این جوی از او کرده و او را
 خنجر می پیش آمد و حضرت امام علیه السلام با و فرمود که من تو را اذن دارم که هر جا که خواهی بروی
 زیرا که تو برای طلب عافیت با ما همراهی نمودی و میباید در راه ما بیایستادگی ای از عالمین
 عرض کرد که این رسول الله من پیوسته در رخا و خوشی کار پس شما بوده ام و در شدت نیز
 پیروی شما کنم و بگویم که بوی من بدست حبس نیست و در نکستی بسیار است پس بر آن
 رسان که خوشبو و بلند حب و خند و گرم و بگویم که از شما جدا نمیشم تا آنکه خوشی پیدا شود
 با خود نمایی شما مخلوط سازم و بر جزو امان روانه میدان کردید و قتال نمود تا که شد و حبس
 امام حسین علیه السلام آمد و بر بالای سر او ایستاد و فرمود که خداوند ایزدی او را سفید گردان
 بومش را بیکو کن و او را با یگان محشر گردان و بانه او و محمد و آل محمد صلوات الله علیه
 شناسانی بپندار و بر وایت امام زین العابدین علیه السلام انسانی که در آنوقت حاضر شد
 و گفت که از اذن بگیرند چون را بعد از ده روز دیدند که بوی شک از او ساطع بود و در آن
 پس عربی خالد صیدادی آنحضرت آنحضرت آمد و عرض کرد که یا ابا جده الله بخیرم که با شما
 خود می شنوم و ناخوش دارم که زنده بمانم و تو را تنها گذاشته شد و مشاهده کنم فرمود که از این
 روانه شود ما در همین ساعت بتو ملحق خواهیم شد پس پیش رفت و قتال نمود تا که نشد
 و بعد از آن خطبه بنی اسعد شناسی آمد و در پیش روی آنحضرت ایستاد و در تیر و نیزه و شمشیر از آنجا
 مخالفان قتل اتمام زمان میباید بجان خود بخیزد و باور از یمن این ابر را خواهد یافت

جوی از او کرده

و چون بدرواز که رسید به حبس که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود سر بدر خود را در کرد و آن
 انطولی در پیشش افتاد و بران هر دو حمله کرده و با جبهه کات چشم رسانید و سر بدر خود را بر پشت
 و بر جبهه محمد بن اقبال حبیب بن عمار شصت و دو نفر از آن گروه را بقتل رسانید و حبیب بن
 ادراسه بید کرد و در پیش را در کرد و پس خود او بخت و بعد از او قاتل سجلی که او را ابوالوازع بگفتند
 قدم در سر که جهاد نهاد و اول دست بگشاید و به پیکر برتر گشت و داشت بجای آنکه در آن دست و بعد
 از آن که بگشت به رجزی که شنید بود و بر آنکه دین سی درین و علی است علیه السلام و اگر از سر
 شوم باز روی خود بپوشم و خاند و بر آن که در سینه و نفر و انقدر او را تا آنکه برود بازوی
 او را بگشستند و او را اسیر کردند و سر در پیشش طعنی کردند و او را در در میان لشکر سلاطین
 آن سر در جوانی بود که بدین کشته شده بود و مادرش در آنکه که حاضر بود و انار و سعاد و سید نصر
 و پسند خود گفت که ای جان مادر قدم در سر که گذار و در پیشش روی خود را بپوش و خدا صلی الله
 جان خود را در باز و چون آن جوان در آن میدان شد حضرت امام حسین علیه السلام و آنکه فرمود که ای
 جوان بدین کشته شده است و شاید بر مادرش گران باشد که او میدان رود و آن جوانی که
 کسی با او بود میدان بر دم و رجزی خواند که شنیدند و بر منافق و منافق حضرت امام حسین علیه
 و مادران از آن گوار صلوات الله علیهم و چون آن جوان و نمند بدو جسته و دوت رسید سر او را بر دم
 و بجان لشکر گاه آن امام زمان انداختند و مادرش آن سر را بر دم کشته بگفت خوب کردی ای
 فرزند و پسند و ای سرور خاطر مستند و ای روشنی چشم گرامی و ای سر را بر دم آن که کافران
 سیر زده او را بگشتم و خستاد و محمود و خیر را بر دوشه و بر کوبان با در سر که نهاد و چون در نفر که

عقل را

بقتل رسانید امام حسین علیه السلام فرمود که برگرد و او را در عمارت و در دایه صاحب ساق بعد
 از او بنهاد و بن عمارت انصاری و عمر بن حناده و عبد الرحمن بن عروه از قبیله که بر فرزندانش
 را در میدان شدند و در جبهه شهادت رسانیدند و محمد بن اقبال گفت که عباس بن
 شاکر از توبه مولای شاکر پرسید که چه در خاطر گرفته شوی گفت جنگ کنم تا کشته شوم
 عباس گفت من خودم این کار کنم برو بمرت حضرت امام حسین علیه السلام و از حضرت رخص شو
 بدینستی که از روز روزی است که باید هر قدر که توانی طلب اجر و ثواب نمایم زیرا که بعد از آن و دیگر محاسن
 نخواهد بود و روز حساب است و خود بمرت آنحضرت علیه السلام کرد و گفت که ای ابو عبد الله خیر
 که ای کمالی بروی بنی از خویش و یکبار از کسی از تو عزیز تر و محبوب تر نیست و اگر میگوینم
 که از تو بلا و کشته شدن را دفع نمایم بجزای که از جان و خون کن گرامی تر و بیکدم پس آنحضرت را
 و علی نموده گفت که شاید این که می بر طریق تو و پدر بر کوار و ثوابت قدم و شمشیر خود را
 بر دوش نهاده و از جانب لشکر مخالف که بدو در هیچ بن نمی بگویند که چون او را دیدم که میاید و من
 در جنگها بسیار دیده بودم و او شجاع ترین مردم بود و گفتم ای مردمانی این شیرازی است که بر سر
 غالب است این شیر شیطانیست باید که کسی بکشد او زود و او بیستاد و مبارز سبط علی علیه السلام
 علیه السلام امر نمود که از هر طرف سنگ بر او ریزند و چون با خیال راست بود که زده و سقیر
 خود را انداخت و بر آنکه نامر و حمله کرد و بچشم که دیدم که زبانه از دوت نفر از پیشش
 او بگرفتند و در آن احوال که در داورا کشته و سرش را دیدم که در دست جماعتی
 و هر یک میگفتند که می اورا کشته هر طعن گفت که با یکدیگر خامه میکنند که چنین کسی را کمتر میگویند

و این سخن نافع آنکه در طرف شد پس بعد از مدتی که مرد و قادی بود و بعد از آنکه از آن
و عرض کرد که خدا را ایم که در پیش روی تو گشت تویم و سعادتی خود بدو از تو دفع کنیم و در هر صبح
من بخواند و چون شد و گشت آن حضرت بعد از آنکه از او دید که ای ایشان روانی بود و صحبت زود
که چرا که میبستند ای دو پسر ما در من نگذاشم که من امید دارم که بعد از این ساحتیهای
شماره من کرده و ایشان عرض کرد که خدا را دعا کنی که در راه بخندم که با بر این خود که منم
بگوید تو میگویم که از اطراف بر تو احاطه کرده اند و ما میگویم که از اوضاع کنیم فرمود که خدا شما را جزا
ای دو پسر ما در من در این غمخواری که خود در دین بگو سعادتمند که در بهترین هزار بر بهترین
پس ایشان اند و پسر و دایع سلام کردند و گفتند السلام علیکم ایین بر اول الله و حضرت در جواب
ایشان فرمود و علیکم السلام و حمد الله و بر کانه و در آن میدان شد و الله قدر خالق و زنده که شهید
گردید و بعد از ایشان غلامی که از حضرت امام حسین علیه السلام که خدای قرآن بود و در معرکه نهاده
گویند ای رافقه و در دود خود در میان میدان افتاد و حضرت امام حسین خود پسر او را و رضاه
مبارک را بر رخساره ای نهادند نهاده و در دست وای غلام چشم کشیده چون نظری بر حال او
مولای خود افتاد و خندید و باز از نسیم نمود پس بر زمین نیاوردن شفا و منت تیر بماند فالتعالی
که هیچ تیر از آنها خطا نشد و هر تیری که میبافت حضرت امام حسین میفرمود که اللهم سدد
و بسته و اجعلی قوا به الجنة پس از اطراف بر او حمل کردند و او را بعد از آنکه در دین نهاد
از هزاران مولای بی کالبد روایت کرده است که من در کربلا حاضر بودم در میان لشکر حضرت
و مردی دیدم که در مقام بسیار شد و بود و بر کرد و هر جمله فرمود که ای که این است از استی که در کربلا

الحمد لله

آنحضرت آمد و در جری بنوازه شریفه را ایستاد و در این حالت در دست قرص احمد را صافی احمد علیه السلام گذاشت
فرمود که پرسیدم که این مرد کیست گفتند ابو جهر و ناشلی است پس عامر بن اشعث را به راه او برگزید
و او را با نقدهای سینه سرش را برید و این ابو جهر مردی بود شب زنده دار و بسیار با کینه
و در بین آنها جوگندی برپا داشت و پیغمبر از اصحاب هر سعد را بشیر دارد و سعید را دینار دارد و هر جزا
بسمت آنحضرت آمد پس مردی از لشکر عمر بن عبدالمطلب پیشتر آمده فریاد کرد که حسین که با آنحضرت
خود جواب داد که منم حسین آن ملعون گفت ثبات باد تو را با من که در این ساعت داد ان
شد آنحضرت فرمود که ثبات باد و پیغمبر و خاتون گفتند که مسطح است تو کیستی گفت
محمد بن اشعث فرمود که خداوند اگر این زنده تو دروغ گفت و او را اموی اشعیر و در این ساعت
حیرت که بر آن کرد آن را وی شکوه همین قدر فاعله شد که آن ملعون فغان بی خود را بر کرد
و ابی افاد و ابی ش در کباب نیک شد و اب او را بر زمین میزد تا اینکه بر زمین میزد
تا سلسلی بر روی زمین افتاد و اثر استیجاب و غای آن سرور در همان لحظه ظهور رسیده
مردی دیگر از آن لشکر شهادت اترافه و طول آن نمود که حسین که با آنحضرت فرمود که منم حسین آن
شکوه این سخن را گفت و آنحضرت همان جواب فرموده از منم آن ملعون سوال نمود گفت منم شمر بن ذی
النجاشی فرمود که افتد اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دیده که سکت ابلق در میان خون
الهیست آنحضرت میخط و من در خواب دیدم که چند سکه مرا بپاره پاره میکنید و در میان آنها
سکه ابلق بود که شدش از زهر زاده تر بود و انشت تو خواهی بود و آن ملعون ابرص بود و
روایت کرده است که از حضرت عواد علیه السلام پرسیده که اگر خواب چند سالی ظهور رسیده

فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابی دید و بعد از آن شب سال تغییران ظاهر شد
 پس حسین حجت بن علی و مالک بن عبد الله بن سرج در پیش روی آن حضرت آمدند و سلام کردند
 و آن حضرت جواب سلام ایشان را داد پس شغل ساقی شد و در دو روز چهار شهادت رسیدند
 ابی طالب و دیگران گفتند که یک کینه از جواب آن حضرت میماند و سلام نکردند و حضرت جواب داد
 و فرمود که علیک تسلم فایز از حق تو میباشم و این ابی را میخواند فتمم فی حق محمد و منشی
 تا آنکه یکی بر سر بلند شهادت رسید و با آن حضرت بغیر از این طریقت گرام و اقوام و الله اعلم
 باقی نماند ایشان اولاد امیر المؤمنین حضرت امام حسن و حضرت زین العابدین علیهم السلام بودند و چون
 حالت راست نه نمودند در کجای جمع شدند و یکدیگر را دوا کردند و فرمودند که را بر خود قرار
 داد و کسی که از آن طریقت گرام بر چهار و شصت سال اقدام نمود عبد الله بن مسلم بن جعفر بود
 بر جری بخواند شهادت فرمود و یکی نسب خود را اظهار نمود و گفتی از آنکه از رسول الله صلی الله علیه و آله
 و برایت محمد بن ابی طالب نمود و شهادت فرما از آن طایفه ای که حسین فرستاد و در آخر در دست محمد
 بن حسین میدادی و رسیدن مالک شربت خوشگوار شهادت نوشید و ابوالفرج در آن روز
 آورده است که مادر عبد الله بن مسلم بر قبر خضر امیر المؤمنین علیهم السلام بود و از محمد بن مسلم که یکی از
 لشکریان محمد بود روایت کرده است که در آخر دست خود را بر پیشانی مبارک نهاد و تر اند
 و دست و پیشانی را بر هم دوخت و باین جهت او را شهید نمودند و گفته است که بعد از آن که
 مسلم بن عقیل بگو که شاف و بدرجه شهادت رسید و برایت محمد بن ابی طالب و دیگران را
 جعفر بن محمد بن شهادت پادشاهان سعادت نهاد و باز در سوار را بشمار و در آن روز

نمودند

نمود و برایت این شهیدان و وفرا گشت و بشیر بن سوط طاقی او را شهید کرد و برایت
 ابوالفرج خرویه بن عبد الله ختمی فائز آن بزرگوار بود و بعد از او برادرش عبد الرحمن بن جعفر بن خرویه
 بیرون آمد و مقرر سوار را بقدر آورده و در دست عثمان بن خالد بنی شمر رسید و ابوالفرج عبد الله
 بن جعفر را ذکر کرده است که در دست عثمان بن خالد بنی و بشیر بن سوط فایز شمر رسید و در آن روز
 نکرده است و گفته است که محمد بن ابی سعید بن خلیل را در آنکه که لطف بن یاسر بنی تیر شهید کرد
 که آنکه که گفتند که محمد بن جعفر را بر سر بود که او را جعفر میگفتند و در آنکه که بعد از آنکه ده نفر را
 در دست عامر بن اشعث شهید شد پس مومن بن عبد الله بن جعفر بنیرون آمد و در جری میزد
 شهادت را اینکه بنم فرزند جعفر که در دست برادر میگذاشتند سوار و همه پیاده را گشت و بر دست
 بن ابی طرطانی در موی را بر دامن بالی شهادت کشاد و ابوالفرج که شهادت که عبد الله بن جعفر
 بر سر را که داشت که او را جعفر میگفتند و در آنکه که شهید شد و برایت ابوالفرج و محمد
 ابی طالب و دیگران بعد از ایشان عبد الله بن حسن علیهم السلام روانه میدان کردند و در دست را
 ملک کویت که فاسم حج علیهم السلام بود که خرم مقامه و شهادت نمود و هنوز بکمر طوق رسیده بود
 و چون حضرت امام حسین علیهم السلام دید که خرم چادر دارد و او را در نظر گرفت و هر دو میگریستند
 اینکه پیوسته شدند پس از آن حضرت آن طلبید که عیادت رود و آن حضرت راضی نگشت و آن
 سعادت الحاج و احراز بسیار نموده دست و پای امام را کمر بوسه داد و چون اذن حاصل
 روزه میدان شد و حالتی که از آن خشم برضاد بن جباری بود و بر جری بخواند شهادت را که
 هم فرزند حسن فرزند جعفر بود که بنده مومن و ایک حسین در میان شما مانند سیرا است و با وجود

شهادت حسین علیه السلام

طاعتی که سنی و مجتهد از او کرده و در او را شربت فنا و شاد و حیدر و حیدر و حیدر که گفت که در میان
 لشکر این حدیث بود و دیدم طفا بیرون آمد و بر اینی و از آری پوشیده بود و فکیر در یاد داشت که منحل
 جیش کسینه بود پس هر یک حداد زنی گفت که بخت منم که من بر این کوه که حمله خواهم کرد که کیم حسان
 این پیغمبر ای بخت منم که اگر بر من خیرت انداخت پس ای او را از نخواهم کرد و همین کرده که در دور
 احاطه کرده اند و را پس گفت بخت منم که خواهم کرد پس ملعون بر آن کوه که حمله کرد و با شمشیر
 بر سر او زد که آن کوه که بر و در افتاد و فریاد کرد که یا هاه یا ما حضرت امام حسین علیه السلام را زارید
 که من عتاب آمد و صفها را از من شکاف و شمشیر خنجر که حمله نمود و خنجر بر من کشیدند و من
 و آن ملعون دست خود را بر حضرت نموده و شمشیر از من جدا شد و فریاد کرد و از پیش روی من
 کوه سخت و اهر که در هجوم آوردند که هر ملعون را از دست ای سرور غلامانید و در زیر دست ای
 ای خدای منم که بخت منم و چون بخار فرو نشست امام حسین جلوان شد و طایفه را دیدم که بر بالای آن
 طغیان استاده و آن طغیان بر زمین نیالده و حضرت میفرماید که چه بسیار لشکری است بر من که او را
 یاری خود خوانی و تو را اجابت کند و اگر اجابت کند تو را یاری نماید اگر یاری نماید بجای تو نیاید
 و دور از رحمت خدا باشند آنکه و هر که تو را شنید که در آویس مکتوبه که پس انصاف را از این
 برداشت و سینه او را بسینه خود چسباند و میدیدم که با یاری آن طغیان منم که بخت منم و خود
 کفتم که با او چه خواهد کرد و دیدم که او را آورد و در میان لشکری ایستاد و گفت که خرم و
 که خداوند این کرده احاطه کن و پیش از آنکس در حالتی که از یکدیگر دور باشند و کسی را
 و آنکه او را هرگز بسیار از شما را پس فرمود که ای ای احاطه کن و ای ای حیدر و حیدر که گفت که

انشائی

این که خنجر ای نخواهد دید پس بعد از آنکه حسین علیه السلام بعد از فاسم بر کوه یاری در و از این
 شد و بعد از آنکه چهار نفر از اعدا سید فانی بر حسین علیه السلام حمله کردند و از او مظلوم را شنیدند
 کرد و روی آن ملعون چسبید و بعضی گفته اند که ملعون هرگز بر کوه سیدی او را شنید کرد و
 دیگر گفته اند گفته اند علیه السلام و بر دایت ابو الفرج ایو که بر حسین بن علی را علیه السلام
 نیز زارند که بر دست خدا و بر خنجر خنجر شنیدند پس برادران کرام ای سرور نعم ای که جان
 خود را فدا سازند پیش این ملعون و اول کسی از آن عدا و سیدان که قدم در میدان شهادت نهادند
 بن علی علیه السلام بود و پس سایش حیدر و مادرش لیلا و خنجر سحر و بن فاطمه خنجر بود و هر کوه
 مقابل نمود تا آنکه بر دست زجر بر من سختی شنیدند و بعد از آن محمد بن علی علیه السلام بر آن
 ملعون حمله کرد و او را بکشم و ستاد و آن کرده اطراف او را گرفتند و او را بر یکت و با ایشان چاه
 سیکر و تا بدیدند شهادت رسید و بعضی فاطمه ایو که را حیدر و خنجر خنجر و دیگر کرده اند و بعضی را
 افتاد است که معلوم شد که گفته اند ایو که کرام ملعون بود و ابو الفرج محمد بن علی علیه السلام
 از خنجر بر من حمله کرد که با شمشیر پس عثمان بن علی علیه السلام که در آن روز حیدر و کشته شد
 کارزار آن کفار کرد و در خنجر بن برید و ملعون شیری برای عدا و قتل زد و ادعا از او را با حیات
 از غیابان بن دارم و او را شنید که در شمشیر را برید و از حضرت سید المومنین علیه السلام مروی
 که فرمود که من این فرزند خود را همانم برادر عثمان بن طلوع نمودم و مادر عثمان ام المومنین حضرت
 خنجر این فاطمه کلابی بود پس برادرش حضرت علی علیه السلام که مادر او نیز ام المومنین بود و نعم برادر
 هوای جنای عاتم سیدان کرده و بر دایت بعضی عثمان بن زید تیر بر شمشیر فانی ای امام زاده محترم یار

چشم مبارکش زود بعد از او برادرش محمد بن علی علیه السلام بمیدان آمد و بخت باقی ماند
 خنجر شربت شهادت نوشید و ابو الفرج گفت که شربت که علی در آن وقت خست و مسکه
 بود و جعفر بن علی نوزده ساله و برادرش بعضی عباس بن علی علیه السلام برادرش محمد بن علی که
 مادر بودند گفت که در پیش روی من قدم در میدان شهادت گذار که از بدن ان خدا را از جری
 کرامت فرماید و ای خاد منند موجب خنجر برادر بزرگوار روی من که کارزار نماید و در شربت
 شربت شهادت و بماند و روایت جعفر بن علی را هم که هم مادرش بود و وانه میدان نمود و جعفر گفت که
 که ابراهیم بن علی از اهل طایفه علیهم السلام نیز را نکرده شربت شهادت و جعفر بن علی علیه السلام که او را
 ابو الفرج می گفتند و از برادران هم مادر می خود بزرگوار بود و در صورت و قامت حمید و بلند بود
 چنانکه اگر بر سبای بلند سوار میشد بایهانش بر زمین می کشید و او را ماهی با شمشیر می خوردند
 امروز لوا حضرت امام حسین علیه السلام در دست او بود و نهانی برادر را احشاه نمود و نزد آن در
 آمده اظهار خست کرد و چون حضرت امام حسین ان حرف جان سوز از آن برادر می شنید که
 شد و فرمود که ای برادر تو علم دار من بودی و چون از میان لشکر من بروی لشکر من می رفتی
 عباس بن علی می کرد که ای برادر سینه ام شکسته است و میخواهم که خون برادران و مرا خنده از این
 منافقان بکیم آنقدر فرمود که هرگاه چنین است اول از برای این اطفال خدای است بعد از آن
 در مقابل لشکر کفار آمده ایشان را موعظه کرد و از عذاب خدا ترسانید و چون دید که در این
 نمیکند نزد برادر را و آنچه گفته بود بعضی رسانید در این حال صدای اطفالی که گویا می گفتند
 بر لب خود سوار شد و نیزه و شمشیر بر زمین روانه گشت و فرات کرد و بدین چهار هزار ملعون که بر فرات

فرمودند

بودند یکبار بر این خنجر خنجر را بر زمین نمودند و نیزه را بر زمین گذاشتند و او را نیزه بر زمین نهادند
 است و از آنجا که این را بعد از سینه انداخته و داخل فرات شدند و چون خواست که کفن از آب ببرد
 از آنکه حضرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت کفالتش رسیدند از آنکه بر آب کرده بودند
 رات آنکه در میان خیمه ها روان گردید و بخواست بی میان از هر طرف بر او احاطه نمودند و راه را
 قطع کردند و او با ایشان جنگ میکرد تا اینکه نود و نوزده نفر از آن خنجر بر دست رات شربت
 و دست شمشیر را قطع نمودند و شک را بر دوش جبهه آنکه نود و نوزده نفر از آن خنجر بر دست جبهه
 جدا کرد و شک را بر دوش گرفت تا که جری آمد و در شک خورده و ایما تحت بعد از آن جری دیگر
 و بر سینه ای سر درشت و از آن نیز از آب غلجید و فرمود یا حسینا او را کشتی بکشید و چون شربت
 امام حسین بر سر قتلش رسید مرغ در حش بر دوازده نموده بود و حضرت کریم و او را از میدان
 برداشته بودی خنجر بر دوش فرمود که الان آنکه نوری و قتل جلیقه یعنی شمال پشت بر شک نهاده
 چاره بر من نیستند و موافق مشهور چنین است که چون آن سرور بطلب یکبار فرات رفت و بخواست
 برادر را که فرموده او نیز برایشان می کرد و در جری می خواند و شمشیر را یکبار بر سر یک خنجر جان
 فدای جان خنجر کرد و جسامت پس بر زمین در قاف و پس در وقت خنجرانی که بر دوش باری می
 بر آن خنجر بر دست رات نهاده و در دانی عذاب خنجر را بر دست جبهه گرفته و خود را بر
 که اگر دست رات را قطع نمودید من دست از ناری دین خود و امام خود که در نزد منی خدا است
 علیه السلام بر تو امام داشت و آنقدر عافیه نمود که ضعف بر او غالب شد پس حکیم بن عقیب در پیش
 دیگر که بر زمین نموده و خنجر بر دست جبهه در آنوقت نفس خود خطاب فرمود که ای نفس از کفار

و در آن وقت با تو را بر من صبارا خیره کردی و من را در دایره کار من گریختی و من را در آن
 برای آنکه دستم خسته باشد و من را قطع کردی و من را در دایره کار من گریختی و من را در آن
 رسید و چون حضرت امام حسین علیه السلام او را گشت و دید که در آن وقت که دستش را در دایره کار من
 را که یکدای بدترین توها بسبب کفر خود بر ما گشته بود و من را در دایره کار من گریختی و من را در آن
 کرده و اما بهترین بخت را در دایره کار من گریختی و من را در دایره کار من گریختی و من را در آن
 من خود را اما آنکه بخت بدترین بخت است و من را در دایره کار من گریختی و من را در آن
 پس زود باشد که گریختی و من را در دایره کار من گریختی و من را در آن
 پس حضرت امام حسین را در دایره کار من گریختی و من را در دایره کار من گریختی و من را در آن
 بود از او نیز گفت که دست و پایش را در دایره کار من گریختی و من را در آن
 امام حسین دست را بدی ایسان کند و گفت خداوند است و این را بر این کرده که بیرون میرود
 بگویند ایسان که بگویند بزرگترین مردم است بر روی تو از روی که دارد و صورت و صورت و صورت
 ما ششانی بغیر تو نیستیم بر صورت او نظر میکردیم خداوند است که این را بر این کرده که بیرون میرود
 متفرق کردان و در میان ایشان جدائی افکن و در اینها ایسان را با یکدیگر مخالف سازد و هر که را ایسان
 از ایشان را می کردان و در آن که ایشان را از خود اندک باری با نماند پس با نمانشی که در دایره کار من
 بر این گفت بر این حد ملون با یک نزد و فرمود که تو را چه شود خداوند تو را قطع نماید و هیچ امر تو را
 مبارک نکرد و از دست تو کسی که تو را بعد از من در میان رخت خواب برده و چنانچه در
 قطع کردی و خوشی بغیر از من ما را عاقبت کردی پس ایسان را بعد از این امر را عاقبت خود را ایسان

ایسان آدم و نوح و آل ابرهه و آل عمران علی العالمین و در آن بعضیها را بعضی و الله سبحانه و تعالی
 پس علی بن حسین علیه السلام بر آن قسم می نمود و در هر سخن از آن علی بن حسین بر علی بن حسین
 و بیت الله اولی است من فرزند حسین بن علی علیه السلام نباه خدا قسم که با دست بغیر اول
 و اویم از هر کس بر منی از هر کس با السیف احمی من ابی خیر غلام هاشمی علوی
 و حضرت و حاجت پدر جان خدای میگویم و بشما شمشیر منم تا دایره کار من گریختی و من را در آن
 که فرزند شرفدار است و ایشان را عاقبت کرده تا با یکدیگر بسیاری مشتعلین بغیر از این و در دایره کار من
 با این شدت نشانی که خود دست لغز را بهم فرستاده بجزت پدر ز که کار خود برکت و حرفی که کرد
 ای پدر نشانی را ما عاقر کرده است و سبکی با من زده و سبکی ما مانده نموده است ایانیت برای من
 میرسد که با آن خوت کرم و با تو شمان چنانکه کم حضرت امام حسین علیه السلام که با آن شد و فرمود که
 فرزند بسیار گران است بر خود بر علی بن ابی طالب صلوات الله و بر عظیم کلام و بر من که تو ایشان را
 و اجابت ننماید و فریاد بر می آید و بغیر از تو نیستند ای فرزند زبانی خود را بر دلی او را پس زبانی
 آن مگر گشت که ای را در دایره کار من گریختی و من را در دایره کار من گریختی و من را در آن
 و بر کرد و بدی و قاتل دشمنان بدستی که من امید دارم که در این وقت جدت بخورم و بیایانماند که
 بعد از آن مگر گشته نشوی پس مگر که قاتل بر گشت و دشمنان و فرود بگر افتاد پس بعد از
 مرده بدی علوی بر منی بر سر گفت و در دایره کار من گریختی و من را در دایره کار من گریختی و من را در آن
 میدار که بر کردی پس خود چسبید و لب را در میان لشکر اعدا برده و آنکه در دایره کار من گریختی و من را در آن
 شمشیر اعدا باره باره کردند و چون روح مبارک من بسیر رسید فریاد کرد که ای پدر ایسان

رسول خدا صلی الله علیه و آله را جرح داد که دیگر بعد از آن نشسته نخواهند شد و کاسه دیگر را بر آبی نشاند
 و خمر کرده است و میفرماید که زود بیا بجز حضرت امام حسین علیه السلام با دار زنده فرمود که خدا بکشد
 کردی که تورا کشتند پس بیا بجز جرات ایشان بر خدا در آید و بر و نکست حرمت میفرماید از دنیا
 با و بعد از تو و برایت بگریزی بر خلق تو ای نور دیده پیغمبر بگوید که از آن ترشتر است نه ما و نیست
 و میگوید پس بگو که زنی را دیدم که از خیمه بیرون آمد و کوفه ای را طالع شد و فریاد میکرد که وای وای
 و وای شوراه و یا حبیباه و یا ثمره فواد و یا نور ضیاء من پس بیدم که این زنی کجاست گفتند زنی است
 علی بن ابیطالب علیه السلام و او را بر روی ماهی کشته افتاد و کاه حضرت امام حسین علیه السلام آمده بود
 گرفته و خیمه بر گردانید پس کوه دکان و جوانی را جمع کرده بر سرش خیزد خود او را با ایشان
 که برادر خود را بر دارد و او را آوردند و در برابر خیمه کشتند و شمع میزدند این کاه که بعد
 از آن مردی از اجداد عمر بن عبدالمطلب علیه السلام که او را عمر بن ابی طالب میگویند میفرمود که ای محمد
 بن عبدالمطلب انداخته و آن را خورده است خود را بر پیشانی نهاد که تیر بار و نه باره و آن تیر را
 بر هم دوخته و نه است که دست حرکت دهد پس مردی دیگر آمد و نیز بر سرش طعنه زد و کوه را
 شمشیر کرد و عبد الله بن قیس بن عبد الله بن جعفر حمله نموده او را شربت شهادت رسانید
 و عامر بن نضل بنی با محمد بن عبد الله بن جعفر همین محاکمه کرد و در آن روز عقیقه حضرت عثمان غنی
 مدانی کشته شد و ابوالفتح گفته است که اول کسی که از او داد ابو طالب که در مکه که کشته شد
 علی بن حسین علیه السلام بود و ایضا روایت کرده است که تیری بر خلق تو ای بزرگوار آمد و طوق
 مبارک کنی اسرار خود و در خون خود میغلطید پس فریاد کرد که یا ابتاه سلام بر تو باد ای بزرگوار

نور اسلام

نور اسلام بر سر آمد و میفرماید که زود بیا بجز حضرت زو و زو را در دنیا صاف نمود و پیش
 از خیمه بیرون آمد و دو کوه شاره کرد که شش است و طوطی است و بجز نظر میکرد و ترسان بود
 و کوه شاره را پس حرکت میکرد و کاه فانی بنی هبیت علیه السلام و العبد المذنب و انظروا فضل
 سید بنی شهر با تو بیرون آمد و بر انظار کشته شد که در و ج گفت و کوه با حدیث بود و کوه
 پس حضرت امام حسین علیه السلام بجا نماند است طفت شد و کسی را ندید و حضرت امام بنی العابدین
 علیه السلام از خیمه فریاد میبرد و او را از شدت بیماری طاقت شمشیر برده نماند و امام حسین
 در خیمه حضرت فریاد میکرد که ایفرزند بر گردان خیمه میفرمود که ای تیر را و اگر که در پیش روی فرزند
 رسول خدا صلی الله علیه و آله حمله نماید پس حضرت امام حسین فرمود که ای ام کلثوم او را بر گردان که بر من
 از رسول الله صلی الله علیه و آله خالی کرد و چون حضرت امام حسین مصیبت اهل بیت و اولاد خود گرفتند
 کردید و کسی ایفرزند از آن و انفعال برد و خود نمیدانید فریاد بر کشید که ای کسی هست که وضع دشمنانی
 از هم رسول خدا اباموسی است که در باره ما از خدا ترسد یا فریاد رسیده است که بخدا امید دارد
 در باره ما و او از زمانی خود میگذشت و خود نزدیک در خیمه آمد و فرمود که علی از من کوه بکشد
 بیاورید که او را در او کاه و برداشت شمع مسدود چون آن خلق معصوم نزدانی امام شهادت
 او را گرفت و میگوید میفرمود که دای بر این کرده و در انوقت که حد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 ختم نماند باشد و انظروا در این کثرت بود و کاه هر طرف کاه با اسدی علیه السلام نیز بر سر
 انخرفت انداخته و آن تیر را بی طعن میفرستاد و اما آن را نه را از او من پدر عقیقه فرمود و حضرت
 امام حسین در آن مبارک خون او را گرفت و بجا نماند است میافکند و میفرمود که بر من اسباب است

و کاه بر سر طوطی
 کسی را دید

که بر من نازل شود زیرا که خدا میداند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که از آن خونی
 پنج قطره بر زمین ریخت پس فرمود که خداوند احدی را از حقش باز نهد و آنرا از حقش باز نهد
 نیست و اگر امروز صلح در باری نماند انی مارا یاری ده در آن روزی که برای ما بهترست و در آن
 از کتب اصحاب مذکورست که چون حضرت امام حسین علیه السلام دید که مخالفان و دو نفر از اولاد و اقوام
 و عیال در آن محراب افتاده اند بجانب خیمه شتافتند و فرمود که ای کینه دای خاطر دای خیمه
 دای ام غنیمت بر شما باد و از جانب حسین سلام بکنند و از بلند کرد که ای پدر دل بر ترک نهاده ای فرزند
 که چگونه دل بر ترک نهاده ای که یاور منی بخار و سکنه حرمی کرده ای پدر بزرگوار ما را بر گردان
 بسوی حرم خدا فرمود که بهر هات اگر مرا بکنند بکنند خود را بمملکت نیاکنند پس آن جوانان صدام را
 بگریه بلند کردند و حضرت ایشان را ساکت گردانید و بر دشمنانی حمله کرد و ابوالفتح گفت که خدا
 ای حسین علیه السلام را ما در ریاست است از آن نفس بود و مادر سکنه نیز همان تاب بود و حضرت
 امام حسین را بایستاد و دست میدادند و در آن روز جدا شدند و کور طغیان بود و حضرت امام حسین
 او را طلبیده در دامن خود نشاند و تیری اند و برای طفل مغرور و در دامان پدر نشستند
 و حیدر بن مسلم گفته است که آن شیر را عقیقه بنشیند انداخت و در کتاب احتجاج مذکورست که حمزه
 امام حسین در آن محراب افتاده و کسی بفرستاد حسین علیه السلام و طغیان شیر خاری که او را
 جدا الله میسازد نه برای آنحضرت باقی ماند طفل را گرفت که در او عابد ناکام میری آمد
 و بر بالین طغیان طفل معصوم خورده او را شهید کرد و پس حضرت امام حسین را از آب پیاده کردند
 شش تیر برای آن طفل خور نمود و او را در خون آغشته دفن فرمود و در غایت کفایت است و فرمود

که در غایت

در این روز
 در این روز
 در این روز

۱۲۶
 انظر القوم و قد ما رغبوا عن ثواب الله و الثقل و نزلت من قوم و انزوب
 بر روی کار و برانستند مثل القوم علیا و انبه حسن الخیر کرم الایوبین
 خیفاً منهم و قالوا اجتمعوا و احشوا الناس الحسین شید کرد و امیرالمؤمنین
 و فرزند او حسن علیهما السلام از راه خداوت یکپشتند و کج کعبه تا بحر صید و حرم
 بالقوم من اناس و ذل جمعوا الجمع لا هل الا الحسین چه رود و این قوم بشمار
 و میداد که لشکری بکنند با کسان حرم خدا و حرم رسول الله ثم صادر و او نواصو کلامه
 لرضاء المجد پس همه شتافتند و با یکدیگر وصیت کردند از برای کشتن
 من انبه حضرت در دو کاف و لم یخافوا الله من سفلت دمی لعید الله نسل الکافر
 ای ایترسند از خدا که خون مرا میریزند از برای حسین الله زیاده که پدر و مادرش مرد و کافر بودند
 و این سعیدند و خافو یغور و کوعیها طلیح لا یثقی کان متی قبل خا
 غیر فخری بفضیلت النبی بعلى الخیر من بعدا و النبی الفرضی الوالدین
 و پس بعد از این روایت از روی فضیلت شکر انبوه متواتر مانند باران بی دریغی بدون اینکه تغییر
 از این سر زده باشد مگر فرکانی من سید المرسلین و پدر امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
 خیر الله من الخلق ای شهادتی فانا بن الخیر و بهترین خلق الله پس از
 کما پس از فرزند و بر گردیده بر روی کلام قصه مذ خلعت من ذهب فانا القضا
 فاین الذین هم نقره که از دود بدم سیده ام من احدی کلفت و النبی او کشتی فانا بن الخیر
 کیت از مردم که جدا شدند و من باشد باید او شد پس من شمس من فرزند و دو علم بداند

و در این روز
 در این روز
 در این روز

[illegible]

حضرت که فرمود که ای خواجه ما را در دوستان خود را بسجای رسول الله ص و انصافی نماند است که بنویسای انکار
و شیعته منافق الناس اگر شیعته و بعضی از پیروان ائمه شیعیان این چنین می فرمودند
و دشمنان ما در روز قیامت زبان کاروانی خواهند بود پس گفت ای قوم بنرسیدار خدا نی که
بیمیدارند و زنده میکنند و شرط بر روز میارند و اگر خدا اراده دارد بر رسول او که حدیث من انصاف
دارد و منکر روز جزا نیستید به من زیاده و عیاشی هم نمکنید و میدار و دامدار و اخراج غیره
رسول اقدام و فرزند شب خدام و مادر من ظاهر و القیاس است که بر من این است آخرت بغیر شما که مرا
یوسفید و کبریات و ثمرات مرا بر کف کشیده آخرت بغیر شما که مرا بویید و روی خود را بر
من گذاشته و برای خواهر من اموار مصر اعییده آخرت بغیر شما که فرمود حسین بنی و ابا حسن ص
و بسیار از او شنیده اند که گفته است حسن حسین انما یحیی جوان بهشتند آخرت من فرزند فاطمه و یوسف
شما هم که بغیر فرمود که هر که فاطمه را از ار می رسد مرا ازین سزا میدهد ای ابراهیم و ارم و ابراهیم
بیشتر محزون و پریشان حال نخواهند شد آخرت این عمار رسول الله است که بر سر من است و این در
ادامه که در بر من است آخرت شمشیر خداست که در دست من است و این سپر عزت است که خدا
که بر کف من است پس بنشینید از آنکه فرای قیامت جد و پدر من شما خصم کنند ایکن
اعتقاد و دو نفر از برادران و فرزندان و خویشانی را دید و این مرا کشید و حالی اراده که گفتی من
و برای که در غایت بهاء محبت خدا را تمام کرده و میبایست از راه حق و بی رویی این اهدام و دعوت
و بنا بر مشهور این بر روز و وقتی خواند که بفرم مقامه باور میدانی نهاد و وار بود و بهر تقدیر بعد از انعام
ای ای باب چند شعر دیگر شنید از افاضات و فرمود و محمد بن ابراهیم گفته است که این چند بیت را حضرت

و جرحه را رسیدند و او را در میان
دو صخره و با شمشیر و نیزه
از میان برداشته و او را
در میان دو صخره و با شمشیر و نیزه
از میان برداشته و او را

امام حسین صلوات الله علیه در آن روز انشا فرمود و کسی مندر آن شعار گفتن **بسم الله**
فان یکن الدینا تعد نقیبه فان ثواب الله اعلی واصل
وان یکن الایدان للموت انشا فقلل امر بالسب فی الله فصل
وان یکن الارزاق فستما مقدر فقلل سعالم فی الکعب اجمل
وان یکن الاموال للترك جمعها فبا بال منزه بدم الم یجمل
 در پنج سید و سیدین طایف و این تا گفته اند که چون عطش بر حضرت امام حسین شد یکدیگر بر کجا
 سوار شده قصد فرات نمود و عباس برادرش در پیش روی آنحضرت برفت سواران لشکر عمر
 سر راه را بر آنحضرت گرفتند و مردی از بنی دارم تیری که تیر را سر در آنحضرت و بر دوشش نشاند
 آنحضرت تیر را بر دوش کشیده و دستها را در زیر صلیک نهاد و چون باز رفتن میشد آنحضرت
 و میفرمود خداوند اجبوی تو شکوه میکنم از آنچه با تو فرزند و خیره تو کردی و در پیشانی او از آنحضرت
 جدا کردند و برادر او احاطه نمود و بقیه لشکر رسانیدند و آنحضرت بسیار در مفارقت برادر گریست
 ایشان را بسیار زاری طلبید و هر که بمقتضای آنحضرت بیرون آمد او را گشت تا اینکه جمعی کثیر از آن
 به دیوان را طوطی مشربش ببار کرد و اینده و کمر این شعر است **ان الله الفل اول من کون النبا**
والعالم اول من دخل الیمنی گفته شد و بهترین از عاری خود قرار دادن و عاری خود
 قرار دانی بهترین است از داخل آتش شدن و بعضی از تیر اندازان لشکر عمر علیه السلام را
 که میخواستند که من هرگز کسی را ندیدم که دلش از دل آنحضرت حکم تر باشد زیرا که تمام اولاد و اولاد
 و همایونش کشته شده بودند و تمام آن لشکر برادر و ملا میگردید و خود بقیه ای بر پیشانی او میگردید

از اول کتب

از او میگردیدند که کوفته اند که از کربلا کرب و زوا آنها سی هزار نفر بودند و ما متعلق بر آن
 میشدند و آنحضرت میباید و بجای خود میبایستاد و میفرمود **لا حول ولا قوة الا بالله العظیم**
 و بر دایت این چهار آیه و محمد بن اخطاب که از در صدد بنام آنانی به دینار را با شش چشم سبانه
 سواران آنکس که از ذات آنحضرت مجروح و زخم داشت بودند چون طعن عمر سعد آنکال را مشاهده
 نمود و بالکفر خراگشت که دای بر شما میداند که ای حکمت بکشید این سرانزع لطیف است و این فرزند
 کشنده حرکت از اطراف برادر و کشته شد پس چهار هزار تیر انداز بیکبار و آنحضرت تیر باران
 و بیان آنحضرت و صیبهای هم عیال داشتند پس بر پیشانی پاکت زد که دای بر شما ای پسران
 ای ابو سفیان اگر شما بین غدارید و از روز قیامت نیستید در دنیا از جوان مردان بایست کشید
 و هیچ دایر گشت نمائید اگر از هر یک شتر می آید و چون طعن گفت چه میکنی ای عزیز غافل طلبها اعظم
 که من شما بکشیم و شما با من در زمان حرمی نیستی من کشته میکنم خود را که تا من زنده ام
 متوجه حرم من نمیشد شتر فریاد میکرد که از حرم او دور شوید و قصد خود را نمائید که گفت که ای پسر
 بگوید که تمام آن لشکر قصدان سرور نموند و در آنکال آنکس بر آن امام زمان علیه السلام بود و چون
 از آنجا فرات حرکت میداد و آنجا است با جمعی برادر و ملا میگردید و او را در سبک بودند و بر دوش
 این شتر را شوب آنحضرت برادر علی و محمد بن سحاح زینبیدی که با چهار هزار نفر فرات سوار
 محو نمود و آب خود را داخل فرات کرد و آب سر را در آب کدشت که آب بخورد آنحضرت فرمود که
 نوشند و من نیز نوشتم و من آب نوشتم خود و تا قسیر آب شوی چون آب کلام آنحضرت را شنیدند
 از آب برداشت حضرت فرمود که قواست بخورد و منم خوام خورد و دست مبارک را بر سر او گذاشت

برگشت و داد و نمود که بشارت خداوندی او از او که ای حسین تو اب میباشی و در کشتن باغی
 خیرهای حرم شدند آنحضرت را بر آن بخت و بر آن قوم خدا نموده خود را بخیالها رسانید و بد که ضمایا از
 تعویذ اگر و وسایم است و ابوالفتح گفته که چون حضرت امام حسین علیه السلام را سید شریفی از خوش
 جوایز داد که استخوانهای او بد تا در انش و در و شوی و مردی دیگر گفت که ای حسین خیر شوی فرات را
 که مثل سینه مار میزد و میزد و بعد قسم که در آن نخواهی رسید تا نشسته بشوی حضرت امام حسین
 فرمود که خداوند او را از شکست میرساند راوی بگوید که آنروز با یکدیگر که در آن صید و انقدر را
 پیروز و که از دهنش جردن میآمد و باز میگفت که مرا اب میزند که قشنگ مرا کشت و در آن حال بود
 تا با شش و دوزخ رسید پس ابوالحسن و صفی الله علیه و آله بری بجا بشارت امام ائمه شریفین
 مبارکشان آمد و خون بر رخساره و پیشانی جاری کرد و در آن حال فرمود که خداوند اقوی منی که از
 این بندگان عامی من چه بزرگ خداوند اعظم کن بر ایشان و کیش ایشان را و حال آنکه شرف
 باشند و بیک ایشان را بر روی زمین باقی گذارد و هرگز ایشان را مبارز پس شریفان خدا
 بر ایشان محاکمه و به کس بر سر راه آنحضرت نمیآمد مگر اینکه بشنیدند و القادر کرد و در آن
 دار البوار مینمود و از اطراف تبر بجا بخت میآمد و همه را بینه و کای خود میزد و میزد
 که ای امت چه کرد و چه بسیار بدی نمودید با حضرت محمد صفی الله علیه و آله بعد از آنحضرت بدستی
 که بعد از کشتن من را کشتن بکشتن از بندگان خدا پروا نخواهد داشت بلکه در حبس کنی من از آن
 سید خاکیست و خدا قسم که امید دارم که خدا مرا در جبهه مبارت برساند و شمارا خواهد کرد
 و انتقام مرا از شما خواهد برد و چون که شما ندانید حسین بن ابی طالب که ای بخت خوار

انتقام را

انتقام تو را از ما خواهد گشت بد فرمود که اول در میان شما جنگ و نزاع میان ما را که بشنید خود
 خون خود را بریزد و بعد از آن شمارا عذاب امام حسین بنوری رفا که انقوش کرده تا اینکه
 جراحت بسیار بجا بخت رسید و موافق روایت رسید و صاحب مناقب معناد و دو جراحت آنحضرت
 رسید و آنجا در شهادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که کسی از زخم نیزه
 و سنی چهار حضرت شمشیر و جسد طران امام باقر علیه السلام را حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
 که از سینه و دست زیاد و جراحت در بدن طران سرور و بدند و زخم نیزه و چه زخم شمشیر
 زخم نیزه و در دایت و بزرگ سینه و زخم جراحت با حضرت رسید و بعضی هزار و نه صد گفتند و نه
 و مردی است که تمام آن زخمها در پیش روی آنحضرت بود پس گفته است برای اینکه جراحت زیاد
 زیرا که از خداوند صفت شده بود پس شکی اند و بر ایشان مبارکست خورد و و امین طران مبارک
 که خون ایشان یکی یک ناید تا کما تیر بر او روی که شمشیر داشت اند و بر سینه زلفش نشسته
 فرمود بسم الله و الله و علی علیه السلام و رسول الله و سر را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند اقوی منی
 که ایشان مردی را بکشد که در روی زمین بغیر او نرزد و جعفری نیست پس آن نیزه را گرفت و در
 طرف پشت بیرون کشید و مثل آن توان از آن جاری شد و دست مبارک که بر آن جراحت نهاد
 جوی را از خون شد بجا بخت سمان باشد و قطره از آن بر کشت و پیش از آن در دهان کسی
 سرخی دیده بود پس مرتبه بزرگت مبارک که بر آن جراحت نهاد و جوی را از خون شد بر سر
 خود مالید و فرمود که این چنین طاقات خواهم نمود خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و عالی که
 در ششم خیم خضاب باشند و خواهم گفت که طای و غلای مرا شنید که در شصت و شصت خاک

و در هر جا ایستاد و هر که نزدیک میاید بر میگردد تا اینکه معلومی از قبیل کینه که او را مالکین بر او
 میکنند نزد یک ایدم بختر از ششام داد و خبری بر سر میار کش زد و در آن وقت کلاه طولانی بر سر
 آنحضرت بود آن کلاه بر او خویشتن فرمود که هر که نتوانی باین دست طعام خوری و آب بنوشی
 و خدا تو را با طمانی محنت گرداند پس آن کلاه را انداخت و کلاه دیگری پوشید و همان بر روی آن
 و آنقدر کندی معلوم آن کلاه برداشت و آن از خرد بود و چون بجای خود آورد و نوشت که آنرا از
 زشتی گفت که ایام قاجار غرورند رسول خدا را صلی الله علیه و آله که سراج برده داخل خانه من نمائند
 از خانه من میرود و خدا تو را بر این گشت گرداند و بعد از آن آنقدر در فقر و خواری گذرانید
 و دستهایش شکستند و در رشتانی خون از آن جاری بود و در ایستادن نمیتوانست و چون
 شکست و خنج سید علی را کشته اند که آنقدر بی حیاء و خلعت نموده و از بر سر کتفش میخورد
 و بر او احاطه کرده پس بعد از این علیها السلام که هنوز طفل بود از جنبه آن بیرون آمد و دید
 و آمد و در پهلوی آنحضرت ایستاد و زینب دختر امیر المومنین علیه السلام از خضای طفل اندک او را میخواست
 امام حسین علیه السلام فرمود که ای خواهر او را نگاه دار طفل معصوم را خونی نشد و کتفش را از
 هم جدا نخواهم شد پس بگریان کعب و بر و باقی حرمتی که با هر حالت گشتنهای بر آنحضرت حلال نمائیم
 آن طفل را بردار و او را که ایغز ندانی بدکار بجوای هم مرا کنی معلوم گشتنهای را حاکم آنحضرت نمود
 آن طفل دست را پیش آورد که نگذارد که گشتنهای برسد معلوم گشتنهای را فرود آورد و دست
 آن طفل را تا بویست برید و شش او بگشتنهای طفل را با عمامه بر آورد آنحضرت او را در آغوش
 خود گرفته فرمود که ایغز ندان برادر من بر این بگشتن سید و مراد از آن خدا بخواه بهتر زنی پس بگشتن

کافران

که خدا تو را طعن خواهد کرد و باید بداند آن حالت و در دایه سید حردین کابله نیری برای نام
 زاده معصوم زد و او را در کنار شش شهادت کرد و پیش خمری بخوش بریند آنحضرت حمله نموده
 نیز بر خیزد و فریاد کرد که آتش بیاورد که من از ابورام حضرت امام حسین علیه السلام فرود
 ای سید من بخون تو بوی که آتش سبیلیدی که ایستاد بر ابورامی خدا را با آتش بسوزان
 پس شش من بر روی تو معلوم اند و او را بر این اراده بر شش بسیار کرد و معلوم جان بود
 ترک انداخته و حضرت امام حسین فرمود که جانم برای من ساهید که کسی در آن رخصت نماید
 میخواهم که در زیر جابهام پیشم بر آید که بر این کتف گذارند پس تنبان کوچکی که قصد کشتن بود
 و در مقامی از ایستادن بر روی آنحضرت آورد و فرمود که اینرا میخواهم این جانم کسی است
 مذلت و خواری باور رسیده است پس جانم کشته برداشت و آنرا بار کرده و در زیر جابهام بگوشید
 و چون بدرجه شهادت رسید آنرا از بدن جدا کرد و بر روی آن کتف بگوشید و چون شهادت شد
 او را در پستری از آنکه یکدیگر جدا کرد برای اینکه کسی از او ببردنی نکند و بگوشید و چون شهادت شد
 آنجور کعب علیه السلام از او ببردنی کرده و آنحضرت را بر کتف گذاشت و با آنحضرت شهادت شد
 چنانکه در تابستان ماند و چون شکستند و در رشتانی چرخ و خونی از آن جاری بود تا آنکه
 بعد از این واقع شد و سید علی را در کتف گذاشت که چون جراحت بر بدن محط آنحضرت بسیار
 و در بسیاری تیر که بر زده آنحضرت گشتن بود که با بر و مالی بر آورده بود و در آن حال صانع عالم را
 معلوم نیز بر پهلوی مبارک آنحضرت زد که از زینب علیه السلام بر پهلوی آنحضرت بر زمین افتاد و باز
 برخواست و در آن حال زینب علیه السلام بر روی آنحضرت فریاد و آغاه و کسید او را و اهل بیت را و او را

گفت کاش ایسمان بر زمین چسبید و کاش که بهما از هم بشکست و در آنوقت شمر علیه السلام فرمود
 میکرد که چرا او را نتوانید پیدا کرد از اطراف بر آن حضرت عجله نمودند و در زمره آن شمر یک مرتبه بر او
 مبارک گفت زود بخت بر ضربتی باطلعون زده او را انداخت و ملعون و بکفری بر کرد
 متعلق ای سرور و ای امام سطر را برود و کند در آنوقت بسیاری زخم و زخما را خسته و مانند
 کرده بود پس همان را بنس علیه السلام نیزه بر سرش کوفی مبارکش زده و نیزه کشید و چند نیزه دیگر
 بر سرش زد که پیش از بدو پس ملعون چرا فرموده تیری بر من مقدم مبارکش و بخت و ستاره او را زیر
 خلق آتشه چون کوهانی بر او خنق میشد بر سرورین خود میالید و میفرمود که آتشین ملاقات
 خواهم نمود خدا را و حال آنکه بخون الهوده باشم و خمر را خسته بود که شمر علیه السلام
 بر روی او در پهلوی ایستاده بود گفت وای بر تو از اسب پیاده شو و کار جین علیه السلام را تمام
 رسان خنقی بر من میسازد است نمود و خوبست که سر آنحضرت را جدا نمایی زده بر او خنق
 و ستان آنرا علیه السلام از اسب پیاده شد و شمر بر کوفی شریف آن را زده رسول خدا علیه
 علیه السلام میزد و میگفت بخند هم که سر تو را جدا میکنم و میدانم که تو فرزند رسول خدا و از هر در
 از کله بر و دار بهتر ای پس متعلق سطر بر سر او از بدنی جدا نمود و در آنجا انداخت که
 خنق ستان را گرفته اول فرمود که بزد انداختنش را جدا کردند و بعد از آن بخت او را
 بریدند و یکی از روضن زینت بخون او زده و ملعون را در میان آن روضن انداختند و او را
 میزدند و صاحب ساق و مهر این طالب روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین علیه السلام
 شمر لعین فریاد کرد که چرا ایستاده اید و چرا این را بر او مینویسید و میگویند که چرا او را
 انداخته

انداخته

او را خسته نموده است و میگویند بر او مادران شما لعنای شما نشیند پس از هر جانب بر او حمله کردند
 و حصین نیم نیزه بر او مان مبارک گفت زود ایوب غوی تیری بر من مقدم شمر لعین
 و زمره آن شمر یک مرتبه بر او خنق نمود و پیش از آن ستان آنرا بنس کوفی نیزه بر سرش زد
 زده بود و صالح بن دحب نیزه بر پهلویش زده بود پس آنحضرت بر پهلوی راست افتاد
 و همان لحظه بر خنق و شست و نیزه از من مقدم مبارکش کشید و در این حالت شمر لعین نیزه ای
 امام دین آمد و برداشت حمید در شمال زینت خنق از خیمه بیرون آمد و کوفی را در حرکت
 میکرد و میفرمود که کاش ایسمان بر زمین چسبید و بعد از آن سعد فرمود که ای ابو عبد الله را بکشند
 و تو نظر میکنی و از خنقهای آن ملعون به جفا انگت جاری بود و بر رخساره شمر لعین
 فرو میرفت و در روز از آنحضرت جدا کردند و حضرت امام حسین علیه السلام در شمال نشسته بود و جبهه
 از خنق و شسته بود و دشمنان دور او را گرفته بودند پس ملعون شمر فریاد کرد که وای بر شما چرا
 او را هلاکت میدیدید بکشید او را مادران شما لعنای شما نشیند پس از هر جانب شمر یک مرتبه بر او
 زود و دست چپین را جدا کرد و ضربتی دیگر بر کردنش زد پس از دور آنحضرت دور شدند و آنحضرت
 کاهی بر خنق و کاهی میامان و پس همان را بنس نیزه بر آنحضرت زد و او را انداختند و چون گفت
 که شمر را جدا کن و چون خنق اراده آن حمید شنیع نمود و لرزه بر او افتاد و نمونست ستان
 گفت که بازویت نگشته و دست بریده با دوشمر لعین از اسب پیاده شد و با بی مقدم خنق را
 بر آنحضرت زد و او را بر پشت انداخت و عمارش لعین گرفت و ملعون ایمن بود چوئی لعن
 امام حسین علیه السلام را و سعد و سلاطین را و افتاد فرمود که تو ای یک این که من در خواب دیدم آن

تیر یا نیر یا شمشیر تیر بود و در جامه آن حضرت را همچون کعبه طعون برداشت و چون بگویند
 زین کبر کشند و حمار مبارک را را افسوس بن مرد شمری و بعضی گفته اند جابر بن زید او را
 بر سر بست و با آن سپید بپوشانید و برداشت و بگویند در آن حضرت را افتاد و زره آن حضرت را
 بر شمشیر کشی بر روی او نهد و بپوشانید و طعن آن حضرت را اسودن خال بر پشت و بپوشانید
 طعن آن حضرت مبارک آن حضرت را قطع نموده با آن کشند و در حماران طعن را اگر خدایت بپوشد
 و او را داکت که در خون خود غلطید تا بپوشد و اصدارش شد و خطبه از آن حضرت که از سر خود
 داشت برداشت و زرهی دیگر از آن حضرت حمری طعن را کشند و چون حماران طعن را بپوشد
 و اصدارش کرد آن زره را با او حمری کشند و حمری کشند و شمشیر آن حضرت را صیقل می خورند از روی بر داشت
 و بعضی گفته اند که روی نازی نیم که او را اسودن خطه میکشند آن شمشیر عبارت بود و دیگر
 گفته اند و محمد بن زکریا گفته است که آن شمشیر آخر بدقت صیقل بدیده شد و آن شمشیر
 بود زیرا که در القمار و امثال آن از زغال بر نوبت و امانت در جانی مضبوط و محرومی بود که
 کسی ابرمان نمی نمود و سید گفته است که بعد از آن کثیری از طرف ضیایا می آمد مردی فریاد کرد که
 یا الله سید تو کشته شدی این کبر سحاب ضیایا بر کشت و فریاد کرد و چون زمان صبح
 او را شنیدند بر سر او نهادند و او را از جبهه کردند و انعام بی صانع الله علیه بر یکدیگر می کردند
 در غارت کردن خانه های آل رسول و قره العین قبول حق آنکه جابر و سر کبر از او شش
 زمان برده شدند و در آن صلی الله علیه و آله ضیایا بر روی انداختند و میکشیدند و بر غارت و کشتن
 و خونشانی تو می کشند و محمد بن مسلم روایت کرده است که زنی از قبیله کبری اید بهر او شمشیر

در میان شکر سر سبز بود و چون دید که انعام و اصل ضیایا زمان امام حسین علیه السلام شد
 و آنها را غارت نمایند شمشیری برداشت و بپوشانید و هر بیت بود و فریاد کرد که ای آل کبریا
 ای اضران صلی الله علیه و آله غارت نمایند کسی را بر کسی می گفت که خدا را کسی
 که غارت نمایند خون آل رسول را صیقل شود پس خود را انداختند و گرفت و بجای خود برگردانید
 پس زمان را از خیمه بروی کردند و خیمه را آتش زدند و زمان را از سر بر سر بردارند و غارت
 زده از خیمه بروی انداختند و میکشیدند و بطریق سیرانی که از مدلت و خواری بودند و میکشیدند
 قسم میدهم که ما را بقتلگاه امام حسین علیه السلام بکشند و چون نظر از زمان را کشیدند آنرا فریاد
 بلند کردند و حمار بر حمار میزدند و زینت بر سر ابراهیم علیه السلام بر امام حسین علیه السلام
 خرب و دل حمار میکشیدند که او را حمار آید این چنین است که در خول حمار است و حمار این را از کبریا
 شد و اینک و قرآن تواند که اسیر کرده اند و روی خدا و محمد مصطفی و علی بن ابی طالب علیه السلام
 عبادات الله و کرم و ما و محمد آید این چنین است که بر سر در آن حمار انداخته و با او بر بدن او میزدند
 و او را از زمان او را بپوشانید و انداخته و فریاد و او را که با او امر از جدم و علی خدا از دنیا سوار شد
 نمود و ای امام محمد از آنها ذریه مصطفی اند که این را از آن سیران میزدند و موافق روایت
 که با حمار آید و در آن تو اسیر شدند و زینت بر سر او میزدند و با او بسیار صیقل میزدند و او را
 حمار تو است که سرش را از قمار برد و حمار در و ایس غارت برد و بدو را دم خدا کسی
 که شکر شد و روز دوشنبه شرف ساختند و بدو را دم خدا کسی باو که ضیایا می کشیدند و بر غارت
 بدو را دم خدا کسی باو که غارت شده است که اسیر از آنست باو باشد و بدو را دم خدا

که اسید بختی از او توان داشت بدو دادم خدای کسی که جان من خدای او را سزاوارتر دانم
 خدای کسی بود که با آنکه از دنیا بیرون رفت بدو دادم خدای کسی بود که گفته شد بدو دادم
 خدای کسی بود که جدا و سوا شد بدو دادم خدای کسی بود که سبط بفرموده نماند بدو دادم
 خدای محمد مصطفی و پدر دادم خدای خدیجه کبری بدو دادم خدای علی مرتضی بدو دادم خدای کسی که
 انساب برای او برگشت تا اینکه تا زرا بجا آورد و او میگوید که بعد از آن که آنقدر که نام دو
 و ششسان را که بر او در یک بسته اند و بعد از آن که نام حسین علیه السلام را در نظر گرفت و بعد از آن
 اندر او را از آن نفس سطر جدا نمود پس حسین علیه السلام در میان تمام خود نهاد که که یک
 بر بدن حسین علیه السلام نازده نفر ولد الزان اختیار نگذاشتند و اگر بگویند
و یکی از آنها این است چه بود که بر او چنین جزا عاقبت بر او بود که یکی افسوس بر او داشت نفر دیگر
 طغیانستنی حسین صید او و در حاکم بن محمد عیدی و سالم بن خنجره صفی و صالح بن و حنفی
 و و احظ بن نام و دانی بن شیبیه خضری و اسید بن ملک بودند اللهم العنه و عذره علما استغفر
 الله التاراجین رب العالمین و رب بریدی خهران امام علمایان تا چند استخوانها را کشتی
 در زیر کسم سپان نرم کردند و جوان نزد حیدر بن زبایلهما الله الله اسید بن ملک شمری
 شمری را که نامش استخوانهای سنجیدگی علیه السلام را در زیر کسم سپان نرم کردم و در این بسیار
 کمی با ایشان داد و ابو حمزه را که گفته است که ما انساب اند و نفرات خمس کردم یکی اولاد را که
 و قمار تمام آنها را گرفته ام و گوید که کشتهای و بای ایشان را با میهنای امن بر زمین گذاشتند
 فرمود که بر سر بدن ایشان دانسته تا ملک شدند و صاحب شوق و محراب الطاهر روایت کرده اند

که گمان

که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهادت داد بخت آمد و سویی بختی خود را و خون حضرت علیه
 و کباب خیمه داشت در حالتی که فریاد میکرد و زود خیمه ها سر خود را بر زمین زد تا اینکه مرد و چون
 حسین و دختران حضرت و اهلش را آن شب دیدند صدای گریه بلند کردند و دایم گریه و استهزار کردند
 که گفته فریاد و الحمد لله و اجداد و اولیاء و ابا القاسم و اهلها و اصحابه و اخوانه و جانشینان
 برگشتند و گفتند که این حسین است که بر سر و سرهای کربلا افتاده است و سرش را از قناریه انداخته
 و در این را بشارت برده اند پس این دشمنان غلامانند و بر خیمه ها عاقله کردند و خنجره و زنی بخون
 بالا کردند و او را نمود که داخل خیمه شود و زنی نامی نازنا را باج نمایند اگر چه عیال و اهل خیمه
 و آنچه در خیمه بود بشارت بر نماند تا اینکه کوشا کرد که در کوشش ام سلمه خواهر امام حسین بود تا باج کرد
 و کوشش منصور را در خنده و جانها را از زمین زنی کشیدند و قیس بن شیبیه گفتند خنجره
 امام حسین را بر او نیت و بعد از آن عقیق قطعه میزدند و لعین حضرت امردی از بنی او بر او نیت
 و بعد از آن مردمانی بسیار در یور و شتران را قمار کردند و در بعضی از کشتن اصحاب را قمار میزدند
 روایت کرده اند که من بر رویه ایستاده بودم و نظر میکردم بکاتب پدرم و اصحاب حضرت که ایشان را شلی
 که خنجره قرانی سر میزدند و در میان ریک و سبب با بدن ایشان میتاختند و من در این کار
 که ایام بعد از آن از بنی امیه بر ما چه خواهند رسید ما را خواهند کشت تا با سیری خواهند کرد تا ما
 مردی را دیدم که در کسبی او را بود و در بازار کعبه نمره مرانده ایشان بیکدیگر میزدند و سر میزدند
 و زنی نامی ایشان را میکشید و ایشان فریاد میکردند که و اجداد و اولیاء و ابا القاسم و اهلها و اصحابه
 و احسن ابا القاسم و دهند دست که ما را بانه و در آن کس است که شتر دشمنان را از مادر کرد اند

زانی حضرت امام حسین علیه السلام را بر بالای پلانی خسترا بد آنکه میری بر بالای امانه زوار نمود
 و در پای پلانی در میان دشمنان کشاده بود و ایشان دواج نهری خیران بودند و آنها را
 اسیران ترک دردم بریدند و صاحب کلمه صاحب شاق و این غار وایت کرده اند که چون در
 سر حضرت امام حسین را بخیلی داده او را رو کرد و نمود و اعلی در شب داخل کوچه شد و دید که درای
 قهر و استیلا منزل خود و اعلی درون داشت یکی از پی سپید و دیگری از خضر بر سر
 فراتر حضرت سیدنا علی شد زن از او پرسید که چه خبر داری ای اعلی گفت که خبر خوب دارم اینک سر
 حسین علیه السلام باین شهر و در این محله که ششم زن است دای بر تو مردمان طلا و نقره میاورند
 و نو سر فرزند علی خدا صلی الله علیه و آله را آورده و بختیسم که سر من و تو بعد از این بر یک پلانی
 نخواهد بود از آن سکوید که من بر خنجر و از فراتر بر روی نهر و اعلی آن سبزه را طلبید
 داخل فریادش کرد و بختیسم که من نوری میدیدم منتهی که از آن مکان که سبزه را طلبید
 اهل جین که شسته بود طالع بود و سعی آسمان الایرف و مرغان خندید و درای نور بر
 و در کتاب کلمه از زانیده روایت کرده است که علی بن حسین علیه السلام پس فرمود که از آن
 شنیدیم که تو گاهی زیارت حضرت امام محمد باقر علیه السلام می کنی که می بینی چه فرمود که برای
 و حال اینکه تو را در نزد سلطان خیزه منزلی است و او را می بخشد که کسی را دوست دارد و ما را
 نقضند و در فضا نماند که کند و حق ما را که بر این است واجب است بجا آورد و عرض کردم که بختیسم
 که مقصود من از این مجلس است که خدا و رسول و از این آن خادم که کسی را بخشنود بابت و اگر باین
 مکرده می بیند پس گفتم که گاهی زیارت فرمود و الله چه می بیند پس عرض کردم که الله بختیسم که بختیسم

ای پلانی

این کلمه را اگر نخواند و من نیز کار کردم پس هر سه فرمود که زیارت او تو را خودم نور است
 که تو من مخوفی و از شجاعت است چون در کربلا رسید و بختیسم که دردم با دل و در او را
 و سایر اهل و اصحاب بدرجه شهادت رسیدند و حرم و زنان خسترا بر بالای پلانی خسترا سوار کردند
 و روانه کوچه شدند من مکانی که شکان نظر کردم که در انصراف افتاده بودند و کسی زیارتی
 نگرفته بود پس امام بسیار تنگ شدند و خلق و قطب را برافرا گرفت و نزدیک بود که روح از بدنم
 مفارقت نماید چون حد ام زید که می مرا بر آسمان دید گفت تو را چه شود که نزدیک است که روح
 از بدن قطع شود از یاد کار جد و در دران من کتم بکونه جفجف کنم و کلمه دعای آنکه سید
 و جمود و بی احام و اهل خود را می بینم که در این صحرای افتاده اند و بخون و خاک حشر اند و ایشان
 غارت کرده اند و کسی آنها را کفن و دفن ننموده است و کسی بکشت ایشان اتعانت نمیزد و نزدیک
 ایشان می رود که او ایشان از دم و تر کند و کتم گفت جفجف کن بختیسم که بختیسم که بختیسم که بختیسم
 از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله ای سیدی جد و پدرم تو صلوات الله علیه و تحفین که می کار و دعا
 حمد و میثاقی که گفتم از گروهی از این است که فراعنه و بنی امیه را بختیسم که بختیسم که بختیسم که بختیسم
 بر اینکه جمع نمایند این اعضاء و در خنجر شسته متفرقه را و آنها را دفن کنند و فغانی برای قبر نیست
 قرار دهند که در هر طرف نشود و در چند روز کار بران بگذرد که گفته کرد و ویشو امان کفر و در
 صلوات سعی بسیار خواهند نمود که از هر طرف نمایند و سعی و کوشش ایشان باعث زیادتى ظهور
 و علو آن خواهد کرد و بختیسم که بختیسم که بختیسم که بختیسم که بختیسم که بختیسم که بختیسم که بختیسم
 آن ایمن که روزی رسول خدا زیارت نامه صلوات الله علیه را با خود مخصوص حریره را می خواند

و بنویسد هم بدان و قسید و شهادتی است از او شایسته فی الزلزله در روی ایشان بگذازند که از
ان مقام دیدار را بچشم اندوختن بالمشانی شناخته شوند و گویا می بینم ای محمد که تو
در میان من و یگانگی هستی و علی علیه السلام در پیش روی ما باشد و انعقد ملاکه با ما باشد
که عدد از انبیا است و ما جدا گانیم از میان حدیثی هر که را که ان مشانی بر روی او باشد
تا اینکه او را سماعت هم از قول و سنت از روی او بشنود حکم و عطا خدا در باره کسی که از بارش
قبول نماید ای محمد و قریب او را و قریب و فرزند او را صلوات الله علیهم در حالی که در این حدیث
بجز از قریب نبوده باشد و بعد از ان که روی از روی هم خواهند رسید که گفت و گفت
را ایشان را از من باشد و ایشان قصه کنند که بر طرف نمایند از ان قریب و خدا ایشان را
گذراند پس سئل خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سب که بر و خن من این بود و در این گفت که چون
این طعم ملعون بدرم را خربت زد و انار مرک در آن حضرت ظاهر شد من عرض کردم که ای پدر
آدم این چنین حدیثی برای من روایت کرد و من بگویم که انرا از شما شنیده باشم فرمود که
آدم این برای تو نقل کرده است چنین است و گویا من تو را و سایر زان را می بینم که در این
شنیده اید و در حالی که اسیر و زیند و ترسانید و می رسید که درم شمارا برآید پس صبر را
پیش خود سازید و صبر نمایند و قسم بکسی که داند انکا قیامت و غلظتی را از فرید است که در
در روی زان کسی نخواهد بود که در دست خدا باشد مگر شما و دستا ان شاء الله تعالی ان شاء الله تعالی
که رسول خدا این حدیث را برای ان نقل کرد و فرمود که در ان روز انجیس ملعون از شما می رود در اطراف
برواز میگردد و هفت نهای خود و میگوید که ای که در میان من و ما رسیدیم ما آنچه بخواهیم

و احسان با صبر و در غایت و حضرت بود و مردی از قبیله بنی امیه که در آن
بنیام و بنیام از حرمش گذشته بود و بنیام و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
زخم بزرگی در چهار رخم شمشیر بود و زخم بزرگی بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
گشتن که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
مناقب و کرامت که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
ایشان نبود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
کرده است که بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
شماره شده و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
اولاد و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
بسیار و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
عبد الله و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش

فهرست

بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
نهایت در باره ایشان اختلاف است و بعضی علی اکبر و ابریم و عبد الله و محمد و حمزه و علی و جعفر و عمر
و زید را جمیع و ذکر کرده اند و صاحب کتاب بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
حمزه و ابریم و عمر و زید را ذکر نموده است و این چهار تن است که گفته اند که محمد صفر فرزند ابریم و بنیام که از حرمش
در آن زمان شهادت یافته است و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
و ابو الفتح گفته است که از اولاد ابو طالب و حمزه و اکر لایست و دو نفر گفته اند که در کتاب
خراج از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که در آن شبی که حضرت امام حسین
ایستادند در میان اصحاب خود ایستاد و فرمود که این گروه مرا میطلبند و چون مرا کنند
شناخته خواهند بود پس زود بروید و من بخت خود را از گردن شما برکنار کنم و اگر تا صبح من
گشته نخواهید ایستادند و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
تو را میخواهم که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
امام حسین با صاحب خود فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که ایضا زید تو را خواهد
گشتند پس حراق و ان زینبی است که ایشان را و بسیار در آن جا که ذکر اطاعات نموده اند و ان
عمر اکبر و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش گذشته بود و بنیام که از حرمش
این را ذکر خواهد نمود و ان را طاعت فرموده و ان را کوفی بر او سلام علی ابریم و ان را کوفی
در ایشان سرود و طاعت خواهد بود پس حضرت امام حسین فرمود که شهادت با دشمنان را میبایست که

بیکس از شیعیان میگردانید خدا یکی را نزد او خواهد فرستاد که خبر از روی او بیاورد و او را بگوید که در زمان
 او در اینست یا نیست و در روی زمین باقی نخواهد ماند گوی و زمین بگری و طاری اگر اینکه
 خدا آن را از او دور خواهد نمود بکشت ما اهل بیت و از هر کس که بکشت بسوی این زمان خواهد
 شد تا اینکه درخت از بسیاری میوهها خفایش بکشد و میوهها بسیار از درختان درستان
 در تابستان خواهند خورد و اینست قول خدا تعالی و لوان اهل القری امنوا و اتقوا الصعنا
 علیهم بركات من السماء و الارض و لكن کذبا فاعذناهم یا کافرا و اکیسون بصر اگر اهل شهر را
 ایمان آورند و بر سر کاری نمایند خواه کفو بر ایشان بکنند و از هر کس که از ایشان در زمین کفری باشد
 کفر نمود و ما ایشان را بکفر دار ایشان که قسم پس فرمود که خدا عطا میکند شیعیان را
 که انقی که چیزی بر ایشان محضی نخواهد ماند از بخیر و در زمین است و از بخیر در آن واقع میشود
 حتی اینکه اگر مردی از شیعیان ما خواهد که ببرد ما را بخیر در خاطر است اینست
 داد و در خبر ارجح کسی علیه السلام مذکور است که چون حضرت امام حسین علیه السلام با اصحاب
 کربلا لشکر کشا شدند آنحضرت لشکر خود فرمود که من معیت خود را از کربلا تا به شام و شمس پس
 بقبا خود ملحق نموده و با هم میست خود نیز فرمود که من شما را حلال میکنم در اینکه از من جدا شو
 زیرا که شما طاقت مقاومت ایشان ندارید بجهت اینکه ایشان بسیار اند و مقصود من بغیر از این
 و ما ایشان را گذارید بکسی که خدا عزوجل را با من جنایت و نظر رحمت خود را از من بر میدارد
 بلکه عازم او بگذشتگان ما اهل بیت چنین نخواهد بود پس لشکر از حضرت جدا شدند و اهل
 و خویشان نزدیک حضرت رفیق را میفرستاد و گفتند که ما را توبه عطا کنید و آنچه را از خود

ما را محزون میکند و بجهت توبه رسیده و ادا حق که در حضرت تو باشم بخدا نزدیکیم ایستاد
 اوقات پس که حضرت فرمود که هرگاه سوار خود قرار داده ایچرا که من بر خود قرار داده ام پس بماند
 که خدا نماز را بیکبار بر بندگی فرستد که سبب توبه من و ناخوشیها و اگر چه بر او انکسایز که
 از این نیستند و آنکه کسان که من از ایشان باقی مانده ام خداوند عالم مخصوص گردانیده است که اگر آنجا
 که اسکان را با بسبیلان کرامات مکررات دنیا کلن برای شایسته بعضی از آن کرامتهاست و بعضی
 بدانند که بنشین و تلخ دنیا بمنزله خواب دیدن است و در آخرت شخصی از این خواب بیدار میشود و در سبیل
 کسی است که در آخرت شکلا باشد و شقی کسی است که در آخرت شقی باشد و این را بگوید از این حدیث
 روایت کرده است که امیر المؤمنین از رسول خدا صلوات الله علیه سوال نمود که عقیده را در دست میداری
 رسول خدا فرمود که او را از دور بگذر دست میدارم یکی اینکه خود را دست میدارم و دیگر او را دست
 میدارم بجهت آنکه ابوطالب او را دست میداشت و فرزند او در راه حجت فرزند تو گشته خواهی شد
 و دیدنی مؤمنان را و خواهد گشت و ملاکه مقربان بر او صلوات خواهد خست و پس رسول خدا
 گریانی شد بفرست که اشک بر سینه مبارکش جاری گردید و فرمود که بسوی خدا شکوه میکنم از آنچه
 خواهد رسید بعد از من و این را بگوید از آن روایت کرده است که حضرت سید العابدین
 صلوات الله علیه علیه السلام را و بنا بر روزی نظر کرد بعد از ظهر جماعتی بن علی بن ابیطالب علیه السلام
 و گفت از بدنه مبارکش ریخت و فرمود که هیچ روزی بر رسول خدا است بدتر از روز احد نبود
 که چشم حمزه شریف را در رسول خدا زور گشته شد و بعد از آن روز فرمود که در حق حضرت حمزه گشته شد
 و هیچ روزی بدتر از شهادت امام حسین علیه السلام نبود که کسی از مردی بر سر حضرت هجوم آورده

و همان

و یکی کان که از این استند و در بعضی خون آنحضرت بخدا نذر میکنند و خدا قسم که سحر است
 بر خط سیر نمود و هیچ اثر نیک و ناینگار از روی نبی و علم و عدوان او را گشتند پس فرمود که خدا
 رحمت جبارش را تحقیق که جان خود را فدای برادر کرد و دستهایش از حق جدا شد و خدا او را
 انی دو بال با و کرامت فرمود که با ملائکه در بهشت پرواز میکند چنانکه بعضی از بطایر و دیوان
 کرامت شده است و عباسی از خود خداست که در جمیع شهرها در روز قیامت انی منزلت خط
 میرسد و در کتاب کامل الزیاده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هیچ شهیدی
 کما اینکه از روی میکند که کاش امام حسین علیه السلام زنده میبود و با آنحضرت داخل این شهر میشد و این
 از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت کرده است که جمیع حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود
 که چون امر بر حضرت امام حسین شد بدیدند چون نظر انکسائی که در حضرت کردند بر حضرت
 افتاد و او را بر خلاف دیگران دیدند زیرا که هر چند ایشان بدتر میشدند زکلمات ایشان مغیر میشدند
 و میزدند و دلهای ایشان بیطیبند و حضرت امام حسین علیه السلام و بعضی از خواص آنحضرت در آن حالت
 رخسار ایشان بیشتر میشد خشنود و اعضا ایشان آرام میگرفت و نفسهای ایشان سبکی میشد
 باینکه اگر گفتند که بر سینه که هیچ باک از روی ندارد و حضرت امام حسین فرمود بایشان که سبب
 ای فرزندان که ما را زیرا که مرکب منزله ای است که چون از آن عبور نمایند از ناخوشیها میشدند
 گذشته نیست گشته شده خواهد رسید و بقیع دانی و احد خواهد کرد و با ما بر شما گران است
 از زندانی بسوی قهر تقدیر نمایند برای دشمنان شما مرکب منزله ای است که کسی از قهر بعضی زندانی
 و عذاب و بدتر است که بدتر از رسول خدا روایت کرد که دنیا زندانی مؤمن است و نیست کافر

و در کتب برای این کرده بسوی بهشت برای است برای آنکه بسوی جیم و دروغ گفته شده ام
 و من دروغ نمیگویم و این بویزه اگر چه از آنکه گفته در دایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام
 گفته شد دو طفل کو چک در میان شکر حضرت بود پس از آنکه سر کرده برزد این بایده علیه الله
 آورد خدا ملعون زندان باز را طلبید و گفت که این دو طفل را بگیرد و زندان پر طعام بگوید
 بایشان چنان در زندان را برایشان شکست گردان داد و طفل در زندان روزگار و نه میبرد
 و چون شریفند و قریب آن بود که از آن خالص برای ایشان میاورد و چون مدت شکست ایشان
 در زندان طولانی شد و کمال بر آن گذشت یکی دیگر گفت که ما ندان ما در اینجا بطول است
 و نزدیک که چرا با خبر شد و بدنه های که نشود پس چون این مرد بزرگ ما باید ما خود را
 میشناسانیم و باو محمد صلی الله علیه و آله تقریب میجویم شاید که وقتی در طعام ما قرار دهد و چنان
 و اگر داد و در قریب آن بود که از آن خالص آورد و آن طفل کو چک تر باو گفت که ای شیخ تو محمد را
 میشناسی جواب داد که چگونه میشود که من محمد را شناسم و حال اینکه آن حضرت پیغمبر من است
 جعفر بن ابیطاهر را میشناسی جواب داد که چگونه میشود که او را شناسم و خدا باد و و مال که آن
 فرموده است که در بهشت با ملا که بر و از یکدیگر در هر جا که خواهد رسید که علی بن ابیطاهر علیه السلام
 میشناسی جواب داد که چگونه شناسم و او پیغمبر من است انظر گفت ای شیخ ما از
 حضرت پیغمبر تو را و ما فرزندان مسلم و من تسلیم و در دست تو اسیر و گرفتار شده ایم و از تو طعام
 بطلبیم و اسیر و پیغمبر تو را نمیدانیم و در نزد از ما شکست داده اند و فرمودند که این افتاد
 و قدر و مایه ایشان را میگوید و گفت که جان من فدای شما باد ای حضرت پیغمبر که زنده اینک در زندان

لای

برای نگاشته است هر جا که خواهد بود چون نیک است و در حق زمان جزو یک کوزه است
 خالص برای ایشان آورد و راه را با ایشان نشان داد و بخاطر نمود که در شهر راه رود و در
 بهمان نوبت تا اینکه خدا برای ما فری و مخفی قرار دهد و آن دو طفل روانه شدند چون شب دیگر
 نزد پیغمبر رفتی رسیدند که بر در خانه ایستاده بود و باز که گفتند ما دو طفل خیریم و راه بجهانی میجویم
 و اینک شب را فرود که در شب را همراهی نمائی و چون صبح شود ما روانه شویم از آن
 گفت که شما کیستید که من را شما بونی میشنوم که مرکز از آن خوشتر بودی نشنیده ام گفتند
 ما از حضرت پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله و از زندان این زیاد ملعون که میگویم از ترس کن این
 گفت که ای دو چوب من مراد ما و تاسی هست که در واقع کر بلا با آنکه عبید الله حاضر بوده است
 و میترسم که چون ما را در اینجا ببیند بقتل رساند گفتند مادر شب تا نیم و چون صبح شود روانه شویم
 از آن طعامی برای ایشان حاضر کرد و چون طعام خوردند و آب شرب میداد و داخل آن
 برادر کو چک برادر بزرگ گفت ای برادر امید داریم که امشب با من بگذرانیم نزدیک من بمان
 که یکدیگر را در غلبه کنیم و هشتاد و یکدیگر نمایم پیش از آنکه هر یک در میان ما جدا می افتند
 پس یکدیگر را در غلبه کردند و چون پاره از شکست و اما و تاسی آن مجوز آمد و در خانه را
 گوید مجوز رسید که گفت جواب داد که طاعتی که گفت چرا در این وقت در را میبندی و حال
 وقت آمدن تو نیست گفت وای بر تو در را باز کنی پیش از آنکه عقد من پر و از نماند و در
 در این بلاد شکایت از آن گفت چرا تو اتفاق افتاده است جواب داد که دو طفل از شکایت که از آن
 که سخته اند و امیدوارم شود که در میان بشکند آکنند که هر که سر کی از آنها را بیاورد هزار درهم

او خواهد بود و هر که سر بر دریا رود و در هزار درم جایزه آن خواهد بود و من خود را شهادت
 و بدنیالی ایشان رستم و چیزی بکس نخواهد از آن گفت که ای داماد از این ترس که محمد صلی الله علیه و آله
 خصم توانست در روز نماز اعلیٰ جواب داد که دنیا چیزی است که میبرد و عجزت با کسی بسیار است از آن
 گفت چه میکنی بدنیالی که آخرت با آن نباشد انقدر گفت چنین میکنم که تو حاجتت را نیایند
 و گویا از آن طلبی چیزی هست بر خیز که امیر خود را طلبیده است از آن گفت که اسیر را با این
 من ببرد نمیستم و در بیابانی گشاده گفتم در آنجا که خطه آرام گیرم و چون صبح نمود
 ایشان بر روی روم و به طبعم که کدام راه رفته اند از آن در آنکند و طعام و آبی برای او آورد
 و چون قدری از شکم گذشت او از قصر خوابانده و طفل کمربند اعلیٰ و جسدش را در
 میان آمد و مانند کاذب صدا میگوید و دست بدو را میمالید تا اینکه دستش بر پهلوی آن طفل
 کو بگفت و رسید آن طفل گفت کیستی جواب داد که من صاحب خانه ام شما کیستید آن طفل کو بگفت
 برادر بزرگتر را بیدار کرد و گفت بر خیز ای صاحب من خشمم که اقدام در اینجا از این سر رسیدم
 انقدر در آن حال بود که شما کیستید گفت ای شیخ ما اگر راست گوئیم در آن خواب بود و گفت ای صاحب
 محمد صلی الله علیه و آله را برای ما میاید خواهد بود گفت ای صاحب خدا را چه میگوئیم
 و گویا گفت ای صاحب ما از حضرت پیغمبر تو محمدیم و از زندان این را بر طعن
 از ترس قدر اعلیٰ گفت که از ترک که بخوابد و در خانه حرکت شده و بعد خداوندی که بر او
 مسلط گردانید پس بر خیز و گفت ای شیخ از این است و آن طفل با گفت بستان این را به
 رسانند و جوی صبح طلوع شد اعلیٰ و ظاهر داشت که او را غلبه میکند و او را طلبید و گفت که

در آن روز
 در آن روز
 در آن روز

ای در حق

این دو طفل را بر در کنار فرات و گردن ایشان را برین و سرهای ایشان را بیاورد که کسی آنها را
 جمید احدی زیاده و درم و جایزه و در هزار درم را بگیرم اعلیٰ شمشیری بر داشته با آن و طفل
 کنار فرات نشاند و چون قدری راه فرستید یکی از آن دو طفل گفت که ای غلام چه فکرت
 بسیار می نویسی باهی طلال نموزن رسول خدا صلی الله علیه و آله اقدم گفت که مولای من مرا امر
 نموده است که شما را بقتل رسانم شما کیستید گفتند از حضرت پیغمبر تو محمدیم و از زندان جمید احدی
 از ترس قدر کم میگوئیم و این بره زنی ما را ضایقت کرد و مولای تو میخواهد که ما را بقتل رساند
 بر روی قدمهای ایشان افتاده از آنها ایوسه میداد و میگفت که جان من فدای جان شما باد ای شیخ
 و گویا بگریه میگریست که محمد خشم من نخواهد بود در روز قیامت پس او شمشیر را در کناری
 انداخت و خود را در اسب فرات انداخته با آن جانب رفت اعلیٰ چون آن حالت را دید فریاد کرد
 که ای غلام نافرمانی من کن ای غلام گفت که من اطاعت تو میکنم و در حالتی که معصیت خدا نمیکردی چون
 از حکایت معصیت خدا میکنی من از تو در دنیا و آخرت بیزارم پس سپر خود را طلبیده گفت ای عزیز
 مدد در حرام دنیا را برای تو جمع میکنم و دنیا چیزی است که همه پس آن رفت دارند و حال این
 دو طفل را برادر در کنار فرات و گردن ایشان را برین و سرهای او را در آن روز که بر آن
 برده و در هزار درم جایزه را بگیرم این پیغمبر را ندانند و طفل برادر کنار فرات نشاند و چون
 قدری راه فرستید یکی از آنها باو گفت که ای جوان بسیار زنده بر تو از من جهنم بخواب گفت
 کیستید ایشان بچه با اعلیٰ گفتند و باو میگویند و بخواب بر بالای قدمهای ایشان افتاده و بچه
 گفتند و گفت و شمشیر را انداخته از فرات عبور نمود اعلیٰ فریاد کرد که ای عزیز نافرمانی من کن

بر حواسی که اگر من تا زمانی تو نام و خدا را فراموش بر دار باشم و دستم بر دارم از آنیکه خدا را نادانم
 کنم و فراموش بر دار تو باشم پس ان ملعون گفت که کسی غیر از من شایسته آنست که دستم بر داشته باشی
 طفل بکنار زات آمد و چون با سهار سیخ شیر را از غلاف کشید و چون نظر انداخت طفل بر آن شیر
 بر من افتاد و انگشت از دایه ای ایشان رویاشده و گفت ای شیخ ما را بیا زار بر و نفوس ما را
 قیمت بمانع کرد و محمد را اصلی الله علیه در قیامت ضم خود کرد و آن گفت نخواهم کرد و شما را نخواهم
 و سرای شما را نزد عید الله خواهم برده و هزار درهم خواهم گرفت گفت ای شیخ قزاقی رسول خدا را
 در باره ما مراعات نمیکنی گفت شما را با رسول خدا هیچ قزاقی نیست گفت ای شیخ ما را زنده بگذار
 ببر که با من خواهد در باره ما حکم نماید گفت نخواهم برده و تو قرب خواهم چست با و بکنش شما گفت ای شیخ
 بر کوئی که مرا هم نمیکنی گفت خدا هیچ رحم در دل من برای شما قرار نداده است گفتند که آه ای شیخ را خوا
 گشت بگذار که چند رکعت نماز بجا آوریم گفت هر چه خواهد نماز کنید اگر نماز نفعی بشما خواهد داد
 اند و طفل منظم چهار رکعت نماز بجا آورد و بعد از نماز بجا آمدن آن فکر کردند و گفتند یا حاجی اعظم
 یا احکم الحاکمین احکم بین ما و بینة الحق پس ان ملعون بر خوست و کردنی برادر بزرگتر را زنده و سرش را
 بر داشته و در توبه گذشت و برادر کوچکتر را زنده و سرش را بر داشته و گفت ملاقات خواهم کرد
 رسول خدا را و حالتی که بخون برادر خود خضاب کرده باشم ان ملعون گفت که تو نیز با و ملحق خواهی شد
 و کردنی او را نیز زنده و سرش را زنده و گذشت و بدی ظهر بر دور او را انداخت و خون از آن جاری بود
 و خود سر را بر داشته و نزد عید الله ملعون را و ان ملعون بر گشت نشسته بود و چون از خبر بران دست
 داشت و آن را در پیش روی او گذشت چون نظر ان ملعون بر آن سر افتاد و سر بر تنه از جا برخواست

انظر

سوار علی بن ابی طالب
 و قاتل ایشان الله عز وجل
 تسبیح سید محمد
 ۱۴۶

و باز نشست و ان ملعون پرسید که دای بر تو ایستاد و در کجا یافتی گفت بر دای از ما ایشان را مقبلا
 کرد و بود این او گفت تو حق میمانی از او باره ایشان مراعات نکردی گفت نه پرسید که در آنوقت تو
 چه گفتی گفت که ای شیخ ما را بیا زار بر و نفوس ما را قیمت بمانع کرد و محمد را اصلی الله علیه در
 در قیامت ضم خود کرد و آن پرسید که توجه جواب دای گفت نعم نخواهم کرد و شما را نخواهم گشت و سرای
 شما را نزد عید الله خواهم برده و هزار درهم حازه خواهم گرفت پرسید که دیگر چه گفتی گفت که
 ما را زنده نزد عید الله ببر تا خود در باره ما حکم کند پرسید که تو چه می گفتی گفت که نخواهم کرد و بکنش
 با و تو قرب خواهم چست پرسید که چرا ایشان را زنده نیاوردی که من حازه نور اضافت کردم و چهار
 هزار درهم تو بدم گفت خودستم که بکنش ایشان تو تو قرب جرم پرسید که دیگر چه گفتی گفت که ای
 شیخ قزاقی رسول خدا را در حق ما منظور نمیداری پرسید که توجه جواب دای گفت نعم شما را
 با رسول خدا قزاقی نیست این باید گفت دای بر تو دیگر چه گفتی گفت که ای شیخ بر کوئی که مرا هم
 کنی گفت تو بر ایشان رحم کردی گفت نعم خدا هیچ رحم در دل من برای شما قرار نداده است گفت
 دای بر تو دیگر چه گفتی گفت ما را بگذار که چند رکعت نماز بجا آوریم من گفتم که هر چه خواهد نماز
 کنید اگر نماز نفعی بشما رساند پس چهار رکعت نماز بجا آورد و بعد از نماز پرسید که بعد از نماز چه گفتی
 گفت که ای سیدی همان فکر کردند و گفتند یا حاجی اعظم یا احکم الحاکمین احکم بین ما و بینة الحق پس ان
 گفت که احکم الحاکمین در میان ما حکم کرد و گشت که این فاسق را بقتل رساند مردی از آنها شام چرا
 و گفت من عید الله گفت که او را بر لجامی موضع که آن دو طفل را کشته است و کردنی او را بران بگذار
 که خوش باخون آنها اینجمله کرد و در دوی سوار را بیا و ان مردمانی خود که ما سر بود و سر خود و چون

سرور آورد بر سر نیزه کردند و اطفال سگت و تیران میزدند و میخواستند که این تازیانه بر سر زانو افتد
 و چون خبر داد که این تازیانه قدیم با آنکه تغییر از چوبین چوبی و طی روایت کرده است این سخن
 که چون حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا شهید شدند و گوشت از لشکر این زیاد کردند که یکی را
 ابریم گفتند و دیگری را محمد و از اولاد جعفر طیار بودند و در میان این بونی رسیدند که ابریم چون
 نظر از آن بر جمال اندوخت و گوشت و جوی بسیار از ایشان را دید پرسید که شما کیستید گفتند که ما از اولاد
 جعفر بودیم و در کشته و در دستبرد و از لشکر این زیاد کردند که نام از آن گفتیم و هر چه در میان این زیاد
 و اگر خبر میدیم که من بسیار از شما را ضیافت میکردم ایشان گفتند که ای زن ما را بهره خود ببر امید
 داریم که از خبر تو بنویسند از آن آنها را بمنزل خود آورد و طعامی نزد ایشان حاضر نمود گفتند
 طعام بخوراهم صلواتی برای ما بیاور که نازای خورده شده را قضا نمانیم پس از آنکه از دهن در چون
 خارج شدند بخیل خوابگاه خود فرستاد برادر کوچک برادر بزرگ گفت که ای برادر تو در کشتن
 در آنچه را استغنا نماند من چنین میدانم که این بسیار فرما باشد و بعد از آن بهمان محله که ذکر
 روایت کرده تا آنجا که شمشیر را حرکت داده کردن برادر بزرگ را زود بدیش را در فرات انداخت
 برادر کوچک گفت که تو را سجد می میدم که مرا اهلیت دهنی تا ساقی در خون برادر علی السلام
 گفت که این ساقی نفی برای تو خواهد داشت گفت می خواهم چنین کنم و ساقی در خون برادر علی السلام
 ملعون را گفت که برضی در خونت دامن و شمشیر را بر پشت کردن و کشته و در نش را از جانب قضا
 و بدیش را در فرات انداخت و بدن اول بر روی آب پستاده بود و چون بدی دوم را انداخت
 بدن اول را شکاف بر کشت و دیگر را در آب فرو کردند و رفتند و اطفالی صدای ایشان را شنیدند

طاعت و عبادت

میخواستند خداوند تو میدانی و می بینی که این ملعون با ما چه کرد حق ما را در روز قیامت از تو بگیرد
 و کشته است که عید الله ملعون خلا می سپاه روانست که او را نادر میگفتند او را خلیفه و گفته که این
 پیر را بگیرد که قتلای او را بدید و بهر بهمان موضع که آن کوه را کشته است و گردن او را بر آن و جابر
 و اسلحه او را با ده هزار درهم بنویختند و تو را برای خدا از نادر کردم انعام اندر او ایامان موضع آورد
 و گردن او را زود و جسدش در آب فرات انداخت آب را قبول کرده بیرون افتاد و عید الله
 نمود که آن بدن خلیف را با قش سوزانیدند و این لویه از قاطر و قتر حضرت امام حسین علیه السلام
 کرده است که چون لشکر گنار داخل جنبهای شدند من گوشت بودم و دو طفل از غلامان را با من
 بود ملعون آمد و آن طفلان را از پای من برد و یکدیگر و یکدیگر گفت که اگر یکدیگر ای دشمن خدا
 گفت چگونه کردیم و حال اینکه در منزل خدا صلی الله علیه و آله را غارت میکنم چرا میگفتی چنین
 عملی مینوی جواب داد که اگر من غارت تمام تو می خواهم کرد و فرمود که آنچه در جنبها بود تباراج
 بردند حتی اینکه سر کرد جابر را از دهنش برداشتند **باب نهم** در ذکر احوال اهل بیت
 طاهرین در وقت دخول کوفه تا وقتی که از کوفه بیرون آمدند و ذکر رسیدن خبر شهادت پسر شریف
 سیدین طاهوس روایت کرده است که چون این عده ملعون این سیرانی را بر سر یکی کوفه رستند
 اهل شهر برای نظاره ایشان از شهر بیرون آمدند و زنی از آنها کوفه برایشان شریف شده بود
 که شما از کدام سیرانید جواب دادند که ما سیران محمدیم از آن از نام فرود آمد و آنچه توانست از جابر
 و قنفذ و غیر این جمع نموده برای ایشان آورد و ایشان خود را با آنها پوشانیدند و حضرت امام
 زین العابدین علیه السلام با زنان همراه بود و بیاری بسیار کمتر از آنها آمده بود و حسن و حسین شریف

زبان گردید و دستهایش را گشاده شد و معاینه شما خسران آورد و بغض خدا بآرگشت نمود بدو
و خوارای و سکت بر شما لازم گردید و ای پسرشاهای اهل کوفه چه عجز از رسول خدا صلی الله علیه و آله
پاره پاره نمودید و چه بر کردید آن که از پاره پاره بیرون آوردید و چه خونها که از او ریختید و چه
از او که ضایع گشته اند تحقیق که از کتاب نمودید حدیث نبوی که بر خود است درین و شما را از این
نمودید از اینکه از شما آن خون بارید بچشم که عذاب آخرت از آن برتر است و باری کرده نخواهید
و بهمت خدا سوز شود زیرا که خدا تعالی بدو او تیرسد که احکام انعام از او فوت شود
و بگریخی که بر در کار شما در کتب غلامان است راوی بگوید بچشم که مردم را بدیدم که در صورت
بودند و دستهای خود را بدندان میکردند و مرد و بیری در بملوی می بینید و خود را نقد گرفت
که ایشان از آن بدو کن تر شد و سبقت بدو داد و مردم نهادهای شما با و پیران شما بهترین برانند و شما
شما بهترین جوانان و زنان شما بهترین زنانشانند و اولاد شما بهترین اولادند هر که خواستند و در
شما بر طرف میکند و صاحب احتیاج از حیم می ترکیب میدی این خطبه را با آنکه تعاونی از آن
معه و در روایت کرده است و گفته است که در افران خوی چند او اغو که مستلزم و در اینکه چه جز
گفت و را نوقت که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شما پرسید که چه کردید با او و او را فریاد
من که بعضی از ایشان سپردند و بعضی در خون آغشته اند و این مرد من خود را با یک شانه از
و احکام خدا را بقتار سیدیم و شما بعد از آن غوی الاطعام من بدید که در بعضی که من سزا
که نازل شود بر شما عذاب الهی عذاب که بر ارم نازل شد پس در آن از ایشان که بدو حضرت
است جدین علیه السلام فرمود که ای محمد بن ابی بکر الله که تو و انا و صاحب الامر و سایر کسی

نزد است و چه چنانکه آنحضرت از شما علی دار و سبب آنکه خود نموده بارادین علی بن ابی طالب علیه السلام
که بعد از آنکه وفات یافتن ظاهرین اختیار کرد که حضرت پیغمبر و فکر و فکر کنند که ما کشتیم علی علیه السلام
و فرزندان علی را بشخصه ای بیدید و نیز با او اسیر کردیم زمان ایشان را از اسیران ترک و هم از آنها
ایشان را خود و نمود خاک و ریک در دمان تو با ای فکر کنند و فکر میکنی بکنن که روی که خدا را
ستود است و با یکدیگر دانده است و حسب علی از ایشان دور گردانده است پس با یکدیگر شود و چنانکه پیش
ماند یک نشسته بود تو نیز بنشین و برای هر روزی همان خواهد بود که پیش فرستاده است و از شما
بر احب برید بر اینکه خدا ما را بر شما تفصیل داده است پس هر چه می خواند شدیم با یکدیگر کنایه بر یافت
که ما را بر شما زبانی و فضیلت داده اند پس فرمود که این قصه خداست بلکه خواهد عطا نماید و خدا
صاحب فضل عظیم است و کسیکه خدا نوری برای او قرار داده است هرگز او را نوری حاصل نخواهد بود
راوی میگوید که صدایا بگریه بلند شد و مردم فریاد برآوردند که بیستیم انداخته ایم کانی شخصی که ای
ما را محروم کرده اند و سینه های ما سوخت و آتش در درون ما فروخت پس آنحضرت ساکت شد و در آن
این ظاهر است که منم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن روز در پس پرده خطبه نشست نمود در حالتی که
صدای آنحضرت گریه بلند بود و فرمود که ای ایها که بعد از حال شما را چه حالت بود که چنین
یاری کردید و اگر کشید و اموال او را غارت نمودید و از امیرانش خود دهنید و توانی او را
اسیر نمودید پس وای بر شما و لعنت بر شما باد ایایا میدانید که چه ناخوشیها بر شما دارند و چه
کنایه بر پشت خود بار کرده و چه خونها ریخته اند و چه زاریها اسیر نموده و چه دهنها را از آن
کرده و چه اهل غارت برید بهترین مردان را از اعدای غیر مقتدر سازید و چه از اهل شما انداخته

اللهم

پرسید که کرده و دوستان خدا هستند شما را اندوخته شیطان را بانی کاران پس شعی جندانش
مشتعل را یک گشتید برادر من حسین صلوات الله علیه را وای بر شما زنده باشید که جز او داده نشود
باشی که گریه ای انداخته و گشتید و گشتید خود را با خدا و رسول و قرآن و یحیی اهل احوال که از آن
بودند پس شربت بادشمارا باقیش و فرای قیامت و سفر نیست عمل خواهد بود و من بترده ام
بر برادرم خاتم کیت جهان که که است که شک نیست بر آن از رخساره ام خود بر زوای میگوید که مردم
صدایا بگریه و ناله و نوحه بلند کردند و زمان موافقا بر ایشان نموده خاک بر سر ریختند و در آن
میخروشید و طبعان بر رخساره خود میزدند و او پناه داد و انبورا می گفتند و مردان می گفتند
و هر که کسی ندیده بود که بیشتر از آن روز که گشتند و در جانی باشند پس حضرت امام برین الهی
علیه السلام بیوی مردم اشاره نمود که ساکت شود چو کسی گشتند پس بر خجسته و دستار و حد
و تنای الهی را بجا آورد و در دو و صلوات بر پیغمبر و سادات پس فرمود ایها الناس هر که بر شما
باشند و هر که در انجمن است منم حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام خدا را ندانم پس کسی که او را در کنار
فرات بدیدم و تقصیری بر من بر ندیدم پس بگریه که او را در راه خدا گشتند و منم فرزند این است
انسان شما را بفرستادم پس دیدم که ایایا میدانید که ناخواسته منم گشتید و او را غیب دادید و چه
و میثاق بدیت با او نمودید و با او شک کردید و یاری او نمودید پس ملاکت بر شما باد پیغمبر
برای خود پیش فرستادید و برای خود اختیار نمودید کدام چشم بی رسول خدا صلی الله علیه و آله
نظر خواهد کرد در آنوقت که بشناسد که چه عزت مرا گشتید و منک عزت من نموده و بشناسد که
من نیستید راوی میگوید که صدایا مردم از هر طرف بلند شدند و میگویند که ملاکت گشتید

کفر و جحش و کفر
مردم

پس آنست فرمود که خدا رحمت کند مردی را که نصیحت مرا قبول کند و خطا نماید و صحت را در حق خدا
و رسول و اهل بیت او بگذرد کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله تاسی بنمایم پس تمام مردم را
که این رسول الله با یکی سخن گفتند و طاعت تو میکنیم و بعد تو ما طاعت کن و خواهی از حضرت تو
مستقیم هر چه خواهی امر تا که فرمان بر داریم خدا تو را رحمت کند و ما صحت میکنیم با هر که با تو صحت میکند
و صلح بنمایم با هر که با تو صلح نماید و خونهای تو را از دشمنان تو میکنیم و نیز از اعدای تو که با
تو ظلم نمایند آنست فرمود بهایست بهایست ای گروه خدا را از اراده کرده اند که با حق صحت
که با پدر نام پیش از این کرده بودند و بگویم که نخواهم کرد زیرا که هنوز جراحتهای منی است ایام بخیر شد
و روز چهارم اما اهل طاعت او کشیدند و صورت صفت رسول خدا و پدر و برادر از آن روز نگه داشتند
و نخی آن صورت در میان و کلوئی منی است و صورتش آن در سینه منی است و خوش منی از آن است
که نبر منی کشیدند و از برای منی سخن نری در شیران امام ظلم و بیان شدت خدا بایکدی
خواند و در بعضی از کتب معتبره از مسلم کج کار روایت کرده است که عید الله طوفان مرا عید برای اصحاب
دارا لاماره کوفه و چون غولی کج کار کشیدم خدا ای بسیار میشنیدم که در کوفه بلند بود از خادمی که
در آنجا حاضر بود پرسیدم که این خدا چیست خادم گفت که در این ساعت سر خارجی که بریزد طوفان
خروج کرده بود و سوارند پرسیدم آن خارجی کی بود گفت چنین من علی علیه السلام من افتد و منی که
که آن خادم برودن رفت پس طبعاً بر رخسار خود زدم بخوابی که پرسیدم که چشمم را که کور شود و دست
شستم و از پشت قهر بر من افتد چون بکناسه پرسیدم چینی را دیدم که پستاده اند و اسلحه پرسیدم
ایران و سوارا میکنند تاگاه دیدم که ترسیدم کلاه و جملیدند و شد که بر جبهه شتر را و بود

مردمان داد و داد و فاطمه صلوات الله علیها بودند تاگاه علی بن حسین علیه السلام را دیدم که بر شتر بر نشسته
سوار بود و خون از زخمی مبارکش روان بود و میگفتم و منوی خوانده این سخن که ای استبد
خدا میفرماید شما مرا عادت کردید و رحمت خدا را در باره ما و در روز قیامت که ما نزد رسول خدا
علیه السلام جمع شویم چه خواهد گفت ما را میفرماید و در حالتی که بر شتر بر سوار کرده اند و کویا ما و منی با
در میان ما بنام نهاده ایم ای بنی امیه طاعت من همه در کتب شما در این صفتها که جواب را میگویند
و در ستاره از روی از روی شادی بر من میفرماید و ما از شما میپرسید ای اخلاص رسول خدا نیست
که خدایی را راه نمائی کرده و از راه کراهت نجات داد ای واقعه که بلا اندر بزرگی برای ما حاصل شود
و بخدا قسم که پس از این ما را از پس پرده بر من آوردی میگوید که اگر که خدا و منی و وجود
با غفلت میدادند در آن حالت که بر جملها سوار بودند پس ام کلثوم بر نهانی با یک زد که ای ای
کوفه صدقه بر ما حرام است و آنها را از دست و دانی اخلاص گرفت و بر نهانی با غفلت و مردم را
اینان که بر میگردد پس ام کلثوم سر را از محمد صوفی آورد و فرمود که ای ام کلثوم که میگوید
مردانی شما را میکشد و زانی شما را که بر میکشد خدا در میان شما در روز قیامت حکم خواهد کرد
راوی میگوید که ام کلثوم مشغول سخن گفتن با آن حاجت بود که صدای بلند شد و سر را آوردند و سر
حضرت ام کلثوم علیه السلام پیش از همه بود و ای سیری بود نورانی مانند تابان و شبیه ترین خلق بود
بر رسول خدا در پیش مبارکش از خضابند شبنم سیاه بود و صورتش مانند قرص ماه میباشد و او را
سر را بطرف راست و چپ میزدند و چون از این عاقبتی گفتند که سر برادر خود را دیدند و پیش
سوارا چنانی بر چوب محمد زد که خونی از آن روان کرد و ما دیدیم که خونی از زیر مقعرش بر روی

تغیر از او در منابر و مناسبت چنین سخنانی بگوید که **راوی میگوید که غضب بر این باب و طعن مستحق است**
و گفت که گفت که سخن میگوید بعد از آنکه گفت که **سخن میگویم ای شیخ خدا گشته در تیر ماه و ده که خدا**
چون از ایشان دور گردانیده است و چنین سخنانی که **مرد مسلمان و اعراب و کما** بگوید اولاد و ما بر این
و انصار که اقامت میکنند از این طایفه که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله او را بدین حالت
کرده است **راوی میگوید که غضب بر این زیادتر باشد تا اینکه** رکهای که درفش بر او داشت گفت که او را از
من او را بسیار از این طرف و دیگر آنکه او را که **بندش را از این همان بعد از آنکه** بخواب
و او را از دست بسیار و آنی که از سینه بیرون برود و بمنزل خودش رسانند پس این را گفت
بودید و این کور از روی را که خدا دلش را مانند پیش کرد که **کرده است** بزرگ من او را بدو که گاهی او را
فرستند و چون این خبر تقبیل از او رسید اجتماع نمودند و قیامت منی بر ماری ایشان برخواستند
و چون این خبر این زیادتر رسید قیامت سحر را جمع کرد و ایشان را محمد بن نعمت داد و یکایک کرده و
و قاتل شدیدی بر پشت و جماعی از حزب در میان کشیدند و اصحاب این زیادتر خود را بدین
عقب رسانیدند و در خانه را سنگسار داخل شدند و قمر حیدر را بدو برادر و که ای **مرد**
بسیار عزیز می دارد و شد عید الله گفت باکی بر تو نیست شمشیر مرا بمن ده چون شمشیر را با او داد
ای از خود دور میکرد و در خبر میخواند **راوی میگوید که قمر حیدر الله گفت که ای پسر** که سخن
مرد میبومد و در پیش روی تو با این ناجران که حضرت **میگوید که** را گشته اند و یک سکرم وانی تو
احاطه کردند و او ایشان را از خود دفع میکرد و کسی بر او سلطنت دراز هر طرف که میآمدند **مرد**
میگفت که ای پدر از این طرف اند تا اینکه دشمنان بسیار شدند و او احاطه کردند و در **مرد**

برکت بد که و آله پدرم را در میان گرفتند و یاد می بست که او را یاری ناید امکو را بصیرت نشسته
خود را امکو را بندد و در خمر بنجواند تا اینکه او را گرفته نزد این زویر و در جوی خوش بر او انداخته گفت
خداوندی را سرشته که تو را داند که داند عبداللہ بن جعفر فرمود که خدا را امکو را بصیرت نشسته کرد و آید
نشد قسم که اگر چشم می بینم کار بر تو نکست بگویم این زیاده گفت ای دشمن خدا چه می کنی در باره عثمان
بن عثمان علیهما السلام و ابی جعفر او را خوش داد و گفت ای عبد بنی سلجج و ای سیرم جانی
تو را ایمان چه کار اگر بدکار بود یا نیکو کار و اگر مسلح بود یا مفسد خدا بی خلقیت و بیان
و همان بعد از این حکم می داد که در این خالی کن از قدرت و از خودت و از زینت و از زینت علیهم
السلام گفت بنده قسم که از تو هیچ سوال نخواهم کرد تا شربت ترک را بچشمی عبداللہ گفت ای محمد بن
العلما بن عبد سیکم من بعبث از پروردگار خود سوال میگردم که شهادت را روزی من سرگردان
از آنکه تو از او رسولی داری و سوال میگردم که خدا از او را در پدر دست کسی که طعن بر من
و دشمن من ایشان خدا باشد و جوی چشم نایب باشد از شهادت را یونین شد و اسما را خدا
میگویم که بعد از آن امید می آید روزی من گردانند و از دو عالمی قدیم مرا ظاهر نمود انخلون حکم
کرد که او را درین زند و در پیش را بر دار کرد و در وایت شیخ مفسد چون میساولی آن طعن
عبداللہ اگر گفت حد نفر از قبیل از جوی شدند و او را از دشمنی بر گرفتند و جوی شدند
این را فرستاد و او را از خانه بیرون آورده کرد و در وایت کرد و او را ناکشید که بعد از آن
جنوب بن عبداللہ از وی را طلبید و او را در وقت بسیار بر او بود و گفت تو بی صاحب از تو
حد گفت بی نام و هیچ عزیز ندارم انخلون گفت که چنان میدانم که باید خدا نفر بچشم بکشش تو

فراش عبد الله بن عصف بن قيس
الرشيد عصف بن علي ابنه
لعبد الله الملك الطيف

چند کشت کنش من تو را بخدا تو یک یک را اند که دور بکنند این زیاد مومن گفت اینم و بر سر نهاد
 و عجلش بر طرف کرد به دست و دست از او برداشت و بر دایت شیخ مفید چون صبح شد این زیاد
 حکم کرد که سر حضرت امام حسین علیه السلام را در کوچه و در میان قباایل بگردانند و از آن
 این اتم روی است که چون ای سطر را بر من گذرانند من در غم بودم و ای سر را بر سر من گذرانند
 چون بمای من رسیدند که بگفت ام حسب انی احباب الکوف و از نیم کا فوا من ایامنا حجابا
 نغمه هم که موبهای من براندام راست شد و فرمود که ایام من علی الله امر سر تو را زانی میباید
 ترست و این سر را تو بر انشی روایت کردی که سر حضرت امام حسین علیه السلام را در کوچه و در میان
 برادران گذارد و ای سر شخصی که در شریع و قرآن سوره گفت نمود و این ایام که انهم فسیه است
 بر نام روز نام می عادت فرمود و ظهور این بجز فضلات انعم که راه افزود و در روایت دیگر
 جو که اسیر و در بار برداشت او بخت از آن استماع شد که سبعم الذین ظلموا ای خطی بخلیون
 و سید علی که در کتب که این زیاد نیز بد علیها الله و القدا لشد و نوشت و او را بگذاشتند
 امام علیه السلام را داد و احوال اهل بیت آنحضرت را نیز نوشت و نام دیگر بهای اصولی محمودین
 العالی علیهم السلام که امیر علیه بود نوشت و بر دایت شیخ مفید چون این زیاد سر حضرت امام حسین را
 نزد فرزند فرستاد و بعد از آن ایام حضرت سنی را علیه و باو گفت که در روز و عمر و در میان
 بعد از او را با شربت ده که حسین کشته شد بعد از آنکه بگوید که من در شرف خود و وارثانم در روز و عمر
 که دردم چون بعد از رسیدم مروی از فرزند منی بر جود و بر رسید که بر خبر دای کتم خبر و در روز
 و کونین تو خواهد رسید انهم گفت اما الله و اما الله را چون بچشم که حسین کشته شد و در روز

این بود

عمرو بن عبد نفم پرسید که چه خبر داری کتم خبری دارم که موجب سرور و امیر طبرستان علیه السلام
 گشتند عمرو گفت بیرونی رو و باو از بند این خبر را مردم برسان چون بیرون رفت و صدرا را
 بلند کرد و این خبر را مردم رسانیدم شیعی از خانه های نجی با ششم بگفت که من هر که حسابی بود
 نموده بودم پس بزرگوار گشتم او را دیدم که میخندید و شعری میخواند شنیده ای که این بیرون رفتی
 ای شیعی که زبان بر عثمان کردی کسی میسر یافت و مردم را خبر داد بگفتند شنیدم که حسین علیه السلام
 و زید طحونی را در عاکر و فرود آمد و بر دایت صاحب مناقب در خطه گفت که بر صدر و در عجم بگفت
 و هر دانه بعد از آنکه بیت و هر موعظه بعد از موعظه است و در این امور حکمتهای الهیه است و بگفت
 که دولت بگذاشت که از نذر سر بود و ما را دشنام میداد و ماعدج او بگفتیم و قطع رحم ما میکرد و ما را
 میکرد و چاکه بگذاشت و او عادت چنین بود و امر او اینجا نمی رسید اما چه میتوان کرد که با کسی
 میکند و او را در کشتن دارد و بغیر از آنکه او را از خود دفع نمایند پس بعد از این سبب بر سر کشت
 اگر فاطمه صلوات الله علیها زنده میبود و سر امام حسین علیه السلام را میدید بر او میکرد و عمرو بن سعد
 با او دشمنی کرد و گفت که با فاطمه سر او از نیم از تو پدر او هست و خود او را برادر ماست و ما او
 دختر ماست اگر فاطمه علیها السلام زنده میبود میکرد و بگفت طبرستان علیه السلام کسی که او را از
 دفع نموده بود و بر دایت شیخ مفید که ای از آن که کردی بعد از این جعفر بن ابی طالب علیه السلام نیز
 بعد از رفت و بگذاشتن فرزندانش را باو رسانید بعد از آنکه اما الله و اما الله را حسین علیه السلام را
 بر زبان گذرانید او را کسل از او کرد و نهج بگفت که این صفت از حسین بن علی علیهما السلام ما رسید
 بعد از آنکه اعلان خود او را ادب نموده فرمود که ای فرزندان کندی را با نسبت حسین علیه السلام

بنفسم که من بچشم که خود با او باشم و از او جدا شوم تا گشته نوم و بنفسم که صحبت فرزندان
 باین شکس میاید که ایشان را برادر و برهم بودند و جان خود را فدای او نمودند پس در کائنات
 کرد و گفت محمد قدس که گشته شدن امام حسین علیه السلام را بر ما چه قدر گران کرد و اندام اگر خود را
 فدای عزت کردم فرزندان من کرد پس ام القیام و قمر عقید و قمر عقید و پای بر سر خاتمه
 بیرون در و خواهرش ام طائی و پسران و طه و زینب با او بودند و بر کشتن کربلا که سبک
 ام القیام غری چند بخواند که خدا میخواند این چهار را اینست که چه خواهد گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در آنوقت که از شما پرسید که بعد از من عزت من چه کرد بعضی را پسیر کرد و بعضی را محلی است
 این بود جزای من که نصیب کردم شمارا و چون بنشیند امام حسین علیه السلام میبندد و کسی را
 نمیداند که میگفت ای کشتگان حسین بشارت باد شما را بعد از کمال فدا و تمام ایستادگان از
 بغیر این در رسولان و ملائکه شمارا لغزین میکنند و شالفت کرده اند و آید زبانی داد و دوستی
 و علی بن علی بنیاد الله علیه السلام و بر وایت این کار بید مجربین حریت کلی را با مردی دیگر از
 افاضت امام بعد از دستار برای خبر قلند رسیدند و چون اند و بید رسیدند و عقب و
 عقید و سرهای خود بر ایشان نموده و دستها بر سر نیزه وانی شمارا که شیخ محمد از امام طائی
 کرده بود بخواند و از شهری حرمه منقول است که نزد امام سلام بودم که زنی ناله و فریاد کانی و مقلی
 و گفت حسین کشته شده ام میگفت این سخن را دست و او را گشته اند خدا قریب ایشان را بر از
 آتش کرد اند و در تاریخ ملا در می طو رت که چون حضرت امام حسین را بعد از آوردند از سر
 او از شوقی بلند شد و روان حکم علیه الله شری خواستند و ای که چند نفر آگشته و مکه و مدینه

علم الامور

حکم کرد و اند پس چون بر گشته بر صورت اسفند که گشت و نری چند شدند و فرزندش را
 شیخ محمد روایت کرده است که چون خبر قتل امام حسین علیه السلام بدیدند سدا سدا و قمر عقید
 از کتیران خود بیرون آمد و بر سر علی خدا صلی الله علیه و آله رفت و خود را مان فرس طرح حسابند
 زد پس بجانب مهاجرین را انصار القات نموده همان چهار را خواند و هر کس میزد که گریه کند
 بیشتر از روز باشد و از مردان و چهر از زنان **باب دوم در ذکر خروج اهل بیت از کربلا**
 شام و آنچه در راه و در آن شهر حجت فرجام اتفاق افتاد سید بن طاووس روایت کرده است که چون
 این را بد بشارت قتل امام حسین را برای زید نوشت و نام آن ملعون را بنیید رسید جوابش بیک
 تمام شد و اما احوال و افعال و فواید و خیال روایت شام نامیدان و یاد محضر بنی علی علیه السلام
 و سر او را از بصرای او در و اند شام نمود بطریق که پسیر از او میرند و بر وایت شیخ بعد از آن
 قیاس با و روایت کرده و ابو بکر بن محمد از دی و طار بن ابی طیبان با جمعی از اهل کوفه را امر نمود
 که با او بروند و بعد از آن زمان را طحال را کار سازی نموده امر نمود که قدر کردن امام بنی علی
 صلوات الله علیه که گشته و ایشان را بعد از سر با بصرای محضر بنی علی و شمر بنی جهم بنی علی علیه السلام
 روانه نمود و ایشان در راه بصرای طحی شدند و حضرت امام بنی علی علیه السلام در راه با احد
 فرمود و چون در خانه بید رسیدند محضر صابر گشتند که خبر تمام مانده و ابرار المؤمنین
 حضرت امام بنی علی علیه السلام فرمود که آن کسی که مادر محضر او را زانند بهت بدزد و نیم راست
 و صاحب و سید روایت کرده اند که شخصی گفت که من در دروغ خانه که طواف میکردم مروی بودم که
 میگفت خدا را مرا بیا مرز و چنان بیوادم که خواهی امر زید من ایمر که گشته ای خدا از خدا

مرگشتند و در بعضی از آنکه مذکور است که چون بزرگی ملکیت رسیدند نام بابر از بزرگواران
امر نمود که بر قتل و طهارت بر پا کرده و اطفال را در دست خویش انتقال ایشان فرستاد و گفتیم گفت
خدا شما را پاک گرداند و مسلط نماید بر شما کسی را که شما را اقتدار بدین علی بن ابی طالب علیه السلام
شعری چند در شکایت روزگار و جفای زمانه گذار خوانده که نسبت و نظیر را و غنی در کتاب
خواجه ابراهیم رود است که بهشت که سالی در موسم حج در که مشغول طواف بودم بر روی او ایستادم
و عاکیه و گفت خداوند مرا بسیار زود میداد که خواهی امر زود نشیندن این سخن بفرموده مرا
من افتاد و نزدیک او رفتم و گفتم ایمنه خود را در حرم خدا و رسولی ایا این ایا ماحرم است و برکت و روز
معظم واقع شده از مغفرت تا امید با من است و گفتم که این بسیار بزرگ است که از کوههای که
بزرگتر است گفت بی گفت سوارانی است با کوههای بلند و اگر خواهی تو را بانی خبر میدهم که چه کرده گفت
بیا که از حرم بیرون بروم چون بیرون رفتم گفت من کی الانا که گفتم که در میان منکر عظیمم و من
علیه السلام گفت بودم و را وقت که حسین علیه السلام را گشت و یکی از انان چند نفر بودم که بهر اوست
و حضرت از کوفه نزد بزرگتر رفتم و چون در راه شام رفتم بر روی نهضتی از قول خود بودم و آنکه
ساراک بر سر نیز بود و با سنانان ان بودند ما طعام در پیش گذاشتم و نشستم که طعام بخوریم
و سنی ها نشسته و در دیوار در بر نشسته اَفَرَجْنَا اَقْدَمَ قُلْت خَسِيْنَا مَطَاعَةَ جَدِّ يَوْمَ الْحَسَا
یعنی ای ابا اسحق که چنین است که در درختان امید شفاعت سجده او دارند ما از انان ترسیدیم
و کسی از انان اراده کرد که ان دست را بگیرد و انداخت فایب شد در رفقان آمدند که طعام بخورند
و آنکه در گشت و روزگشت که فَلَا وَاقِهَ لِبَسِ لَهْم شَمْعِ و هم بوم القیوم فی العذاب

یعنی نه چنانکه هم که شهادت گشته برای ایشان نیست و ایشان روز قیامت در غایت
 بود و اصحاب باز قصد اذیت نمودند و اذیت غایت شد و چون سر طعام آمدند باز در کفاش
 و نوزت و قتل و القوا الحیثین حکم بود و مخالف حکم کتاب یعنی تحقیق که اگر کسی
 حکم بود و حکم ایشان محال حکم خدا بود پس ترک طعام خودی کردم و هیچ لغو بر من نگذاشتند
 اندر خود را مرتضی شد و نوری دید که از انای سر طعام بود و در کف را دید از ایشان سر
 که از کلام الله و کف از حراق بیک صحن صلوات الله علیه و نوری بودم را که گفت که بیک
 فاطمه زهرا علیه السلام صلوات الله علیها و بر سر بر سر صلوات الله علیه گفت که بی کف
 باز نه قسم که اگر علی بن ابراهیم علیه السلام فرزندی میداشت ما از او دیدای خود جا میدادیم و مرا
 حاجتی نیست پرسیدند که چیست تو گفت که این من خودم گویند که من ده هزار درهم از این
 دارم از من بگرد و این سر را بدمی که نزد من باشد تا وقتی که از اینجا کوچ بکنم و در وقت کوچ گفتی
 ایشان را و بکنم چنانچه بفرمود علی علیه السلام که گفت که دینار را از او بگیرد و سر را تا وقت جدید
 بر میداد پس ایشان نزد او آمدند و گفتند زرا بده تا اینکه سر را بدهیم و این معنی را از او
 فرمود و چون که در هر کف چهار درهم بود و هر طویح طایفه ای زرا را فراقی کرده و در میان
 کرده بخان سپرد و او نموده که سر را بر او بدهد و این شرط را کرده نشست و بگوید که در میان
 برای باشد در حجر که نشسته در حجر که نشسته بود و بگوید که بگوید که تا وقتی که او را
 دادند و سر را طایفه را بگفت ای سر نه قسم که من بگردانم و چون فریاد قیامت نمود
 جعوت محمد صلی الله علیه و آله را برای شهادت بده که من شهادت میدهم که نبوت خدا را

سر نه قسم

بنده و نزل اوست و من دردت تو سکه ای بدم و منم از او کرد و تو پس را بر اینجا محبت کردی
 میخواهم که با این شش که یک کس که سخن گویم و سر را با و بسپارم چون هر یک بعد علیها الله نزدیک و بر احد
 را بگفت از تو سوال میکنم بختی خدا و بختی محمد صلی الله علیه و آله که دیگر جان کنی که پیش از این
 یکدیگر و این سر را از این صندوق بیرون نیادی و می فرمودی که در این سر را داده خود را
 فرود آمد و بکاف کوی رفت و در آنکوه شغول عبادت شد و عمر روانه کرد و بدو بهای خود سر را
 نیزه کرد و چون نزدیکی دمشق رسید با صاحب خود گفت که فرود آید و بخان گفت که میان ما را
 بیاد و چون او در مهر خود را بر آنها دید و امر نمود که آنها را بکشند چون کشیدند مهر آنها بخیر
 بدل شده بود و بر کفشش کنوب بود که لا تحسبن الله عاقله ما یعلم الظالمون و بر طرف
 دیگرش نوشته بود که تو سب علیهم السلام ای سخطه خلیون ان طعنی گفت اما الله و اما الیه
 راجعون در دنیا و آخرت زبان کار شد پس ایشان خود گفت که آنها را از دهن بکنند و از آنجا
 کوچ کرده روز دیگر اصل دمشق شد و در میان کذا نزد یزید بید برد و انفر که حسین علیه السلام کشته
 بود شوی خواند این حصول که کباب را از طلا و نقره محاسبه از زیر آن کس پادشاه نزدی که کشته
 کسی را کشته ام که پدر ما در پیش بعین زمان بودند طویحی بزرگم که که انفر را بکشند و گفت
 که اگر تو میدستی که حسین علیه السلام از حبشیت پدر ما در از کس بهتر بود چرا او را میکشتی پس
 ای سر را طشتی که نشسته و باقی نظر میکرد و شعی بخواند که خلاصه خبری آنها ایست که کاشان
 در کافان الغم الله که در جنگ بدر کشته شدند حاضر میبودند و میدیدند که من چگونه انعام
 ایشان را از اولاد احمد کتبم و از این شهادت میدهم پس زید بن ارقم بر او درو شد و بد که

یا لطف از آنکه بعد از محمد صلی الله علیه و آله در کرم که در دست او مسلمان شوم و با انظار از یک
تور از نه میافتم که بر دست تو مسلمان شوم و در پیش روی تو خانه تمام و اگر حال بدم قبل کم شفاعت
من خواهی کرد در روز قیامت باین خدا آن سطر بر زبان فصیح جاری که اگر بدم میآوری من
تو خواهم بود و در دست این سخن را که از تو رسیده است و آنرا با تمام بر زبان مسلمان آورده و پسند
عاقبت در کتاب اقبال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چند گفت که از پدرم
علی بن حکیم علیه السلام نقل کرد که از آنکه شما را بچه خوشام بود و فرمود که در بارش نشانی که بر سر بود
سوار نمود و سر حضرت امام جعفر علیه السلام را بر نیزه کردند و در زمان در حبس من بود و در میان من
استرانی که با آن داشتند سوار بودند و آنکه و ما نیز با بر دور و دنبال بودند و اگر آنکه از چشم
از غباری چشم سوار را بر نیزه میکردند و چون داخل دوش میشد کسی فریاد میکرد که ای پادشاه اینها
اگر بپایند بکشند و روایت سابقی چون را در زمان و پیران را نیز یکی شام رسانیدند ام کلثوم
بشرفی سخن که همراه ایشان بود فرمود که با منو حاجتی است اظفر کن گفت که حاجت تو چیست
که چون ما را داخل شد و یکی از راهی بر که نظاره کنان کم باشند و با منو که سر را از زبان محملها
برون برد و ما را از آنجا دور کرد آن شخص که موجب غری و غفلت است که مردم با این خیال بر غفل
کنند اظفر کنی را بر فرمایش آن محصوره از روی کفر و عناد امر نمود که سر را بر نیزه نماندند
محملها بر نه و ایشان را برای بر که نظار کنان بیشتر بودند و او در بدست جماع در آن مکان که
کسری را در آنجا نگاه میداشتند نگاه داشت و مرد میری از آن شام نزد بخت زانی آمد و رفتی که
ایشان بر در سجده پیاده بودند و گفت محملها را از خداوندی است که شما را کشت و مملکت نمود و او را

در روزی نماند

از مردان شایسته انداخت و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را بر شام مسلک کرد و انداخت
امام بن العباس علیه السلام فرمود که ای شیخ قرآن خوانده گفت بی فرمود این ای را در قرآن
یده قدر لا اسئلكم علیه اجر الا الموده فی القربی گفت بی خوانده ام فرمود ما من قری که در آن
مذکور است ای شیخ این ای را خوانده و اعلوا انما حنتم من شیعیانی فان الله حمده و لا رسول و لا نبي الا
گفت بی فرمود ما من قری ای شیخ این ای را خوانده و انما برید الله لیدم حکم الرحمن علیه
و اعلوا انما حنتم من شیعیانی که تخصیص داده است خدا انشا الله تعالی
انمود که نشاند و از آنکه گفته بود ایشان کرده و گفت که بخندم که شما نماند اگر و حضرت فرمود
که قسم که ما من اگر و و سخی خدا رسول خدا صلی الله علیه و آله که ما من اگر و اگر و بگوید انما
و حمار را از سر بر پشت و سر را بجانب آسمانی بلند کرد و گفت خداوند ای یاری یوم یسوی تو از
پشتانی الی حمده از جن انس پس گفت عرض کرد که برای من تو خواهد بود فرمود بی اگر تو
نمائی خدا تو را قبول میکند و با خواهی بود انرا گفت تو که مردم و چون آن خبر بریدید
امر نمود که انرا در آنکشد و در کتاب شافیه از سید بن سعد روایت کرده است که من بیت
المعشیر منکم و کلام شام افتاد و شنیدی دیدم که نه ای بسیار در دشتانی بیشتر در آن شهر
و بر و از دیبا او بخت بودند و مردم شادی میکردند و زنان بازی کردند و نظاره میخواستند
من خود گفتم که ای پادشاه مرا میدی است که ما نمیدانیم پس قوی را دیدم که با یکدیگر سخن
گفتن ای قوم مگر شما را در شام میدی است که ما بان عارف نیستیم گفت ای شیخ تو که در این
شهر عربی گفت من سید بن سعد که رسول خدا را دیده ام گفت ای سخی چه بسیار حوائج که از

اسان خون نمیرد و در این اثنای فرو نمیرد گفت برای چه گفت سر حسین علیه السلام را از حوائی پدید
 میاورند گفت و اچا بر سر حسین را میاورند و مردم شادی میکنند از کدام دروازه داخل خواهند
 گفت از دروازه مساعات و در این سخن بودیم که مییم بر نهادند و از عقب کوه که بالای آن
 و سوارای دیدیم که نیزه در دست داشت که سنانی از آن کفده بود و برای نیزه سوری بود که خسار
 شبیه ترین مردم بود بر روی خدا صلی الله علیه و آله و در جفت نزد ما حتی از آنانی را دیدیم که بر شانه
 بر سر سوار بودند و سر را کس که بر هر قدم بود و رفتیم و گفتیم تو کسستی گفت من سکیه و من حسین
 گفتم تو را بمن جابقی است من سملی چند بجهت جنت خود رسیده ام و از کجاست خود بر شنبه ام
 گفت ای سملی صاحب این سر که بود که از ما بیشتر رود تا اینکه مردم بخوار شوند و گفت من سملی
 نظر کنند سملی بگوید که من نزد صاحب سر رفتم و گفتم که سوانی که کجاست مرا و او گفتی و چهار صد
 از من کجاست حاجت تو چیست گفت این سر را از ابد من بیشتر دوی اند و قبول کرد و انانی را از من
 گرفت و جوی بر خانه زید پدید رسید سر او چنانکه شمشیر و زود انانوی بر دوش نهاده بودم و رفتم
 و زید بطون رفتند شمشیر بود و ناجی مصلحت بود و با قوت بر سر نهاده و بسیاری از من فریاد
 دور او شمشیر بودند و جوی صاحب سر را غلظت میخواستند که بر کتب از آن طلا و نقره که بر کتب
 گشته است که کسی را که بهترین خلق بود از حقیقت پدر و مادر و بهترین خلق بود از دینی و بیعت
 هرگاه میدانستی که او بهترین خلق است چرا او را کشتی چرا او را که باید عازم تو او را کشتی و زود
 که انور کردن زنده و سر امام حسین را در طوق از طلا گذاشت و میگفت چه گوید دیدی ای حسین بن علی
 و این از خدا و الله بعد میری روایت کردند که گفت من و قلیس بر دین معاویه علیه السلام و الله

در این کتاب

در شام حاضر بودیم که زمرین بنی و اصل شد برید پدید از او رسید که چه خبر داری انانوی گفت شام
 با و ابراهیم بن الحنفی و قتیق و حضرت حسین بن علی صلوات الله علیه و علیها بر ما وارد شده با و زود نظر از آن
 خود و حضرت نظر از شیب جان و ما بر دهنشان تقسیم داشت از آنجا که دیدیم که امر را تقسیم نماید با یک
 حبیب الله صلوات الله علیه و باقی نمود با مقامه نمایند ایشان مقامه را اختیار کردند و ما روزی در اول طلوع
 آفتاب بر دهنشان تقسیم و اطراف ایشان را فرو کردیم و جوی شمشیر را در سیاه سر با گرفت از آنجا که نهند
 و بنه بگوید و پیش ما بروند چنانکه کبوتر از باز میکشند و زود تقسیم کردیم که در کینه حضرت را کشتیم و کمال
 جسد های ایشان را بر دوش و جاسای ایشان بخون خشت و خسارای ایشان بکافور و در حجره افتادند
 و آفتاب بر ایشان میتابد و ما در ایشان میسوزد و در کشتی آفتاب بر ایشان میسوزد و زید را شمشیر
 این شمشیر را نظر سر زید را کشتیم پس را بالا کردیم گفت حسین علیه السلام را نمیکنند من از شما را نمی
 و اگر من بگویم بر سریدم از او خضو میکردم و قطب را دندی از منزلت من خبر دایت کرده است که در شرف
 که سر امام حسین علیه السلام را بریدند و کسی در پیش روی آن سر سوره کاف میخواند جوی باین آید رسید
 از دست آنی که کشت و از قیم کافور این اما شام جوی این سر طریقی از فصیح گفت که حضرت از آنجا
 گفت گفتن من و حله را من غلت و میری از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردیم که
 جوی در حضرت امام حسین علیه السلام را زود پدید طون میرد و در میان روز با و دانی گشته
 ایشان را داخل شهر کردند و جاسایان ایشان را میگفتند که ما هرگز اسیران این سر طریقی را ندیده
 شما یکسایه بکنید و حضرت امام حسین فرمود که ما هم اسیران این سر طریقی را ندیده و در میان
 طایفه جاسایان این اسیران را زود زود در حالیکه ایشان را با اسیران با یکدیگر بسته بودند و با

در پیش روی بریدید باز داشتند علی بن حسین علیهما السلام فرمود که ای زید تو را بنده قسم میدهم که اگر
 رسول خدا صلی الله علیه و آله را برابر حالت بر بند چنانچه که در دنیا نموده که آن بسیارها را بریدید
 در حضرت امام حسین علیه السلام را در پیش روی طعن کردند که نشند و زنا را در عقب سر او دادند که نظر
 ایشان را بر این نیستند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام آن سحر را در آنجا دید و دیگر بعد از آن که
 ملک کوشت میفرمود و این کار حضرت سید الساجدین روایت کرده است که ما دوازده مرد بودیم که
 ما را با غلبه برد و در پیش روی زید باز داشتند و من نیز گفتم که اگر زید الله ما را بر اینها ببندد
 چه خواهد کرد و در این سخن گفتند و حضرت امام حسین را در پیش روی طعن کردند که نشند و زنا را
 شکر بر آنکه ما کشیم حتی را که بر آنکه ای بود خدا ما را اینسان بر ما ظلم بیشتر میکند و بعضی از حکام در آن
 مجلس حاضر بودند و معنی خواهد که خلاصه معنی آن اینست که اولاً سحر را نیز را بسیار کرد و اندی دادند
 و در رسول خدا صلی الله علیه و آله را خدا حق برید طعن و دست بر سینه آورد و گفت که اگر زید
 باطل عیسی کرد و گفت صاحب این سر بر من خرمیکرد و میگفت پدرم از پدر زید بهتر است و مادر من
 او بهتر است و جد من از جد او بهتر است و من از او بهتر است و همان او را کشن داد و اینکه میگفت که پدر من از پدر
 زید بهتر است پدران با با یکدیگر حجاج کردند و خدا بر علیه پدر من حکم کرد و لعنه الله علیه و آله و این که میگفت
 مادر من از مادر زید بهتر است و من از او بهتر است و جد من از جد او بهتر است و من از او بهتر است و جد من از جد او بهتر است
 و اینکه میگفت جد من از جد زید بهتر است هر که بخدا در روز قیامت ایمانی دارد و نمیکند که کسی از خدا
 بهتر و اینکه میگفت که من از زید بهتر است این را نیز نخواهد بود که خدا را که ملک و در این صاحب
 منافقان را خدا لعن کند و زید بنیادین او نموده گفت خدا لعن کند این معابد را که

نظر میانی

شصت و هجده ساله صلوات الله علیه کسی را گشت و من اگر باو میسریدم هر چهار من بخور است باو
 میدادم و بعد از آنکه بود گشته شدن را از او دور میکرد و اندیم اگر چه بعضی از اولاد هلاک میشدند گاهی
 امر را که خدا مقدر کرده است بر میکرد و و این کار وایت کرده است که فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام
 فرمود که ای زید و خزان عمو صلی الله علیه و آله سیر اند مردم از سخن انصاف و بر کردی در این
 خانه زید تمام کران شده و خدا با یکدیگر بند شد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که من
 در انوقت در غل بودم و نیز یکم که مرا از آن بیداری که سخن میگویم گفت که اما سخن زنت که گفت من در
 مقامی ایستاده ام که سزاوار نیست که سخن زنت گویم اما کان فوجیت که اگر عمو صلی الله علیه و آله را در غل
 ببندد چه خواهد کرد و زید با یکسانی که در در او بود و خدا را نموده که غل را از آنحضرت برانند و در پیشتر
 از آنکه ای بیکو گشت که چون زید خاف از حضرت امام حسین را تو زید بدست کرد و دیگر بایان
 او دید و باو از خبری که در آنها کتاب میگردد او از بر کشید با حسین صلی الله علیه و آله باین گونه گفتی
 یا علی علیه السلام اسیده النساء یا بنی غنم الحطی راوی میگوید که سیدم که ای سحر و علم اهل
 محمد را میگردد در او در و بر یکساکت بود پس زنی از بنی هاشم که در خانه زید بود بر حسین بنمود
 و گفت و احببها با سید اهل غنم یا بنی محمد آبی بنام بوده زمان و بنیان دانی سید اولاد زید
 کاران راوی میگوید که زید نام معانی که در او در و زید طعن و جوبه خیر زنی علیه السلام
 مبارک حضرت امام حسین علیه السلام میزد و او برده اسلمی در آنجا حاضر بود گفت وای بر تو ای زید یا زید
 بر دغان حسین بن فاطمه صلوات الله علیه با سیرنی سیدم که در دم رسول خدا و خدا نهانی او را و دعا
 بر او در چنین حال علم را از سید سید و غیره که شما بهترین انبیا و ائمه استند و خدا لعن کند که کان

شما را و میگوید که ما را برای او جهنم را که به ابراهیم است و علی بن ابراهیم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده است که چون حضرت امام جعفر را با علی بن ابراهیم علیه السلام و صفوان بن ابراهیم علیه السلام نزد
 بزرگواران حاضر کردند در آن وقت علی بن ابراهیم بنفید و منقول بود از اهل بیت حضرت که با علی بن ابراهیم
 همراه بود و خداوندی است که پدر تو را کشت آنحضرت فرمود که گفت خدا کسی که پدر مرا کشت آن ملعون
 در جهنم شده است و منم که پدر مرا کشت آن بزرگوار آنحضرت فرمود که هرگاه مرا کشتی و صفوان بن ابراهیم علیه السلام
 که کربل جانها را برسانید و حال یکدیگر را از هم جدا کنید و خداوند اهل بیت را بمشاوره خود خواند
 پس بر مانی طلبید و بدین خود آن را از گردن مبارک آنحضرت برید و بر پشت و کتف با حق میدانی
 که چرا بدین خود این را بریدیم فرمود علی بن ابراهیم که کسی را از تو بر من نیست بدین باشد گفتند
 که خبر از آن جدی منم پس اهل بیت این ابراهیم را خواندند اما حکم من چه بود که گفت باید که بفرستی
 که بشناسد و بسبب کردار ابا شایست آنحضرت که این ابراهیم را مانع از آن شده است بلکه ابراهیم در میان
 مانع از آن شده است که ما صاحب منیم و فی الارض و لانی انکم الا فی کما من خدایان نیز اهل بیت را
 علی بن ابراهیم و لا تقربوا با انکم یعنی نرسد شما هیچ صفتی در زمین و نه در خفا و نه اهل بیت را که در آن
 نوشته شده است پیش از این که از ابا یوسف تا این که اندوه خود بر سر ابراهیم افتاد و فرمود که در
 آنچه بشناسد پس فرمود که ما هم انسانی که اندوه بخوریم بر آنچه از آن فرستاد و فرمود که در آنچه
 با داده و بخور و در این ابراهیم را حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امام جعفر را
 بشام نزد بزرگواران اهل بیت حاضر کردند که سفره بر آن گسترده بودند و اهل بیت خود مشغول طعام خوردن
 و شراب نوشیدن کرده و چون از آن فارغ شدند امر نمود که سر طبل را در پیشانی گذاشته و در میان آن خود

که از

مجلس زنده بقیع و اقول ان
 تلمذت من اهل البيت
 ابا عبد الله و اخاه

که است و در فقه شریع را بر آن گسترده حضرت امام و پدر و جدش اهل بیت علیهم السلام میرود
 و استند میکند و چون در قمار با حق بر حریف غالب میشد سر جگر شراب بر مار میکرد و نه جگر
 از آن که طبعی که سر امام حسین علیه السلام در آن کشت بود بر زمین ریخت پس بر یکت از شمع
 مالانهد که از آن شامیدن شراب لعین طبع حستانه باند و اگر نظر ایشان بر شراب شریع افتد
 حضرت امام حسین را بیاورند و بر بزرگواران و ابا علیه السلام لعین الله گفت که خدا کائنات را
 خواهد از زمین بر چند بعد رساند ای اهل بیت ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اولی کسی
 از اهل بیت سلام که در شام قطع نوشید بر زمین جاریه طعام الله بود و چون حضرت امام حسین را نزد
 بردند از آن حاضر کردند و خود را بر مار میکرد و با صاحب خود میداد و میگفت بنوشید که شراب را که ای
 و از بار کی ای ایست که از ابا شایست امام جعفر را نزد ما گذاشته است و سفره بر آن گسترده و
 با کمال آرام از آن طعام بخوریم و دلهای اطمینان دارد پس هر که از شمعانی است باید که از آن
 این جناب نماید و نسخ طبری روایت کرده است که چون امام حسین را با سر که
 آنحضرت حضرت امام زین العابدین علیه السلام نزد بزرگواران و اهل بیت را در پیش گذاشته
 در پیش روی اهل بیت گذاشتند اهل بیت چون که در دست بردند از آن مبارک آنحضرت را
 و بکین لیت اشیا فی بیدر مشهد و اما آخر شکاری که در همان مذکور است پس فرمود
 ابراهیم بن علی علیه السلام بر حضرت گفت محمد لله رب العالمین و صلوة علی جدی سید المرسلین
 را است که گفت حق سبحانه و تعالی در آنجا که میفرماید همگان عاقبة الذین هموا السوءی ان که در آنجا
 یا ایها الله و کافرا بها بشترون یعنی بود عاقبت کار انسانی که مرکب بدیهای بر آن شده اند

گنجینه نمودند بایست خدا و بانه است که در پیش فرمود ای پسر ابا کان تو ایست که جلی افرات
 زمین را بر آبستی و عالم را بر ما نکت گردانیدی و ما سیر تو کردیم و ما را مانند سیران از جهان با شما
 یکسانند که اینها از خوار میگویند که ما را است نزد حق سبحانه و تعالی بسبب اینست که در نزد حق تعالی
 و قدر و منزلت تو عظیمست و این جهت بزرگمانی و در خود نظر میکنی و از نشادی و دست برداشتن
 میرنی و خود را همچو بانی در این وقت که دنیا را برای خود گشاده و وسیع میکنی و امور را بسته
 بخود میدانی و بلا مشایع مکت و بپادشاهی را برای خود عالم میکنی اراکم بیک روز روی چلی
 و نادانی طیش روی اراکمی بخورده اند ای افراتون کرده قول خدا را که میفرماید و لا تخبین
 کفر و انما علی الهم خیر لا نعصرهم انما علی الهم لیزادوا انما و لهم عذاب مهین یعنی چنین میباشد که
 مهین که ما کافران را داده ایم برای ایشان بهترست لامعت داده ایم ایشان را که برای اینکه گناه
 زیاد کند و برای ایشان است عذاب عذاب خدا کنند و ای این از عدل است ای فرزندان طاعت که بانی
 خود را در پیش پرده نگاه میداری و در خزان رسول خدا را صلی الله علیه و آله سیر میکنی که از پرده
 آفتند و روی ایشان کشوده باشد و دشمنان ایشان را از شهرهای شهرهای بر سرند و اهل منزل
 و در احوال بر ایشان مشرف شوند و هر قریه و قریه و غایب و شهید و تربیع و وضع و دینی و وضع
 بر ایشان نظر کنند و از مردان ایشان بنگاه ایشان باشند و از خزان ایشان کسی را بر ندارند
 و اینها همه از سرکشی و طغیان تو است برخدا و الحاکم تو است بر رسول خدا و برای دفع خود از دست
 آنچه که از نزد خدا با عظمت است و امثال این امور از تو و کردار تو عجب عجیبست و چه امید
 بتواند اگر کسی بگوید که ای خدا را خواهند و گوشتهای ایشان از حق جدا برورش یافته است

در این کتاب

و بسیدانیا حجت کردند و احزاب را جمع نمودند و شمشیر را در روی اسفرت کشیدند و الحاکم را پیش
 بر خدا و رسول را صلی الله علیه و آله از هر مرتبه پیشتر بود و بار رسول خدا و شمشیر را از هر کس پیشتر اظهار
 نمودند و کفر و طغیان ایشان صریح تر و ظاهر تر بود و اینها همه غیبه کفرهای باطنی و کینهائی است که در
 تو چون بزرگتر بجهت کشان روز بدر و چگونه میتواند که در دشمنی با اهل بیت خود داری نماید کسی از
 روی بغض و عداوت با نظر میکند و کفر خود را رسول خدا ظاهر میسازد و زبان میارود و از روی
 و خوشحالی در وقتی که فرزند رسول خدا را کشته است و در بد او را سپید نموده است بگوید لا اله الا الله
 فرمود و لا اله الا الله یا زید الله و هیچ بد را از این سخن ندارد و از اهل بیت ندارد و با این همه جرات
 و عدای بیشترند از همه آن که بوسیله رسول خدا بوده است و اما سرور و شانت از خدا
 او ظاهر و پدید است و همان خود قسم که زخمها را ناز که در اندیدی و باقی ماندگان را بر انداختی با یکدیگر
 زخمی خوانی سید جوانان اهل بیت و فرزندان عیسی و عیسی و اقبال علیه السلام را که دشمنان خود را
 کردی و این خون برکتی بانی کافران تو را چیستی و باور از بلند ایشان را خواندی و بخدا سوگند که تو
 با دشمنی و بدی ایشان ایشان را اینخوانی و زود باشد که ایشان را بر بیعی و ایشان نخواهند که خوار
 و در اوقات از زوئانی که کاش و مستحیات تا مرتقی خشکیده بود و قدرت از نو غایب که کاشی قرار
 ترانید و بود و قدرت نیز از نو که کاشی تو مستلک شده بودی و بسوی غضب خدا و خفا بر رسول
 بازگشت گمانی خدا و خفا حق را بیکبار و انعام بکسی اگر کسی که بر ما ظلم کرد و غضب خود را فرودست
 بر کسی که خونی از پخت و جهد ما را سنگت و ما درانی ما را کشت و برده است و ما را
 این حکم که اگر کسی بگوید که ای خدا را خواهند و گوشتهای ایشان از حق جدا برورش یافته است

نموده و او را تقدیر ساخته و در همان مدتی که اعلیون آنحضرت را داخل سنان نموده و عمل تبرک کرد
حضرت سید بن طاووس که از این سخن گوید و چون حضرت سنان آنحضرت نمود و سنی از او پیدا شد چنان
بر اعلیون زد که برود و اتفاقاً فریادی زد و بگویند و خداوند عالم را یاد کرده و فرمود
و قصه را چنانچه دیده بود با او گفت بر چه پیدا کرد که ای سید را در همان مگر که گفته بود و حق
و آنحضرت را گفت و انقضی که حضرت سید را صلوات علیهم در آن جمعی بود امروز سید است و در آن
بعبارت اعراف است حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت امام زین العابدین را
فرمودند بر پدید بردن اعلیون امر کرد که آنحضرت را با کسی که در حضرت آنحضرت بود در خانه که در آن
شدن بود و علی بن ابی طالب که در حضرت امام بود گفت که در آن خانه چنانچه نموده اند برای آنکه
خواب نشود و بر او واجب کرد و آنحضرت که ای سنان ایشان بود و گفت روی با یکدیگر گفتند که این چنان از این
بیشتر که خانه بر ایشان فرود آمده و حال آنکه فراد ایشان را بیرون فراموش کرده و در آنجا آمده است حضرت
سید جعفر بن فرمود که در میان این خبر از این کسی نبود که گفت اهل دهم را بفرمود و در دعوات از آن بزرگوار
که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام را نزد برید پدید بردن اعلیون قصد کرد که آنحضرت را تقدیر ساخت
و او را در پیش روی خود باز داشت و با او سخن گفت با میدا یک از آنحضرت که عباد شود که از او است
نموده آن امام را تقدیر ساخته و حضرت جواب داد و میفرمود و تسبیح که بجا آورد حضرت بود و از آن
بگوید و آنحضرت گفت بر چه گفت که من با تو سخن بگویم و تو جواب را بگو و دانگشانی تسبیح را بیکدانی
ایا این عمل است آنحضرت فرمود که دهم از این صلوات بر او روایت کرد که هر که بعد از نماز تسبیح از آنکه
سخنی گوید تسبیح را بر دارد و بگوید اللهم انی استجبت لادعایک و استجبت لادعایک و استجبت لادعایک

پس تسبیح بگوید ثواب اگر برای او نوشته میشود هر چند ذکر کند و بگوید و همین عمل امان
خواهد بود برای او تا وقتی که داخل قرآن شود و چون در قرآن داخل شد همان دعا را بخواند و تسبیح
در هر یک از آن دعاها همان ثواب و امانی برای او خواهد بود تا تسبیح و من در این عمل اتم نموده ام و برید
پیدا گفت که هر که با هیچکس از شما سخن نکند که اگر جوابی با کسی گفت که او را از من را بگوید و آنحضرت فرمود
صلوات بر او و امر کرد که آنحضرت را بگوید و در این بگوید و روایت کرده است که چون زین العابدین را
فرمودند بر پدید بردن اعلیون و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در آن خانه چنانچه نموده اند برای آنکه
خواب نشود و بر او واجب کرد و آنحضرت که ای سنان ایشان بود و گفت روی با یکدیگر گفتند که این چنان از این
بیشتر که خانه بر ایشان فرود آمده و حال آنکه فراد ایشان را بیرون فراموش کرده و در آنجا آمده است حضرت
سید جعفر بن فرمود که در میان این خبر از این کسی نبود که گفت اهل دهم را بفرمود و در دعوات از آن بزرگوار
که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام را نزد برید پدید بردن اعلیون قصد کرد که آنحضرت را تقدیر ساخت
و او را در پیش روی خود باز داشت و با او سخن گفت با میدا یک از آنحضرت که عباد شود که از او است
نموده آن امام را تقدیر ساخته و حضرت جواب داد و میفرمود و تسبیح که بجا آورد حضرت بود و از آن
بگوید و آنحضرت گفت بر چه گفت که من با تو سخن بگویم و تو جواب را بگو و دانگشانی تسبیح را بیکدانی
ایا این عمل است آنحضرت فرمود که دهم از این صلوات بر او روایت کرد که هر که بعد از نماز تسبیح از آنکه
سخنی گوید تسبیح را بر دارد و بگوید اللهم انی استجبت لادعایک و استجبت لادعایک و استجبت لادعایک

و همچنین امیر المؤمنین و فاطمه علیها السلام حضرت زین العابدین علیه السلام بختی که فرموده اند و اینست
 که مردی را بدو نصیحت کند برای دلاری ایشان و قویا فرزند دختر رسول خدا صلوات الله علیهم
 تا آنکه بر تو و برین قویا برسد پس آن مرد بر تو و فرزندش را داده از راه دلت و برسد بکوت
 و گفت ای چنین شهادت بدو برای من نزد جنت محمد مصطفی و نزد جنت علی رضی الله عنده و مادرش را
 صلوات الله علیهم و این چنین روایت کرده اند که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام را نزد فرزند
 برده اند تا حق با آنحضرت گفت که ای علی حاکم سر او را خداوندی است که در تو را گشت آنحضرت فرمود که هر که را
 مرد گشتند از حق را و دیگر گفت که حاکم سر او را خداوندی است که در تو را گشت و در از سر او خداوندی
 آنحضرت فرمود که گفت خدا را آنکس که در تو را گشت ای ابا قحطی بصلی که من خدا و حق را گفت بکنم
 پس بزرگ گفت ای علی بر سر او را و در جرم حال را بی نیت و احالی نادانان کی خجی را که خدا را بپایان
 گشت نموده است آنحضرت فرمود که آنچه تو خواهی و او را داده نموده باشی عارف و نادان را پس از آنکه
 الهی را آورده صلوات بر رسول خدا فرستاد و فرمود که ایها الناس هر که را این شهادت شناسد و هر که را
 شناسد من خود را باو شناسد من هم فرزند که منی و منم فرزند مرده و صفاتم فرزند محمد مصطفی منم
 فرزند که منی بپوشیده و بهمانی نیست منم فرزند کسی که بالا رفت پس از آنکه این شهادت گشت
 تا به غیر این را و او را بی رسید پس ایها الناس هر که را این شهادت شناسد و بهمانی خود را شناسد
 و خود را را بر نموده که از آن گوید چون خود را گفت آنحضرت بر سر نهفت و چون خود را گفت شناسد
 لا اله الا الله شناسد و حق را شناسد که گشت آنحضرت که گشت و بهمانی را شناسد خود را فرمود ای زید
 این مرد تو هست یا پدر من زید گفت پدر تو هست از سر فرود ای آنحضرت از سر فرود داده و بماند که بر سر او

خنجر که او را

شناسد که او را که گویا شناسد و او را احباب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با آنحضرت بر خورده گفت
 یا بن رسول الله چگونه روز را شب میاوری فرمود که در میان شما بمنزله بی اسیرانم و در میان ای زید
 که مردان ایشان را میکشند در میان ایشان را انداخته اند و بی آنکه بپایان رسد و بی آنکه بپایان رسد
 بمنزل خود برگشت آنحضرت علیه السلام گفت ای ابا عبد الله پس کی گشت آنحضرت فرمود که گشتی که من را
 تو میاید که بی من کار می یابد که با یکدیگر گفتند تا منم و فوت هر یک از ما که زید و زید آنحضرت را
 رسانیم زید علیه السلام را در فعل کرد پسند خود چسباید و گفت از ما متولد نمایند و ما را بپوشانند
 که فرزند علی بن ابیطالبی پس آنحضرت فرمود که ای زید من خبر رسیده است که تو را را که گشتی ای زید که گشتی
 خواهی گشت کسی همراه و زمان تا که ایشان را با هم بول متذکر پس خدا علون گفت کسی غیر از تو ایشان را
 بر نخواهد که داند و خدا گفت که این را بعد از این قسم که من او را شناسم پدر تو را بر کرده بودم و اگر من
 شکست کنی با او بیوادم او را نمیکشیم پس عازر و شکو با آنحضرت داد و باز تا آن روز از پدرش فرود و رو کرد
 این شهادت بر زید علیه السلام بگفت که دست این کو که را که بپایان علی بن ابی طالب و او را از سر و زید
 و مردم را خیره و بیواری پدر و جانش و با یکدیگر از حق پدر فرستند و با علم کردند که خطیب طبعی است
 و از بدی آنچه توانست چیزی فرود گشت کرد پس چون از سر فرود داده آنحضرت بر خورده و خدای
 الهی را بجا آورده صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد با کمال طاقت و خفا پس فرمود
 ای که مردمان هر که را شناسد شناسد و هر که را شناسد من خود را باو شناسد منم فرزند
 منم فرزند مرده و صفاتم فرزند محمد مصطفی منم فرزند کسی که بالا رفت پس از آنکه این شهادت گشت
 تا به غیر این را و او را بی رسید پس ایها الناس هر که را این شهادت شناسد و بهمانی خود را شناسد
 و خود را را بر نموده که از آن گوید چون خود را گفت آنحضرت بر سر نهفت و چون خود را گفت شناسد
 لا اله الا الله شناسد و حق را شناسد که گشت آنحضرت که گشت و بهمانی را شناسد خود را فرمود ای زید
 این مرد تو هست یا پدر من زید گفت پدر تو هست از سر فرود ای آنحضرت از سر فرود داده و بماند که بر سر او

چون ملائکه

که بر این پایه علیه الله امر نمود که حضرت امام حسین علیه السلام را بر در خانه او آورند و حکم کرد که او را بکشند
 و اهل خانه او را بکشند و هیچکس از آن اهل خانه علیه الله و الهام و والی ابو حنیان علیه الله و الهام را نبودند
 مگر آنکه با استقبال ایشان آمدند و صدرا را بگریه و فوج را با حشمت کشیدند و در نور و جواهر اعدا
 و در روز غم بر پا کردند و حضرت جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب را که در آن وقت زنده بود و پیش از آن
 در تحت جلال حضرت امام حسین علیه السلام بود از پس برده با سر بریده بیرون داد و در مجلس علم بر نیت
 جسد و گفت ای زید ایام سر فرزند فاطمه و حضرت رسول خدا را صدرا علیه الهام و الهام را و خانه من را بکشند
 بر تخت و دروازه بکشند و گفت ای هند فوج و گریه کن بر فرزند حضرت رسول خدا و گشته شد از پیش
 و پس از علیه الله و الهام و الهام او را بکشند و دروازه بکشند و دروازه بکشند و دروازه بکشند
 جاداد و بجهت امام خود در صبح و پس از اسلام را از خود بطلبید و در بعضی از احوال
 مذکور است که سبک و حضرت امام حسین روزی بازید طبعی گفت که در شب گذشته خرابی دیدم ام اگر سبک
 بشیمل ان داری برای تو فکرم بزرگ کن که چون خوابیده سبک گفت در شب گذشته طریقه بسیار
 و بعد از آنکه از کار او را فایده بسیار گزیدم و چون خواب رفتم دیدم که در پای اسفان کشیده شد
 و نوری از اسفان بر زمین میتابید و بسیاری از غریبانان است را دیدم و خود را در میان باغی دیدم که
 بسیار زیاده بود و در میان ان باغ نوری بود پس بچشم و پیرا دیدم که داخل ان قصر شد و حوری
 نزد من بود از ان حوری پرسیدم که این قصر چیست گفت این قصر در تو حشمت است که خدا با او
 بکشد مری که کرد پرسیدم که ان مردان کیستند گفت اول آدم ابو البشر دوم نوح علی الهام
 خلیل الرحمن چهارم موسی که گفت ان همین که پیش خود را بدست گرفته بود و مکتوب است و انداخته است

بیشتر بود که بود گفت ای سبک او را نیت سبک گفت ان جد تو رسول خدا صلی الله علیه و اله بود
 پرسیدم که اینجا بجا میروند گفت نزد تو حسین علیه السلام میروند گفت من از قسم که نزد جدم خرام
 رفت و بچهره ظاهر خرام داد با چهره باور شده است و حضرت بر سر بخت گرفت و من باور ندیدم
 و شکر ماندم تا که جدم علی بن ابیطالب علیه السلام را دیدم که ششیری در دست دارد و در آنجا ایستاده
 فریاد کرد که ما با جدا شدیم سوگند که فرزند تو را بعد از تو کشتند بخت کزانی شده و مرا کشته بخت
 جسدانند و سوگواری و فکرم من صبر کن که خدا باری گشته است و بچهره رفت و بچهره رفت که گم گشت
 و من چنان و شجب را انعام بودم تا که دیدم که در ای و بکار آسمان کشیده شد و خاک بسیار از آسمان
 فرو میساختند و بالا رفتند نزد سر پدرم چون برید این خواب شنید طبایع بچهره برف خود زدند
 مرا بکن حسین چه کار بود و بر دایت و بکر سبک گفت که مروی را دیدم که بسیار خوش رو و نورانی
 بود و آثار حزین داند و از او ظاهر بود و بجانب من میاید از ان حوری پرسیدم که این کیست گفت
 جد تو رسولی است من بزرگ است بچهره رفت و گفت با جدا شدیم که مروی را دیدم که گشته است و خون
 ریخته است و بکشت حشمت غمخیزند و ما را بر شتران برهنه سوار کردند و لبوی بزرگ بودند بچهره
 مرا گرفت و پسند خود چسباندند و در آسمان اوم و نوح و ابراهیم و موسی علیه السلام کردند فرمود
 که می بینید که است من بعد از من با فرزندم چه کرد پس ان حوری می گفت ای سبک خرام من
 که رسول خدا را بگریه در او روی پس بخوری دست بر گرفته داخل ان قصر نمود و در ان قصر من زن
 دیدم با عقلت خلقت و بسیار نورانی و در میان ایشان زنی بود از هر عظم تر و مریه های خود را
 بر ایشان غمخیزد و جاده های پشیمان بپوشیده و پراهن خونی لودی در دست داشت و چون بر سجده است

که میباید انکار گفت یکی حوّا را در میان است و دوم اسیر و قهر مزاحمت سیم بریم و قهر عزراست
چهارم حدیقه و قهر خلیفه است کتم ان جهان که دست بر سر نهاده است و گاهی میباید و گاهی بر سر نهاده
گفت گفت ان جده تو فاطمه و قهر محمد است علی الله علیه و آله ما در بدر تو کتم محمد اقسام که او را خبر فرام
داد با چهره بر ما و در بند سیم نیز به سخت رفتن و در پیش رویش ایستادیم و گریتم و کتم با امانی
ما را انکار کردند و حقیقت ما را بنفرقه بدل کردند و بیک حرمت ما را اسباب دانستند و بدیدیم حقیقت را
گفتند بخترش بود ای سید سگت ما بنی مکر را جرح و در گهای دل را مقلطوع نمودی و بیک این
بدر تو است که با من است و از ان جدا نخواهم شد تا خدا را ملاقات نمایم پس من از خواب بیدار شدم و چشمم
ان واقعه را نهان دارم و با بهر است خود نقد نمودم و در میان مردم شایع شد و صاحب فرمود
که نه که حضرت امام زین العابدین علیه السلام نیز بدید گفت ای پسر عابد و دیند و خرم بینه من و اما
برای پدران و اجداد من بوده است پیش از اینکه تو متولد شوی و رایت رسول خدا در روز بدر و احد
و احزاب و در دست جد من علی بن ابیطالب بود و رایت کفار در دست پدر و جد تو بود پس آنچه
شعری خواند شمشیر را بیکه خدا ابراب رسول خدا را چه خواهی داد پس فرمود ای بر تو ای پسر
اگر میدانستی که چه کرده و چه امر را ارتکاب نموده در باره پدر و اهل بیت و برادر و عموئی
هر ایند میکردی بجانب کوهها و در خاکستر می نشستی و فریاد و اولیاء و و اشورا را بلند میکردی
ایکسر بدر من و جد من فرزند فاطمه و علی صلوات الله علیهم بر دشمنان ما و خیرین و حال اینکه
او را رسول خدا ایستاده بود و پیش از آنکه با تو را بخیر و ندامت در نزد او مردم جمع نمایند
برای روز قیامت تو بخیر و صاحب شایسته روایت کرده اند که نزد علی در اهدایت رسالت علی

که از ان

که در دست تو رفت نمایند و انشان قبول کردند و گفتند که ما بجهنم رسیدیم زیرا که انما محل جهنم
مانت پس بریدیم انان بر شکر گفت که خدا که من را ایستاده از میان سازد و آنچه فرود است بر انان
سر انجام نماید و با انان بر مصالح ایستاده از میان سازد و دانه نماید که در راه یاد انان باشد
لباس و عجله داد و برای انان عجزی پس کرد و علی بن حسین علیهما السلام را عجلید و گفت خدا
این امر را با انان که اگر من بیدار بودم و بر سر خودم هر چه از من خواست میگردید و بیدارم و مکر را
و در میگردم اگر چه بیک شمشیر بعضی از او را و خودم بود و کس از انان خبر نداشت و بدیدیم
از انان که با من بودی و حاجتی که داشته باشی اعلام نمایی پس ان شخص که با انان در دانه
سفر کرد و از او خبر داد راه در پیش روی انان میرفت و چون فرود میآمد انان را در
سایه خود با اصحاب خود بمنزل باستانان در در انان متفرق میبودند و هر یک از انان که در راه
اراده و وضو میکر و دیگر میکردند و میباید و طحط و برانی میکرد تا اینکه داخل مسجد میشدند و عرض
گفت که نیست فاطمه و قهر اسیر انان علیه السلام ما خواهر خود را بیک گفت که من ایبره را و ایبره شده
بیکه حسن بن علی که از او دیده ام ایما و صلوات خدا بر او باد و انان فرمود برای مالی نیست که تو ایما
صلوات نامی مگر اینکه زور را می خورم با و بدیدم پس انان دایره خود را با خلفای دایره خواهر من را
فرستاد و پیغام داد که بعضی از فرزای حس انان نیست که در راه با نمودی و انان جواب داد که من
احمال را برای مزد نیامی کرده بودم اینها بسیار زیاد بود و بکن من ان اعمال را بر اجداد و ابرار
قرابت شما بر علی خدا صلی الله علیه و آله کردم و بدیدم انان سید چون بوق رسیدند ما عده که در انان
بود و گفتند که ما از راه کر بلا بر و چون کر بلا رسیدند ما برین حدیقه الله اری را جمعی از انان

انان فرود میباید

و من انقلب اورتم و دم که بر بالای زمین مسکلت می سجده رفته بود و میگفت و هزار مرتبه که لا اله الا الله
 حاشا لا اله الا الله تعالی و لا اله الا الله ایما و صدقاً پس از سجده برداش و ایستاد
 پیش و دست بر پیشانی گذاشت و بفرموده من عرض کرد که ایولای من ای ائمه وقت فدا شدت که اندوه شما
 باخبر شد و گریه شما کم شود فرموده ای بر تو یعقوب بن اسحق ای بیم علیهم السلام بفرموده من بفرموده من
 پس داشت و خدا یکی از آنها را از پیش چشم غایب گردانید از اندوه منی بخت و دارم مانعی
 کم که دیده و پیش از بسیاری گریه باقی باشد و حال اینکه مراد از فدا بود من دیدم و در اورد و
 از او بایم را دیدم که گشته و در آن فدا بود پس عرض من باخبر شد و گریه من کم میشود و **شرف گوید**
 که در خصوص سطر اخفیت در میان مردم ائمه بسیار است و سید علی علیه السلام که گشته که حفاظت از سید
 که از آنکه او را در نزد حضرت علی علیه السلام و در اخبار همین منی مانور است و در بعضی از آنها
 ظاهر میشود که حضرت امام ابن العابدین علیه السلام از آنکه او را در و چهار بسیار دلالت میکند و اینکه نزد
 امیر المومنین علیه السلام مدفون است چنانکه صاحب کتاب الاموال از ابن عباس علیه السلام مدفون در آن
 که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه مدینه فرمود که سید ایمنی با او دم بگذرد که خود عده
 کرده بود عرض کردم علی دو عده اخفیت این بود که نزد امیر المومنین و دو پیش اخفیت او باشد
 و آنچه نزد اخفیت نیز بر او است و من هم سوار شدم و با ایشان رفتم تا اینکه در میان مدینه و حبشه
 بنمایایم رسیدیم اخفیت فرود آمد و منوال نماند و ما نیز منوال نماندیم پس سید علی علیه السلام فرمود
 که بر من و بر جدت من علی علیه السلام کم من عرض کردم که گفای تو خود را با من حضرت امام حسین
 علیه السلام که با منیت فرمودی اگر کربلا کس جز من که حضرت را بشناسد بود که یکی از اهل انبیا را از او دید

1909

[illegible]

صورت و بر امام حسین علیه السلام نظر میکنند و او را چون الودعه می بینند بزرگوارانی باو علیها السلام
 و قائلان آنحضرت را لعنت میکنند تا روز قیامت اعلمش میگویند که آنحضرت بعد از ان حدیث فرمود
 از علوم گفته میفرمودست و ما از برای این بزرگوارانی تا اینج و این بود از حضرت امام جعفر صادق علیه
 السلام روایت کرده است که چهار هزار ملک از آسمان فرود آمدند که باری حضرت امام حسین را دیدن
 متعجب و با شوق بر گشته بدوی آسمان بطلب از وی و چون فرود آمدند آنحضرت شنیدند که فرود
 آنها نزد قبر آنحضرت ماندند و زواید و کردار و دوستی میکردند تا روز قیامت و در این ایام ملک
 که از آنست میگویند و صاحب کلمه الزیاده روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق فرمود که شما را
 چهار ملک است که نزد قبر امام حسین میروید و بدینست که چهار هزار ملک نزد قبر آنحضرت می آیند تا روز
 قیامت و ایضا از بعضی روایت کرده است که در حدیث از حضرت امام جعفر صادق پرسیدم که چه فرمود
 که است فرمود که آنقدر شنیدم از دشمنانم و قسم با کسی که جان من در دست او است که چهار هزار ملک
 فرود آمدند که الود در دور آنحضرت می آیند تا روز قیامت و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که
 حق تعالی چهار هزار ملک فرود آورد که الود را مظهر نموده است بر حق حضرت امام حسین علیه السلام
 که بر آنحضرت میگردانند از خلق تا روز قیامت و آنرا شش میگویند چهار هزار ملک و در فرود می آیند و آن
 چهار هزار با آسمان بالا میروند و آنها میگردانند تا خلق صبح و ایضا از حضرت روایت کرده است که
 امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که که خدای تعالی فرمود که بسیار است باری شما و یکدیگر نزدیک است
 شما با اینکه نام خلق شما همانند فرمود که از برای حرکت از شما صبح است که در آنجا فرود می آیند
 آنچنان تمام جمیع در مدت عمر خود و چون آنچنان فرمودست با خبر رسید صاحب ای چهره می آید که

اعلی

احش رسید است و رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگوار او میباید و نیز گشت را باو میباید و او را
 خبر میدهند با آنچه برای او مهیاست توحی تعالی و چون حضرت امام حسین علیه السلام صبح خود را بسلام
 نمود و آنچه در آنجا بود بهر آورد و دستور بعضی امور در آنجا نوشته بود که بعد شنیده بود که آنحضرت
 برای قتال دشمنان بکر گذشت و از امور می که باقی بود این بود که ملائکه از خدا سوال نمودند که
 آنحضرت بیاید و خدا را از آن فرود آورد و چون مهیای فرود آمدن شدند و فرود آمدند آنحضرت رسید
 شده بود ملائکه گفتند خدا را ما را از آن دانستی که فرود آمد و او را باری تا اینج و این بود از حضرت امام حسین
 بزرگوار فرموده بودی سخن جانم و تعالی بایستای و می فرستاد که نزد قبر او چهار باب نشیند تا وقتی که او
 خروج نماید و در آنوقت او را باری گنبد و حال بر او و بر اینکه از شما فوت شده است باری رسول او
 که بر گنبد بدینست که من شما را مخصوص کرده اندیم بباری نمودن و در کسین بر او پس فرمود که آن
 ملائکه بر او که میگردانند برای تقرب بخدا و جری از اینکه لغت آنحضرت از ایشان فوت شده بود و چون
 آنحضرت خروج نماید از آنجا و آن او خواهند بود و ایضا از آنحضرت روایت شده است که من
 که من در شب هر روز میروم و در آنجا مقدار پنجاه هزار نفر از مردم که بار و باری جمیع و باریهای
 طیب در آنجا شغل نماز گذاردن بودند و من نیز شغل نماز گذاردن بودم و چون صبح طالع شد
 بسجده رتم و چون سرانجام بر دوشم از آن کرده گشای را ندیدم و چون این امر را به حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام عرض کردم فرمود که پنجاه هزار ملک بر حضرت امام حسین گذشتند در آنوقت که آن
 شنیدند که در و چون با آسمانی فرستند بایشان و می رسید که شما بر فرزند حبیب من گشته و از شما
 بگردید و باری او که بدینست که بگردید و کردار و زواید و بر سر قبر او ساکن شود و بار و باری

و ایضا از حضرت روایت کرده است که چهار هزار ملک از بهمان خود آمدند و بار او را بیکایک میخواستند
 و حضرت ایشانرا از آن غذا و لباسانی بالا فرستاد برای اینکه هر چند که امر خدا حلیت جوی خود
 انداخته حضرت امام حسین صلوات الله علیه و لعن الله قاتله و من اعان علیة و من شرک فی دینش شده بود
 ایشان نزد قبر حضرت که راود و زو لید و مانده بود بر حضرت که میگفتند تا روز قیامت و ایشانرا
 منصوب نموده و یکس بر بارت حضرت نمیداد و اگر آنکه او را استقبال مینماید و چون بر میگردد و نگاه
 میکند و اگر بیاید شود عبادت بجا میآورد و اگر نمیرد بر جنازه اش نگاه میکند و برای او استغفار
 میکند و آنرا که در زمین انتظار ظهور حضرت قائم علیه السلام میکند و هیچ کس از گرام روایت
 که من خیم باد کردم که بوسه روزه بگیرم تا وقتی که قائم الی محمد ظاهر شود و حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام رستم و حق کردم که مردی از شیعیان شایر خود لازم کرد و انداخت که برای خدا روزه بگیرد تا
 ظهور قائم علیه السلام فرمود که ای گرام روز بگیر و روز حید فطر و آبی و ایام تیرین را روزه بگیر و اگر
 ساز و بار بی باشی روزه بگیر پس بگوئی که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند آنرا
 درین دهر که در آنجا بود و ملاکه تمام نبرد انداخته و گفتند ای پروردگار ما را از این بد که این زمین
 ملاک قائم و از روی زمین برانداختیم بجهت آنکه حکمت حرمت تو نموده و بر گردن بکان قرار گشته حتی
 سبانه و تعالی بایشان دخی نموده که ای ملاک من دایمانهای من دای زمین من ایام بگیر و در بار
 برداشت که محمد با و دوزخ نغز از او صیاد حضرت صلوات الله علیه و لعن الله قاتله و من شرک فی دینش و این برده بود
 و منی قائم را گرفت و ستر تیره فرمود و ستر تیره فرمود که ای ملاک من دایمانهای من دای زمین
 من باین یاری خواهم کرد او را و در حاشی برقی از حضرت امام جعفر صادق منقول است که منی بجا و دعا

مظفر

و ایضا از آنکه را سواد که دانند و حضرت امام حسین علیه السلام که هر روز بر او صلوات میخواستند و
 که شهید شده است تا وقتی که قائم الی محمد صلی الله علیه و الزکاء برسد و صاحب کائنات را بار او صلوات
 جمالی روایت کرده است که در میان کعبه مدینه در آنوقت که کعبه بر قسم حضرت صادق علیه السلام حرم
 کردم که باین دلیل الله شایر چه بنمود که چنین اندو که باین دلیل شکسته و حفره نیز فرمود و بنویس
 آنچه را که من میگویم بر این تورا از سوال نمودن از من میدار و حق کردم که چه چیز پیشتر فرمود
 صدای ملاکه که بر کشیدگان امیر المؤمنین و حسین بن علی صلوات الله و سلامه علیه لعن الله قاتله و من شرک فی دینش
 جنبانی و کرد ملاکه که برود و حضرت اندوشت خنق ایشان و کسیکه اینها را نشنود و بگوید طاعت
 بر او کارا میسر و غلب **چهارم** روز که نوحه کرد بر جنبان برای سر رشته بیدان این با بود
 و این شهر را نشود و دیگران از امام سید و در حضرت رسالت روایت کرده اند که در شبی که حضرت امام حسین
 شهید شدند فرمود که من از روزی که حضرت رسالت از دنیا مفارقت فرمود تا آنکه صدای جنبان
 شنیده ام و ایشانرا ندیده ام و گویم در این شب فرزندم شهید شده باشد زیرا که جنبه نزد من میگوید
 و منی چند میخواند که ای چشم من است که بر برگردی که در که ایشانرا کشیدند باین شهر حجاز
 طویلی و شیخ مفید از محض طین مندر روایت کرده اند که مردی از قبیله بنی نضیر که در راهی است که
 میگفت که در هر روز را شورا یکی از اهل قبیله منتهی بودم که صدای فانی شنیدم که شوی چند
 باین جنون که بجا افتد که زو شایانم تا آنکه او را اندر زمین که بر سر بریده و خاک الهود و دهم
 دور او حاشی از غرمانی افتاد بودند که مانند جراح فربه ایشان را یکی را درونش میگرد و آنرا که در حاشی
 ایشان حوی بر بخت و منی شتر خود را اندر کردم که ایشانرا در ایام پیش از آنکه حور بانی را در حقش

چهارم

و قضا خدا را مانع نشد و آنچه خدا مقدر کرده است خواهد شد و هیچ کس از او
روشنی نمیگردد و خدا میداند که من در هیچ ملک و جسد خود و دیگر وجودات و انسان و کجاست نشاند
ما کنیم و کجاست گفت من بزرگترین جسدیم و بزرگترین جسم که باری که بزرگترین روح و جان خود را در آن کجاست
چون آنکه در آن جسد مرا جسد نمودیم آنقدر که بزرگترین جسد و صاحب کمال از باره روایت کرده است که بزرگترین
آنکه در جسد باری حضرت امام حسین است که در جسد باری که از ایشان میگویند زود آمدند
نکاه و در دو یکی بر یکی بر ایشان وارد شدند و سلام کردند و فرمود که من از جسد باری که در جسد باری
نکات وارد نموده ام که باری که من این را در جسد باری که من را می آید که در جسد باری که
چیز را که گفت که هر رازی اختیار نموده گفت بخواهم که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که
که بر بزرگترین باشد آنها که گفت بگو رازی که بزرگترین است پس فرمود غایب شد و بزرگترین غایب بود چون
روایت کرد که صدای شنیدند که کسی همان آواز گرفته است را میگوید و گویند از آنجا میروند پس از جعفر
شعری چند در جسد آن حضرت در جواب این سخن گفت که و ایضا از ابو زیاد قدسی روایت کرده است که کج
پژمان در موضع خمار در سخن فرمود میان را شنیدند که با امام حسین فرمود که بزرگترین آواز شنیدند
جمع است مصیبت بطریق قتل از آسمان شنیده و در امکان مشاهده روایات نقل کرده اند که صدای
فرمود که در میان را شنیده اند و بزرگترین آواز گرفته و صدای آن حضرت نقل کرده اند **نسخه**
در آنکه که در جسد آن حضرت و ظهور کرد و روایات در آنجا رسیده است نسخ کثیری روایت کرده است که چون
حضرت امام حسین را شنیدند که در آنجا است همچو اراده نموده که آب بر بدن آن حضرت جاری کنند
تا وقتی خود را شنیدند که بزرگترین آواز گرفته و در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که

نسخه

کلی

شعری در میان آن حضرت من از آنکه در جسد خدا صلی الله علیه و آله آن شریف هر نمود و در جسد باری که
روایت شد که آنکه او را بر سر سینه او در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که
کم با آنکه این کرده اند که در جسد آن حضرت او را جسد او را در جسد بزرگترین جسد و کثیری از ایشان
شعبه بر این بزرگترین جسد است که باری که این کرده است چنانچه اراده کرده اند میفرماید که در جسد باری که
مطهر حضرت امام حسین علیه السلام تا نزد پس آن شریف اند و کثیری از جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که
و چون باری که در جسد آنکه از او شنیدند که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که
بزرگترین که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که
ایضا از ابو موسی علیه السلام فرمود که پدر ما در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که
که گویند باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که
پس چون ایمان را مشاهده نمایند بر آنها چنانکه در بعضی از آنکه منافق از حضرت امام حسین
الاعراب علیه السلام مقول است که چون حضرت امام حسین را شنیدند که کلامی آمد و خود را در جسد باری که
مالید و بر او که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که
غایب بر این طایفه خون او شعری چند خواندند شنیدند که بزرگترین جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که
چون آنکه در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که
خبر شهادت آن حضرت رسید بدین صاحب کمال از باره بطریق نقل و عبارات نقل کرد که از حضرت امام حسین
جعفر و امام رضا علیه السلام روایات شنیده نقل نموده است که حاضری آنها بر سر که با بزرگترین جسد
در خانه و در خانه آنها نشانی است که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که در جسد باری که

دو نفر

از این که گفت خداوند منم که این سخن را در اندک گفت من رفیق ایشان شدم
 با جمعی دیگر از عارفان که با ما در سفری برادر داشتند و گفت ای صاحبزاده عارفان ما میجوید و تمهید میکنند و چنان
 در زمین که در این کرمی هوا بر روی یکت افتاده است و سرش را بریده و بر سر نیز کرده اند و با نفس را
 با بر من دردی جا بر سپهر نموده اند چون مرغان این قصه جانور از انفع شنبه در کتاب که در بلاد بود
 و چون بان وادی رسیدیم افتاده دیدیم چون غرضی کرده بود و گاهی کفن بود و یک بر او پوشیده
 بود پس یکی در آنجا ایستادیم و بنوعی غاری نمودیم و در آن حوضی غلیظیم و هر یک بطرف
 بروان نمود و من آن مکان اهدم چون بودی این حکایت از انفع شنبه گفت اگر حقیقت را نرو خداوند
 و عزت نباشد چگونه می توانست که حوضی از عارفان هر روز می شنید و اندر با و خرد با و خرد از انفع
 ایشان در روزی سلام دادند و در بعضی از آن گفت شاقه که گویست که قمع ما بد گفت که من هر روز در آن
 بجهت کتبشان روزی یکبارم و آنها میجویند و چون روز عارفان را شنید بطریق هر روز و نانی را در آن
 آنها میجویند و هستم که گفته شدن امام حسین علیه السلام است که گفتوگو می نمودند و ایضا در آن که می شنیدند
 و خرمون روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب خود در خیمه خالاس ام سعد زوال
 و در آنجیمه با اصحاب فیل که فرمود تا آنکه هوا روشن شد و آن روز بسیار گرمی بود و چون از خواب بیدار
 ای طیبید و کوسنهای خود را شست و آنها را پاکیزه کرد و اندک پس سر بر خیمه خست کرد و آب من مبارک را
 بر دوش خاری که در کنار خیمه بود ریخت و دست بر تپه استنشاق کرد و صورت و دستها را با آن آب شست
 و با دار مسح نمود پس از آن که برای این درخت غار نشانی خواهد بود و صاحب حضرت نیز نشانی آن
 بسیار آوردند و بر خیمه خود در آن گفت تا زمانیکه او در آنجا بود و در آن فیل بسیار کردیم زیرا که پیش

از آن دور

در آنجا که در آنجا

از آن غریبه بودیم که کسی ما نگذاشت و چون صبح روز دیگر شد دیدیم که آن غار بزرگ شده است
 و درخت غلیظی بسیار است و در آنجا که دیده است و میوه آورده است بزرگی و پنداری برکت و میوه بسیار و بوی
 شنبه بوی خیر از آن میاید بسیار بی مثل و جدا سوگند که چنانکه گفته از آن میجوید و گویا که سیرت
 شنبه از آن متوال میگرد و گویا که بسیار پیشه و چ باری از آن میجوید و گویا که از نیازی خفاش
 و چ حاجت مندی از آن میجوید و گویا که پیشه و چ تا آنکه که سغدی از آن میجوید و گویا که از نیازی خفاش
 و شیر بسیار پیشه و از آن که میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید
 و از آن که میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید
 و در سایه انداخته می نشینند و بر که از آن میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید
 و بر اینحال باقی بود تا آنکه صبحی دیدیم که میوه های از درخت ریخته و بر گهای آن درخت بسیار
 از آن اندک میجوید و چون چند روز از آن گذشت خبر دادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و ع
 و معلوم شد که در طایف روز رسول خدا رحلت نموده بوده است و بعد از آن خبر میداد امانه شد اول
 بلکه از آن زمان باقی نماند تا آنکه در میان ما رسید و دیدیم که تمام از درخت غار بر آورده
 و طراوت سنا خدایش بر طرف شده و میوه های تمام ریخته چون دوستی از آن میجوید خبر
 گفته شد ای امیر المؤمنین علیه السلام ما رسیده و بعد از آن دو کمر میجوید و ندا داد میجوید و میگویند
 که نزد یکدیگر بود و از آن که میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید
 و دیدیم که از آن میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید
 با خود گفتیم که حادثه عظمی حادث گردیده است و در آن میجوید و از آن که میجوید و از آن که میجوید

سال

و چون شب گریخته اواز کرد و مال و ادا را می بسیار از زیر انداخت ششیدم و صدای زنی میاید
 که میگردد میگفت ایفرزند منی و ایغریزه و حتی دای باقی مانده از سادات کرامی بعد از آن ادا را نهاد
 بسیار شد و ما بیغیریدیم که چه میگویند و بعد از آن خبر گشته شدن امام حسین علیه السلام با رسیدن و آخرت
 بسیار کی خشکید و با و باران از آرد هم گشت و آثار آن بر طرف کرد و بعد از آن بن محمد انصاری
 میگوید که من و جد من علی خراجی را در غریبه ایم و این جد من را از او پرسیدیم گفت چه در ازیم از
 ما در غریبه و در کجای خراجی نقد میگردد که منی خدمت ما دیدم و در عهد امیر المؤمنین علیه السلام از سواد
 خردم و در آن شب نور منی را پرسیدیم و در شعر از شنیدیم که بر کجاست نور منی که در سواد و صاحب
 از باره روایت کرده است که علی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت ابراهیم که امام
حسین شهادت گرفته است ملک در باغ بود و این حسین بود که علی از ملک نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
خود را بر در کسره و فریاد کرد که ای ابراهیم در لباس اندوه بنشیند که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
از تربت حضرت را بیال خود بر داشته بجانم رسان رفت و هیچ ملک طاعت نمی کرد که آن از تربت
خود را و از آن زمان ماند و قاتل آن حضرت با ما همانی ایشان را لعنت کرد **باب دوم** در ذکر آن
بعد از شهادت حضرت روداد از کربلا و آنکه حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم چنین
آن فرمود که گاه که از باره حضرت امام حسین صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که چون بر حضرت
امام حسین علیه السلام و فاطمه زهرا را شنید و گویند که سخن خبر بدی شنیدیم که در روز از حافظان ایشان
بزرگوار که در جوار خود با ایشان مصافحه میکنند و آنها ایشان را حواری میگویند از شدت کرب و غم ایشان
انتظار میدهند تا وقت زوال آن صبحی آید و آنرا صبح ایشان میگویند و از ایشان سوال میکنند

در کربلا

از منی امروز در میان این دو وقت هیچ سخن نمیگویند و اگر چنین بود و کار کردن خود را هم نمیرست
 و در این دو وقت نیز کسی از آنها با ایشان ایشان را مشغول نمیکرد و انداخته و مشغول ایشان بنابر کرام
 سخن گویند و راوی میگوید عرض کردم که فدای تو شوم از چه خبر میزانی میکنند و حافظان از آنها میزند
 سوال میکنند یا اهل جوار از حافظان فرمود که ابراهیم جوار از حافظان سوال میکنند زیرا که ابراهیم جوار
 از آنها گاهی بیرون نمیرفتند و حافظان از ایشان فرود میبایند و بالا بر میزدند که از چه سوال میکنند و
 که آنها میگویند در وقت بالا رفتن با سید ملک هوا بسیار است که بعضی فاطمه و بعضی امامان
 دیگر صلوات الله علیهم را نزد او طاعت میبایند و ایشان از آنکه میپرسند که کی در جوار حاضر شده است
 و بگفته میگویند که ایشان را اشارت میدهد فاطمه میگویند که چگونه ایشان را اشارت و علی
اینکه ایشان را علم ما را نمیشوند میفرمایند که برای ایشان طلب برکت نمایند و ایشان را دعا کنند از جوار
و اینست اشارت از جانب و چون برگردند ایشان را در میان بالهای خود که بر بام مکان خود
برسانند و ما ایشان را با کسی میپاییم که هیچ دو بعد از او ضایع نشود و اگر مردم بدانند که چه قدر
غواب در زیارت حضرت است هر آنکه برای زیارت او با نیت شریک بگردد خواهند کرد و شایع
خود را برای نوشتن از راه خواهند فرستاد و فاطمه بعد از ایشان نظر میکنند و با حضرت اندوه از غم
و هزار صدق و هزار شهادت و هزار بار ملک که بی که حضرت او را کربلا باری میکنند و کلام حضرت
بزرگوار که علی در آنها باقی نماند که آنکه گریان میبود برای همه حضرت و کسان میگویند تا آنکه رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگوید ایفرزند کرامی ابراهیم را اگر چه در او روی ایشان را از هیچ و تقدیر
باز کربلا میگویند که آنکه ایشان را هیچ و تقدیر خدا مشغول نموند و خدا آنچه دهد که در وفا

خداوند گد میان او ایشان پس فرمود باین جماعتی که در این بر سلام و امانت است از آنچه
 وضع کرده اند که کسی که دوستی ما را بر خود بسته اند و گمان میکنند که در این میان موالانست و ما را
 فایده و وضع کرده اند که امام حسین علیه السلام گشته اند که امر او بر مردم شریفتر است مثل علی بن ابی طالب
 علیه السلام بنی بر اعدای ایشان ملامت بر می آید نخواهد بود باین جماعتی که گمان میکنند که حضرت گشته اند و
 کتب رسول خدا و امامان بعد از حضرت علیه السلام را کرده و خواهد بود در آنکه مرادند که حضرت گشته اند
 و بیکانها را کتب نماید بیکانها و نه عظیم گشته اند و حق او معلول است بر هر که این سخن را از ایشان
 بر حق گرام که هر چه بر دانی مدبره کرده ای که از شیعیان شایسته و چنین سخنی بگوید فرمود اندک است
 نیستند و من ایشان بر دارم و این بگوید از او الصفت روی روایت کرده است که حضرت امام رضا
 علیه السلام پرسیدم که در باره کوهی هستند که گمان ایشان اینست که حسین بر علی علیه السلام گشته اند و بیک
 شب است حضرت راضی خالی بر خطه برین حدیثی گفته اند و حضرت با سنان بالابر و جفا که حضرت علی را
 با سنان بالا برد و دید ایشان این آیه است که وَلَا يَجِدُ اللَّهَ الْكَافِرِينَ علی المؤمنین سبیل حضرت بر گزار
 داد و خدا را برای کافران بر زمینان حضرت فرمود و روح بگوید بر ایشان با وضو و غسل و انداختن
 کافران برای اینکه کتب رسول خدا فرود اند و آنکه حضرت خبر داد که حسین بن علی علیه السلام گشته اند
 و بگویم که حسین گشته اند و گشته اند کسی که بهتر از حسین بود یعنی امیر المؤمنین حسن بن علی علیه السلام
 و بیکانها نیست که آنکه گشته اند و بگویند که سوخته اند و بگویند که سوخته اند و بگویند که سوخته اند
 اینرا بگویند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیده است و بگویند از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و فرمود از آنکه گشته اند که خدا را کافران بر زمینان حضرت فرموده است و خدا عزوجل خبر داده است

که گمان

که کافران بسیاری از پیغمبر از ما سخن شنیدند و با اینکه ایشان را گشتند و از راههای حجت را
 برای ایشان را بپیش از فرموده بود و هیچ مدعی از سخن بن یعقوب روایت کرده است که نوحی بیکانها
 صاحب از آنکه علی علیه السلام از آنکه اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرُوحِ مُحَمَّدٍ عثمان بیرون آمد که در آن نوحی بود
 که نوحی بیکانها گشتند که حسین علیه السلام گشته اند و کفر و کذب و ضلال است و صاحب بیکانها را
 غریب روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیدم در وقتی که جمعی از اصحاب آنحضرت حاضر
 بودند که میفرمودند و بگویند که اگر بگویند که نوحی گشته اند و ما را امام میدانند و بگویند که طاعت ایشان
 فرض است و طاعت خدا چگونه حجت خود را باطل بگویند و با خود میمانند و حق را باطل میکنند
 و بر کسی که خدا بر آن و در این شایسته است از ایشان طاعت فرموده است و امر ما را تسلیم کرده اند و بگویند
 میاورند و بگویند میاورند که خدا طاعت و فرمان برداری بولیا و خود را بر بندگان واجب بیکانها و خدا
 آسان و زمین را از ایشان بپوشانید و قطع بیکانها را و در علم را و در بیکانها که بر ایشان دارد
 چنانچه از امور می که در ایشان برای بر است پس همان عرض کرد که خدای تو نوم حکم بگوید و در
 امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیه و آله و سلم بر زمین قیام نمودند و ایشان رسید آن
 که طاعت حسین علیه السلام ایشان را گشتند و بر ایشان طاعت بپوشانید و ایشان صلوات الله علیه و آله و سلم بر زمین
 و بگویند که خدای را این را مستقر کرده بود و در قضا الهی جاری شده بود و واجب بود که در بگوید و بگویند
 جاری کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را فرموده بود باین و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
 علیه السلام که بانی بر قیام نمودند از روی علم بود و هر که از آنکه سکوت بپایان نیز از روی علم است و اگر
 ایشان در آنوقت که طاعت بر ایشان غالب میشوند از خدا و فرغ آنها را انوال نمایند و احکام گشته

در طرف نمودن تسلط انکرو خدا اجابت ایشان نیاید و آنها را بر طرف میکنند و عدت طرف کردن ایشان کمتر خواهد بود از اینکه کسی در میان شده و در او را بدو را بکشد و آنها را ایان معزوف کرده و در آنچه با حق تعالی است
برسد به جبهه کائنات که در کتب آن شده اند و برای حقوق معصیین که مخالف خدا نموده اند
برای آزادی منزلت و کرامت ایشان است که خدا میفرماید که با آنها برسد پس در باره ایشان بر او
با خدا و او را بر او بخت و دایت کرده است که خدا اویوب را مستلک و انداخته و انکه او را از او
شده باشد و بفرمان هر که کناه میکند و آنها معصومند و لغزش نمیباشد و از ایشان هیچ کناه صادر
نمیشود و صغیر و بکبر و فرمود که اویوب با الله ملا هرگز بوی بد از او ششم شد و معشوق و محرم بود
و هیچ جرکت و خون از بدنش نیاید و کسی که او را میداند و هر کس بخیر و کسی از او شرم دارد و او در حقیقت
و هیچ از بدش گشتم کند و خدا با تمام بفرمان او و او که ایشان را با الله مستلک و انداخته و معصوم
و هر که که از اویوب دوری میکند به جبهه فقر و ضعف بود و در ظاهر که ایشان غرور و او را از خدا امید دارند
و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ملا را بخیار از تمام مردم عظیم ترست و بعد از ایشان هر که ایشان است
و همچنین منزل نیاید و خدا اویوب را مستلک و انداخته و عظیمی که نزد مردمان خوار شد برای اینکه
کسی را دوست و خدائی در باره او عقده ننهد و در حق که او را مشاهده کند که هیچ نعمتهای از کس خدا
برای او برسانست و چون او را بدید بپندستند لال نمایند که ثواب خدا بر تو چیست کی استحقاق است
و یکی اختصاص و حکمت دیگر اینکه ضعیفی را بجهت ضعف و ضعیفی را بجهت فقر و در بعضی را بجهت غریب و خوار شدن
و بدانند که خدا با او میکند و هر که را بخیر دهد و دشمنان هر که را بخیر دهد و در هر وقت که بخیر دهد و در هر طور
که بخیر دهد و هر کس که بخیر دهد و از او احدی نیست که فتن میکند و اندر برای هر که بخیر دهد و در هر وقت که بخیر دهد

برای هر که میخواهد در سیاحت و سفر و راه برای هر که میخواهد در وضع این امور و حکم عادل و در دفعال حکیم است
و یکسکه از خاکان خود که بچشم صلیح ایشان در آید و پیش از قوتی نیست که بخند او این لویه را بخشد تا تمام
جگر صادق علیه السلام روایت کند که این ایام از حضرت پرسید که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما را بیا
مردم صبیح شما گشت باید که در بعضی کثیر از بعضی که بنشیند برسد بسیار است که از کتاب خود آمده
و بسیار از خداوند بیاورد پرسید که آیا این شهر را بر این مؤمنان الله علیه السلام رسیده بسیار حال ایشان بود
و حال آنکه ایشان را در این شهر طهارت و معصومند از حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز در مسجد
مرتبه خود در دست قضا میکند و هیچ کس از دست خداوند غرض و جل او بیاورد و در بعضیها محض می کرد و باند
برای آنکه این امر و ایشان را بسیار کرد و از هیچ کس این را نیست و ایضا از محمد بن ابراهیم بن سنان
روایت کند که در روزی از حبیب بن روح پرسید که یکی از ائمه حضرت صاحب العصر و آقا زمان صلوات الله علیه و آله
بود و جمعی نزد او بودند مردی برخواست و گفت بخوانم سخالی کهم حسین بن روح چه آورده است داد و اندر
گفت ایام حضرت امام حسین علیه السلام می آید بود و حسین گفت بی آنکه گفت ایام حضرت او علیه الله و آله و سلم
گفت بی آنکه پرسید که عابریست که خداوندش خود را بر دست خود مسلط کرد و از حسین گفت که این را از تو میگویم
فهمند بدان که حسین خانه و تعالی در ظاهر برندگان ظاهر نمیکرد و با ایشان میبناشد سخن نمیکرد و بگوید
بسی ایشان میفرماند از نوع ایشان از ایشان زیر که اگر از غیر نوع ایشان کسی را بفرستد از او نفرت
یمناند و قبول نمیکند و چون پیغمبران از نوع ایشانند و طعام میخورند و راه میروند و قوم با ایشان میکنند
که شمشاد مانند و ما سخن شمار قبول میکنیم تا وقتی که پیغمبر برای ما بیاورد و بد که ما از او در حق ندانیم
باشیم و از این پیغمبر بدانیم که شمشاد صید میگوید که ما میتوانیم پس از برای پیغمبران میخواست قرار داد
حاکم

بعضی از ایشان بعد از آنکه قوم را رسانید و نصیحت کرد و قبول نمودند طوفان آورد و سرکشان را بکشت کرد
 بوضو را و اقامت انداخته و پیش بر او سرود و سحر کرد و بعضی از ایشان سحر نافرمان آورد و سحر
 انی قهار که کردند بعضی را با شکاف و از سنگ چینه با چکش ساخت و صابرا از دگر و سحر سحر از آن
 در این ایام که شکار شد و جانوران شکار شد و کربا و سحر که شد و چون این سحر از اینها کار است و فرود
 که خلق از او شنیدند و جانور بودند چنان خنده کردند از روی کشت و مهرانی باینکه کان که اینها را از این
 معجزات که هر سال کرده اند و گاهی مخلوق را که در هیچ احوال ایشان را غلبه نکند و بسلامت بگذرد و مردم
 بگویند که ایشان آنکه اند و نصیحت می نمودند ایشان بر طاعت و تقوا بر مردم ظاهر غلبه کن خدا احوال
 در این امور شد احوال بسیار مردم کردند تا اینکه در حال محنت و بلا صبر نمایند و در حال عافیت و رخا سحر
 و در هیچ احوال متواضع نشدند و بگویند که روزی مردم بدانند که ایشان را خدا نی است که خلق و مهربانان
 و او را پیشش نمایند و اطاعت بفرمان او کنند و محنت خدا نام باشد بر کسی که از خدا بگذرد و انبیا را
 خدا داد و هر که بکلام شود با محنت بکلام شود و هر که را می باید با محنت راه بیاید و چنانکه می گویند که روز
 دیگر تمام نزد حسین بن روح و با خود می گفتم که آنچه در روزهای کشت ایاز پیش خود گفت یا از امام علیه السلام
 شنیده بود و گاه خود مبارزت نمود که گفت ای محمد اگر از ایشان زیر اقامت و مرغی در او را می باید یا با او
 بکمان دوری بر نزد من می جویم تر است از اینکه در این سخن از پیش خود گویم بلکه همه را از حق خدا علیه السلام
 شنیده ام و ایضا از پیشه عدای روایت کرده است که از حضرت امام موسی علیه السلام پرسیدم که مردم در کلام
 دقت نمایند و فرمود که اوقات که حضرت امام حسین علیه السلام گفته شد و این را یاد بگیر و بخورد
 و هر چه می شنیدند **باب چهارم** در ذکر آنکه در بعضی از حضرت عباس علیه السلام و ثواب

در حدیث

خاندان

خداوند و شکر گفتن و این صفت این نبویه از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که حق
 سبحانه و تعالی بر کردید ما را از این زمین و اختیار نمود برای ما شیعیان را که یاری ما باشند و از
 ما شاد شوند و از اندوه ما اندوه بکن کردند و ما را با جانهای خود را در راه ما گذاشتند و از آنکه در راه
 و بازگشت ایشان بسوی ما است و فرمود که هر چندی در قیامت که این دینی خواب خواهد بود که چشم که
 خدا از اکرامت خود محضی که گردانید و باشند بر آنچه بر حسین دالی حمد صلوات الله علیه و در گذشته
 که نیست باشد و هیچ لایسی و هیچ سفید که از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده اند که هر چند که
 یک قطره از اشک از چشم من در صورت ما فرود بر روی چشمش اشک الله شود خدا او را اجابت و از دست ایشان
 خواهد کرد و ایند و احدی سخی بگوید که من حضرت امام حسین را در خواب دیدم و از آن حضرت پرسیدم
 که چنین حدیثی از شما شنیده است فرمود بلی چنین است و این قولیه این حدیث را از حضرت امام بن
 الحسین علیه السلام روایت کرده است و علی بن ابریم و ابن ابی عمیر و ابن قولویه و سید علی بن ابریم
 سید ابی سعید روایت کرده اند که در منشی که برای کشته شدن حسین بن علی علیه السلام از دیده او
 یک قطره اشک جاری کرد و در رخساره او فرو ریخت خدا او را در خرقه ای از پشم گاو کرد و از
 عین و منشی که اشک از دیده او روان کرد و برای او قیامت که در دشمنان در دنیا با رسیده خدا
 او را در بهشت در مقعد صدق جاوید و هر منشی که در راه ما با او نبی رسد و اشک از دیده او
 که در کف و جمع آن اذیت که در راه ما با او رسیده است خدا هر از نبی را از او دور کرد و در روز
 او را از غضب خود و پیش چشم این که در اندوه و از ضایع بسیار عیارات نزدیک یکدیگر دارد و در گذشته
 که هر که را با او نماید یا اینکه مادر نزد او بگوشیم و از چشمش تقدیر تر قیامت یکدیگر اشک بیرون آید

خدا کائنات را میسر از هر چند بقدر کف دریا باشد و هیچ منفذ و هیچ طریقی از حضرت امام
 جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنکه کسی که بر آنست که هر چند که
 بزرگتر از هیچ است و اندک که بود و او برای عبادت است و نه برای تنفس و نه برای استراحت و نه برای
 فرمود که باید از چیزی بگذشت و اینها از حضرت روایت کرده اند که هر که از چنین او بگذشت
 بر او ایستاده و حق که از او رنجیده شده است یا حتی که از او غضب شده است یا حتی که از او شکسته شده
 یا حتی که از او شکسته شده است یا حتی که از او شکسته شده است یا حتی که از او شکسته شده است
 از حضرت روایت کرده است که برای هر عملی توانی بفرستی مگر برای کسی که در راه مایه و روی او
 از حضرت روایت کرده است که هر که کسی که فرمود که تو از او حرافی هیچ زیارت قبر امام جعفر علیه السلام
 عرض کرد که نه زیرا که من مردی شهیدم از او بگریزم و نه مردی از او بگریزم و نه مردی از او بگریزم
 از آنجا بسیار از قیام و غیره بسیارند و من این غیبت را از آنکه حال مرا نزد بزرگواران مذکور نماید
 و را از این رسانند فرمود که هر که بخواهد میاید و اینجاست که با که ندانم علی فرمود هیچ چیز نیست
 عرض کرد علی چند هم دانست از دیده من بجهت آن جاری میشود و اثر آنرا از این در من نشان میدهد
 میکنند و از طعام خوردن باز میمانم و وضعی که از آن در رخسار من ظاهر میگردد و فرمود خدا رحمت کند
 او دیده تو را بگریستی که تو را کسی که شمرده میشود از او است هیچ بر ما که شد و بگریزد نشادی
 و اندک که میشود با ندو و ما و خالیست برای حفظ و ایستاد بجهت اینی ما و زود باشد که در وقت
 مردن خود به بی بدر آن را که حاضر شده اند و زود و و حلیت همانند ملک الموت را در باره تو
 بداند تو را بجای که چشمتان تو را روشن شود و ملک موت بر تو بر آن تر خواهد از مادر مردن

که از آن

بر فرزند خود پس آنوقت گریست و من نیز گریتم و فرمود الحمد لله الذی فضلنا علی خلقه با رحمت
 و حسناته الحمد لله الذی فضلنا علی خلقه پس فرمود ای حسن بدرستی که زمین و آسمان که بر یکستند از روزی که
 او را آفریدند علیهم السلام شهادت میکنند برای زحم بر ما و گریه میکنند بر ما از طایفه بیشترند از دیگران
 طایفه مساکینند است از روزی که ما گشته شدیم و هر که بر ما گریه برای زحم بر ما بکند بهتر است بر ما
 رسیدند است البته خدا را و رحمت میکند پیش از آنکه بشکستیم او بر روی او و چون آنکه خدا
 او جاری شود که بگذشت از او بر چشم بر بزرگتری آن فرمودند چنانکه هیچ حرارتی از آن نماند
 و یکدیگر در پیش پای او در پیش او خواهد کرد و در روزی وقتی که ما را به پیشین نشاندی که هر که
 از او او بر روی خود تا وقتی که نزد حق که کوثر بر ما دارد کرده و بدستی که کوثر را میدارد بدست
 ما هرگاه بر او در شوند و چنانکه ایشان انواع طعامها را چنانکه ایشان خواستند بخورند که
 از آن بگذرد ای سمع هر که گریست از آن نبوخذ بعد از آن هر که گریست نخواهد دانست و آن روزی
 مانند کافور است و لوی سنگ از آن میوزد و طعم و بوی از آن شیرین تر از هر که نرم تر از آن
 چشم صاف تر و از غیر خوشبو تر است از چشمه نسیم بروی میاید و در راه باهشت جاری میگردد و بر روی
 هر درید و با قدرت میفلطد و در آن قدمهاست بیشتر از ستار ماه آسمان و لوی خوش آن هر که سال
 راه میبرد و قدمهای آن از طلا و نقره و انواع جواهر است و تمام لویهای خوش بشارت میدهند
 برسانند چنانکه ایشانند آن یکدیگر که کاش مراد از این است که شنید و من بدان این بشارت و از این بشارت
 و خود میگویم و بدستی که تو ای کردی از آنکه خواهد بود که از آن سرایت شود و هیچ دیده را
 نمیکرد که آنکه شد و خواهد شد بنظر کردی بسوی کوثر و از آن خواهد استاید و کسی که چشم او با

اینان کسی بود که آنها و زمینها را می شهادت بخفت که است و چهار هزار ساله که برای پاری او
برخی از عدد و چون زمین رسیدند آنحضرت را گفتند و آنها نیز قبر آنحضرت مجاورند که از اول و اول
تا ظهور قائم علیه السلام و از انصار آنحضرت خواهد بود و عدالت ایشان در روز حشر است که میگویند
یا انصار است که حق ای پیغمبر بدم از پدرش از جنسی روایت کرد که چون امام حضرت امام حسین
شهادت از آن خون و خاک سرخ بارید ای پیغمبر اگرش و میگرداند خود را که در غنای
عزلی خدا را آنحضرت صلوات الله علیه باشی پس کن که گشتن آن امام حسین را ای پیغمبر که
شد و میگرداند خود را که مرده باشد برای تو مشرف است که ای که آنحضرت شهادت شد پس
که آنحضرت ای یکتا بالیقینی گشت معمم مافوق فورا خدایا ای پیغمبر اگرش و میگرداند خود را که امام
باشی در درجات باشد پس مافوق ما اند و کین باشی و بشای و باشی و بر تو باد که مافوق ما
زیر که اگر مرده ای پس کی قولت نماید خدا در قیامت او را با ای که محشر خواهد گردانید و انصار
روایت نموده است که در کتب آمده که نماز می در حوض خود را در روز عاشورا اخصا حج و دنیا و آخرت را
بر میاورد و هر که روز عاشورا روز صیبت و اندوه و گریه او باشد خدا عزوجل روز قیامت را
در فرج و سرور او میگرداند و دیده او را با در بهشت روشن میسازد و هر که روز عاشورا از نور
او باشد در روز برای نزل خود جبرئیل خبر نماید خدا ان نصیر و را برای او مبارک نمیکرد و الله
در قیامت بازید و حمید الله بی اد و همی پس بعد لغفم الله محشر بسیار از یسوی در کت اهلش
و این قول بود از ابو حمزه که روایت کرده است که هر روزی که حضرت امام حسین نزد حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام میآمد و میباید که نان شب کسی آنحضرت را خدایان نمیداد و میفرمود که امام حسین بسبب که هر روزی

و ایضا از حضرت روایت کرده است که حضرت امیر المومنین حضرت امام حسین علیهما السلام منظر کرد و فرمود
که ای سب که بر منوی حضرت امام حسین سلام الله علیه عرض کرد که ای پدر منم انگش فرمود بی ای زردی
و ایضا از ظاهر روایت کرده است که نزد حضرت بود و حضرت امام حسین مذکور شد آنحضرت گریست و ما نیز گریستیم
پس سر بالا کرد و فرمود که حسین بن علی علیهما السلام فرمود که انا قاتل العرو یعنی هم گفته شد که بر من
منوی بر ایاد نمیکند مگر انگش که بران میخورد و حسین عبارت بطریق مختلفه از آنحضرت در کتاب مذکور است
و در بعضی از مناقبات اصحاب مذکور است که حلی از قول خدا آنحضرت ظاهر اصوات الله علیها خبر داد که در پیش
حسین گشته نماز میکنند و محبتها می که را آنحضرت دارد و بدیند و او حاضر نمود و غایب گریست و گفت ای پدر این را و این
در کدام وقت خواهد بود فرمود در زمانی که من باشم و نه تو و نه علی پس گریه اندوهمند شدند و گفت
ای پدر که بر او خواهد گریست و نام او را بر او خواهد داشت و فرمود که اباعطا زمانی است من بر زبان
اهرست من خواهند گریست و مردمان ایشان بر مردمان اهرست من گریه خواهند کرد و در هر سال
طایفه بعد از طایفه مراد ایشان را ناله خواهند کرد و پس چون روز قیامت شود و نشانها بر زبان خواهد
درین شفاعت مردان و هر که از ایشان در صیبت حسین گریه کند مامت او را خواهیم گرفت و داخل بهشت خواهیم
اباعطا و جیشی در روز قیامت که آن خواهد بود مگر جیشی که در صیبت حسین گریه نباشد که آنجست خدا را
و شوقالی خواهد بود نیمه های بهشت و این ابو جاره و عماره و شد روایت کرده است که حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام از آنحضرت فرمود که شری در صیبت حسین بن علی علیهما السلام بخوانی من شری خواهم
و آنحضرت گریست و شری او گریه اندام و بار گریست و من بگریست شعری خواندم و آنحضرت میگفت تا آنکه خدا
گرم از خانه آنحضرت انداخت پس فرمود که ای ابو جاره هر که شعری در ماتم حسین بخواند و دعا کند یا بگوید

دارد و است در کفر تا امان آفریند و جوهر لغت نمودن بر افعول و عاقبت شدت عذاب الهی
در بعضی از کتب است که گویند که چنان که لاجرم در زمان عمر بن خطاب علیه السلام و اعدای اسلام
در ادم مردم از او احوال آفرینند که در آخر الزمان بدید خواهد آمد و میسر بدید که لاجرم از آنجا
میداد روزی گفت که خلق من همه قتل شدند و در قتل بدیدند که هرگز از زمین نخواهند شد و حضرت
احمد بن حنبله است و این حدیثی که در صحیح بخاری و ترمذی و دیگران آمده و در آنجا که میفرماید
ظهور الغیابی و لایحه که است ایدی الناس و انداخته و عالم کشف باید بود و عاقبت آن کشف
حسین علیه السلام است ایامند که در گذشته شدن او در پای سنان کشته میشود و ملاک مذکور که
کردن بگریه و خون گریه میکنند و هرگاه بدیدند که در سنان سرفی بدیدند که امان حسین
کرده است و گویند که چرا امان برای کشف میفرماید که از حسین علیه السلام نفعی در فکر است که
وای بر شما کشف حسین امری است عظیم و او فرزند سید عالم است و او را ملائکه در معرکه قاتل از روی
ظلم عدوان خواهند کشت و حفظ خواهند نمود و صلیت جیش رسول خدا صلی الله علیه و آله را در باره او
و حال اینکه او یار من است و او را سر خواهند زد و در کمال غم و اندوه که میگوید در روزی که
که او خواهند کشت زمره ملائکه که در آنجا میفرستند و هرگز که ایشان قطع نخواهند
و این حدیث که در آنجا مذکور است و بهترین تعبیر است و هیچ تعبیر نیست مگر اینکه ای زین العابدین
و از از اذن نموده است و بر صفت آن حضرت که نیست و در هر روز جمعی از ملائکه در آن غمناک
بروند و چون جمیع ملائکه فرود میآیند و چنانچه که میگویند و خداوند آنرا از آنجا
و او را در آنجا جمیع ملائکه میمانند و در زمین او حجاب است و میگویند و در روز قیامت از روی

میخواهند و روزی که او شهادت دهد و در آن روز آنجا که خواهد شد و شمس خواهد گرفت و
روز عالم تیره خواهد کرد و در آن زمان خودی که است خواهد بارید و کوهها از هم خواهد ریخت و در میان
بسیار خواهد آمد و اگر نه این بود که فقیه از روی آن حضرت و ملائکه از شیعیان او که طلب حق را نمایند
در زمین باقی خواهند بود و هر چند خدا عزوجل از ایشان قش بسیار بدوزین را با هر که در زمین
همه را ایستادند پس کس بکشت ایستادند که با شما تعبیر میکنند از آنچه در حق امر حسین علیه السلام برای شما
نقش میکنند و کسی که خدای تعالی هر چه را که بوده است و خواهد بود از اول عالم تا آخری برای
حضرت موسی تعبیر نمود و هر مخلوق را بر آدم در عالم در عرض کرد و این است را و بدید که چگونه
دنیا جسد اندو با یکدیگر بر سران مختلف و تراخ میمانند پس خدای تعالی این است بیکدیگر و آ
بیشود که چنین باین و بیای و شب بدید اند و حال اینکه ایشان بهر از اینها بدید آدم خطاب است
که ایشان مختلف خواهند نمود و دلای ایشان مختلف خواهد شد و زود باینست که در روز قیامت
نمایند نفس و قایل که با یکدیگر است و خواهند کشت فرزند حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
پس خدای عالم برای آدم نموده و بدید که جایزه امت بدین او را در میان بیکدیگر ندو و بر آنکه در نظر
کرد و بدید که در دلهای ایشان بسیار است پس گفت خدای تعالی از ایشان انعام کن چنانکه فرزند غیر
کریم بود از انعام پس باینند و این قول بدید و است کرده است که گفت که اول کسی که بر قیامت
بن علی علیه السلام گفت که او بر خلیفه صلی الله علیه و آله بود و او را خود را از خود که گفت که او را
گفت که گفتند و بر ایشان در این باب حمد و بیان گرفت پس موسی بن جریران را که در وقت کرد
و امت خود را لعن کرد و بر ایشان اگر کرد پس داد و بر آنها لعنت کرد و بنی اسرائیل را که ملعون

کردن را نشان کرد و ایندیش چینی برایشان لعن نموده مکرراتی استوار میگفت که کشنده او را
لغت نمایند و اگر زمان او را درک نمودید خود را از بازی او عاف مدارید زیرا که شهید با او
شهید یا غیر اینست که در پیشان برود و گویند این لغت را که در این شهر میدین و بحال می بینم
و هیچ چیزی نبود مگر آنکه زیارت کرد و با ازین گفت که چه بسیارست خبر تو در چند خون
که دیده بودی و در بعضی از مملکتها ساجدین مذکور است که چون این را بطول می کشند خود را جمع
و آنها معتاد هزار بار بودند بعد از آنکه گفت که من شنیده ام که فو از این چهار پیشانی که آن چند
که برای تو نوشته ام بر امانت می آید و کن و چهار بر این علی سلام مرد و اعلی گفت که این را
مهرت و مهر نگاری در این یکیم این زیاد لعین او را مملکت داد و هر یک بعد از آنکه لعنت می کردند
و با خونیان و برادران خود شورت کردند و کسی او را بر این لعنت می درخت می نمود و در میان آنها می
بود که او را کلمه بسیار میداد و عاقبت صاحب کلمه بود و پیش از آن اسعد پسران را با خیر خدا
در عاقبت کلمه داشت از عمر رسید که من فوراً استغوی حرکت و تدارک گرفتن می بینم چرا که کرده ام
مراسر را بر این شکر نموده اند که با حقین چهارم و امرا از این گذشته اند و او را بهر پیش می بینم
نزدیک لغت اند و چون او را گشتم مملکت می بینم خواهد رسید کلمه گفت آن بر تو با وای چه می
که چنین فرزند رسول خدا را صلی الله علیه و آله بکنی بافت بر تو و بر من قوی هر دو آهسته با کافر
کرده و نمیدانی که بجهت که میروی و باکی متانگی با صلی الله علیه و آله را چون قسم که اگر نام
دنیا را بچه در آنست بمن بدهد بر کنش بکن از امت محمد صلی الله علیه و آله نخواهم کرد و مگر از او
نموده که چنین از آنکه فرزند رسول خداست بقدر سالی و چون فرار حضرت سید الشهدا و در حجاب

فکر کن

خواهی گفت در صورتی که فرزند و قره العین و ثمره الصادق و فرزند سید زمان عالمیان فرزند
او می باشد یا اگر گفته باشی و او سید جوانان است و امروزی در میان این بزرگواران
در از زمان و چنانکه طاعت بخت را به از زمان فرغ لازم بود طاعت او نیز بر ما فرض بود و لازم
و او در بخت و دروغ است پس هر یک را بخواهی بخواهی کن و من شهادت میدهم که اگر با او محاربه کنی
یا در اقصای بیابان کنش او را می نانی در دنیا خواهی ماند مگر آنکه می خواهی گفت مرا از آنکه
چون او را گشتم امیری خواهم بود بر خفا و هزار سوار و مملکت می و تعرف من خواهد آمد که گفت
که من بکافی برای تو نقد کنم و اگر تو فی قبول از اخوان یافت امید دارم که سمات تو در آن باشد
بدان که من عهد تو بعد از شش ماه بر میم و در راه پس می کنی که در از زلفا با نام و شک بر من طلب
کرده و بر آن سرگردان شدم ناگاه در راهی در نظرم درآمد جزو اندر رفتم و از پس فرود آمدم
نزدیک در در اندم که اب یا شام را می از اندر سرسهری کرد و گفت چه خواهی گفت شام
فوزان است که بعضی را میستند برای دوستی دنیا و بر سر حطام دنیا با یکدیگر نزاع و جدال بینا
گفت از امت بر حرم ام یعنی است محمد صلی الله علیه و آله را می گفت شما بدترین استنها بند وای بر شما
در روز قیامت در صورتی که با حضرت پیغمبر خود غر نایند و زنان ایشان را بیهوده کرد و اند و اسرا را
غارت نمایند پس گفتم ای را به با از کتاب جبین علی را خواهم نمود گفت ای خواص که در جبین علی را
مکتب شویید اسما نه و دنیا و دنیا با و کو و دنیا با و دنیا و جبین و در میان او را را اند و نایند
نمودن کشنده او را تا که او در دنیا نخواهد ماند مگر آنکه پس مردی ظاهر خواهد شد که طلب خون او نماید
و احدی از انکسایر که در خون شریک بوده اند خود کدالت خواهد نمود و خداوندی است از او

بعدی انفس خواهد بود پس از آنکه گفت که من چنین گفتم که تو را با کینه و بغضت فریادی خواهد بود
و بعد آنکه گفت که اگر از تو را در ایام جان خود را فدای او خواهم نمودی چه می توانی را به من بیاورم بعد از آنکه
از آنکه گفت که منم که فرزند و دختر رسول خدا را اصلی الله علیکم شهادت کند گفت اگر تو آنکه من می مردی از
خویشانی تو آنکه من خواهد بود و برای کشنده او است نصف خدا را نش و خدا را به من بدتر خواهد بود از
غدا بر من و ایمان من در دریا بر روی من است و من خلی عبادت کرد بد و مرا از این خواست و در
شدم و با صاحب خود منم بد تو بعد از من پرسید که چرا در ایامی اینها را از من می کشید و بد
حکایت نمودم بدت تصدیق من نمود و مرا خبر داد که روزی در دوان در شدم و از این به کینه که تو
خواهی بود از روی که فرزند و دختر رسول خدا را اصلی الله علیکم شهادت کند و بعد بد تو از آن که من
برسانی بود و پرسید که با او اندر تو باشی و بیگانه تو را از خود دور میکردی هم البته از آن
که بر کینه خروج کافی و نصف خدا را به من هم برای تو باشد و او میگوید که این حکایت من با این
رسید و کامل را علیه و زبان او را بر بد و در از روز مرد و ایضا روایت کرد که من می توانم از آن
یکی از خبر بهر ایش و بد که تغییر صورت در کیش زرد شده بود و من بر پیش غالب که در ایامی
بلا زد و چشمهایش فرورفته بود زیرا که در هر وقت که حضرت موسی می آمدی آن روز که او را برای منجا
میطلبید این حال را با او مخرج میشد از ترس خدا و اندر آنکه گفت که تو که با حضرت ایمان داشت و در آن
که بعد از آنکه می رود و من می که که با نبی الله کناه عیسی را از کلاه کشیده ام از خدا بخواه که مرا ایامی از روی
قول نموده چون بعد از آنکه رسیده عرض کرد که ای برادر کار نامیایان از تو سوالی دارم و تو می توانی
پیش از آنکه من بگویم خطای رسیده که ای موسی هر چه خواهی سوال کن که من عطا بکنم من می توانم که

فلان نموده تو که کار است و از تو طلب از ترس من خطای رسیده که ای موسی هر که از عطا بکنم من می توانم که
او را ایامی از من بکشند و من را علیه هم موسی عرض کرد که من کینه جوایب کشید که من می توانم که
که در کوچه و طر و کر او مذکور کرد بد پرسید که او را چه بد است فرمود که طایفای و با خیالی است حدش او را
در زمین که بد خواهد شد و بسیار او را سو خواهد دید و صد را بشیر بد خواهد کرد و در آن همه
و شیشه میگوید که داد او را هر که فرزند و دختر رسول خدا را کشند و بد او را بی خیالی و کینه بر روی یک نفر
خواهند بکشند و سوال او را عادت نموده زمان او را بکشند خواهند نمود و در شهر خواهند کرد و آن
و یارانی او را خواهند کشت و سرای ایشان را بر سر نیز خواهند کرد و با سر بخت ای موسی احتفال
ایشان بد و کینه خواهند کشند و بد و بزرگ ایشان را بکشت و بد آن خواهد رسید و آن
و کینه را بد ایشان خواهد رسید و حمایت کشنده عطا خواهند نمود که کسی ایشان را حمایت نخواهد کرد و کسی
از شایع این سخن نمی گوید و عرض کرد که برای کشندگان او چه قدر از کلاه خواهد بود و فرمود ای موسی
عذاب برای این ایشان خواهد بود که اینهم از آن عذاب است بیا بر بد هر که رحمت من ایشان خواهد
و شفقت بد چنین ایشان را در نخواهد یافت و اگر برای که است نبود زمین ایشان را فرمود و موسی گفت
خداوند از این ایشان و از هر که را احی کرد ایشان خواهد بود و بد از هم خطای رسیده که ای موسی من
خود را واجب گردانیدم برای کسی که متابعت او نماید و هر که بر او کرد یا بکشد یا خود را بکشد یا بد
جسد او را بر افسوس چرا که گردانیدم و این بود که در هر روز روایت کرده است که دیدم رسول خدا را
که چنین علیه السلام را در این نشاند و بد و کار این را و گاهی از این میگوید و چنین میفرمود
که او کسی که تو را بکشند و ایضا از حضرت روایت کرده است که بعد از آنکه فرزند مرا خواهند کشت خدا

و او را دفع کردند بوسی که شستند و خوابید و صبح مرده و متغیر شده بود چنانکه گویا قبر بر بدن او
مالیده بودند و هر که متابعت این ملعون کرده بود در گشتن کفرت یاد در آن جهنم حاضر بود و نوشته
یا سجده و بی کسی گرفتار گردید و این بنا بر خوبیه و او را لادیشان بود راست ماند و در بعضی از کتب معتبره
از خواجه عبدالله بن زبیر ملعون روایت کرده اند که در غضب عید الله و خلی قهر شده و دیدم که در
پایش روی او قشعی افروخته شد و از استیضای آتش بر بدن او در پیش روی من از من رسید
که دیدی که گفت از اینها کن و این بود و این شد و این روایت کرده اند که چون گشتی
با سر احماییش کوفه آوردند و بر سر سجده افکندند مردم فریاد برآوردند که اعدا اعدا کاه ماری اند
و در میان سرافیکست و نزد سر عبدالله رفته در سوراخ پای این ملعون داخل شد و از سوراخ
بر روی او بار افکند که اعدا اعد و همچنین تا سه مرتبه این عمل اتفاق افتاد و نمائی در کتاب
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون وقت مردن کانیز در روی خدا و علی تعالی
و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و امیر المؤمنین بر یکدیگر ایستاد و بار و بار
میگویی که این شخص را دشمن میدار و بی کسی را دشمنی از روی خدا بجز این میگویی که این
شخص خدا و رسول را دشمن میدارد و تو نیز او را دشمن دار و نیز میگویی که این
که این شخص خدا و رسول را دشمن میدارد و تو نیز او را دشمن دار و با او دشمنی نمایی
بزرگ او میدارد و میگویی که ای بنده خدا اگر در حق خود را از یاد نموده و امانی نامزدی خود را گرفته
و بصورت کبری چنانکه زده اند و میگویی که این چنانست که کسوت بگوید ای ولایت علی این است
اندر میگویی از اینها اسم و این اعتقاد ندارم بجز این میگویی که بجز خدا اعتقاد نداشته ای و حق

این است

و شایسته بود که تو را لعنت خدا و غضب جهنم و آنچه بانی امید داشتی همه از دست تو برود و حق
از آن برسدیدی بر تو و او را که دید پس روح او را بشت و غضب از بدن برودن بکشتند و بعد
شش طایفه بر روح او مقرر میگردد و اندک اب و مان بر روی این اندازند و از روی بد آن
میگردانند پس چون او را در قبر میگذازند در می اندازند ای جهنم را بر قبر او بکشانند که اگر کجا بود
جهنم و شعله های آن بر او داخل گردد پس روح او را ببرند بکوه های بر سوت پس او را در جوار
مرگ میگردد و اندک بعد از آنکه او را در سرخ شده و غضب شده که مانده اند تا اینکه تمام ما علیه السلام
کرد و خدا انور را بعوضت گرداند و بخت او را گردانند و این است معنی قول خدا تعالی رخصا
الغنی و احیانا الغنی فاعرفنا بنو نونا فاعرفنا حرج من سید و بخدا قسم که عمر سیدها
الغنی را آوردند بصورت بوزینه و زنجیر در گردن او بود بعد از آنکه او را کشته بودند و او را در خانه
خود را شناخت و ایشان او را نشناختند و بجهنم که روزگار بنایان نخواهد رسید تا اینکه در دنیا
با در ظاهر سرخ گردند و بسیار باشد که روی ایشان در حال صیانت سرخ شود و بوزینه و خوک و بعد
برای ایشان خواهد بود و غضب سخت و از پس آن خواهد بود جهنم که بدترین پاکت کاهی است
که ظاهر این صیانت غریب است بکند و اینکه دشمنان الهی است بصورت بوزینه و خوک و ظاهر سرخ
و شکالی در این حدیث با اعتبار و قیاس نیست زیرا که در استهاساتی مسخ بود و قرآن برای آنکه
صیحه دارد اینقدر است که منافاة دارد بظاهر با عینی که در است مرحومه با اعتبار بوجهی
صلی الله علیه و آله مسخ واقع نمیشود و میتوان گفت که دشمنان الهی است است بجهنم نیستند و کرامت
و شفاعت بجهنم شایسته آن میگردد و این معنی از احادیث بسیار ستفاد میگردد و سید نصر علیه السلام

و همین چنین کردی و حق را مراعات نمودی عرض کردم که یا رسول الله من شمشیر و نیزه بکار بردم و هیچ
نیزه خنجر فرمود که راست مسکونی اما سیاهی این را بسیار کردی پس فرمود که بیشتر سیاهی این
رقم هستی بر این خون ایدم که نزد حضرت که نشست و فرمود که این خون بر زخم جگر است علیه السلام
و از آن خون در چشم من کشید و چون میزد از شدت جگر خنجر میزدیم و در کمال عجز از اهل بیت علیهم السلام
که قاسم بن صبیح را گفت که مردی از قبیله ایان بن دارم را دیدم که رویش سیاه شده بود و من
او را دیدم تا قسم که خوش رو و سفید بود و گفتم این چه حالت است گفت من جوانی بودم که هنوز در پیش
بود از اهل بیت علیهم السلام تا بعد از آنکه دیدم که در میان پیشانی من اثر سید بود و چون
خواستیم آن جوان نزد من آمد و پیش من را گرفت و بر دوشم نهاد و گفت من جوانی هستم که
که تمام قبیله صدای مرا شنیدند و در آخر گفت که آن جوانی عباس بن علی علیه السلام بود و من کسی را
محمد بن سلمان روایت کرده است که هم گفت که در زمان حجاج با جمعی از اهل کوفه از شهر بیرون رفتم
و نزد کثافتی در یکی از خانه ها که از می ساخته بودند فرو ایدیم تا که مردی آمد و خواست نمود
که شمشیر را در آنجا ساکن کرد و ما گفتیم که مردی است راه گذر و او را راه دادیم و چون انتخاب کرد
جراحی افروخته که در وضع این خط بود و نشستیم و معذره کرد و صحبت امام حسین و گفتند که اگر
یا که در دوش من میگذشت که چنگ از قاتلان حضرت مانند که آنکه بگذشت که از آنرا اندر
گفت که من از قاتلان حضرت و هیچ ناخوشی نمی رسیدم و شما که می شنیدید که عادت شما در دفع
گفتن به ما ساکت میشدیم در آن حال روشنی چراغ کم شد و اندر برخواست که آنرا اصلاح نماید
پس در پیش گرفت و اندر فریاد کرد و از آن خانه بیرون دوید و خود را در میان فرات افکند

و گفت

و استقامت میکرد و گفتسم که سیدم که چون سر را در زیر آب سپرد آن پیش بر روی آب بیکر و چون
سر بر آن می افتاد و در آب می گشت و در میان آب آنش گرفتار بود تا بحکم واحد که در دوش من افتاد
مناقبی که بهت که روزی حجاج ملعون گفت که هر که را بر ما نفعی باشد بر خیز تا اینکه باو جانی
نماند مردی برخواست و گفت که مرا بر نفعی که شما دارم عطا بده حجاج گفت ای نعمت که را که
گفتم بر سید که چگونه او را شستی گفت نیزه و شمشیر باو زدم و کسی را بخود در لقمه کشیدم حجاج
توبه او در یک کمال جمع گماشت و امر نمود که او را بیرون کنند و او چیزی نداد و بعضی از کتب
اصحاب را بعد از آنکه شست و شوی است که چون حضرت امام حسین علیه السلام شستند در یک کمال و کتب
و کتب حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم و عرض کردم که کس می خواهد که سید است مرا بک
چیز را میفرمائی فرمود که همان خرم که بخود قرار داده بود حج را بجا آورد چون بک رسیدم روزی
در طرف بودم مردی را دیدم که هر دو شمشیر قطع شده بود و در خا زمین مانند خنجر و سیاه
و کف زده بود و پیر دای که به جسد بود و میگفت ای پسر زکریا این خانه مرا بسیار زود بین
نمودم که مرا خواهر از زیر جسد شفاعت نمایند و باره من تمام اهل خانه را زود بین نمودم
مملو قاتل که یکی از قاتلان من را روی بکوبید که من تمام خلق که در اینجا بودند طرفدار یک
نموده بودند و او اعطای کردم و با او گفتم اگر تو اهل بیت شستی نباید که از رحمت خدا نا امید
پس تو چه کسی و گناه تو چیست انفر و کربا گفت من نفس خود را سنا ساختم و میدانم که
چه کرده ام اما از او پرسیدم که عذر تو چه بود گفت من جانی حضرت امام حسین بودم در روز
که از دست بیرون آمد و نفعی که بخواه رسید و مردی که حضرت اراده نمود ساختن کرد

از این خبر با من میراد بود و چون شلوار خود را برای حضور و در آن سبکیم سید بدو خوش داشت که بنده از الد
و چشمه بابت در این بنک و در آن بنک بنده را به عطا نام که اگر کسی او را عطا می کرد به من می بخشید و چون
شدم آمد و در میان کشان مرا پیدا کرد و همان بنده از شلوار من دید و من که بهار بسیار را با
زده بودم داد و دست گذاشت و بگوید که از آن خود من دست بردار خود را پیش بروم و از آن که
معرفه کرد بعد از شش هفته دست و دست را قطع نمود و که در یک کتوب من دست جری را پیش بروم که
نگارم که که بهار را کشید و در آن کتوف العور که را انداخت و دست جری را نیز قطع کرد و چون دست کشید
بکشاید و از این کار احوال خاص نموده در میان کشان پنهان شد چندی رسول خدا ص
علیه السلام با من را خبر داد که بسیار که روز دس آمد و در پیش من بسیار و فرمود که ای جالی تو را چه
بر این دهن که درستی را که چند روز تمام ملاکه بسیار بوسیده بودند و او را همانا و منو بایا بر که
جسته بود قطع نمودی آیا تو را پس خود آنچه از خدا علی کرده بودند از نعل تو خاری و کس که از خانی
خدا در دنیا و آخرت روی تو را بسیار کرده اند و دستها و پاها ی تو را قطع نماید و تو را داخل آتشی کرده
که خون را ریخته و در فدا جرات نمودند و بعد قسم که هنوز دعای آخرت تمام نشده بود که دستها
من شکستند و قسمی که تبرکی صورت مرا فرود رفت و در آن حالت باقی ماندم و از زبان خانه اندام برای
اینکه از این سلامت تمام من میام که هر که از من بخواهم شد را می بگوید که کسی در یک باقی نماند
که حدیث او را شنود و بخت کردی بر او خدا او را بخت نمود و یکی بگفتند که آنچه کرده تو را پس
و بحکم الله تعالی بنده را بخت نمود و ایضا در همان کتاب مذکور است که مردی که در از راه کوفه بخت
که چون شکر کوفه برای حماد بن محمد بن سلام که بدین فرزند من قدر از این آلات این که هر روز

والله اعلم

[illegible]

که امام بود و علی بن ابی طالب را فرستاد و محمد و عبد الله بن عبد الله که مادر ایشان ام الرباب
بود و حضرت که مادرش فاطمه بود و دختران حضرت سکنه بود از باب و فاطمه از ام هانئ و زینب
و از کلبه حضرت و دو دختر او را نام داشت که حضرت که چون پسران از سران از سران از سران
خوبت که پیش از آنکه در آن پیش از آنکه در آن پیش از آنکه در آن پیش از آنکه در آن
و بر بار و پیش خود و او کرده آنها را در دو طرف و همدان امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چنانچه
صفتی الله علیه السلام را از خود است که اگر امام نماند که بانی قوم را بر حیدر است و ایضا
حکایان و دیگران را تسلیم نموده اند و در اسلام حضرت کرده اند و من حق خود را در حق نبی باستان از
از او نمودم پس مهاجران و انصار گفتند که ای برادر رسول خدا ما نیز حقوق خود را نمیخواهیم
که خداوند او است بدان که پیش از حق خود را نمیخواهیم پس قبول نمودم و از او کردم هر طاعتی که
علی بن ابی طالب علیه السلام در امر ایشان بجهت گرفت و نگذاشت که من بجز در باره ایشان را از خود
بودم بعد از او و جمعی را را ده نمودند که دختران ملک را ترجیح نمایند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
باعتبار خود بگذارید و ایشان را میر نمائید پس بزرگ ترین حاضران بشهر با فخر و خرد و پشاور
و او را بخود دعوت کرد بشهر با فخر و خرد و پشاور که ای بزرگ قوم خود که ای بزرگ قوم خود که ای بزرگ قوم خود
اختیار خواهی نمود بشهر که فتن را خنثی میبایستی بشهر با فخر و خرد و پشاور جواب داد امیر المؤمنین فرمود که کاش
رضایت و در اختیار بایک که ترجیح نماند پس از او پرسیدند که که استیاضای گفت بزرگوار است
از نورس طبع و با طبع یعنی حسین علیه السلام بگوید بخوانم نمود امیر المؤمنین فرمود که که را در این
خود بگریه ای حسی کرد که شمارا از حضرت خدیجه بن علی را از خود که خطه بخواند و از حضرت امام حسین

السلام

ترجیح نمود و این مکی گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حضرت بن جابر حقی را بر امیر شریک
کرد و این دو دختر و زوجه را از حضرت فرستاد و حضرت او را با امام حسین و او و علی بن ابی طالب
افراد متولدند و دیگران گفته اند که حضرت و دو دختر و زوجه را از حضرت فرستاد و حضرت
بعثت امام حسین علیه السلام داد و علی از او متولد شد و دیگر بر این مکی که داد و فاطمه از او متولد
و این شهر شویب بعضی از علما این گفته که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که بعد از پدر باقی ماند در کربلا
بود امام محمد باقر علیه السلام در آنوقت پانزده ساله بود و علی بن ابی طالب علیه السلام که شصت و دو ساله
بود و زید بن سبک بنده که شصت ساله بود و بعضی گفته اند که چهار ساله بود و در گفت الله ذکر است که حضرت
نفس میر و چهار دختر داشت و بعضی شش پسر و سه دختر گفته اند و بعضی چهار پسر و دو دختر گفته اند و در
از کتب شافیه مذکور است که چون حضرت امام حسین علیه السلام شصت و دو ساله بود پس بر این مکی را از حضرت
خواند و او با نمود و چون این پسر بر پدرش علیه السلام و الله و الله و الله رسید صافی بپشت که شافع
این مکی که در ملاحظه حاضر است نامم باین جاس نوشت که من خبر رسیده است که محمد بن سبک بنده
بعثت خود خوانده است و هر گاه که در اطاعت او و رای که در اطاعت او با خشی و در کشته شد
کردی و تو بریت ما چنگ نده و وفا کنی ما نموده و اطاعت خدا را منظور داشته و حق را نشناخته
در اطاعت صلح کرده خدا تو را جزا دهد بهترین جزائی که صلح کرده است کافی نشان را با این جزا
در جزئی فراموش نکنم و جوانی بخوبن با تو را فراموش کرده ام و در صلح تو با منجه سزاوارتی که خدا
رسول خدا صلح علیه السلام را تعجب خواهم نمود پس که هر که را از مردم عالم بر می که این خبر را شنید
او را فرستاده باشد با و رای خود را بر ساقی بزرگ مردم سخن بفرستد و تو را بفرستد

این حاکم و حاکمان را نه نوشت که نام تو نیست رسید ایمان نامه که در آن نوشته بودی که این زیر پرده است
خود خوانده و من با خودم در حق او کرده ام هرگاه چنین باشد بخشم که عرض من از آن ملاحظه جان من
و خداوند عظیم بر دست من دانست و چنین بنده شد که فراموش نکردم چنان نمودی و عظمی که من را
و در آن تعبیر غایبی کرده پس من کن ایزد چنان در خدا خود از زمین بر کسی که من کرده ام و در حق
خود از تو در جهان خود قسم که با نیکو از آنچه نزد تو است از حقوق ما که اندکی و بدستی که تو می نمود
از ما حریف و طبع از او خواست خود بودی که مردم را ترغیب بایستای خود از این زیر پرده کردی
ما با تو نه دوستی نه از تو خوشحالم و از تو امید دارم و بدستی که تو از من خواست میانی که تو را ایضا
کنم و مرا بر دوستی خود میداری و حال اینکه تو کسی را که من می خواهم که در حق او
راه هدایت و ستارای آسمان علم و حکمت بودی که تو نموده ای با ایشان شک تو را بر تو برکتی که در حق
که ایشان را در خاک و غمی هستند و بر من در حق و بی بالین و صحرای آنگاه که با ایشان می زیاده
و جانورانی بر ایشان می افتند تا اینکه خدا که در حق را بر اکتفا که در خون ایشان شرک می نمودند و ایشان را
کفن نمودند و دفن کردند و تو را این حکم نشسته نشستی و من هیچ را فراموش نکرده ام و در ظاهر
که تو حق را از حق خدا صلوات الله علیه بر من آورده ای و جانب حق خدا بر من و جبر را فرستاده ای
او را در حق تقدیر می کنند و بویست بر این امر آورده ای تا اینکه او را از که بر حق کشایدی و او را شما
با ترس خوف بیرون رفت و شک تو را در حق که را می بیند و همه آنها از آن بود که تو را با خدا و
و اهریست و منی بود همان اهریست که خدا جبر را از ایشان دور گردانیده است و ایشان را با کبریا
و مانند برانی جلف جدا کنند و حق تو نیستند و حضرت از شما معاصی را طلب نمود و خواست

که باز کرد

که باز کرد و شناختی شمر و یکی با و را ای او و استیصال این طاعت او را و او عظم نمود و گوید
خانه داده از ترک را گشته اند و چیزی از من از این طاعت نیست که تو دوستی را طلب میانی و حال
اینکه فرزندان پدران را گشته و هنوز خون من از تن تو سبکد و تو از آنکه که خون من نزد است
و این است که آن خون را طلب می نمودند و تو بر من چنین خواهی گرفت و اگر تو در دنیا غالب کردی من
بسیار معجزاتی دانی و این که کتب را گشته خدا طلب حق ایشان نمود و پس است خدا را ای با
و انعام گشته از عالم این پس تو را خوشحال کن و از آنکه که امروز بر ما غالب شدی زیرا که روزی خواهد بود
که ما بر تو غالب شویم و در آن نوشته بودی که وفا نموده ام به بیعت تو بجهت اینکه حقیت تو را شناختم
اگر چنین باشد خدا میداند که وفا به بیعت تو و کسی که من از تو بوده اند کرده ام و تو خود میدانی
من و فرزندان پدران من این امر را در ازیم از تو و شما کرده و من با شما کرده نموده و ما را از حق خود
منع کردید و خود مسئول این امر شدید پس از رحمت خدا دورا که کسی که را عظم نمود و سخنان را بر من می شنید
چنانکه تو هم بود و لوط و هاب و عین از رحمت خدا دور بودند و عیسی از همه حجاب و آنچه باید که از آن
نورانیان است که تو در آن عظمی و افعال کوچک را سبحان شام بر روی بعضی که سیران را بر من
برای آنکه مردم بر بیند که تو را غالب شده و تو بر ما منت مگذاری و خدا بسطی بر تو منت که هست
و اگر تو از جراتت سرع علی میداد که از خراج حلیه زبانی من سالم باشی و خدا قسم که من
بیتم از آنکه خدا که حق فرزند رسول خدا صلوات الله علیه که فرزندش می زند که تو را در دنیا بیرون
با عدلت و خواری پس هر چه خواهی کن خدا بدت را بر طرف گرداند و منم که از این زندگانی خدا
خود را نزد خدا مضاعف می گردانی و که معصیت میانی و سلام علی من این است الهی و در عالمی که گشته

بر مردم غالب شد و معاویه بطعن را وصیت کرده بود که اهل بیت چهار صلوات الله علیه بر طاهر
کرامی دارد و با طاهر می کن که این از از روی زمین بر آغازی و بپس از این از امانی نگذاری
و ان طواری بود طولانی و در ان شب بسیار فرشته بود چون ابو جعفر علیها السلام ان طواری را و
برکت و بهر جا که میرسد بگفت که بزرگترین در در خود محبت بوده است و در آنجا از آنجا بوده
معدوم است و بسیار بگوید که است کسی که گفت که امام حسین علیه السلام در روز واقعه شهید شد
فاخته الله علی بن ابي طالب و محمد علی اهل بیت است صلوات الله علیه علیهم **باب بعد**
در ذکر احوال مختارین ابی حمزه ثمالی و در آن روز **مقدم اول در تحقیق**
احوال مختار و سجد در طبع و دم او در رفته است شش گنی روایت کرده است که چون حمزه علیه السلام
بر ناپ و در حمزه علیه السلام لعن الله من اذخره حضرت امام زین العابدین علیه السلام آوردند بحدیث
و فرمود که حمزه را در خدا و ذی است که خون ما را از شما نماند گرفت و مختار را افرای بگوید و او را
روایت کرده است که مختار بیست هزار دینار برای حضرت فرستاد و از آن قبول فرموده بانی
تغیر خانه عقیده بسیار مختارهای است که خراب شده بود و خود بعد از آنکه بعضی سخنان را از مختار
ملاحظه شد بود چهار هزار دینار دیگر فرستاد و از آن قبول فرموده و فرمود مختار ملک است که
مردم را به جمعیت خفیه دعوت نمود و آنکه در آن کسان را بفرستاد و بگوید کسان لقب مختار بود
و در جمعی از کسان باین خبر بود که امیر الامراء لشکرش باین هم ملحق بود و بعضی گفته اند که کسان
از آن که در امیر المؤمنین علیه السلام بود و او مختار را بر این داشت که خون حضرت امام حسین علیه السلام را
طاهر نماید و از اطفالان حضرت دلاکت میکرد و صاحب مختار بود و از هر جا که سرخ میکرد که یک

از اطفالان حضرت با مختار فرستاد است قصد نمود بکشد و نام آن خانه را خراب نمود و صاحب
رومی را که در آنجا می بود بقتل رسانید و آن کسان ابو حمزه بود و او را که فرمود مختار را
که سید بن سکینه که گویا ابو حمزه را بجا و اهل شد است و حسن بن سلمان در کتاب مختار گفته است که
مختار یکصد هزار درهم برای علی بن حسین علیه السلام فرستاد و حضرت مختار که از آن قبول نماید
و خوف داشت که در فرایند آنجا در جانی که داشت و چون مختار گفته است بعد از آنکه طاهر فرستاد که
چنین علی نزد من است بعد از آنکه در جانی که داشت از آن قبول کن و بر تو کار را با او حضرت مختار را
است بگوید و میفرمود که مختار خدا را در دفع نیست زیرا که چنین کان بگوید که دمی بر او نازل شود
و ایضا از حمزه علیه السلام روایت کرده است که در روز عید منی و منی بحدیث حضرت امام مختار
علیه السلام رفتم که مختار را دیدم که گریه نموده بود و فرستاد و بود که حلاق بیاید و سر را برش
من در پیش روی حضرت نشستم ناگاه مردی ای از آن که کوفه را اهل شد و دست مختار گرفت و دعا
که بگوید او را منع نمود و فرمود که تو کبیتی گفت منم ابو محمد مکرم بن مختار بن ابی حمزه ثمالی و در آن وقت
اندر از حضرت دور بود و مختار است خود را در آن کرده او را از خود کشید و نشاند و روایت بود
که در دامن حضرت نشسته پس آن مرد عرض کرد که مردم در باره بدین سخنان بسیار میگویند و مختار
که آنچه تو میفرمائی در باره اصدق همان خواهد بود و حضرت فرمود که مردم چه میگویند گفت بگوید که
کو بود و من قبول نخواهم نمود مگر آنجا که تو بفرمائی فرمود که سعاد الله ضربه و مردم مرا که هر روز
از مالی بود که مختار برای حضرت فرستاده بود و یا خانه های ما را بنا کرده و اطفالان ما را کشت و طاهر را
نکرد پس فرمود که مختار است که او را و خدا را دیدم که او نیز خاطر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود

و شهادت برای بنیاد فیض و تکلیف و فراشی برای او را می کنند و از او احادیث و کرامت های بسیار می رسد
که خدا رحمت کند بر خواجه حق از شرفات ما را که نسبت می کنیم از اهل بیت خود و حق ما را که از اجداد
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مختار نامه بطی می خواند علیها السلام نوشتن و مالی بهی
برای حضرت فرستاد و چون فرستادگان او به در خانه حضرت رسیدند و او را رسیدند و خبر فرستاد
که از در خانه من به در می رسد که من به در می رسد که من را قبول می کنید و نام ایشان را می خواهم از شما
خوانم اما مرا محروم کرده و در حق من نیستند که این نام ایشان است بسوی مهدی علیه السلام و حضرت امام محمد باقر
فرمود که در آن هیچ از اوصاف حضرت را ننویسند بود همین قدر نوشتند بود که این فرزندان
هر زنده و هر زنده و اینها از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که مختار نامه را از ایشان می رسد
که طلب حق نمود و قائلان ما را که است و بیوگان ما را ترجیح کرد و مال را در میان تقسیم نمود و حق
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که همیشه ستر را پوشیده بود تا آنکه در دست
فرزندان ایشان افتاد و ایشان در رکعت یا در قریب از آن افتاد و فرمودند از حضرت روایت کرده است
که چون خدا خواهد که برای او بیاورد خود از قومی استقام کند و بهیچ چیز خلق استقام نمی کند و چون
خواهد که برای خود استقام کند و بهیچ چیز او بیاورد خود استقام می کند و بهیچ چیز که برای حق استقام
نمی کند و بهیچ چیز نفعی ندارد این را در پس از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که چون در دست
نمود و علی خدا و امیر المؤمنین و حسن و حسین صلوات الله علیهم همین یکبار هم آیند کسی در جهنم فراید کند
که با رسول الله بفرماید من پس و سر نه این سخن را مگر نماید رسول خدا آنچه طاعت او نذرند و سر نه
فراید که که با امیر المؤمنین بفرماید من پس و سر نه این سخن را مگر نماید رسول خدا آنچه طاعت او نذرند و سر نه

کلی

من پس و سر نه این سخن را مگر نماید رسول خدا آنچه طاعت او نذرند و سر نه
فراید که که با امیر المؤمنین بفرماید من پس و سر نه این سخن را مگر نماید رسول خدا آنچه طاعت او نذرند و سر نه
کستم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما می رسید که کعبه که جهت بر تو تمام نمود پس حضرت می فرمود
که با هم را جمع نماید برای فرود آمدن تخم فرو رود و او را از میان قشش بر روی آورد و راوی
که از حضرت پرسیدم که آن سخن کجاست فرمود که این سخن کجاست که برای مردم برای چاره و با قش غذا می کنند
و حال آنکه اندام او را از سر زخمی فرمود که از آن دو نفر چیزی در دل او بود و قسم کسی که خدا را
عید الله بر سستی سخن فرستاده است که اگر در دل می رسد و یکبار چیزی از آن دو نفر بابت خدا
انها را برود و در جهنم خواهد افتاد و هیچ طریقی از حضرت روایت کرده است که او را رسول خدا از او
می گذرد و بعد از او امیر المؤمنین علیه السلام و بعد از او امام حسن علیه السلام و بعد از او امام حسین علیه السلام و در میان
هر اطراف می رسد مختار نامه که با حسین علیه السلام می رسد و حسین علیه السلام می رسد و حسین علیه السلام می رسد
او را اجابت کن که حضرت با خدا صحبت می نمود و مختار نامه را بر روی می آورد و در حالی که بر خالی می رسد
بود و اگر در دل او می گذاشت و دوستی انداخته و در دل او می رسد و در کمال بجا می آید و اجابت
کرده است که مختار علی بن ابراهیم را حاضر یعنی احوال نمود و بعد از آن او را گرفته مالی بسیار از او
می کرد و او را با بشرین خالی می نمود و روزی مردی را طلبید و بهایش از آنده بسیار کرد و گفت که
شما را می کشم بشیر می زبک بود گفت که تو را را نمی توانی کشی مختار گفت چرا نمی توانی
شما را زدن من سیر می کشی که در احادیث ما رسیده است که نور حق که نور حق که نور حق که نور حق
ما را که چای خوشی خواست مختار گفت راست می گویی چنین چیزی را در دست و ایشان
بودند تا وقتی که مختار کشید و در آنوقت از حسین علیه السلام می رسد و در آنوقت از حسین علیه السلام

مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بعضی از بنی اسرائیل اطاعت نمودند و حکم کردند و بعضی
 عصبیان در زندند و مذکور شد و شایسته شد آنها خواهد بود اصحاب عربی که مذکور که با امیر المؤمنین
 عاصیان کدام کردند و فرمود انکار کرد که ما موافق اند بعلیهما با اهل بیت و بعلیهما حقوق و با اهل بیت
 و حقوق ما را انکار کردند و از انسان گرفتند و اولاد رسول خدا را کشتند و حق کردند که این امر خواهد
 فرمود علی ایست خواهد شد و در وایت که در فرزند من حسین علیهما السلام اقدار رسانند پس
 فرمود و اینان خواهد رسید زجر و عواری در دنیا بشود و کسی که خدا بر ایشان تسلط کرد از برای اتمام
 کشیدن چنانکه بنی اسرائیل رسید و حق کردند که آن شخص کسب فرمود که خدا از خدیجه نقیصت که او را
 مختار بود و میگویند حضرت سیدنا جدی امیر المؤمنین علیهما السلام این حدیث را برای اصحاب
 خود نقل فرمود و آن حکایت بنی یعقوب علیه السلام رسید و علوی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 گفته است و معلوم نیست که علی بن ابیطالب علیهما السلام از او در پیش خود گفته باشد یا رسول خدا است و او
 باشد و علی بن ابی طالب علیهما السلام گویند است که این گفتارهای باطل و فتنه بشود و تا باجای خود را بمان
 فریب میدهد و این فرمود که او اگر دلی نماند و چون قطع انگذند و مختار را بماند و حجاج بعد که علما
 او انداخت و یکصد و شصت میارند و سیدنا از پسرید گفته که نمیشود در عزت و ولایت بیدار است
 مختار گفته که شمارا نمیشود انکه گفت و گفتار رسول خدا را در مع میباید که بماند و اگر انکه خدا
 را از خود خواهد که بماند و سیدنا و سیدنا از پسر از شما را خواهد گفت حجاج یکی از خلفایان خود
 گفت که نمیشود خود را بجلاد بدهد که او را بکشد و چون بجلاد نمیشود اگر گفته را که شد و حجاج او را
 مجبور نمود و در کمال بر سر آمده و آن نمیشود که در پیش بود و سرکش خود و در میان مرد جلاد

و نمیشود را

و نمیشود را و نمیشود چون است با ائمه که کردند و او را بر تضرع و اقرار کرد و افتاد و جان داد
 و چون دیدند که عقرب او را گرفته است انقبضت است و نمیشود گفت ای حجاج تو را بر کشتن من
 قدرت نخواهد بود ایما بنماط مناری انچه را که تبارش بود و الا کثافت گفت و را و او که حجاج را
 بقتل رساند و پیش از است احد میگردد و باید و زار او را و خود را امر نمود که او را در پیش
 گذارد و در راه شایو بر کرد و اند و چون بر را نظر بروی افتاد بر سید که گویند گفت مر می
 از حرم و میوای از تو سوال نام که چه احوال میکنی و بر ایشان کنایه نباشد و گفت
 که در کنایه و بده ام که از ایشان مر می بهم خواهد رسید که او را محمد صلی الله علیه و آله و سلم و او
 بنمیری خواهم که در دولت هم را بر طرف خواهد نمود و من ایشان را میکنم که انفر و بهم رسد و تر
 که اگر انرا در کتاب دروغ گو بمانی و بده سزاوار نیست که جمعی بکینه را بر روی نقیصت سانی
 و اگر این سخن از تو می رانست گو بمان است خدا حفظ خواهد نمود همان اصلی را که انرا از ان بیرون
 خواهد آمد و تو را قدرت بر ابطال آن نخواهد بود و قضا خدا جاری خواهد شد شایو که است
 یکوید این مرد ترافعی لا خود است از کشتن حجاج بر داشت و ای حجاج خدا مقدر کرده است که
 من سید و مشا و سید و سید و سید از شما انقدر رسام اگر میوای مرا بکش و اگر میوای و اگر از پسر است
 که خدا تو را از کشتن من منع خواهد نمود یا انکه مرا زنده خواهد کرد و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 حق است و در این شک نیست حجاج بجلاد گفت که کردند و او را زن مختار گفت او نمیشود که ما سر خود
 ما شتر این بدی ما انکه خدا افعی بر تو تسلط میکرد و چنانکه مختار را برای بجلاد تسلط کرد و چون
 اراده نمود که کردند و او را بر تضرع و اقرار کرد و افتاد و جان داد و انکه گفت

که دست از او بردار و نامه از عبد الملک بکجج داد و در آن نامه نوشته بود که کور نام بر من زما آورد
و در آن نوشته بود که مختار را گرفته دارد و قتل او داری برای اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله
توضیح رسیده است که او سید و مستاد است هزار نفر از انصار بنی امیه را خواهد کشت چون این
نامه برسد دست از او بردار و باو هیچ از انبیا رسان زیرا که او تو هر دایه ببرد پس عبد الملک
دو لید و دو غنایه گرفته است و اگر آن خبر که تو رسیده است دروغ است معنی ندارد که شما را
رای خبر دروغی بقتل سانی و اگر راست است تو را امانت بمان خواهد بود که قول رسول خدا را
صحتی الله علیه و آله دروغ گردانی حجاج مختار را زانو و مختار بیست و یک نفر که چنین خواهند
کرد و طلاق قتل خروج خواهند نمود و طلاق قدر از مردم را خواهم کشت و بنی امیه را از لیل خواهم نمود
و چون این سخنان بکجج رسید بار دیگر او را گرفت و امر نمود که او را گردن زند مختار گفت که تو
را نمیخواهی کشت و در مقام رو بر خدایان در این لشاکو تو می فرود آمد و نامه از عبد الملک
و در آن نوشته بود که ای حجاج متوجه مختار شو زیرا که او تو هر بفرستد پس رسیدت و اگر آنچه شنیده
حق است از کشتن او منوع خواهی شد چنانکه دانیال منوع شد از کشتن نوح علیه السلام که خداوند فرمود
که بنی اسرائیل را بقتل رسانند پس حجاج دست از او برداشت و باو گفت که اگر مثالی این سخنان را
بعد از این بگوئی تو را خواهم کشت و مختار ترک ای کفار کرده حجاج مرتبه دیگر در مقام از اراد
را بعد مختار پنهان شده مدتی پنهان بود پس حجاج او را گرفته امر کرد که بنی امیه را بکشد
از عبد الملک تا رسید که او را راضی نموده بود حجاج او را احاطه نمود بعد الملک نوشت که من چگونه
و اگر آرام و منی را که در ظاهر بگوید که طلاق قدر از بنی امیه را خواهم کشت عبد الملک نوشت که تو در خانه

الکرانی

اگر آن خبر راست است پس من استوارم که او را رعایت نمانم زیرا که بر احق حضرت دارد و اگر آن
خبر حق نیست پس او را تربیت خواهم نمود چنانکه فرعون موسی را تربیت کرد تا اینکه بر او مسلط
پس حجاج مختار را نزد او فرستاد و بعد از آن مختار کرد آنچه کرد **دوم** در ذکر آنچه بر
مختار و اصحاب او جاری گردید و مقتضای این اخبار در این فصل از شرح الآثار است که شرح فاضل
جعفر بن محمد بن علی تألیف نموده است و فی حقیقت آن رساله است بر بیشتر از احوال مختار و مردم
مختار و آن کتاب در ترتیب بر چهار مرتبه **مرتب اول** در ذکر نسب مختار و بعضی از اخبار او و در
مختار پس از رسیدن بنی عبید بن جریج بن عبد بن غزو یعنی است و ابو اسحق کتبت است و بعد از
صحبت زبانی در پی حجت و هر یک از آنان قبیله را که بر او مدعی میکردند قبول میکرد و تا اینکه در جزیره
که کسی باو گفت که نزدیک کن دوز را که صاحب من و دود است و بیج ناخوشی در او خواهی دید چون
شد خواب خود را گفت و او را بپوش گفت که ما مرشد و بر تو بیج و در دفتر در میان مردم چون
دو نفر مختار را ملائمت در خواب دید که کسی باو گفت که بشارت باو تو را بفرزندی که ششیر زبانی
مردم است بشیر و در جنگها غالب خواهد بود و چون مختار متولد شد همان گونه نزد مادرش آمد
و گفت که این فرزند تو پیش از آنکه حرکت کند و بر آه افتد ترشش کم و تا بپوش بسیار خواهد بود
و از آن زن بیج پس بر او دوامد مختار و جبر و ابو جبر و ابو سکیم و ابو امیه و توله مختار در میان
بود و با پدرش در واقع قسطنطین حاضر شد و در انوف سیزده ساله بود و بجهت مرگ قتال
کرد و عیش و لعب و او را راضی نمود و بسیار شجاع بود و از خبری ترسید و امر مختار را بر سر کشید
و مختار فرود آمد و باو فرات و بسیار سخنی و صاحب فرات بود و معنی دانت عالی و مدعی از مختار

در محاربات صاحب تزلزل می بود و اعضا از اصغر تا بزرگتر دست که مختار را دیدیم که در دامن
 ابرو از من علی السلام بسته بود و بخت دهن مبارک بر سر او می افتاد و من خود با کیش با کیش یعنی
 ای نیک و با هیچ بیاد را کیشان نامیدند و کروکیانیه باو می نمود و از ابو حمزه ثمالی است نقل است
 که من در سال موسی حج رفتم حضرت امام زین العابدین علیه السلام بر من و در سال نبی است حضرت
 و گوئی دیدیم که در دامن بخت بسته بود و بر خیمت و رفت و در سنان درگاه افتاد و در سنان
 از جابر خود حجت و در دیده ای ظاهر را برداشت و خون از سرش با کبر و شکست که تو را بیا و می بیند
 تو را در کناسه برادر گشتن من چنان کردم که جبره در دم فدای تو را در گام کناسه فرمود در کناسه
 الکسی که محمدرضا علیه السلام برستی معجزه گردانیده است که البته خواهد شد و اگر نوزده با شستی
 که او را از ناحیه از نواحی کوفه بگذراند و در خیابان بعد از قبر بیرون آورند و بر روی بکشند
 و در کناسه برادر گشتند و بعد از مدتی از دار خود و آورند و بوزانند و خاک سپین بر او و در مدتی چنان
 کردم که فدای تو شوم این که گوئی چیست فرمود زید و از بدای مبارک کن ای جابر خند و فرمود که حکایت
 این فرزند را برای تو نقل نام ششی ثمالی سجود و در گام بودم و در ای انشا خواهم بود و در خواست
 که در پشت نزد رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بودم و ایشان مرا از پی خود با جوار
 و من ای جابر می خواهم فرمودم و نزد حضرت سدره استیصال نمودم و بر شتم تا نفی مرا از دار او که
 مبارک باد بر تو و زینت زینت پس بدار شدم و غسل کردم و نماز صبح را بجا آوردم و در آن حال
 که کسی در خانه را می گوشت چون بیرون رفتم مردی را دیدیم که استیصال کنیز را گرفته بود از او پرسیدم که گفت
 تو چیست گفت علی بن حسین علیه السلام را می خواهم گفتن من منظور تو گفت من رستاده تمام و در آن حال

و ای کاش

و میگوید که این نیک که با جلا داد و در دامن از ایشان شد و دنیا خردم و اینک شش صد و بیستم نقد
 فرستادم و نامید من را و من جواب را را نوشته از آن نیک پرسید که هم تو چیست گفت حورا
 و از من عادت شد و این فرزند از او تو که در بد نام او را زید نهادم و دیگر که تو خواهی دید او حورا
 میگوید که من بر آنها را دیدم و در عمر بن علی ثمالی است که گفتار طیت برادر دنیا برای حضرت امام
 علیه السلام فرستاد و بخت باقی خانه حقیقه و خانه های دیگر از ما که خواسته بود و بنا نهاد و
 ایضا از من علی السلام عالم مختار را عادت بدین گردانید و مختار را هم خود بدین رفت و چون
 شعبه از جانب معاویه بطول حاکم گشته مختار بعد از رفت و بخت محمد بن جعفر بیست و اندک
 از آنجا میخورد و چون کوفه در گشت روزی با من و سوار بود و در بازار میگذشت و میگوید که کلمه
 میدادم که اگر فرما بگویند و فرما بگویند و آن کلمه را بگویم همیشه و در انشایت بنام خدا کرده محم
 که عادت ایشان است که هر چه بایشان بگوئی قبول نمایند مختار گفت که ای که عیبت میگوید گفت
 و از خواهی نمودی برای ال محمد صلوات الله علیهم مختار این سخن را در گوش گرفته پیوسته در فضا
 ای محمد سخن میگفت و شاقب علی و حسن و حسین علیهم السلام را برای مردم و میگوید و میگفت که ای ادا
 ترند باین امر بعد از رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و از ظاهر در داند و برای ایشان بود
 برایشان نازل شده بود بگوید و روزی بعد بن فاطمه جدی باو برخورد و گفت ای جابر چیست
 میگویند که مردی از بنی ثقیف خروج خواهد نمود که حیار از انقدر رسانند و غلام را انصرفت نماید
 و طلبی ضعیفان کند و او صافی برای آنرا ذکر میکند که تمام آنها درین پیوسته است و میگوید
 اینکه میگوید که او جوان است و کمال سن من است که شده است و دیگر اینکه میگوید که بخت او است

و چشم من از چشم غیب بهتر شد و بعد گفت که شخصی سواد و متدلس را از اهواز می آید
 بیداند و شنید چشم تو بعد از این چیزی ببرد و شاید بگذری بیا کند و مختار بر این حال بود
 تا معاویه بیاورد و رفت و نزد علی بن ابی طالب آمد و حضرت امام حسین علیه السلام را بگوید
 فرستاد و مختار او را در خانه خود جا داد و با او بیعت کرد و چون مسلم گشته است سعادت مختار را نزد
 بن زیاد نمودند و بعد از آن حاضر نموده با و گفت ای پسر حسین تو با دشمنانی با بیعت کرده
 عمر و بن حریث شهادت داد که او بیعت کرده است بعد از آن گفت که اگر شهادت عمر و بن حریث
 می گفتم و او را دشنام داده جوئی که در دلت است بر او زد و از ای صدمه بگفتنش درید و او را
 با بعد از آن بن حارث بن عبد المطلب مجلس نمود و میثم تمار نیز در آن مجلس بود و بعد از آن علی بن طلحه
 که سواد بهای بن خنجر را می شناسد و گفت که این زیاد مرا خواهد کشت و بخواهم که این یار را
 در میان شما بگویم که من تو را نخواهم کشت و تو در این زودی امیر بصره خواهی شد
 میثم تمار گفت که تو سیر و ن خواهی رفت و طلب خون امام حسین خواهی نمود و همان مرد که از او
 گفتن دارد او را خواهی کشت و با بر صورت او خواهی نهاد و همیشه این مورد را خاطر اند
 تا آنکه امام حسین شهید شد و مختار بخواهد خود صغیر که زوجه عبد الله بن عمر علیه السلام بود و تو
 و خویش کنی که عبد الله در باره او بیزید بگوید بنویسد و عبد الله نوشت و بیزید قبول نمود و
 در خانه بنی امیه شفاعت عبد الله عاریت کرد و نیز آنکه جبر غلام او بود و بیزید نامه نوشت و عبد الله
 بن زیاد هر روز را که در مختار قرار داد که سه روز بیشتر در کوفه نماند و اگر بعد از آن
 باشد که در فتنه را بزند مختار سبابت چهار زف و چون توانست رسید معقب بن زبیر زدی

در آنجا دید و مصطفی با و گفت که چشم تو را بر شد و است گفت عبد الله بن ابی طالب علیه السلام
 چنین کرد و خدا را بکشید اگر او را بکشیم و اعضا او را قطع نمایم و خواهیم کشت رای من
 ای قهری را که برای منی بر کرک یا علی بن ابی طالب و او را بکشد و انما مشاء و زرار لغز بود
 پس ساری از قبایل عرب را هم برده بخدا و کوفه خورد که از آنها هم خواهیم کشت و او را بکا
 بگرفت و در آنجا ماند تا آنکه در نخستین روز ماه ربیع الاول سال شصت و شش بیزید طغیانی
 بجهنم دادند و در آن سال شصت و چهار کشته شدند و در آن وقت ستمی از سال بود
 و دست خنجرش دو سال و نه ماه بود و یازده فرزند از او ماند یکی از آنها معاویه بود که او را از
 می گفتمند و با او بیعت کردند و او خود را خلع نموده مادرش را که در فتنه ششم بن حریث
 بود مردان بن کنگم تروج نمود و در همان سال در حجاز با عبد الله بن زبیر بیعت کردند و در
 باره آن بن کنگم در بصره با عبد الله بن زیاد و اند عراق در حریت و ندامت افتادند که بر ای
 حضرت امام حسین نکرده بودند و عبد الله بن حریث می گفتمند که از شرافت کوفه بود و حضرت امام حسین
 او را بیاری خود طلبیده بود و او قبول نکرده خود بسیار پشیمان شد و بعضی که نزدیک بود که از آن
 میرد و شکاری چند را در آن بگفت و در عراق کسی نبود که صلاحیت و قابلیت سرداری و محاکمه
 با دشمنان داشته باشد و او کسی که برای این کار خوب است سیمانی بن مرد عراقی رضای الله
 بود و او جهت عزل خدا صلی الله علیه و آله در ایامه بود و با امیر المومنین علیه السلام پیوسته و سبب
 پیچید خنجر را که از زکات شید و در حق حضرت امیر المومنین گذاریده بود و عبد الله بن حریث
 در خانه بنی شد و سیمانی و عبد الله و الی بنی با جمعی از شیعیان در خانه سیمانی جمع شدند

طلب نماید برای ایشان خواهد بود و نفع اسپهنا گشته شدن اعدا شیعیان او گفتند که تو
 این امر مستی امام مردم با سلیمان بر عهد بیعت کرده اند و او شیخ شیعیه است تو را امر خود بخود
 مختار از آن جوابی که گشته انتظار میکنند که اگر سلیمان بکارسد در آنوقت مشروط خود را
 بنمایانند پسند زیرا که از عهد ملک بن بردان و عهد اهد بن بربرا بن بودند و بنابر این
 پیشیند زیرا که بنابر ایشان از قاتلان امام حسین علیه السلام بودند و مختار مردم را از سلیمان گمان
 یکسانند و خود محرم بکوه اول کسی که مختار بیعت نمود و عهد بن محرم اسپهبد بن کز بودند
 و محرم بن عهد و شیب بن ربی با هم کوه گفتند که مختار برای شما از کس بدتر است زیرا که سلیمان
 بیرون رفت که با دشمنان شما جنگ کند و مختار خواهد که شما را بر طرف نماید پس برود و او را
 و بنابر نمایند در زندان نگاه دارد اگر چه بر دور خانه مختار احاطه نموده و او را از خانه
 آوردند و ابریم بن محمد بن طاهر بعد از صبح بیدار گفت که گفت او را بر بند و او را بیاورید و بر عهد
 گفت چنین عملی بجز سبب کنم و حال اینکه از اعدا و قی نسبت با ظهور رسید و بهت و با
 بیکار کرده است و ما بجان او را که خدایم پس بهتر سیاهی آورده او را سو اگر چه بر زندان
 و بخیال بن طوسی و عهد بن سلیمان از وی گفتند که ما بنزد مختار رفتیم شنیدیم که میگفت قسم بر کار
 بکار و خود شکار و مختار و ملائکه ابرار و بر کزندگان اختیار که خدایم گشت بر مختاری را
 به بنزد و شیب عانت کرده بی از انصار تا اینکه راست گردانم محمود بن را و کیم خون بران
 و برین گمانی نیست ذوال و بنیاد از ترک بانی ندارم اگر من بکشد مرده نامه در ذکر خروج
 سلیمان بن محرم و گشته شدن او چون نخست پنج از محبت در آمد مردان بن یکم ایشان را

۳۳
 امر نمود که با دو پیشش عهد ملک و عهد العربیت نمایند و ایشان را بی عهد خود کرد و انبند
 و خود در آن سال مرد و عمرش در آنوقت پست و کسالی بود و مدت خلافتش نه ماه و هجده
 از عراق بجزیره آمد و خبر موت مردان در آنجا باورید و سلیمان بن محمد و وراول ماه ربیع الآخر
 مخرج بنجید را که کاه ساخت و چون خواست که از آنجا کوچ نماید گفت خود را اندک و بگویم بن
 شمشه گندی و در بدین حدیث کثانی را با جعفر بن ابی کوفه فرستاد که در میان مردم انداختند که
یا ای ناران محمد بن طاهر علیه السلام و چون این صدا در کوفه شنیدند مردی از قبیله از که او را
 عهد اهد بن حازم میگفتند و خانه خود شمس بود و دخترش در پیش نزد او بودند از شنیدن
 این صدا از جای خود برخاست و رفت پوشید و سلاح بر خود راست کرد و ابر در ابرو
 آورد و رفتش با و گفت که دیوانه شده گفت نه بلکه او از وی را که شنید او حوث نمود شنیدم
 و اجابت نمود و خواهم که طلب خون کثرت نمایم تا گشته خوم ازین که از کثرتش برود نزد او
 محبوب تر بود با و گفت که خانه خود را که بسیاری گفت بنده اسپهبد را بکشت خلافت نگاه
 داری کن ایها را و گناه مرا بیاور از اینکه یاری فرزند زهر بیغیر تو را اهلوان اسپهبد کردم
 پس اگر چه در دیتی که مردم نماز عشا بجا میاورند و در سجده جامع بندهای مالی نارات نمایان
 فریاد میکنند و چون کثیر سلیمان می شنیدند و در دیوان سلیمان نامش را زده هزار نفر
 و بیش از چهار هزار نفر نزد او جمع شدند و سلیمان اراده کرد که بجا بیست و نه روز
 بن با و طعن و عتاب نماید عهد اهد بن حازم را و گفت که گشتگان حین تمام در کوفه اند
 از عهد اهد در شام نیت باید که خود گشت سلیمان قبول ننمود و در شام جمیع ماه ربیع الآخر

کوچ کرده شب دیگر در دیر احوال نزل نمود و از آنجا بمناسبتی مالک که در کنار فرات بود
 و در دیر صبح روز دیگر که باران نزل کرده و دیگر روز بر سر خط حضرت امام حسین علیه السلام
 نموده مشغول است تقارن نماز بودند و فوج در کربسایار کردند و چون خواستند که از کربلا
 شوند بر در قبر انجمن نمودند مانند آنکه نزد حجر الاسود هجوم می آیند و در حسین
 جعفری بر شیده در صیبت انجمن نشانی نمود و از آنجا بهیبت فرستند و چون بمنزل قریب نزل
 نمودند خبر ایشان رسید که امیر شام بانکه بسیار در آن نزدیکی رسیده اند از آنجا بمنزل
 عیان آوردند و سلمان در کربلا لشکر خود را موقوف نمود و آخرت را یاد ایشان آورد
 و گفت اگر من گشته شوم سید امیر شما باشد و اگر او گشته شود جده امیر بن جده امیر خواهد
 و اگر او نیز گشته شود برادرش خالد بن جده امیر باشد و بعد از خالد بن جده بن دالی
 از جده امیر فاطمه بن شداد امیر خواهند بود پس سلمان سید را با چند هزار نفر طلبه لشکر
 نموده روانه کرد و جمیع بن گفت که من این لشکر بودم و در تمام روز در شب بستم و چون
 دیگر فردا آمدیم و نماز صبح را بجا آوردیم و لشکر متفرق شدند و با سید و امیر پیشتر
 ناکاه اعرابی اندازد و پرسیدیم که میان این لشکر شام چه قدر فاصله است اعرابی گفت
 میله و آنکه شما نزدیک است شرا حید بن ذی الطلاع است با چهار هزار سوار از کربلا
 حیدر بن زیاد علیه السلام و بعد از او حصین بن حیرت با چهار هزار سوار و بعد از
 او حصین بن ناحیه غلابی است با چهار هزار سوار و تا من بشکرم حیدر بن ذی الطلاع و در رقه
 نزل کرده اند پس سید از کربلا روانه شد تا آنکه شرف کربلا شد و لشکر شام و سید
 در کربلا

خود را امیر تقال نموده از آنجا متفرق شدند و بسیاری از ایشان بقتل رسیدند و لشکر
 غنیمت بسیار گرفتند و بنزد سلمان آمدند و چون این خبر رسیدند سید حصین بن حیرت
 روانه نمود و خود با تمامی لشکر از عقب روانه شد و لشکر شام در آنوقت بیست هزار نفر بودند
 و لشکر عراق ستره هزار و یکصد نفر از جانبین تهیه لشکر نموده جده امیر بن حکمک نفر در حسین
 امیر شام قرار گرفت و حمارق بن ربیع غنوی در میرد ایشان بود و شرا حید بن ذی الطلاع
 بر جناح پشیمان و حصین بن حیرت در طلب سکان شدند و در لشکر عراق سید بن جده امیر
 سعد در میرد و فاطمه بن شداد و جناح و سلمان بن حیرت در طلب قرار گرفتند و لشکر شام
 برادر زند که داخل شوند در اطاعت حیدر الملک بن مردان علیه السلام و امیر عراق از او بر او رفت
 که حیدر امیر بن زیاد و ملعون را با تسلیم نمایند و از طاعت آل مروان و آل زبیر بران روی
 و امیر را با هر نفس خود که از بد چیک سخن بگوید بگوید و بر یکدیگر حمله نمودند و سلمان
 لشکر خود را تحویل می نمود و ایشان را بکرامت خدا بشارت داد پس خلافت شمشیر خود را
 در امیر شام حمله کرد و حیدر بن سلم میگوید که بنی هاشم و بنی امیه و بنی امیه ایشان حمله نمود
 و سلمان بن حیرت ایشان حمله کرد و برایشان غلبه کردم و شب در میان آمد و روز دیگر با ایشان
 مشغول شدیم و سه روز مقاتله در میان بود و بعد از سه روز حصین بن غیر ملعون لشکر شام
 امر نمود که تیر میزدند و تیر شمشیر را به بسیار بد و سلمان کشته شدند و فاطمه علیه السلام را
 سید بن حیرت گرفت و قال شدیدی نمود و او در بی شجاع بود و به طرف کوه میزد
 و لشکر شام از ایشان او میگویند که کشته شدند و آنکه کشته شدند و حیدر بن جده امیر بن حیرت را بر کشته

کشته شد و حمارق و شرا حید

رجز گویان حکم کرده و بعد از متاع بسیار کشیده پس برادرش خالد بن ولید متوجه قتل
 لشکر خود را تحویل و ترخیص نمود و بعد از کشیدن او عبد الله بن وائل یاد میکرد که
 رایت را بر کوفه مقابل نمود تا اینکه دست چپش را قطع نمود بعد از صاحب خود آمد و از
 خونی بر سرخت پس با اسکال مرتبه دیگر بران کرده شهادت اثر حمله نموده رجز بخواند و قال
 میگرد تا اینکه کشیده شد و این اثنا طایفه با شنی بن حنفه عیدی از بصره و جمعی با کثیر بن حنفه
 سخنی از مدائن وارد لشکر گاه سلمان شدند و دلهای اهل عراق بودند و ایشان سلطان گردید
 و اجماع نموده بیکارگی بر داشتند حکم کردند و رفاقت بن شداد در پیش صفهای ایشان
 آمد و رجز خواند و متاع طایفه و عبد الله بن حنفه میگوید که متاع بسیار کشیده شد و
 در لشکر عراق پدید آمد و با یکدیگر گفتند که باید ترک قتال نمود بعضی گفتند که اگر با ایشان
 هنوز بکوشیم برنده باشیم که تمام ماکت خواهیم شد و اسکال مشغول جنگ میانیم تا نزد
 و چون شتر یک شود و میرویم پس عبد الله بن حنفه پیش آمد و رایت را برگرفت و جمعی از اهل
 عراق کشیدند و منهنم کردند و لشکر برگشت و از راه میانان بفرقیس آمدند و عبد الله
 بهیت آمد و خبر لشکر را بر مردم رسانید و اهل مدائن و بصره و کوفه بشهرهای خود فرستاد و مختار
 در آنوقت مجوس بود و با اصحاب خود میگفت که میبای قتال نمود که بعد از ده روز و پیشگاه
 خبری بشنا خواهد رسید و تمام افعال و کردار مختار بینی بر جزو قرائت و خدمت و حسن
 بود و مرزبانی در کتاب شعرا ذکر کرده است که مختار غلام داشت که نامش جبرئیل بود و میگفت
 که جبرئیل من خدایت گفت و من با جبرئیل چنین گفتم و اعراب چنین میگویند که جبرئیل من با او

سخنی بگوید

سخی میگوید و این خواران را فزید بیداد ما اسکندر او را دستگیر کرد و بدین اصرار بسیار
 از شام برگشتند مختار ایشان نوشت که خدا اجر شما را عظیم گرداند و گناه شما را ایام روز بسیار
 با قاسطین جهاد کردید و بهر درهی که افتد نمودید و بهر عقبه که قطع کردید و بهر قدری که بر داشتید
 خدا درجه برای شما بگذرد و انبند و حسنه برای شما نوشت و شما را بشارت داد که چون من بیرون آیم
 میان شرق و غرب را بشنید بکس نخواهم کرد از شما و شما با من خدا و انهار را متفرق خواهم کرد و
 و یکیکت و دو دور افتد خواهم آورد پس خدا بخت بخشید کسی را که نزدیک اید و راه یابد و خدا
 دور بخیر گرداند و کرم عاصیان را و اسلام با اهل مدائن و جری آن امر بر سر رسید و جری
 نوشتند که نامه تو را خواندیم و ما بران را ایم که شادی تو در این است و اگر خشت میدی بایم
 و تو را از حبس بیرون آوریم و چون اینجور مختار رسیدند و گردید و ایشان پیغام داد که من این
 زودی از حبس بیرون خواهم آمد و مختار نزد عبد الله بن حنفه رسید که مرا بایم حبس کرده اند و
 اعلی بن بره اندامین دو ظالم یعنی جسد الله زید و ابراهیم بن محمد نامه بنویسند شاید خدا مرا
 بظلمت تو از حبس ایشان خلاص گرداند و این خبر نامه بایشان نوشت که شما میداند که میان من
 و مختار مصافحت است و میان من و شما دوستی است پس اگر اقسام میدهم که او را را ناما جبرئیل نامه
 او را خواند مختار را طایفه و از او ضامن طلبید و شرافت کوفه برای شامت او حاضر شدند
 و ایشان ده نفر اختیار کردند و انهار را ضامن کردند و مختار را را که در شرطه که بران
 تناید و اگر خروج کند هزار شتر که بخر نماید و همه مالکیش از او باشد و مختار بجان خود آمد
 و عبد الله بن حنفه میگوید که من از مختار شنیدم که میگفت خدا ایشان را بکشد چه بسیار احمقند چنین میگویند

که من بختهای پیشان و فایده خود را بیاورم نیست که هرگاه برادر قیسم با تمام و خلافت را
 اولی دانم از آنکه بگویم که کفار قسم بهم و نمیدانند که سخن نمودن هزار شتر بر این از این
 انداختن این شتر و قیمت هزار شتر بر من بسیار است و من این خدا بخواهم که امر من صورت گیرد
 و تمام مالکیت من از او باشد و چون مختار و در خانه خود قرار گرفت شعیبان نیز او آمد و شکوه کرد
 در سر او اجتماع نمودند و هنوز در زندانی بود که با او حرکت کردند و پیوسته زیاد میشدند و از شتر
 قوت میکردند تا اینکه عبداللہ بن زبیر عبداللہ بن زبیر و ابراهیم بن محمد از کوفه عزل نمودند ^{و الله}
 بن طبع را بکوفه فرستاد و حارث بن عبداللہ را دالی بصره نمود و این طبع بکوفه آمد و در آنجا
 اصحاب خود را جمع نمود و در خانه های در خانه خود ساکن گردانید و اراده کرد که بر اهل کوفه حرج
 نماید و مردی از شهر اکت کوفه که او را عبدالرحمن بن شیبی میگفتند و از اهل بصره بود و جمع از آنها
 او را ملاقات نمود که از جمله سلفین و تخذ و سحرین ابی عرقی و بود و کندی و قدرترین مالک
 جعفری بودند و با یکدیگر گفتند که مختار بخواهد که با جانت ما خروج نماید برای طلب کردن خردن
 و ما با او صحبت کرده ایم و نمیدانیم که محمد بن جعفر او را فرستاده است یا نه باید بزرگوار باشیم
 و مختار را نمائیم اگر رخصت دهد بیروی او کنیم و اگر نه می باید او را بکشیم پس نزد محمد بن جعفر
 و عرض کرد که ما را بتوجه حاجتی است محمد گفت آن حاجت سرش است یا عذر گفت سرش محمد گفت
 رفته ایشان را طلبید و عبدالرحمن بن شیبی حد و ثنای الهی را بجا آورد و گفت که شما نباید این
 که خدا خصمی گردانیده است بغضت و شرف نموده است بیعت و عظیم گردانیده است حق شما را
 بر این است و بشما رسید صحبت امام حسین علیه السلام که تمام مسلمانان از اندوختن خود و مال و مختار را

آمده است و ما را کتاب خدا و دست خیمه بخواند و خون اهل بیت را طلب بکشد و ما با او بیعت کردیم
 پس اگر ما را متابعت او در طاعتی بیروی او میکنیم و اگر از آن منع میفرماید از او دوری میجویم چون مختار
 کلام آنها را شنید حد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات بر محمد و ستاد و فرمود که بچه گفتند که
 ما را فضیلت داده است این امری است که در دست خداست و بعد که خوابید عطا شد و خدا صاحب
 عظیم است و اما صحبت ما بحسب علی السلام این امری بود مختار و بر وایت و الدان تا مختار را
 نزد امام زین العابدین علیه السلام برده سخن ایشان را بعضی رسانید مختار فرمود که ای ام اگر بنده
 زکی برای اهل بیت قصه بناید بر مردم لازم است که یاری او نمایند و من اختیار این امر را نمیکند
 بهر چه خواهی امر ما انکار و از نزد مختار بیرون آمدند و با یکدیگر گفتند که زین العابدین و محمد بن
 اذن دادند و مختار دانستند که اهل بیت از محمد بن جعفر رفته اند و مختار گفت که پیش از این گفتی
 ایشان خروج نمایند و میگفت که جمعی از شما مستحیر شدند و بشک افتادند اگر براه حق برگردند
 تو به ایشان قبول خواهی شد و اگر نیک باشند و آخر حق نمایند زبان کار خواهند شد در این
 اجتماع دارند و شدند مختار از ایشان پرسید که چه خبر دارید گفتند بفرست تو ما مردم مختار شدیم
 جمع نمود و گفت اگر و شایع جمعی از شما هستند که صدق گفتار مرا اعلام نمایند و بر امام راه
 نمایند و سخنی بگویند فرزند محمد بن جعفر یعنی امام بن العابدین صلوات الله علیه رفتند و بفرست
 ایشان را امر نمود که متابعت من نمایند و مرا فرمان بردار باشند ایشان را خبر و تحریص بر متابعت
 نمود و جمعی نخواستند که جماعتی از آنها که با این طبع ساخته اند و اراده جنگ کردن با او دارند
 و اگر ابراهیم بن مالک بیشتر رضوان الله علیه با ما یار کرد و بموجب قوت ما خواهد بود زیرا که شمشیر

و قید او بسیارند مختار با بخت گفت که بروید بنزد ابریم و با او بگویند که امام ما را ازین اده
 که خط خول امام حسین علیه السلام گانیم اینجا ت نزد او رفته این حکایت را با او گفتند ابریم گفت که
 اجابت شما میکنم بشرط آنکه من ابراهیم را بشناسم ایشان گفتند قوسه او را مارت منی اما مختار از جانب امام
 مادی و نایب گفت که محمد بن حنفیه است و ما آمده است و او را ازین داده اند که خانه نماید ابریم
 ایشان را اجابت نمود و ایشان نزد مختار آمدند و خبر آوردند و سر روز بر این بر این مقدمه کردند
 روزی مختار بزرگان اصحاب خود را طلبید و عاتقی میگوید که من با ابریم در میان بختام بودم
 و مختار پیش افتاده برفت و نمیدانستم که کجا میرود تا اینکه آمد بر خانه ابریم و نوشکها انداختند
 و ما بر آنها نشستیم و ابریم و مختار بر یک نوشک نشستند مختار گفت این نام محمد بن ابراهیم است
 و تو را مرغوده است که مرا یاری کنی پس اگر فرمان برداری نمائی هر فرغ خواهی برد و اگر نخواهی
 این نام بر تو بخت خواهد بود و خدا محمد و ابراهیم است او را علیه علیه صلوات الله از تو بی نیاز خواهد
 گردانید و مختاران نام را بشنید سپرده بود و چون گفتش با خرسید بشنید گفت که نام بد
 و چون هر نام را گفت در آنجا نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این نام است از محمد و ابریم
 ابریم بن مالک شتر مختار را بسوی تو فرستادم با کسی که ایشانرا پسندیده ام و او را امر نمودم
 که با دشمنان ما مخال نماید و خون را طلب کند تو با تمام عشیره خود او را یاری کن و آن نام بود و طوطی
 و در آنجا مهربان بسیار نوشته بود چون ابریم آن نام را خواند گفت که همیشه نام خود را با نام
 پدر خود میخواند و برای چه در این نام خود را مبدی نوشته است مختار گفت آن زمانی که بود ابریم
 گفت که گفت که بدانند که این نام محمد بن حنفیه است بر پدرش و ابریم بن حنفیه و عبد الله بن حنفیه و دیگران

شهادت

شهادت دادند که ما میدانیم که این نام خط محمد است بسوی نوشی میگوید که من و ابریم علم داشتیم
 که این نام از کتبت همان خط ابریم از روی آن فرستاد و خوشه فرو نشست و مختار را بختان
 بساط نشاند گفت که دست خود را دراز کن که با تو صحبت کنم مختار دست دراز کرده نمود و بعد
 میوه و شیرینما از غسل آوردند و چون آنها را خوردند بر دل ایدیم و ابریم نیز با ما آمد تا بجا
 مختار رسیدیم و چون ابریم از خانه مختار بیرون آمد دست مرا گرفت و گفت ای عاتقی تو چنین
 میدانستی که این جماعت بدو رخ شهادت داده باشند من گفتم که شهادت دادی ایشانرا تا
 در میان ایشان بزرگان قرار دهی شایع شد و شما مانع بودید من گفتم که انشای این
 جماعت غایب شهادت دهند و ابریم مردی بود شجاع و در محبت ابریم است سرخ بود
 امر ایشان نهایت کوشش نمود و شیره و برادران و درستان خود را جمع کرده شهادت
 مختار برت و ما از غیب در آنجا بود و رای ایشان بر آن قرار گرفت که در روز چهارم ماه ربيع
 سال شصت و شش خرج نمایند و در آنوقت ایاس بن بنابر صاحب شرط این صلح بود
 و با جمعی از پاسبانان شهادت داد که هر یک یکت و با این صلح گفت که همیشه مختار خروج خواهد
 کرد و تو امر خود را منوط کردی آن موشی ایاس بیرونی آمد و پسرانش را بکناسه فرستاد
 و بازار آمد و این صلح شصت و سیما ت فرستاد و ابریم در وقت مغرب بیرونی آمد که مختار
 ر و دو با او جمعی بودند که در زیر قبازه پوشیده بودند و در آنوقت پاسبانان که در بازار
 فروخته بودند و ایاس صاحب ابریم را دید که سلاها بر خود بسته بودند با ابریم گفت که این
 جماعت عیت و امر تو را را بشکست ما را از دست از تو نخواهم داشت تا آنکه تو را بزرگوار

بمسجد رفتند و فرمود که مردم جمع شوند و چون جمع شدند بر سر ایوان رفت و حمد و ثنای الهی را با آورد
 گفت که ایستاده است من برقع خواهد شد و یک یک از آن دوری جوید که فرار میکرد و مردم را بهجت
 نمودن بهاد کردن با دشمنان آن محل محمد صلی الله علیه و آله دعوت نمود و قسم یاد کرد که در این شهر باقی
 گور خواهم شکاف و لشکرها با طراف خواهم در ستاد و احوال ظالم را خواهم کشت و پس لشکر بر سر
 و بار دیگر بر حوت و گفت که دشمنان خدای که دیده مرا اینجا دول مرا دانکار انداخته است که بسیار
 خانه ها را در این شهر خراب خواهم کرد و بسیار خبر را خواهم شکاف و بسیار سینه ها را شفا خواهم
 و چنانکه کفر و ملعون غد را خواهم کشت و بر جیح عرب و جیح مسلم خواهم شدم و بنی هم را خدم خود
 خواهم گردانید و از منبر خود داخل شهر الاماره شد و مردم برای بیعت کردن بر سر او هجوم
 نمودند و با او بیعت کردند و موازی نه هزار هزار در بیت المال کوفه موجود بود و در آن شهر
 لشکر قسمت نمود و سه هزار و شصت کس که در چهار و می امره این مطیع کوشش نموده بودند
 نفی با لشکر و هم عطا کرد و پیش از کس که بعد از قاهره قهر بیعت کرده بودند از قاهره نفی
 در هم داد و چون مطیع گردید که این مطیع در خانه ابو موسی ^{بنیان} عید الله بن کمالش که عید
 و ده هزار در هم و گفت این مال را بنزد این مطیع ببر و باو بگو که این انقضه سفر خود گردانند و آن
 که شکست دستی او را از سفر باز داشته است این مطیع انرا گرفته و از آن ببرد و نزد عید الله بن
 نرفت برای اینکه چنانکه شکست و قتل عید الله بن کمالش را داده و خفه گردانید و بر پاسبانان
 ابو حمزه را که کسان طبع بود سر برد و عید الله بن حارث که برادر هم مادری اشتر بود حاکم
 ارشیه کرد و محمد بن طاهر را برادر از پاسبان حاکم نمود و عید الله بن محمد را بر محمد و عید الله بن

بر حوت

بر حوتان و محمد بن سنان را بر روی و ممدان حاکم گردانید و حال با طراف و ستاد و خود و حوتان
 مردم کم میکرد و چون امورش بسیار شد شیخ را قاضی کرد و چون شنید که حضرت ابوالحسن
 علیه السلام اورا عزل فرموده است اراده کرد که اورا عزل نماید شیخ حاضر کرده در آن محال
 و عید الله بن محمد بن حور را نصب کرد و او بیمار شد و بجای او عید الله بن مالک طافی را قاضی
 گردانید و چون امر خلافت بمردان بن کمال علیه السلام اتفاق گرفت و لشکر ایران و ستاد و کبی را بجای
 اینکه محمد را دفع نماید و دیگر یار با عید الله بن زیاد علیه السلام روانه کرد که چون بکوفه طغر
 شتر روز از آناراج نماید و چون عید الله بن محمد بن کمال را نفی برای او بداند که نتوانست
 اید و ندید خلیل از جانب ابن زبیر حاکم جزیره بود و عید الله بن شوقل گردید و چلی بموصل رفت
 عید الله بن محمد بن قیس از قندهار حاکم گردید و عید الله بن لشکر خود را بجای او و ستاد و
 از مریدان عید الله بن قندهار نفی و خبر آمدن عید الله بن اعلام کرد و قاهره در جواب
 که رای نیکو بکار دارد و در امور شورت نماید و از کسان خود مخالفت ننماید تا خبر و بگوید
 و قیصر یزید بن افسی را طلبید و جلوس کرد و او را بگفت و او را تخلیف نمود که با لشکر روانه نموده کرد
 و او را مخبر کرد که هر که را خواهد یا خود ببرد و یزید بن سوار را انتخاب نموده از کوفه مرو رفت
 و قیصر نام را بر او موسی او را مشایقت نمود و وصیت کرد که اگر بعد از قیصر حاجت باشد اعلام نماید
 گفت مراد ما امداد کن که همان برای مردم است پس قیصر عید الله بن محمد بن کمال را
 و اکلار و چون یزید بموصل رسید در موضع یا نند فرود آمد و خبر او بعید الله بن کمال
 سوار بمقابل او در ستاد و در وقتی رسید که یزید بیمار او را بر خری سوار نمودند و از دوطرف او را

نگاه داشتند و او را نکشتند و خنجر را از او بیرون کشیدند و گفت اگر من بپریم در قافه بی غار است
 این شما باشد و اگر او نیز گشته شود عید الله بن خمر و عذری و اگر او نیز هلاک کرد و در میان بی بی
 و در روز و در سال شصت و شش پیش از طلوع آفتاب در میان آن دو لشکر جنگ برپا شد و هنوز
 وقت جا نداشت بود که لشکر شام متفرق شدند و در چند سیر به بیت بریدند و در آن حالت
 احتضار بود و دشمار نمود که آنها را گردن بزنند و چون همه را بقتل رسانیدند نیز در حرکت
 پیوست و در قافه بر او کار گذارد و لشکر عراق از گردن او جدا شدند و در قافه ایشان را قتل داد
 و گفت که لشکر بسیار عید الله است و دشمار طاقت آن نیست که با ایشان جنگ نمایند و بعد از آن
 که در تاریکی شب برگردیم محمد بن جریر طبری میگوید که با عید الله شتاء هزار کس بودند از ایشان
 و چون خبر رسید بکوفه رسید چنان جنگ شد که نزدیک شده است و لشکر شکسته گردیده است و مختار
 حقیقت حال از اقامت مداین استغلام نموده معلوم شد که نزدیک بود که خود مرد است و لشکر باقی
 برگشته اند مختار از این شنید که درید و ابریم بن مالک شتر را امر نمود که جنگ عید الله رود و ابریم
 با دو هزار نفر از قبیله مدحج و اسد و دو هزار نفر از قبیله تمیم و همدان و بکدار و با عید الله از قافه
 مدینه و بکدار و چهار صد نفر از قبیله کنده و در بیعه و دو هزار نفر از خراسان و بیرون رفت و بعضی گفته اند
 که دوازده هزار نفر با ابریم بیرون فرستاد چهار هزار نفر از قبایل شش هزار نفر از خراسان و قافه
 بشایع ابریم بیرون رفت و ابریم باو گفت که سوار شو خدا تو را رحمت کند مختار جواب داد که من
 امید ندارم در این کارها که بهر ای تو بر میدارم و بخوام که قدمهای من در راه نصرت ال محمد
 و طبع من من مملو از عید الله چهار الود کرد پس با ابریم و داع نموده برگشت و ابریم آن شب را

در تمام این سیر برده از بیجا کج کرده بسیار طعنان نزول نمود و بعد از نطق ابریم این که
 چنین تصور کرد که باور آن مختار رفته اند و اسما را ضعیف شده است بر او خروج کردند و آنها را
 نمودند و هر کس که در کشف امام حسین علیه السلام در خلق داشت و تا امروز از ترس مختار نهانی
 ظاهر گردید و بیعت را شکستند و شمشیر کشیدند و ترس از آن بگوشن طعن باقی ماندند و از دور
 بر سر ابریم که در مختار کس فرستاد و با ابریم نوشت که بیست مراجعت نماید و چون آمد ابریم رسید
 در میان لشکر اندا کرد که برگردید و آنها را بقتل رسانیدند و مختار را که در جلا طفت و حمله نمود
 تا اینکه ابریم بال لشکر دار شد و دفع انجم است نمود و شوکت بسیار از ابریم شکست و در آن وقت
 ابریم از کوفه بیرون رفت نزد مختار زیاده از چهار هزار کس غلبه بودند و ابریم که در اوطقیان
 و با او عمار بر سر خود هستند و تمام روز مشغول قمار به ایشان بود و روز دیگر ابریم بال لشکر دارد گردید
 و چون ابریم که در و در و او را نهیدند و در کرده شده مغرور به کائنات نشسته و فرستاد و قاتل
 بین بخلک سیح رفت مختار ابریم را حیر کرد و این که بجانب حرکت که خواهد بود ابریم گفت که
 که تو بخوای بیرون مختار مردی بود عاقل و صاحب رای او را امر نمود که بماند و خود را خود بطرف
 قیامت رفت و اول کسی که ابتداء القتال نمود مختار بن سدا بود و جنگی سخت کرده بودند
 و جمعی از مردم بر مختار مانان با کوفیان جنگ بر دانه کردند و ابریم که منزه شده بعضی در خانه
 بهمان گردیدند و بعضی جمع بین زیر طعن شدند و بعضی بر بیابان فرستاد و مختار در دست و
 کشان ابریم که در آن سترده شده و چند کس بودند و از خانه با آنها میر بیرون آوردند
 و مختار حیران گردید که هر یک از آنها که در قتل امام حسین شرکت بوده است بیارند و داشت

مختار که در مختار و مختار
 مختار که در مختار و مختار

و منت نرا کرده را جدا کردند که در قفس امام حسین علیه السلام شریک بودند و مختار را از قفس
 به آنکه حقیقت آنرا تحقیق نماید و باقی را با کرد و صاحب مختار جمعی را به اطلاع او بفرستادند
 و بعد از آن ابرو مختار رسید که شمری بگوش کرد بخت و با او چند نفر دیگر که در حوالی امام حسین
 بوده اند و فرستاد مختار غلامی سیاه داشت که بسیار شجاع و دلور بود و او را از زمین بکشد و او را
 با ده نفر از خدمت شمر روانه نمود و او رفت شمر را بقتل رسانید و سر او را آورد و مسلم بن عبد الله
 میگوید که من با شمر ملعون همراه بودم در آنوقت که از مختار که حکیم نام داشت غلام سیاه پیداست
 گفت که آنرا از دور شنیده و متذکر دیدم شاید این غلام بطلب من آمده باشد تا از راه بر دین
 و آن غلام آمده با رسید و شمر بر او حمله کرده او را کشت و در کنار قبر که آنرا کلبا میگویند زدود
 در کنار قبر دشتی دیگر از اهل آن ده را کشت و او را زود نامر یاد او گفت که رود
 زیر رسیان در حیوانان نوشته بود که این نامر است بسوی امیر لغی مصعب بن نیر از جانب
 ذی یحیوشان که بر نامر گرفته داخل می شد که او حمله با باغ و در آنج بود مختار را
 برای کاری با شمر فرستاده بود یکی از اصحاب او حمله از آن مرادید و حیوانان از آنرا خبر دادند
 بر رسید که شمر کجاست آن که گفت میان شما و او است و فریغ فاصه است مسلم بن عبد الله میگوید که من
 گفتم که اگر از این مکان بکای دیگر می رفتن خواهد بود زیرا که ما بر تو میسریم گفت دای بر شما این حرف
 شما از این مرد دروغ گوشت بگوشم که تا سه روز از این مکان حرکت نخواهم کرد و در همان روز
 سواران از آن خبر دادند بر ما میزدند و در مارا کشتند و شمر در آنوقت بر ما میزد و
 بر کرده بود و ما که بختیم و او را تنها که گفتم او شمر خود را بر کشته و فرخواستی بران سواران که

و همان مختار از این شد که آن خبثت گشته شد و شمر او را برای مختار آوردند و او سوار
 بکام آورد و آن سر خبثت را در برابر همه جامع در میدان آه بخت و در زمانی که مختار شغل
 و نظر خود را منحصر کرده اند و در آنکه از کشتن کمان امام حسین علیه السلام انتقام کند و امر نمود که اگر
 ظاهر نماید و گفت که این طعام بر من کواران میگذرد و تا اینکه زمین را از لوث وجود ایشان پاک کرد
 و موسی بن عمار گفت که مختار ابتدا نمود با کوهی که اسب بر بدن آن حضرت ناخته بودند و ایشان
 او را بر روی زمین خوابانید و بجهای ایشان دستها و پایهای ایشان را بر زمین دوخت و حکم
 کرد که سواران بر ایشان سب بجانند تا اینکه بدنهای ایشان پاره پاره شود و بعد از آن آنها را
 سوزانید و دروغ را آوردند که در کشتن و بر کشته کردن عبد الرحمن بن عقیل شمر یک بودند اند
 کردن زود با شمر سوزانید پس ملک بن شمر را آوردند و او را نیز در بازار بقتل رسانید و او را
 با جمعی فرستاد و در روز غزوه غولی بن زید و جمعی را حاضر نموده و او سر حضرت امام حسین را برای
 عبد الله آورد و بود و شمر که از شنیدن بود از خانه بیرون آمد و گفت که نیکو نام که مختار را
 و اشاره کرد که در بیت است او را و بدید که در اینجا پنهان شده و از پیشی که حرار را می کشند
 بر کشته او را گرفته کشتند و سوزانیدند و عبد الله بن کمال را فرستاد و بطلب حکم بن عقیل
 و او جامه و سلاح عساکری برده بود و تیری بجان آن حضرت انداخته بود و عبد الله را خبر از آن
 نزد مختار رسید و او که او را تیر باران کردند و بطلب عقیل بن عقیل که قائم مقام حسین
 بود فرستاد و مر در آنوقت بر او و چون در خانه او را کشتند بر آب نیکی میوارند و شمر
 بدلت گرفته از خانه بیرون آمد و نیزه عبد الله بن کمال را زد و او را آنگاه که خبری باور رسانید

یکی از مشیرهای بران چون زودست چشیش را پیش آورد مشیرش را برید و در بار او از مو که
 بیرون برده بمصعب تلخ شد و بعد از آن چشمش را برید و در قاف را حاضر نموده او را با
 بارانی کرد و چشیش را سوزانید و سنانی را بر چشیش بجهت که بخت و خانه اش را خراب کرد و بعد از
 آن به و بیرون آمد که بقادسیه رود و جاجوسان بر او کاشته بود و آنها خبرش را رسانیدند و پستاد
 و او را در میان مذبذبه قادیسیه گرفت و بندید انگشتانش را اول قطع نموده بعد از آن دستهای
 و پایش را برید و فرمود که یکی از روضی بخت بخوش آورده او را در میان آن روضی انداخت
 و عبداللہ بن قبیله غنوی بجانب جزیره رفت خانه او را خراب کرد و نهال بن عمرو درایت کرده
 که بخت حضرت امام بن العابدین علیه السلام رفتن برای اینکه آنحضرت را در اوج غایم و از که بسوی کویت
 آنحضرت فرمود که حمله کن با هر چه که هست و بشترین غالی سدی با من بود عرض کرد که او را از غالی
 قبیل است و در کوفه زنده است آنحضرت دستار بلند کرد و گفت خداوند اگر می تشن با کرمی امین
 بچنانی نهالی میکشد که چون بکوفه ادم مختار در کوفه بود و سوار شدم و دیدم او رستم دیدم که
 از خانه بیرون آمده است و با من گفت که ای نهالی در ولایت ما شریک شدی گفت که من از که
 آمده ام و مختار رفت تا کنگر سید و در آنجا ایستاد و گویا انتظار کسی را میکشید تا که جمعی آمدند
 و گفتند ای امیر شارب با تو را که حمله را کردی چون او را حاضر کردند گفت خداوند کند تو را
 و خداوند او را خداوندی است که برابر تو مسلط گردانید پس جلد طلبید و امر نمود که در وای
 او را قطع نماید پس شمس طلید قدری فی اوتش آوردند و او را سوزانیدم که سنان شمس جانی
 مختار گفت در هر حال تسبیح بگوست اما بجهت تسبیح کردی من بجز نزد امام بن العابدین علیه السلام

بدرکت رفتن اکثر فاطمین علیه السلام و حضرت
 نهال و نور احمد بن حرم
 با تسبیح و دعا بخوابید
 ۲۲۷

افغانی افتاده بود و حکایت کرد مختار از اسب پیاده شد و در رکعت نماز کرد و سوره زمره را
 طویل داد و بر سر خسته میوارید و روانه کرد و چون بد خانه رسید من بپسیدم او را و گفتند که در
 این دو طعام تناول نماید گفت علی بن حسین علیه السلام دعا می کرده است و خدا از ابروت من عاری
 نموده است و تو را تحلیف طعام خوردن عیانی امروز روزی است که باید برای من گرفت روز
 چهارم من کتیم خدا قویق تو را زباده کرده اند و عبداللہ بن عمره خنجر کشی که بخت و زود مصیبت
 از نمود که خانه او را خواب تلخید و طلب عمر بن مسیح صیدای رستم و او را در شب بر بالای
 خانه خنجر کشی کرد و در حالتی که خوابیده بود و مشیرش در زیر سرش بود و چون روز دیگر شد
 بر او زدند تا بجهت و احسان و طلب محمد بن شمس رستم و او را که بخت بود و کار قصری که
 در یکی از دیوارها داشت و تیر بود چون بر قصر او حمله کردند از در دیگر بیرون رفت و بمصیبت
 و قصر خانه او را خراب کردند و آنچنین درانی بود و روزی که شب که عبداللہ بن عمره
 و کلب بلخ شیم بدانی و این کلب مختار بی را بر زاده او زدند گفت ای شمشان خدا کماست صیغ
 بن علی علیه السلام آنها گفتند که ما را با کراهت بگفتا و رستم اند گفت بایست بر او دست گذارد
 و شربت این باو برسانید پس به جای آن گفت که تو کله آنحضرت را بر آشتی گفت نه فرمود که بی برداشتی
 و اگر که دستها و پاهای او را قطع نمایند و اندو نفر را گردن زنند و بکلی بکشد علی را بر زاده
 او زدند و گفتند که انگشت حضرت امام حسن علیه السلام را قطع کرده است و انگشت آنحضرت را بر آشتی
 از نمود که دستها و پاهای او را بر بدنند و در خون خود میخلطند تا بجهت دارد شد و چون بقادین
 مالک و عمر بن خالد و عبدالرحمن بن علی و عبداللہ بن شمس خولانی نزد او حاضر گردید اینها گفتند

که کسی شنید که سالانی در روز پنجشنبه در میان کجایت چنین بود که در از روز که در کربلا
 احوال حضرت سید الشهدا را غارت می نمودند قیدی از دروس که بوی خوشی است زرد رنگ که
 از عین میاورند و برای احوال حضرت بود و این طبعین از ازادستان خود قسم نموده اند که هر که
 پیش از این بر سر بازار برده باشد سنان خارجی از گسانی بود که گفتن مسلم مقتدر را
 معنی نموده بود و روزی چهار سگفت که قسم بر دروکارش و بر دروکارش و بر دروکارش و بر دروکارش
 از همان فرد خواهد آمد و خانه اسارا خواهد میوزانید و چون این سخن اسارا رسید و رسید و رسید
 و گمان بیایان رفت و قمار خانه او را با خانه های بنی احامش خراب نمود و طبعی سرخ و خوش
 از اموال حضرت بره کشید و چون مکه آورد از آن سر نموده که شش مرموم داد و قمار نمود
 هر خانه که آن کشت داخل در آن شده بود خراب نمود و اهل خانه را بقتل رسانید و بپوشید قمار
 در بخشش بود و هر که را بدست میاورد میکشت و هر که میکشید خانه و منزل او را خراب میکرد
 و آنها را از خرابی و کوه ها فرو میآورد و بسیاری از غلامانی مولای خود را کشید و بپوشید قمار
 اند و این از ازاد نمود و بسیار بود که نزد او سعادت مولای خود می نمودند و قمار مولارا
 میکشت و کار بجای رسید که غلامانی بر گردن انانی خود سوار میشدند و با ماران و سبکها
 میآوردند و موالی از ترس متحکم کرده و هیچ نمیکشیدند و بهر راه در ذکر گفتن هر سید
 و عید الله بن زیاد علیه السلام العذاب و ذکر قمار به الشکر تمام و طعم باقی بر آنها عود می آید
 میگوید که روزی من در طرف راست قمار نشسته بودم و بهنیم بر اسود و طرف چپ نشسته بودم و قمار
 فرمود که بعد از قسم که خواهم گشت مردی را که با پیش بزرگ میخواست این کور فرستاد و بر دایه کشید

رفاق هر سید و این زیاد در راه
 بکشم و رفاق سایر رفاقت
 لغضه

و در راه رفاق با ماران بر زمین زد و اهل کانی و زمین کشن او را ضعیف کردند و این سید را
 کشیدند و حاضرین آنها که خن او را بر چرخ علیها العرش و بر سر دروازه نهاد و عمر را اعلام نمود
 و در آن وقت قمار را بقتل رسانیدند و بعد از آن سید بن میر که عزیزترین مردم بود و قمار را
 داده بود و اما این سید را چون برای او نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این نامی است از قمار
 بنی ابی سید و تقی برای هر سید بنی ابی قمار و او در امانی قمارت و نفس را بد و مال
 و اولاد خود و هر صدی که پیش از این از او صحت شده است بانی مواخذه است و امان که امانت
 نماید و نیز خود مردی زود که اگر یکبار کی مدتی احداث نماید باید مکرر از لشکر خدا
 الی محمد صلی الله علیه و آله که او را احداث نماید و بعضی رسا مکرر بخوبی و سلام و جوی را لای
 نامش بکشید و بوند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام مقول است که هر قمار از آنکه فروخته
 که اگر احداث حدت نماید مواخذه است این بود که اگر بیت اسلحه و و حدت نماید مواخذه
 بود و از امان بیرون رفت و بعد از نوشته شدن این نام هر سید حدت را بپوشید
 قمار رفت و قمار او را اگر میبخت و با خود بر سر طاعت آید و چون بنام بنام بپوشید
 و غنیمت بیرون رفتن اگر کوفه را بر خود قرار داد و مردی از قبیل بنی قریظ را طلبید که او را میکشید
 و او مردی بیخ بود و چهار صد بار بار فرود داشت اینرا کیم را ای آنکه خرج کانیم و با هم از کوفه
 بیرون کشید و چون بر عید الرحمن رسیدند عربستان و با اندر گفت میدانی برای چه از کوفه
 آمدیم از قمار رسیدیم آنرا گفت قمار تو را نخواهد گشت و اگر کیم بی خانه تو را خراب میکند و
 و مای تو را آماج بنماید و مزرعه و ده تو را برباید و مای تو را برباید و مای تو را برباید

برگشت و در صبح روز دیگر با فرود داخل کوفه شدند و بعضی گمانه که مختار مطلع گردید بر اینکه هر طریقی
از کوفه بیرون رفتند و فرمود که با بعد خود فاکریم و او با ما غلظ نمود و برخی در کوفه ماندند
که هیچ جا نمیتواند رفت و اما آن شب که عمر بیرون رفتند و بر لای نامه او را خواب بود و نامه برگشته
داخل کوفه شد و او نهصد نفر را با خود بیرون کوفه برگشت و بعضی بر خود را از مختار و فرستاد و چون مختار
او را دید پرسید که جدت کجاست و بعضی جواب داد که در منزل خود است و هرگز این بدر و بدی را نگذاشته
بزرگ مختار قیامت از ترس آنکه بسیار ایشان را بقتل رساند و بعضی گفت پدرم کوفه که با ما بی که با
دارد و فاکرانی نمود مختار جواب داد که امر به نشستن نمود و ابو عمر را طلبید و در کوفه آمد و گفت که بود
و عمر بن عبد الله بن مسلمان و چون بزرگ از رفتی دیدی که معلوم خود بگوید که طبیبان را بسیار در کوفه
بدان که شمشیر طلیده است پیش کن و همان لحظه او را بکشت با دگر فاکر او عمر برگشت
عمر را آورد و بعضی گفت اما الله و اما الله را چون مختار گفت این سر را بنشانی گفت علی و بعد
از این اتفاقی روزی نگاشته خواهد بود و مختار را فرمود که او را بقتل رساند و گفت خون هر مردی
خون را چون علی سلام و خون نفس در عرض خون علی بر کفین طلبها اعلام و هرگز این دو خون را نباید
و دو خون ظاهر بر آبروی نمیکند و بنفسم که گفتا هزار نفر را خواهم کشت چنانچه برای خون نجیبی
در کتاب افتاد هزار نفر کشته شد و بر او اب و کبر گفت که اگر سر بر آید و ترس را بکشم بکشد
آنکه نام جین مسامی نمیشود و مختار بنفسم بر مختار جواب داد که چرا هزار نفر را کشتی
و با او جالست طبیبان و کشتن او را با نافر میاندازد و چون مختار آن دو طوطی را کشت بر سرشان
بهر امر مسافرین جدا شدند و طبیبان حماره نمیمی نزد مختار فرستاد و آنها دقتی دارند و گفتند که

بای

بای جی از شب جان شسته بود و در این شب هیچ میفرمود و هنوز سخن در دهان انتخاب بود که سر را
آوردند چون مختار این سر را دید بجهت افتاد و دستهای خود را پیش کرد و گفت خداوند
بعد از این مختار را از او ترس گشت و او را جزا نیکو بدید از جانب طبیب بنفسم مختار صلی الله علیه
بنفسم که بعد از این زمانی بخت بر مختار در کشتن این سر را بر او خود بکشد و از آن که امان
برود و در خواست انتقام کشید گفت که حال خبری بر من از وجود عید اسد بن زیاد که امان تر نیست
و ابریم بن مالک است بر او طلب نموده و او را امر نمود که بکشد عید اسد و او بر من گفت میروم اما
از بودن عید اسد بن حرد میان لشکر که است و امیر که از او این بکشد که در وقت حاجت
نماید مختار گفت با او همان کن و حال دل او را بخود بیاورد و دانست پس ابریم با ده هزار نفر از
کوفه بیرون رفت و مختار او را متابعت نموده و فاکر که خداوند انصاف بخش کسی را که خبر
و مخدول کرد آن هر که کفران و عصیان در فرود و عذر و کبر پیشه سازد و او را بعد از کبر
و چون مختار برگشت ابریم بر فرزانان روانه شد و بعد از این رفت و سر روز در آنجا افتاد و در آن
آنجا کثرت رفته و خراج آنرا گرفته بر شکست کرد و پنج هزار درهم برای عید اسد بن ابریم فرستاد
عید اسد بنفسم گفت که تو برای خود ده هزار درهم بر داشته و حر از آن کمتر ننهاد ابریم فرستاد
که من نیز همان قدر در شکست و از آن نیز نه صد اسد فرستاد و عید اسد بن ابریم فرستاد
کرد و عید اسد بن و بعضی از زلمات کوفه را غارت نموده حال را بقتل رساند و بجان کوفه
رفته بمصعب بن نضر پیوست و چون این خبر مختار رسید عید اسد بن کاه را فرستاد و عید اسد
نموده و در برش سلیم و قهر خالدر اجس نمود و نام از مختار بابریم رسید که در جنگ کوفه

ابریم از آنجا که در آن زمان در چهار فرسخی بود در کنار خوار خور آمد و در آن وقت عید اللهی
 علیه السلام بود و چون دانست که ابریم در آن نزدیکی فرود آمده است باستاند و دست بر آن کس از
 روستای دنی آمد و نزدیکی لشکر عراق لشکر کاخ ساخت و خبر چنان که از لشکر آنجا می رسید بود در آن
 در میان لشکر عید اللهی بود ابریم با و نام فرستاد و او را و مدتی بسیار داد و او با هزار سوار از آن
 احام و انبار خود با ابریم می رفت و ابریم گفت که در جنگ که قیام نماید و چون روز دگر شد
 صبح را در اول طلوع بجا آوردند و ابریم لشکر خود را که بسته بودند از میان بن بریدند و در
 لعلی را که چندی سپرد و عقیقه بر لعلی را سوار و سوارانی که در میان بن ماندند که کوفی
 بر پیکر دکانی ایستاد و یکبار بر سر ابریم بر دزدان ایشان بجهت گرفت و جمعی کشته شدند
 کانی که دگر ابریم عراق بر سر ایشان خواندند آمد عید اللهی که خود نموده بهین را با ابریم
 و بر سر را بر سر عراق عسوی داد و عید اللهی را در جناح گذاشت و حصین بن عیسی را
 در عقب جا داد و کولی کسی که با او رسو که نهاد این عیسی را که بود که از لشکر شام بیرون آمده و با او که
 ای بیرون عیسی را کتاب وای تا بعد از این بر سر شتر تابستم این عیسی را که از دین علی السلام
 بر سر اند پس اخضر بن شاد و مدانی مبارز است و بیرون رفت و در جری میزدند و شتر را که کوفی
 عیسی را علیه السلام از ایشان بزرگوارم و چون بزرگ شامی رسید از او پرسید که نام تو چیست گفت نام من
 سنان بن ادهب است آخر گفت نام من مغرور لاجالی است و بر او حمل نموده او را یکبار کشته و او را
 اهل آنجا که بزرگ شاد داد و شتر را که بود که از لشکر شام بیرون آمده و با او که
 بر کشت و حصین بن عیسی را که کوفی را در جویان میدان آمده و شتر کینه بن عیسی را که بزرگ شاد
 و عید اللهی را

و عید اللهی را

و بدو شتر او را از ارباب انگلستان از ابریم عراق فرستاد پس ابریم در پیش صحابه
 و گفت ای لشکر خدا ای بیروانی حق وای یاد این که یکشنبه این گروه قاسم بن را و او یکشنبه
 عید اللهی را یاد کنند امام حسین علیه السلام است پس خود بر ابریم حمل نمود و ابریم عراق فرستاد
 ابریم حمل کرد و در لشکر ابریم انبخت و آتش قاصد را که گرفت و نماز ظهر و عصر را با اشاره که در آن
 شتر کینه که در لشکر عراق بر لشکر شام غالب گردیده است تا بسزا دادند و از وقت فرستادند
 لشکر تیر و ایشان را بارانیدند و چون شتران تمامه فرستادند و ایشان شام سپید آمدند و
 شتران را که در آن روز از ابریم و این عیسی را و ابو شمس که وای از شام بود و نصیب
 چنین عیسی را که ابریم بر کشت و این نام بگوید در خانه آن او باقی ماند و بعضی گفته اند که چون لشکر شام
 شدند ابریم همی را وید که در لشکر است و اند و مقامه می نمایند و در آن تاریکی شب بر ایشان حمل کرد
 و از آنها را شتران کرد و ابریم گفت که هر صبح یکی را ویدم که مردم را و یک کوفی را فرستاد
 و بر سر شتران موار بود و هیچ سواری نزدیک او نرفت مگر آنکه او را از شام بیاید و است می خردی
 بردت از دزد و در کنار نهاده خازنه شتران سحاب مشرق شدند و ایشان کباب خوردن او را
 کشتند و از او بوی مشک ساطع بود و مردی آمد و چگونگی او را کشته و کانی می گفت که از این
 از او بود و چون او را طلب نمودند همان وضع که ابریم نشان داده بود یافتند و شتر را که از او
 او را در آن شب جلع غنی و شادمانی گردانیدند و جلع غنی شادمانی مولی را از او را شتر
 ابریم گفت که حکم از او را و دانی که این حد را بردت می جاری گردانید و انعمی را راه شتر
 رفت و بعضی گفته اند که در روز عاشورا بود و در آن وقت کسی در شام بود و لشکر عراق غنی را

که گفت و شهادت ابریم چهار بسیار بنظم آورده و مذکور شد که در حدیثی که از ایشان نقل شده است
 مردانی احوال عید الله را از او پرسیدند و چون شکر ابریم ازین ظرف ابی عید الله را از آن
 ایشانید و ابی را در میان زره و بدن خود در پیشانی آب ریخته و درین حال که از او خبر دارم
 و خدا را که در نای آسمان احوال ابریم بر وی آمده و در سایه خود و سایه بن مالک را در کوفه
 نایب کرده و در سایه باط عیار آمده بر سر زره و مردم را ترغیب و تحریص می نمود که با ابریم بی شوند
 و بعضی گفتند که من با حقار بودم و چون مشارکت کشیدم عید الله و چهارش را پرسیدند که
 که از شما می طلاق شود و همان لحظه که کوفه برکت با نهایت شادی سرور در از ابریم برار
 معقول است که من در جنگ خانه با ابریم بن مالک بودم و کسی نمی توانست که کشتن از ایشان نماید
 و بعضی گفتند که بنیاد بنیاد و ابریم عید الله را امر نمود که سر کوفه او بکشند و هنوز
 خصمهای او در نظر من است که بدو حمل شیب بود و بعضی گفته است که از ایشان شام بعد از واقعه
 بسیاری واقعه خارج گشته شد و بعضی اتفاق را در روز غایت و اسالی نصیب است اگر
 نقد نموده است و ابریم سر عید الله را با سرهای دیگر نزد چهار فرستاد و درم هر سری را کوفته
 در گوش مالک سر نهاد و چون سر را از او زدند چهار شغولی جانش خوردن بود و خدا را با ابریم
 و بعد از فراغ بر خیزد و کشتن پوشید و بایش را بر صورت این زیاد و مالک و کشتن با بر وی کرده
 نزد غلام خود گذاشت و گفت ایضا بنیاد بر صورت شخصی که از اینها دام و از غلامین و از کشتن
 شغولی است که چون سر را از او زدند و از او جدا نهاد و خبر ده عید الله را با اینها آنگونه
 جوی نشینند ماری دیدند که بر سر این یاد پیچیده بود و سر را در درجیه او پیچیده و درین حال که

دور از افغانی

و در دور از افغانی سر این زیاد و غلامین داخل شدند و حالتی که او بنیاد بود و بعضی چهار را غلامان را سر
 بزرگان بهر احوالی عید الله را من این پنج نفر نقی و عید الله را من بن شد و بعضی و من بن مالک شکر را
 و بنابر خبر محمد بن حنفیه و بنیاد و در زره و شکر که یاد این و شعیان را از او شنیدم و نزد عثمان را
 در حالتی که از خدا امیدوار هستند و بر آنچه گفته بود تا آنکه پیروز شدند و عثمان را از خدا سپید
 پس چهار را در خداوندی است که خوشی را از او طلب نمود و عثمان را از اهلک کرد و ایند و بنیاد عثمان را
 شکار داد و چون آنها نیز محمد الله سپیده رفت و برای چهار دعا کرد و گفت خدا او را عزای بگوید
 و در حقیقت که خوشی را گرفت و حق او بر هر کس که از او لایه و جلد طلب است واجب که بدو گفت خدا او را
 نگاه دارد و این ابریم بن شکر را و او را در عثمان طهر بخش و توفیق ده او را بر آنچه رضا و شکر
 تو را ایست و کلماتی او را در دنیا و آخرت یا از بعضی عید الله را نزد علی بن ابی طالب علیه السلام
 و وقتی نزد حضرت رسید که شغولی جانش خوردن بود و سیمه شکر که با او در و فرمود که عید الله را
 خداوندی است که خوشی را از او شنیدم و عثمان را از او شنیدم و عثمان را از او شنیدم که مر از
 عید الله را در شغولی جانش خوردن بود و من از خدا عزای نمودم که مرا نیز از سر این زیاد را
 بنیاد و محمد بن حنفیه آن احوال را در میان اهل و شعیان خود از ابریم که در میان و در میان او لایه
 و ما جود انصاف نیست نمود و مرزبانی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر داشت که در کوفه
 اینی باشم و بنیاد کرد و سر و کشت بدو پنج سال از خانه بجهت اینی باشم و در بالا رفت تا یک
 تا آنکه عید الله را بنیاد و شغولی جانش خوردن را از غلام و طهر را از عثمان
 روایت کرده است و گفت که آنکه که قمار نموده و از فقر از کسب از آنکه در خزان امام جعفر علیه السلام

چون نزدیک رسیدم مروی نزد می آمد و گفت بر کرد خدا تو را امر دهد چنانکه در این وقت بنیادی که
 قبر بر روی آن است و از آن بر گشت و چون صبح نزدیک شد من به دیگر دو از جانب فرستادم چون در آنجا
 رسیدم مانی بر آمد و گفت بنیوانی که نزدیک قبر روی گفتم خدا تو را عافیت دهد و مرا عافیت دهد و مرا عافیت دهد و مرا عافیت دهد
 برای زیارت آمده ام و میترسم که هیچ طالع نشود و او هشتم مرا در این مکان بر بخت و بدست رسد تو مرا
 می و زیارت عاید شود انقدر که اندکی صبر کن که موسی بن عمران علی نبی و آله و علیهم السلام از حق تعالی
 اذن گرفته که زیارت قبر امام حسین علیه السلام باید و با عباد و مراد ملک از زمان زود آمده است
 و انتظار هیچ را بکشد که بالا روند و من گفتم تو که کسی گفت من از آن غلام که ام که برای من مراد ملک
 و برای زیارت کنندگان استغفار بنمایم من بر گشتم و نزدیک بود که روح بر او ناید از جگر
 بودم و چون صبح طالع شد امام کسی مانع من نشد و نزدیک قبر رفتم و سلام کردم و بر قافای آن حضرت
 غفر بنمودم و نماز صبح را در آنجا کردم و از خوف هشتم زود مراجعت نمودم و در بعضی از آنجا
 از سلمان گفت من متغافل است که در گذشته من در آنجا بودم که مرا بر بردا و بر رفتم و با او می نشستم
 بعد از آن رفتم و از او پرسیدم که چه سبکی در باب زیارت حسین گفت بدعت است و هر غیر ضلالت است
 و از آنکه در ضلالت بسوی نیست من با کمال غبطه از پیش او بر خوردم و با خود گفتم که چه نزد او میرم
 و قدری از فضل و حسن او را برای او روایت میکنم و اگر بر عباد او امر نمود او را از حدیث من چون خانه
 او رفتم و در آنجا گفتم و او را از زادم و نشنید جواب داد که او در ادل شب زیارت امام حسین رفت من از
 حق او رفتم و چون که بگذریدم از او را دیدم که نزدیک قبر سجده زده بود و دعا میکرد و از خدا میخواست
 و تو میخواند و بعد از آن طوبی سر از سجده برداشت و مرا دید که نزدیک او نشستم ام گفتم تو در روزی که

زیارت حسین علیه السلام بدعت است و هر بدعتی ضلالت و از آنکه ضلالت بسوی آتش و امر خود
 زیارت شده گفت ای سلمان مرا احسان کن زیرا که من تا و شب با دست اهل بیت علیهم السلام قایم نبودم
 و خوابی دیدم که در آنجا بنده ام گفتم ای شیخ چه جواب میدی گفت مرد حلیه القدر را دیدم که در آنجا
 بود و نه بلند و نه پستی بود که من نزدیک او جلالت و جمال و مهابت و کمال و عظمت او را محسوس نمودم
 و در روز دهمی بود نزد در پیش روی او سواری ایستاده بود که تاجی بر سر داشت و آن تاج چهار
 گوشه داشت و بر سر کشته گری نصب کرده بودند که آن سه روز را در پیش میگردید و از آنجا
 پرسیدم که این کت گفتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پرسیدم که آن سوره کتب گفت علی بن ابی طالب
 و چون بیک نظر کردم ناقد دیدم از نور که بودی از نور بر او بسته بود و روزی در آن صبح بودند
 و آن قدر سال آن زمان و زمین بر او میگردد پرسیدم که این تاج از کتب گفتم از کتب کبریا و
 زهر اهلوان حضرت علیا گفتم ان جوان کتب گفت حسن بن علی علیهما السلام پرسیدم که کجا میرود گفت
 زیارت مقول سلوم شهید در کربلا یعنی حسین بن علی علیهما السلام من نزدیک بودم و در آنجا حاضر بودم
 رفتم دیدم که از کسانی رفقا فرو میاید که در آنجا چیزی نوشته است پرسیدم که این رفقا چیست
 این رفقا امانی دارند از پیش چشم برای زیارت کنندگان حسین در شب هجری من یکی از آنها را
 خواش خود گفتم تو سبکی که زیارت حضرت بدعت است و آنها بنده خدا پرسیدم که آنکه
 زیارت نمائی و بعد از آن وقت او دعا کنی من از خواب با خوف بسیار بیدار شدم و در میان آن زیارت
 حضرت امام و تو بر کردم و نفهمم که از قبر حضرت جدا خواهم شد اما آنکه روح من از قبر مفارقت نماید
 و هیچ کس از حق او را زیارت کرده است که در سجده نماز میکنم و در بطوری من در آنجا نشستم

که بر یک جا بنشیند و بایستی خود میگفت که نمیدانی که خاک قبر حسین علیه السلام شفا هر دردی است
اینکه من در دردی داشتم و بهر چیز صابون نمودم هیچ فایده ندیدم و بر خود رسیدم و نا امید شدم و روز
پاییز زنی بود از اهله که روزی نزد من آمد و مرا آفرید و گفت ای سالم چنین کن که روز
علت تو زیاد تر شود و گفت منی که گفت بخوابی و مرا صابون کنم که از آن خدای خودی که بسیار با من
محتاج قدم ای او و من خوراندن لطف علت من رفع شد که با هر که حاضر شدم
و چون چندی بران گذشت نزد ازین رفتم و گفتم تو را چه قسم میدم که مگوئی که بچه صبر را
مدا و انمودی گفت بیکدانه از این صبح که در دست دادم بر سیدم که این صبح از چهره
گفت از خاک قبر حسین من گفتم ای را خضر مرا بنگاه قبر حسین علیه السلام مدا و انمودی و بابت
غضب از پیش او بیرون آمدم طالع از این بر گشت و من بآن که تمام و بفرس خود بگریه
دادی مگوئی که در آن حال مؤذن از آن گفت و برای نماز گذاردن بر خود شستم و دیگر اندو
ندیدم و ایضا از موسی بن عبد العزیز روایت کرده است یوحنا نصرانی عیسی بن ماریه خانه
ابراهم را دید و در آنجا باز نشست گفت تو را قسم میدم بچین پیغمبر و دینت که مگوئی که اگر کسی که
قبرش در ناحیه قرآن میرسد و مردم زیارت او میرند گشت اما از کتاب پیغمبران گفتم
فرزند خضر بخت است و تو را چه بر این داشت که چنین سطر ازین سوال مانی گفت حکایت من
نزد من است گفتم از ابا من مگوئی که در شبی خوابور خادم فرستاد مرا طلبید و چون نزد او رفتم
گفت من بجا و رفتم نزد موسی بن علی بن ابراهیم و او را دیدم که عقلت زیاد شده است و بر آنستی که
و طشتی در پیش روی او گذاشته تمام آشنایش در آن طشت ریخته و در آن ادغات نشسته و را

از کرم

از کرم حلیه بود پیش او را خادم موسی پرسید که او را چه میگوید گفت او در این سطر نشسته بود و می
او بود و او از هر کسی هیچ قسم نبرد و سخن در حقین علی بن علی علیه السلام کشید و حسین بن علی بن
احوال او را از او پرسیدم پس موسی بن علی گفت که کرده و واقف در باب او غلو نموده اند تا اینکه چنین
که در تربت او شفاعت و باین تدوای عیالند مردی از منی داشتم حاضر بود گفت من بجای شدم و در آن
و بهر چیز صابون کردم و چیزی مرا نفع نکرد تا اینکه کاتب مرا گفت که تربت را بر گیر و با آن حاکم کن چون
کردم خدا را نفع بخشید و آن مرض از من زایل شد موسی گفت که چیزی از آن نزد تو باقی مانده است
گفتم که آنکه قدری از آن را بمن بده چون آنرا گرفت از روی استهزا در وجود او اهل نمود و لطف کرد
که فریادم بر آورد که انار انار اللط اللط و چون طشت را نزد او آوردم اینها که می طشتی از من
بیرون آمد و مردم متعجب شدند و مجلس عیش بپایان رسید پیش او پرسیدم که ملاحظه نما که چاره
در این است بخاطرت برسد من شیعی طلبیدم و در آن طشت نظر کردم و دیدم که تمام جگر و شش سپردش
در آن طشت ریخته گفتم کسی نتواند که این مرد را معالجه نماید مگر آنکه عیسی بن ماریه که زنده مگرداند
بر که در کتب او گفت راست میگوئی اما در اینجا ما شیعیان داریم که عاقبت ای کجا میرسد در آن طشت
و موسی بر همان حال بود تا وقت سحر و در سحر حاضر شد و راوی مگوئی که یوحنا حکم زیارت حسین
برفت در الوقت که نصرانی بود و عاقبت سیدم را قبول نموده و سلفش بگذاشت و راوندی از شیخ
ابو جعفر ششادری روایت کرده است که سالی با جمعی نزد حضرت امام حسین علیه السلام رفتم یکی از
ما را در نزدیکی آن طشت نظر تاملی گرفت و وضعی که کوبیده بپاره گشته شد و با اشاره الحاح بنمود که مرا اینجا
مکداید و با خود میرید شخصی او را بر جویان بپاره کرده و را او توجیه میبدهد تا اینکه با یکی از مبارک رسیدیم

و این مخلوق را در جایی که نشسته و نظر اطراف نگاه دارد اگر نزدیکتر شود و در آنجا که
برای آن بر سر طیاره و پشته افتد و اگر در زاری و آیه نالی و گویا میگرد و خدا را هیچ صلواتی
قسم بیداد که او را عاقبت بخشد چون انعام را بر زمین که هستند افتد و در خوش و شست و گویا از پند
از او شده بود و هیچ طوسی از هیچی براری روایت کرده است که نزد جبرئیل میگوید بودم
که مردی از اهل عراق داشت و در جبر را از نزد احوال عراق را می پرسید و گفت مردی از
فر حضرت امام حسین علیه السلام را شنختم که در درخت سدری که در آن مکان بود قطع نمود جبر بر تنها را
بند کرد و گفت ای کبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله ما رسیده بود که حضرت مستزید فرمود خدا
قطع نمایند و درخت سدر را و ما نمیدانستیم که مقصود حضرت کیت و اسمال معلوم شد زیرا که
انعامی از قطع نمودن آن درخت همین بود و است که آثار آن بر سر طیاره شود و ایضا از هیچی این
حالی روایت کرده است که روزی در ایام حکومت موسی بن عیسی با منی در کوچه از خانه بیرون ایستاد
ابو بکر بن عباس بر ملاقات نمود و ملاقات نمود و گفت با من بیا بنزد این مردی که منم که فرستاد
کیت و ابو بکر مذکور در نظر بسیار حلیه ایشان بود و در آنوقت بر حای سوار بود و بر فرشت
پیاده در کار بود و ایستاد و چون بدر خانه جدا شد بنی هاشم رسیدیم بنی هاشم نشسته گفت میداد
که تو را برای چه همراه آوردم و رحمت دادم بخوانم که بشنوی سخنانی که این طایفه از من گفتند که گفتم
طایفه گفت این را که فریبی موسی بن عیسی و دیگر ستمی گفت و در دادند و من از خسته بودم از آنکه
بدر خانه موسی رسیدیم و صاحب او را بدو شناخت و عادت مردم چنین بود که در میان بیرون میروند
میآمدند و او بکر بهمانی که سوار بود داخل شد و پیراهن و ازاری پوشیده بود و چون داخل شد

که از آن

که داخل شد و صاحب را منع نمود ابو بکر او را از جر نموده گفت ای زانی ستم بکنی کسی که با من میرسد
عاجزیت از این برداشت و داخل شدیم و ابو بکر بهمانی که سوار بود رفت تا داخل ایوان شد
و دیدم که در صدر ایوان بر سر نشسته و بر دو سر برده ای اسلحه پوشیده اسلحه نموده اند و ایوان
موسی بود و چون نظرش را ابو بکر افتاد او را تر حیرت و تعجب نموده بر سر خود نشاند و چون من
ایوان رسیدیم که نشسته که پیشتر مردم چون ابو بکر نشست بجانب من ایستاد نموده چکه در این
ایوان ایستاده ام مرا از او و از او نیز بکتاب او رتقم و لعلین در بایم بود و قیص و ازاری پوشیده بودم
مرا در پیش روی خود نشاند موسی گفت که در خضی همین شخص ستمی داری گفت نه بگره او را آوردم
که بر تو نشاند گفت در آنچه با قبر حسین بن علی بن ابی طالب و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفته و موسی در آنوقت فرستاده بود و تمام زمین حایر را شخم کرده زراعت نموده بود و موسی از این
این سخن خضی بکشد گفت تو را این امور چه کار است ابو بکر گفت کوشش من و تا اینکه تو را خبر بدهم
در خواب دیدم که بروی رتقم بسوی قوم خود بنی فاضله و چون بیدار شدم و در حرکت راه را
بر من گرفت و من بر روی این رسید که او را میخواستیم مستغانه نمودم و انفراد خود کار از من دفع نمود
و من تمام تا موضع شاهی رسیدم راه را که گفتم و در آنجا بروی دیدم از من پرسید که بیا بر ده
گفتم بیا بر ده گفت در این راهی برو و چون با خبر دادی رسیدی راه خواهد بود و من تمام تا مقصد
رسیدم و در آنجا بروی را دیدم که نشسته بود از او پرسیدم که از این طایفه گفت از این
فریستم که حضرت خدیجه سالک از دست گفت میدادم اینقدر در خاطر دارم که حسین بن علی علیه السلام
دیدم که با اهل و عیال خود در این صحرای بود و پیش از این تابش نمیدادند و کلاب و وحوش را منع

و جامه های مرا و ده که پاره پاره شده است و خونی از بدنم جاری بود گفت ای سحرآمیز منی خدا را که
 توانی کسی که در عهد نزد خدا و رسولی ضایع نخواهد شد و ما همان قدر در توان بودیم که تو سحر
 خورده خوابیده بیدار شد و در سحر و جادو و ما را نزد خود طلبید و در آنوقت چهار ابو که حضورش بود
 چون نزد او رفتیم در سحر و جادو بود که بسیار وسیع و بزرگ بود و ما در رفیق بنزد او قرار گرفتیم
 و ابو که در راه کاهن می نشست و کاهی میامد و میگفت خداوند ما را اینها را در راه تو تحفه میفرستد
 فراموش کن و چون نزد او رفتیم دیدیم که بر سرش نشسته و چون اطراش برافشاد گفت ای سحرآمیز
 و ای بر تو ای فرزند ناخوار چه کار که در میان ما می باشی منم ضحیت نانی ابو که گفت کلام تو را اینجا
 و بیست برای تو انتقام خدایی میگویم که بیرون تو خدا تو را قبیح گردانده و منم که اگر چنین
 رسد که این بدست من شود یا کسی از تو شنیده است که تو را خواهم نزد من می افکند
 و دشنام بسیار داد و گفت ای سحرآمیز باید که این سحر را با کسی که مگویی و شیطانی برای این برافشانی
 در خواب ابو بازاری کرد و بیرون رود لعنت خدا و نفر او بر شما باد پس بیرون آمدیم و بعد
 از آنکه کسی نوسید بودیم و بیاده ایدیم تا بمنزل ابو که رسیدیم و حارثی منقوش شده بود و در
 من حفظ شد و گفت این قدر را حفظ کن و نزد خود نگاه دار و این حاجت احسن روایت کن
 با هر غرضی که بود و این روایت کن و ایضا از ابریم و هیچ روایت کرده است که من که در آنستاد
 که قرآنم را علیه السلام را تغییر دهم و بجهنمین عهدی عار نمانی نوشت که من ابریم و هیچ را که
 که قرصین را بشکافد چون نامه من تیرسد و بران مطلع شوی ملتفت باشی که اگر چه را میگوید و
 میگوید که من که در جنت نام من نوشته است من آنچه مامور بودم عهد نمودم و بنزد جبرئیل امین

ابو که

که چه کار ای کتم با سحر مامور بودم عهد نمودم و چیزی در این عهدیم گفتن بسیار حق نگه داشی
 کتم کردم و دیگری ندیدم جعفر بن محمد طعن نوشت که در هیچ قبر شکافت و چیزی را در این عهد و ادرا
 نمود که ابر برای بنده و بجا و شخم نماید و ابو علی حماری روایت کرده است که ابریم و هیچ برای من
 نهاد که که با جبرئیل غلامان خود بنزد قبر رفت و از آن شکافتم و بر با تازه دیدم که لغت و جسد انسانی
 علیه السلام بر بالای آن کشته و بوی شک از آن سطح بود من از آنجا که خود که تنم و خاک را
 این بنیت و اب برای شتم و امر نمودم که کاد برای بنده و از شخم نمایند و چون کاد نزدیک بنزد
 با بر بالای آن شکافتم و بر یکست من قسم یاد نمودم که اگر کسی این مکان را نقه نماید او را تو
 و ایضا از ابو عبد الله قطانی روایت کرده است که جبرئیل بنی عافان را فرستید و درون
 متو که که از سر کاه سلطان بود که در آنجا و دروی بود که تمام پیش سفید بود و خسار آن
 بوضع تیره و مار بود که کو با قیر بران مالید و بود من از سبیلان پرسیدم جواب داد ناخوشی
 شد در آن بیماری که مرد من نزد او نشستم و همان سوال را عاده نمودم و چنین نصیحت کردم که از این
 ناخوشی دارد که من از ابر برای سحر عظیم قسم یاد کردم که کسی نخواهد گفت در آنوقت من حکایت نمود
 که من که مرا امر نمود که با هیچ مکر طلب دهم و قیر اتمام علیه السلام را بشکافم و اب برای بنده و جبرئیل
 که روانه تویم من سحر خدا را اصلی الله علیه و اله در خواب دیدم که بمن فرمود که با هیچ مکر را که با منی
 مامور شده بعد سحر و چون بیدار شدم جبرئیل آمد و ما را روانه نمودند و رفتیم تا که رسیدیم و با هیچ
 مامور بودم قیام کردم بمن نزد مکر بوی خدا را در خواب دیدم که فرمود تو را امر کردم که بیرون
 علی را از شکاف نمانی و تو قول نکردی پس جبرئیل بر من زد و اب این بر روی من افکند و در شکاف

سیاه شد و باقی بدن بر حال خود ماند و ایضا از فضل محمد بن محمد روایت کرده است که در آن روز
 همسایه بودم و در مرض موت او ایضا تشییع رفتم و او را که فساد دیدم و طبعی زده نوشته بود از او
 سوال نمودم و میانه من و او غلط و منسوب بود چیزی جواب نداد و اشاره به طبیب نمود و طبیب آن اشاره را
 فهمید و برخواست و بر روی خشت من از احوال او سوال کردم گفت که منوکل را اگر نمود که بر قبر حسین علیه السلام
 روم و از آنرا سخم نایم و آنرا قبر را بر طوس سازم و چون که بلاد رسیدم جی غلایه و حله بامی بودند و من
 بفرمان و حجاب خود را نمودم که فعل را بکار دارم و قبر را خراب نمایند و زمین را سخم کنند و خود را
 و بخوابانند تا که خداوند عالم بکوشش می رسد و غلامان مرا بیدار کردند برخواستیم و گفتیم شهادت ابراهیم علیه السلام
 امر عجیبی اتفاق افتاد بر رسیدم آن امر عجیب گفتند صبی بر دور قبر احاطه کرده اند و ما را تیر میزنند
 و نمیکذارند که نزدیک قبر روم می برخواستیم و نزدیک رفتم و آنچه که بودند بچشم خود دیدم و این واقعه
 اول آن بود از شبهای ایام بعضی در آن ایام نمودم که آنجا خرابی تیر میزدند و هرگز که بجای انسانی
 بجای آن بر سنگی و بهای کسی که انداخته بود میخورد و او را میکشت من از آن بسیار رسیدم و در آن
 گرفت و از نزدیکان قبر دور شدم و با خود فرار دادم که منوکل مرا القه خراب سازند زیرا که آنجا
 آمده بود و بعد از آن در آن بوزیر میگوید که من با و بیخ گفت که منوکل را از کوفتایت نشاند زیرا که
 این بقدر رسانید و منصرف میشد در آن ایام نمودم و بیخ گفت که من از شنیدن اما القدر در حق من
 که امید زینت از من برخواستیم ابو بزره گفت که این احوال در اول روز بود و در عصر همان روز
 بیخ مرد و ابو القدر روایت کرده است که منوکل را در آن غلط زهر اهلان و در بلاد و اهلان علی
 و اهلان و اینها را در آنجا میداد و کسی برسد که هر باید که در آنرا گفت که او را جانی نیست اما کسی که برادر

بکنند

بکنند عزیز گویا میخورد و منصرف گفت و در صورتی که احاطت غلامان از آن بکند غلام که حرم گویا باشد
 و پدر خود را کشت و بعد از آن بعد از پدر زندگانی کرد و ایضا از قاسم بن محمد بن محمد روایت
 کرده است که منوکل را رسید که ایستاده بود در زمین طبعی جمع میشوند برای زیارت قبر حسین علیه السلام
 بسیار از آنجا اجتماع میکنند منوکل را یکی را با جمعی از آنکه رستاد که برود و قبر آنحضرت را بنگاهد
 و مردم را از زیارت کردن منع نماید این سر منکست که ملافت در سال دویست و سی و هفتم و اهل سواد
 او جمع شدند و گفتند که اگر نام ما را باندستانی باقی ماندگان دلت از زیارت نمودن این قبر بخواهند
 داشت بجهت معجزات و کرامتی که از این قبر دیده ایم سر منکست این امر را بمنوکل نوشت و او در جواب نوشت که
 دلت از اینانی بدار و چنان اظهار کن که بگو برای کاری میروی و برو بکوفه و از آنجا برگرد و چون آن روز
 دیدم و نوشتند ببار که منوکل را رسید که ایستاده بود و کوفه برای زیارت حسین که ملا میروند و معجزات
 نمایانند و در آنجا با آنرا بر میآید و آنحضرت را با جمعی که بزرگوار است و او را که که میآید
 که هر که زیارت قبر حسین علیه السلام رود از دهنش برآید و او را که که زیارت نمود و زمینش را از آن
 نمایند و خود در پی آن ابو طالب افتاده است از القدر رسانید اما آنچه عجیب است برای او و بشد و در
 از کتب اصحاب مذکور است که منوکل عداوت بسیار و بغض بسیار نسبت با هر یک رسولی تمام داشت و آنرا
 که قبر حضرت امام حسین را ششم نمایند و از آنجا برسانند و از آنجا که کشته و آب بر آن جاری کردند
 بوضعی که آنرا از آن باقی نماند کسی از آن شناسد و کسی که زیارت قبر آنحضرت رود بقدر رسانند
 و جمعی از آنکه را منوکل نموده که هر که را به پیشند که زیارت امام حسین میرود بقدر رسانند و غرض او این بود
 که نوز خدا و آنرا در قبر رسول را بر طرف سازد و چون این خبر شری از آنجا رسید که او را از آنجا بکنند رسید

و او مردی بود با کمال عقل و رای صبیح و خود را همچون نام نهاده بود که بر هر که خواهد خطبه نماید بگوید
 ای بسیار عزیز که بدو در آن روز مسکن او مسر بود از هر سیاده بیرون آمد و با نهایت حزن و اندوه
 گریه کرد و بملول در آنوقت در کوفه بود چون زید را دید سلام کرد و بملول او را جواب داد و گفت
 که از کجا شناختی مرا و هرگز مرا ندیده بودی زید گفت که در لهای نهمان یکدیگر را شناخته بملول
 که برای چهار شهر خود پیاده بیرون آمدی بندهم که از شدت حزن و اندوه که بمن رسیده بود از آنکه
 طعنه ام نموده است که قبر حضرت امام حسین علیه السلام را شکم نمائند و زیارت کنند تا از اعتدال استند از شهر خود
 بیرونی اندم و گفت از دیدن ای معجزی شد و خواب از من غارت کرد و بملول گفت من نیز مانند تو بهیچ
 که تمام بیابانم بروم بگره و قبور اولاد علی علیه السلام را مشاهده نایم نیست بلکه بگره اگر نترسیدم
 و چون نزد یک قبر حضرت رسیدم قبر را بر محال خود دیدم و حمارات از آزار خواب نموده بودند و هرگاه
 بران می بستند اب فرود بر رفت بسیار است تاز بر در و در آن قبر نیست لبت اعتدال حزن و غم و خطره
 بقبر رسید و چون اب بروی قبر رسید زمین قرمید شد زید از شدت این امر سوخته بود و بملول
 گفت که میخواهند که نور خدا را افروخته اند خدا نخواهد که کشته شود و متوکل شدت بیست سال که نرسد
 که اگر قبر را بر طرف نماید و او را بدین شرف و بکینه اب بران قبر گرفت و آن شخص که با شرافت حمل بود
 با خود گفت که ایمان بخدا و رسول او درم و بندهم که بوی بیابانها بروم و قبر امام حسین را شکم نیام
 و حال نیست سال نکند و که سن ابیات خدا و بر این ال رسول را مشاهده نیام و بهیچ جبریت نمیکند
 کشود و جبر اگر دردی آنها بر نیست و نیز زید آمد و گفت ای شیخ از کجا آمده گفت از هر رسید که برای چیده
 بیک کانی و من نیز هم که نور اعتدال استند زید گریست و گفت که بمن خبر رسید که قبر امام حسین را شکم نمایند و از آن

عزیزی شدم و میان کانی اندم انور و بالایی قدیمهای زید افتاده آنها را بوسید و گفت که بجز و مادام
 تو باد چون نور و بمن او روی رحمت خدا و بمن که در دلم نبود خدا روشن شد و بخدا و رسول ایمانی آوردم
 و من است سال است که این زمین را شکم میکنم و هر وقت که اب بران میستم فرود برت و بر در استند
 و قطره از آن بر سر می رسید و کوبان من بود و مسکال با بدن تو میباریدم زید گریست و شعی چید
 در زیر خاند و انور گریست و باز گریست که تو مرا از خواب غفلت بیدار نمودی و مسکال بسامه زید متوکل
 بروم و مصرت عالی را با بوسیدم خواه مرا بکشد و خواه واکند از زید گفت من نیز با تو سیام و یاری تو نیام
 چون نزد تو متوکل رسید و مصرت عالی را مذکور نمود و غیب بر تو شکست و ای شد اگر که انور اعتدال
 و با یای او را بوسانی بسته در باز بر بروی کشند و در آخر در آن کشند تا جبریت و کبران باشد و کسی که
 ابر است را یاد نکند و از این انور حزن و اندوه زید کرد و بدو خبر نمود که او را از او فرود او زید در
 انور کشند زید او را بر دوشه کنار و جلید و او را غل غل داد و گفت کرد و بر او نماز کرده و دفن نمود و در روز
 بر سر قبر او افتاد و نموده ثلث کلاه بلب بود روزی بر سر قبر افتاد و نشسته بود صدای و نوحه بسیار
 شنید و در آن بسیار را دید که مو را کشوده و بر آنها را چاک زده و با سیاه کرد و مغول نوحه
 و مردان بسیار را از با و او ملا و او را بپوشانید کرد و بوزند و تمام مردم در خطر اب بودند و جواره بر
 مردان بودند و طلبها و رانها بر پا کرده بودند و در آنها از بسیاری مردم شده بود و کانی که در آن
 مرده پیش رفت و رسید که این چاره بکشت گفت متوکل را کنیز سیاه جیش بود که باو محبت بسیار
 و هم آن کنیز را بجا بود و مسکال مرده پیش کنیز را در قبر تازه دفن نمودند و از کله و رانها و شکست و بر سر
 فرشت انداختند و قبر علیه بر سر آن نهادند چون زید این حالات را مشاهده نمود انداختن زید از هر کوفه

